


کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران شماره ثبت کتاب
کتاب تاریخ ادبیات ایران	مؤلف دکتر رضا زاهدی	۳۸۹۵۲ شماره قفسه ۱۱/۵۴۷
مترجم		

۱۱/۵۴۷

نوازا بود هر که دانا بود

وزارت فرهنگ

تاریخ ادبیات ایران

برای دبیرستانها

تألیف

آقای دکتر رضا زاده شفق

استاد دانشگاه

توانا بود مسرکه وانا بود

وزارت فرهنگ

تاریخ ادبیات ایران

برای دبیرستانها و ...

تألیف

آقای دکتر رضا زاده شفق

استاد دانشگاه

دیباچه

بسمه تعالی

در اوایل ورود اینجانب از فرهنگستان و زیر فرهنگ وقت مرحوم بهی قراگزلو (اعتمادالدوله) بتوسط مرحوم بهی دولت آبادی که خود اردوستان علم و ادب بودند اینجانب را بایکی از استادان دانشمند برای تألیف تاریخ ادبیات ایران و مستغبات که درخور مدارس متوسطه باشد مأمور فرمود . قسمت تاریخ که تهیه آن باینجانب واگذار شده بود در اوایل سال هزار و سیصد و دوازده هجری شمسی بچاپخانه تحویل شد و با اهتمام آقای علی اکبر سلیسی در مطبعه فردین طبع و نشر گردید و از آن زمان تاکنون کتاب دوسی بوده و چندین بار تجدید طبع شده است .

سه سال پیش که وزارت فرهنگ از روی برنامه جدید به تهیه یک دوره کامل کتب دوسی برای متوسطه مبادرت ورزید اینجانب را نیز بتألیف تاریخ ادبیات برگزاشت . برای انجام این وظیفه گذشته از آنچه در مدت عمر چه در داخله و چه در خارجه آموخته و سرمایه دانشی در این باب از کسان و کتابها آموخته و تدریس هم کرده بودم و علاوه بر یادداشتهایی که از سابق حاضر داشتم و ملاحظاتی سودمندی که در این مدت راجع بکتاب از استادان شنیدم دست بکار زدم و به مطالعه و تجدید نظر در مآخذ های لازم پرداختم بخصوص بررسی و خواندن آثار شاعران را شمار خود قرار دادم و بیشتر از دو سال صرف مطالعه دیوانهایی کردم که بخوانده یا ناقص خوانده بودم و در این کار رنج فراوان بردم و در نتیجه بر آنچه میدانستم افزودم و قسمتی از آرزوی خود که در مقدمه کتاب سابق هم نوشته ام و آن عبارت بود از بحث در سبک و عقاید و افکار گویندگان ایران تاحدی نایل آمدم . منظور این بوده است که جوانان گذشته از مآنوس گشتن بالطایف ادبی زبان ملی خود از عقاید و تعالیم شاعران نامی ما آگاهی حاصل نمایند و بداند گنجینه ادبیات ما درهای گرانمایی از مطالب و مضامین نژودنواز و بیندهای اخلاقی و دستورهای اجتماعی و معانی رقیق و نکات دارد پس از غور در آن عبرت گیرند و پند بپذیرند و باقتضای ملی خود بی برند و چون در ضمن بیان افکار برگزیده ای از اشعار شاعر و نویسنده نقل شده در ضمن بدانها نیز مآنوس کردند .

در این موقع وظیفه خود میدانم از وزارت فرهنگ که سه سال پیش مرا در تألیف این کتاب تشویق فرمود و از اداره نگارش آن وزارتخانه که در این مدت دو فراهم ساختن وسایل کمال مراقبت و همراهی را نمود سپاسگزارم .

خدمت و کوشش دوست فاضل عزیزم آقای خطیبی نووری که بی منتهی تهیه و ترتیب فهرست نامها و غلطنامه را بعهده گرفت جداگانه مورد تقدیر و تشکر مؤلف است .

دوخته باید بگویم که بحکم من صنف قد استهدف نیک میدانم دانشمندان قایم
واشبهات فراوان در این کتاب که خواه از راه غفلت مؤلف و خواه از طریق مسامحه
حروفینها پیش آمده بی خواهند برد. امید آنکه بعضی نظر و نیت خیر در آن نگرند و
کار و کوشی را که در تالیف این مطالب برده شده منظور دارند و همت به اصلاح و اصلاح
گمارند و گرنه پیداست که آدمی از خطا مبرا نیست بویژه نویسنده که بجز خود و فضیلت
استادان و دانشمندان بخصوص آنانکه ارشادش فرموده اند مترقت.

در همین دوره کوتاه که هنوز کتاب انتشار نیافته خود در تجدید مطالعه باغ-لاط و
اشباهات برخورد و برخی از آن در پایان کتاب یادآوری شد و ناچار شبهات دیگر و
مهمتری را دیگران کشف خواهند کرد. چنانکه در صحبت با یکی از دانشمندان دریافتم
که در باب نسبت مرتبه مسعود راجع بمرک سید حسن (ص ۱۸۹) غلطی بزرگ روی داده
زیرا دوسید حسن وجود داشته و مرتبه مربوط بسید حسن که موضوع بحث است و در ۵۵۶
یعنی مدتی پس از مرگ خود مسعود وفات یافته نمیتواند باشد.

پیشانی و آشنایی میهن مقدس حصول یافت و پیش آمدهای ناگوار مؤلف را نیز مانند
همایران گریزان تشویش خاطر و نگرانی دل و ناراحتی فکر کرد پس فراغت که در اینگونه
امور علمی درخور است نصیب نگردید. امیدوارم که تکمیل این کتاب در آینده ای
نزدیک با سعادت و آزادی کامل میهن قرین گردد.

باقی بقا و کمال مخصوص ذات متعال است

یادآوری با قایان معلمان

۱- معلمان ورزیده صاحب نظر نیک دانند که در کار آموزش و پرورش عامل مهم
همانا شخص معلم و آموزنده و مربی و طرز تدریس و تربیت اوست و کتاب و لوازم
امیتی ثانوی دارد. آموزگار خوب کتاب بد را خوب می آموزد و آموزگار بد
کتاب خوب را بد.

۲- حجم و قطع کتاب نیز بشرطیکه از حد مقبول زیاد نگردد در امور درسی چندان
مؤثر نیست معلم لایق کاردان در تفصیل مختصر و تلخیص مفصل توانست و بقصد میرسد.

۳- بوجوب دواصل فوق جادارد آقایان معلمان کتاب حاضر را چنانکه شاید و
بطوریکه باید مورد استفاده قرار دهند و بدانند که در هیچ جای عالم متدین متون کتابهای
مانند این کتاب و کتب تاریخ و زبان آموزی و نظایر آن از آغاز تا انجام بر سر درس و در
کلاس خوانده نمیشود که مستلزم تزیین وقت و خستگی و کسالت استاد و دانش آموز
گردد و بدون تردید قسمتی از مطالب را باید جوانان پیش از درس و مطالعه و لب آنرا
یاد داشت کرده باشند و در کلاس درس تنها اقسام لازم از متن خوانده شود که انتخاب آن
بسته بدیق و تشخیص استاد است از آنجمله میتوان گفت مثلا در این کتاب قسمت شرح حال
شاعران را بطور کلی دانش آموز قبل مطالعه و تهیه مطالبی را مانند مذهب عرفان استاد
تلخیص و توضیح میکند.

۴- چنانکه در گذشته مشهود افتاد برخی از معلمان معترم علاوه بر آنچه در کتاب
تاریخ ادبیات بود مطالبی اواخر برسم جزوه نویسان املاء و اضافه میفرمودند و گاهی
بسی در این عمل افراط میکردند بعدیکه گویا یکی از آنان چندین ماه سال را صرف جزوه گویی

در شرح حال و اقوال غضایری رازی فرموده بودند: بدیهی است بهمان درجه که
معلومات برای دانش آموزان ضروری و سودمند است بهمان اندازه هم حفظ نسبت و رعایت
وقت و مراعات برنامه لازمست الحق نباید در امر تدریس تناسب از بین رود و تظاهری در
لباس تکمیل جلوه کند.

۵- این نیز نگفته نماند اشعاریکه در این کتاب بمناسبت توجیه افکار آورده شده اند
کیست از بسیار و جا دارد آموزندگان دانشمند و موارد مقتضی اشعاری دیگر برگزیده
و قرائت آنرا توصیه و الزام فرمایند.

۶- چنانکه مشاهده میفرمایند در آخر شعر هر دوره و ماخذهای از کتب و رسالات
و مقالات ذکر شده و بسیار سودمند خواهد بود اگر استادان معترم شاگردان را بجهتجو
و مطالعه آنها با قسمتی از آنها و ادارت تا مگر جوانان ما رسم کار مستقل علمی و شیوه
پرویش را از اوان روزگار شایب فراگیرند.

۷- امید است آقایان معلمان دانشمند آنچه را از قایم و شبهات که در طی تدریس
این کتاب بی مرتبه من خدمت بلم و ادب و منت بر مؤلف یادداشت نمایند و او را آگاه
فرمایند تا در فرصت ثانوی مورد استفاده قرار گیرد.

طهران آبانماه ۱۳۲۱ و دکتر رضا زاده شفق

فهرست

قسمت اول

- صفحه
موضوع
۸ - ادبیات ایران قبل از اسلام
۱۰ - آغاز و پیش از زبان
۱۲ - آغاز خط و خطوط ایرانی
۲۱ - زبان باستان ایران
۲۲ - پارسی باستان
۲۵ - زبان اوستایی
۲۶ - شعر دوزبان اوستایی
۲۸ - زبان پهلوی
۲۹ - ادبیات پهلوی
۳۰ - ملاحظات کلی در باب ادبیات ایران پیش از اسلام
۳۲ - مأخذها

قسمت دوم

- ۳۳ - ادبیات ایران بعد از اسلام از غلبه اعراب تا عصر فردوسی
۳۴ - ادبیات ایران در دوره استیلای عرب
۳۴ - نفوذ ایرانیان در عرب
۳۵ - نفوذ زبان عرب در ایران
۳۶ - عربی نویسان ایرانی در دوره استیلای عرب
۳۷ - استقلال ایران و زنده شدن زبان فارسی
۳۸ - تحول زبان پهلوی به فارسی
۴۰ - نخستین سخن سرایان فارسی
۴۱ - شعرای معروف طاهریان
۴۲ - شعرای صفاریان
۴۳ - دوره سامانیان و پیشرفت ادبیات فارسی

- ۴۷ - حکیم کسایی مروزی
۴۹ - رودکی سمرقندی
۶۴ - دقیقی طوسی
۵۸ - علمای عربی نویس ایران در دوره سامانی
۵۸ - ابن قتیبه
۵۸ - حمزه اصفانی
۵۸ - معتمد بن یحیی طبری
۵۹ - ابن قتیبه همدانی
۵۹ - معتمد بن یحیی کلینی
۵۹ - ابوبکر محمد زکریای رازی
۵۹ - اسحاق موصلی
۶۰ - ابومعشر بلخی
۶۰ - مأخذها
۶۱ - دوره غزنوی عهد فردوسی
۶۲ - عنصری
۶۷ - فرخی
۷۳ - منوچهری
۷۸ - فردوسی
۸۳ - شاهنامه نویسی در قدیم
۸۴ - مأخذهای شاهنامه
۸۴ - منابع فارسی شاهنامه
۸۷ - معنویات شاهنامه
۹۲ - محسنات ادبی شاهنامه
۹۵ - اهمیت و فوائد شاهنامه
۹۶ - آثار دیگر فردوسی
۹۹ - معروفترین فضلی عهد غزنوی
۹۹ - بدیع الزمان همدانی
۱۰۰ - قانوس و شکیب
۱۰۰ - ابوعلی مسکویه
۱۰۰ - شیخ ابوعلی سینا
۱۰۲ - تعالین

- ۱۰۲ - ابویحیی بیرونی
۱۰۳ - ابوالفضل بیهقی
۱۰۳ - رواج علوم و ادبیات در نقاط دیگر ایران
۱۰۴ - مأخذها
۱۰۵ - عصر سلجوقی
۱۰۶ - شعرای متصوف
۱۰۸ - باباطاهر
۱۱۰ - ابوسعید اوالخیر
۱۱۳ - عبدالله انصاری
۱۱۵ - سنائی غزنوی
۱۱۶ - سبک و افکار سنائی
۱۲۱ - شیخ عطار
۱۲۵ - سبک و افکار شیخ عطار
۱۳۴ - شعرای نامی دوره سلجوقی
۱۳۴ - اسدی طوسی
۱۳۸ - ناصر خسرو
۱۴۰ - سبک و افکار ناصر خسرو
۱۴۳ - قطران تبریزی
۱۴۶ - مسعود سعد سلمان ساوجی
۱۵۷ - عمر خیام
۱۵۸ - افکار و فلسفه خیام
۱۶۲ - امیر معزی
۱۶۳ - سبک معزی
۱۶۹ - انوری
۱۷۰ - سبک انوری
۱۷۵ - ازرقی هروی
۱۷۶ - ادیب صابر
۱۷۸ - رشید و ملوط - بلخی
۱۸۰ - ظهیر قاریانی
۱۸۱ - جمال الدین اصفهانی
۱۸۷ - ابوالفرج رونی
۱۸۹ - سید حسن غزنوی
۱۹۰ - سوزنی سمرقندی
۱۹۱ - عبد الواسع جیلی
۱۹۲ - مستنصری غزنوی
۱۹۳ - حمق بخارانی
۱۹۵ - گویندگان آذربایجان
۱۹۶ - خاقانی شبروانی
۲۰۰ - سبک و افکار خاقانی
۲۱۳ - مجیر الدین بیلقانی
۲۱۶ - فلکی شروانی
۲۱۸ - حکیم نظامی
۲۳۲ - شرفارسی دوره سلجوقی
۲۲۴ - سبک و افکار نظامی
۲۳۳ - کتب عرفانی
۲۳۳ - کشف المحجوب
۲۳۳ - اسرار التوحید
۲۳۳ - تذکرة الاولیاء
۲۳۴ - کتب تاریخی
۲۳۴ - زین الاخبار گردیزی
۲۳۴ - تاریخ بیهقی
۲۳۴ - مجمل التواریخ و القصص
۲۳۵ - راحت الصدور
۲۳۵ - کتب اخلاقی، ادبی و طبی
۲۳۵ - سیاحت نامه
۲۳۵ - قابوسنامه
۲۳۶ - کیمیای سعادت
۲۳۶ - کلبه و دمه
۲۳۶ - چهارمقاله (نظامی)
۲۳۷ - حقائق السحر (ملوط)
۲۳۷ - مقامات حبیبی
۲۳۷ - ذخیره خوارزمشاهی
۲۳۸ - مرزبان نامه
۲۳۸ - دانشمندان و بزرگان ایرانی
۲۳۸ - شیخ طوسی
۲۳۸ - غزالی
۲۳۹ - شیخ طبری
۲۳۹ - امام فخر رازی
۲۴۰ - شهاب الدین سهروردی

- ۲۴۰- میدانی
۲۴۰- ابوالقاسم زمخشری
۲۴۰- ابوالفتح شهرستانی
۲۴۱- ابوالحسن باخری
۲۴۱- عبدالقاهر جرجانی
۲۴۱- ابواسمعیل اصفهانی
۲۴۱- انوشیروان کاشانی
۲۴۱- زکریای تبریزی
۲۴۱- مأخذها
۲۴۴- عصر مغول و تیموریان
۲۴۸- شعرا و سخنگویان معروف
۲۴۸- سعدی شیرازی
۲۵۲- سبک و افکار سعدی
۲۶۳- شیخ محمود شبستری
۲۶۸- جلال الدین مولوی
۲۷۳- سبک و افکار
۲۸۳- کمال الدین اسمعیل
۲۸۵- همام تبریزی
۲۸۶- اوجدی مره ای
۲۸۹- امیر خسرو دهلوی
۲۹۱- خواجوی کرمانی
۲۹۹- ابن یمن
۳۰۴- سلمان ساوجی
۳۰۷- حافظ شیرازی
۳۱۱- سبک و افکار حافظ
۳۲۰- نورالدین عبدالرحمن جامی
۳۲۸- ادبیات مشهور دوره مغول و تیموریان
۳۲۹- کتابهای تاریخی
۳۲۹- تاریخ جهانگشای جوینی
۳۲۹- طبقات ناصری
۳۳۰- تاریخ یمینی
۳۳۰- جامع التواریخ رشیدی
۳۳۰- تاریخ و صاف
۳۳۱- تاریخ گزیده حمدالله مستوفی
- ۳۳۱- زبدة التواریخ
۳۳۱- مجمل فصیحی
۳۳۱- مطلع الممدین
۳۳۱- ظفر نامه تیموری
۳۳۲- روضة الصفا
۳۳۲- در تاریخ شعرا و عروض
۳۳۲- لباب الالباب
۳۳۳- تذکره دولتشاه
۳۳۳- المعجم
۳۳۳- نغبات الانس
۳۳۴- در اخلاق
۳۳۴- اخلاق ناصری
۳۳۴- اخلاق جلالی
۳۳۴- اخلاق مجسمی
۳۳۴- انوار سبیلی
۳۳۵- علما و عرفا و حکمای عصر مغول و تیموری
۳۳۵- شهاب الدین سهروردی
۳۳۵- نجم الدین رازی
۳۳۵- خواجه نصیر طوسی
۳۳۶- قاضی بیضاوی
۳۳۶- زکریای قزوینی
۳۳۶- قطب الدین شیرازی
۳۳۷- قاضی عضد الدین ایچی
۳۳۷- قطب الدین رازی
۳۳۷- منابع
۳۳۹- دوره صفویه تا آخر قاجاریه
۳۴۳- تاریخ الهی
۳۴۳- منتخب التواریخ
۳۴۳- گلشن ابراهیمی
۳۴۳- اکبر نامه
۳۴۵- شعرا و معروف
۳۴۵- معتمد کاشانی
۳۴۶- عرفی شیرازی
۳۴۸- صاحب تبریزی

- ۳۴۹- اهلی شیرازی
۳۵۰- ابوطالب کلیم
۳۵۱- هاتف اصفهانی
۳۵۲- بازگشت بسبک قدیم
۳۵۳- مجمر اصفهانی
۳۵۴- نشاط
۳۵۶- صبا
۳۵۷- وصال شیرازی
۳۵۹- قائمقام
۳۶۱- قائنی
۳۶۵- فروغی بسطامی
۳۶۶- سرش اصفهانی
۳۶۷- معبودخان ملک الشعراء
۳۶۹- آثار مشهور دوره صفوی و قاجاریان تألیفات تاریخی
۳۶۹- حبیب السیر
۳۷۰- صفوف الصفا
- ۳۷۰- عالم آرای عباسی
۳۷۰- نکارستان و جهان آرا
۳۷۰- تاریخ نادری
۳۷۰- زبدة التواریخ
۳۷۰- مجمل التواریخ
۳۷۱- ناسخ التواریخ
۳۷۱- تاریخ منتظم ناصری
۳۷۲- کتب تذکره و تراجم احوال
۳۷۴- کتب دینی و حکمی
۳۷۵- کتب لغت
۳۷۶- حکما و دانشمندان این دوره که غالباً عبری نوشته اند
۳۷۸- مأخذها
۳۷۹- ملاحظات راجع بادیات در دوره مشروطیت
۳۸۲- اجمالی دوسبک
۳۸۸- اهمیت و ارزش ادبیات ایران

قسمت اول

ادبیات ایران قبل از اسلام

مقدمه

ایران باستان ادبیات داشته

ایران باستان دارای تمدن عالی بوده و کثابت و دانشوری در آن وجود داشته ولی اغلب آثار علم و ادب بواسطه طول زمان و آشوب جهان از میان رفته و نابود گردیده. گرچه سنگنبشته ها که از آن زمان باقی مانده بتنهائی دلیل باهرست برای اثبات این قول با اینهمه اخبار قدیم نیز مؤید این مطلب است. اینک خلاصه ای از آن اخبار بوجه مثال نقل میشود.

نخست اخبار نویسندگان یونان - هرمیبوس از مبری که در قرن سوم قبل از میلاد میزیسته یعنی باهخامنشیان هم عصر بوده از یک کتاب ایرانی که مقصودش اوستا بوده سخن میراند. هردت مورخ نامی یونان در کتاب اول باب صدم می نویسد که (دیاکو) پادشاه ماد - یعنی قسمت شمال باختری ایران - صورت محاکمان را میخواند و داوری میکرد و این قول نشان میدهد در آن زمان در ممالک ایران ثبت دادرسها معمول بوده و وجود داشته - کتزیاس یونانی پزشک دربار اردشیر در کتابی که راجع بایران تألیف کرده بوده است از روزنامه های درباری ایران صحبت کرده و این خبر معلوم میدارد در آن هنگام وقایع را در روزنامه مخصوص درباری ثبت میکردند.

کز نغم نیز در کتاب خود که موسوم به پرورش کورش است از وجود مدارس و تعلیم و تربیت در ایران بحث نموده همچنین افلاطون حکیم و پلوتارک مورخ و دیگران از اینگونه اخبار نوشته اند (۱).

دوم اخبار یهود - در تورات سخن از تاریخنامه های درباری ایران رفته و بصراحت از آنها ذکر شده است و اینقسمت تورات در زمان خود هخامنشیها تألیف یافته همچنین در آن کتاب از قوانین پارسیان و مادها مکرر سخن به میان آمده.

سوم اخبار اسلامی - در کتابهای تاریخی و ادبی قرنهای نخستین اسلام مانند تاریخ طبری و مسعودی و حمزه اصفهانی و کتاب اغانی و کتاب فهرست و تألیفات دیگران اشاره های زیادی بکتابهای قدیم ایران رفته و نام از آنها برده شده.

چهارم اخبار ایرانی - بموجب مندرجات کتاب اوستا که اکنون در دست ماست اوستا در زمان قدیم به مراتب بزرگتر از این بوده که هست و در ایران باستان کتابهای زیاد و علوم و آموزگاران وجود داشته است.

گذشته از این دلیل های عقلی نیز میرساند که مملکت نامی بزرگی مانند ایران که پادشاهانی مانند کورش و داریوش داشته و وسائل تمدن آن زمان را از کشوری و لشگری بدرجه کمال دارا بوده و به ثبت و ضبط مسائل بقدری وقع میکذاشته که آنها را بر سنگها نیز می کتبه محالست نوشتن بلد نبوده و کتاب و ادبیات نداشته باشد.

۱- آغاز و پختش زبان

دانشمندان در آغاز زبان بشر پزدهشها کرده هنوز به نتایج قطعی نرسیده اند. معام نیست انسان در ابتداء در يك نقطه جهان پیدا شده و از آنجا بتدریج بنقاط دیگر رفته و یا اینکه در چند نقطه مختلف ظهور کرده است. بموجب فرض نخستین بایستی تمام زبانهای جهان يك اصل بر گردد زیرا همه ملتها وقتی باهم بوده و يك گروه تشکیل میداده اند. اما مطابق فرض دوم باید گفت در همان روزگار پیشین که صد هزارها سال قبل بوده زبانهای گوناگون که از حیث اصل و ریشه باهم فرق داشته اند بمیان آمده و صدها زبان که امروز در عالم هست از آنچند اصل جدا شده. در هر صورت نه در باب فرض اول میتوان نظر قطعی اظهار کرد و نه در خصوص فرض دوم بلکه همیشه میتوان گفت که استادان زبانشناسی بر رسیها و کوششهای در آغاز و پختش شدن زبان یا زبانها بعمل آورده و عقایدی سودمند اظهار داشته اند. یکی از آن عقاید که در اینموقع بر وجه مثل گفته می شود - عبارتست از تقسیم زبانها از لحاظ ترقی و تکامل. بموجب این عقیده زبان در ابتداء ساده بوده و معانی ساده و سطحی محدودی را بیان می کرده سپس بتدریج از حیث ساختمان کلمه و گوناگونی و عمق معانی تکامل نموده است. اساس این نظر گذشته از مطالعه تاریخی زبان از بررسی زبانهای حاضر عالم حاصل گشته و خلاصه آن همانا عبارت از این است: زبان بشر بطور کلی از روی قبلی با زبانهای حاضر سه مرحله رشد و کمال گذرانده که در عصر ما نمونه هایی از هر مرحله موجود است نخست مرحله زبان يك صدایی است (۱). در این مرحله معمولا کلمات در حال ریشه مانده و تنها يك صدا میدهد یعنی کلمه مرکب و چند صدایی وجود ندارد معانی این کلمات کوتاه ساده و در مواردی مبهم است. پیشاوند و پساوند وجود ندارد و لغات در حال ریشه است یعنی چیزی باصل کلمه نمی افزاید و ریشه ها باهم ترکیب نمی یابند تا معانی تازه بوجود آورد پس در تشکیل جمله همین کلمه های اصلی یا ریشه ها پهلوی هم گفته می شود بدون اینکه ترکیبی بعمل آید. زبان

I-Langues Monosyllabiques

بشر در آغاز در این مرحله بوده و زبانهای هم در اینحال مانده و به عصر ما رسیده که که معروفهای آن زبان چینی و آنامی و سیامی و برمالی است.

دوم مرحله زبان پیوندی (۲) است بدینمعنی که کلمات یا در واقع ریشه ها بهم می پیوندند و در این پیوستش یکی از دو ریشه معنی اصلی خود را از دست میدهد ولی در ضمن بتنوع یا تغییر یا توسیع معنی ریشه دیگر خدمت میکند. با این ترتیب کلمات و معانی گوناگون جدید بمیان آید و پیداست که اینحال نماینده ترقی زبان است زیرا میتوان بر ترکیبهای گوناگون معانی گوناگون را بیان نمود. از زبانهای حاضر که در این مرحله است میتوان ژاپنی و کره ای و اورال و آلتایی (یعنی مغولی و اقوام آن) و زبان فنلاند و مجار و ترکی و بعضی زبانهای بومی آفریقا را نام برد.

سوم مرحله زبان منصرف (۳) است که کاملترین مراحل سه گانه است و در این پایه خود ریشه از حیث شکل و ساختمان تغییراتی پیدا میکند و ترکیبهای گوناگون با کمال آسانی بوجود می آید یعنی سهولت صرف میشود و باشکال مختلف می افتد و معانی دقیق و جورا جور بیان مینماید اینک زبانهای معروف جهان متمدن منسوب بدین مرحله است که آنها بدو شعبه تقسیم میکنند زبانهای هند و اروپایی با آریایی و زبانهای سانی.

عنوان هندو اروپایی اشاره بدانست که زبان اصلی مشترك این شعبه که وقتی در يك مرکز گفتگو میشده همان بوده که اصل و منشأ زبانهای هندی و اروپایی را تشکیل میداده این زبان مشترك اصلی را زبان آریایی هم گفته اند زیرا (آریا) یا (آری) بحکم کتابهای باستان هند نام اولین قوم بوده است که زبان مذکور زبانش بوده و حدود دو هزار سال پیش از میلاد از مسکن اصلی بنای مهاجرت را نهاده از جمله به هندوستان آمده است. در باب مسکن اصلی آریایی ها هم میان دانشمندان اختلاف نظر هست بعضیها آنها در هندوستان و بعضی دیگر در مشرق ایران دانسته اند و شاید لفظ ایران هم که بشکل قدیمتر ایریانه و آریانه (یعنی آریایها) نامیده میشده یادگار همان دوره است. ولی بنظر بسیاری از دانشمندان خانمان اصلی نژاد هند و اروپایی شمالیهای اروپا و حوالی رود دانوب بوده است و آن قوم در حدود دوهزار

سال پیش از میلاد از آنجا به جنوب یعنی سواحل دریای سفید و مشرق یعنی ایران و هند مهاجرت کرده است. بدین نظر عبارت هند و اروپائی را به تمام زبانهای منسوب بآن قوم و عبارت اروپائی را بشعبه ایرانی و هندی اطلاق میکنند.

زبان اصلی سالی گویا در جنوب شبه جزیره عربستان نشئت گرفته سپس با مهاجرت اقوام به شمال رفته و در آسیای صغیر و سواحل مدیترانه پخش شده است شعب معروف آن عبارتست از بابلی و سریانی و عبری یا عبرانی - حمیری یا عری جنوب - ارامی - فینیکی - حبشی - عربی.

۲- آغاز خط و خطوط ایرانی

پیداست که بشر در روزگار مداوت نوشتن بلد بوده و خطی نداشته و برای فهماندن مقصود خود تنها زبان که آنهم در آن عصرها ناقص و محدود بود کفایت میکرد. تاریخ شروع نوشتن را نمیدانم ولی این اندازه معین است که نخستین نوشته انسان بسیار ساده و بیگانه بوده است یعنی به طرز خشن و نازیبا صوری چیزها را کشیده و بدان طریق مقصود خود را ادا میکردند. این نوع خط را خط تصویری گوئیم که هنوز هم بعضی اقوام در آن مرحله مانده اند و برای نمونه از خطی که در میان بومیان آلاسکا معمول بوده و بروی لوحه های چوبی حک شده و بدست آمده مثالی در زیر داده میشود.



وضع دست های خالی آویزان در نظر بومیان حال نداری و سرگردانی را نشان می دهد و در پهلوی آن یکدست بر دهان و یکدست اشاره بسوی چادر می خواهد فهماند که در چادر خوردنی نیست پس این تصویر اشاره بقسطی میکند و پیداست که تمام تصویر مقید به کلیات نیست و هرچند می تواند آنرا جبارتی بخواند مقصود همان مفهوم نایابی خوابار است.

قص بزرگ اینگونه خط آشکار است زیرا گذشته از اینکه نویسنده باید

برای نوشته يك نامه صدها صورت مختلف بکشد مفهومی غیر جسمانی مانند محبت و خلوص و عاطفه و جمله های مرکب کامل را هرگز نمیتواند بنمایاند.

پس این خط مناسب ترقی فکری و صنعتی نبوده و به احتیاجات روز افزون کفایت نمیکرده است اینست بتدریج تغییراتی در خط بوجود آمد یعنی کم-کم تصویرها ساده تر شد بعدی که نقش چیزها کاملاً از بین رفت و تنها علامتی ماند که به برحسب عادت در میان هر طایفه نمودار معنایی شد. با این ترتیب بجای هر تصویر علامتی بوجود آمد همانطور که مثلاً دو خط کوتاه افقی و عمودی متقاطع در نظر ما علامت بملاوه است یعنی نه تصویر جمع کردنست و نه واژه ایست که خواننده شود بلکه تنها علامتی است بهمانطور هم در خط مذکور برای هر مفهومی علامتی معمول شد. مثلاً در خط قدیم مملکت آسور سه تا میخ مایل با يك میخ چهارم بر روی آن مانند این شکل علامت $\nabla \nabla \nabla$ حیوانات بوده و این در اصل شکل سنبل را داشته



با این روش خط از مرحله تصویر به مرحله علامت نویسی رسید یعنی هر تصویر را علامتی بمیان آمد این نوع خط را دانشمندان تصویر فکر یا پندار نگارش (۱) نام داده اند.

مرحله سوم خط مرحله القیاست. لغت القیاء در اصل از زبان فینیکی آمده. فینیکی ها هر حرفی را برابر صوت اول اسم يك حیوان یا يك چیز ساخته و آن اسم را بدان حرف دادند. بدین ترتیب حرف اول را الف گفتند که در زبان فینیکی به معنی گاو میش است و صوت اول آن چنانکه می بینیم (ا) بوده و حرف دوم را (ب) گفتند که هم اصل با بیت عربی و بمعنی خانه است و اصطلاح آلفابت یا القیاء از این دو کلمه فینیکی است همچنین حرفهای دیگر بدین ترتیب بوجود آوردند. یونانیها این حروف را از فینیکی ها گرفته و نام آنرا بر طبق فینیکی آلفا بنا کردند.

اهمیت و فایده القیاء هویدا است زیرا حرف القیاء نماینده یکی از صوتها یا تلفظ های انسان است و چون تمام صوتهای بشر از چهل و پنجاه نمیکند پس بجای هزاران تصویر یا علامت کافی است که شخص سی تا پنجاه حرف یادگیرد و تمام کلمات را با آن بنویسد.

بعد از این مقدمه مطلب مهمی که دانستن آن برای ما لزوم و ارزش دارد عبارت است از اینکه ایرانیان در هزاره سوم پیش از میلاد یعنی در دوره شاهی ماد علامتهای میخی بابلی را که در مرحله پندار نگارش بود و هنوز به مرحله الفبای نرسیده بود اقتباس کرده و از آن مانند فینیکسکی ها الفبایی ترتیب دادند و این کار دلباز بهر هوش و استعداد ایرانیان و تمایل آنان به علم و ادب است و اینکار از لحاظ تاریخ تمدن و تکامل بشر اهمیتی سرا دارد.

خط میخی - خط میخی را از آن جهت چنین نام دادند که انسان قدیمی بواسطه اینکه ابزار کافی برای نوشتن نداشت با میله ای از آهن یا چوب بر لوحه های گلی خطهایی نقش میکرد که آن خطها شبیه به میخ می افتاد و بوجهی که گفته شد این خط هم در آغاز تصویری و بعد علامت نگاری یا پندار نگارش سپس حروف بود. خط میخی ایرانی نسبت به تمام خطوط میخی دیگر مانند بابلی و غیر آن ساده تر و صحیح تر است. زیرا دانشمندان ایران نه تنها از پندار نگارش بابلی حروف الفبا ساختند بلکه شکل آنها را هم ساده کردند و میخیهای کج و پیچیده را انداختند و تنها عمودی و افقی را نگه داشتند که این نیز اصلاح بزرگی است.

همه سنگ نگارهای هخامنشی بخط میخی است که الفبای آن مرکب از ۳۶ حرف است به ترتیب ذیل:

۱	۲	۳	۴	۵	۶
𐎠	𐎡	𐎢	𐎣	𐎤	𐎥
۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
𐎦	𐎧	𐎨	𐎩	𐎪	𐎫
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
𐎬	𐎭	𐎮	𐎯	𐎰	𐎱
۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
𐎲	𐎳	𐎴	𐎵	𐎶	𐎷
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
𐎸	𐎹	𐎺	𐎻	𐎼	𐎽
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
𐎾	𐎿	𐏀	𐏁	𐏂	𐏃

تلفظ حروف هود


۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
آ	ای	او	ا	کو	کا	گو	خا	جا
۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
چا	چی	نو	دا	دی	دو	یا	ل	
۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸
ما	و	ما	می	مو	با	وا	وی	
۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	
را	رو	لا	سا	زا	شا	درا	ها	

۱	۲	۳	۴	۵	۶
۱	۲	۳	۴	۵	۶
۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲
۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸

توضیح ۱-۳۷ و ۳۶ در دو شکل یک حرف است که (ی) باشد .
 ۲- برخی حروف که ظاهراً شبیه بهم دیده میشود و در ترکیب قابل تشخیص است
 اینک جمله از معنی اوستا نقل میشود که تلفظ و معنی آن در صفحات بعد میآید :

ه۱ ه۲ ه۳ ه۴ ه۵ ه۶ ه۷ ه۸ ه۹ ه۱۰ ه۱۱ ه۱۲ ه۱۳ ه۱۴ ه۱۵ ه۱۶ ه۱۷ ه۱۸ ه۱۹ ه۲۰ ه۲۱ ه۲۲ ه۲۳ ه۲۴ ه۲۵ ه۲۶ ه۲۷ ه۲۸ ه۲۹ ه۳۰ ه۳۱ ه۳۲ ه۳۳ ه۳۴ ه۳۵ ه۳۶ ه۳۷ ه۳۸ ه۳۹ ه۴۰ ه۴۱ ه۴۲ ه۴۳ ه۴۴ ه۴۵ ه۴۶ ه۴۷ ه۴۸ ه۴۹ ه۵۰ ه۵۱ ه۵۲ ه۵۳ ه۵۴ ه۵۵ ه۵۶ ه۵۷ ه۵۸ ه۵۹ ه۶۰ ه۶۱ ه۶۲ ه۶۳ ه۶۴ ه۶۵ ه۶۶ ه۶۷ ه۶۸ ه۶۹ ه۷۰ ه۷۱ ه۷۲ ه۷۳ ه۷۴ ه۷۵ ه۷۶ ه۷۷ ه۷۸ ه۷۹ ه۸۰ ه۸۱ ه۸۲ ه۸۳ ه۸۴ ه۸۵ ه۸۶ ه۸۷ ه۸۸ ه۸۹ ه۹۰ ه۹۱ ه۹۲ ه۹۳ ه۹۴ ه۹۵ ه۹۶ ه۹۷ ه۹۸ ه۹۹ ه۱۰۰

خط پهلوی - آنچه بتحقیق پیوسته است این است که اصل کلمه پهلوی پرنو
 بوده که اسم قوم اشکانست (ر) مبدل به (ل) شده بشکل پلنو (ث) آمده مبدل
 به (ه) شده و پلنو گشته بعد قلب بعمل آمده پهلو گشته که بالحق پای نسبت پهلوی
 گردیده . و در اینجا مقصود از آن زبان و رسم الخط دوره اشکانی و خصوصاً دوره
 ساسانی است . خط پهلوی از آرامی که از خطوط سامی بود گرفته شده و از راست
 بچپ نوشته میشود و شاید خط قدیم اوستائی که از بین رفته نزدیک بهمین خط بوده
 است . بچشم آنچه از سنگنبشته های ساسانی و کتب زردشتی دانسته میشود خط
 پهلوی بر دو نوع است یکی را خط قدیم یا خط کلدی گویند که از آن جز سنگنبشته ها
 نمانده است دیگری را خط ساسانی و یا پهلوی کنای خوانند که اغلب آثار ساسانی
 خصوصاً کتب پهلوی که درست است بدان خط میباشد

یکی از خصوصیات رسم الخط پهلوی آنست که در این خط عده زیادی لغات
 سامی می نوشتند و فارسی میخواندند چنانکه ما عین این علامت را  می بینیم
 که عشر عربی است نوشته و ده تلفظ میکنیم آنها نیز مثلاً (ملکان ملکا) نوشته
 شاهنشاه میخواندند . این قسمت پهلوی را که عبارت باشد از کلمات سامی که فارسی
 خوانده میشود هزارش مینامند .
 اینک الفبای پهلوی بترتیب ذیل نموده میشود :

۱	۲	۳	۴	۵	۶
۱	۲	۳	۴	۵	۶
۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲
۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸

تلفظ حروف فوق:

۱	۲	۳	۴	۵	۶
ا، آ، ا، ح	ب	ق	ك	د	ذ
۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
ن، و، ر، ل	ز	ی د گ ج	ك	غ	ر، ل
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
س	ج-چ	پ-ف	ش	ت	

توضیح آنکه حرفهای دیگر هم غیر از آنچه در فوق اشاره شده در بعضی کتابهای پهلوی بکار رفته. همچنین از نمره های ۱ و ۹ و ۱۲ و غیر آن پیداست که يك حرف دیگر است نماینده چند صدا باشد از اینجهت الفبای پهلوی یکی از دشوارترین الفباها است. اینك عبارتی چند از کتاب کارنامه اردشیر بابکان بخط پهلوی

د و م د س و ا د س و م س و ا د
 ن د س و ا د س و م س و ا د
 س و م س و ا د س و م س و ا د
 س و م س و ا د س و م س و ا د
 س و م س و ا د س و م س و ا د

(۱) تلفظ آنچه نوشته شده :

بون کارشمك اي ارتخشيري بابكان ايتون نيشت يقويمونت ابك آخرين
 مرك اي الكساندر ارميك آيران شتر ۲۰۰ او ۴۰ كو تك عوتاي يهوئت

(۲) اینگونه میخواندند :

به کارنامه کی ارتخشیری بابکان ایتون نیشت استاد کوپس هیچ مرگی الکساندر
 ارمیک ایران شتر دوست و چهل کونك خدای بود.
 (۳) فارسی حالیه : کارنامه اردشیر بابکان چنین نوشته (است) که پس از
 مرگ اسکندر رومی ایران شهر دوست و چهل کدخدائی بود (دوست و چهل به رقم
 نوشته شده).

در اواخر عهد ساسانی علمای ایران خط ناقص پهلوی را تکمیل کرده و الفبای
 اوستائی را بوجود آوردند چنانکه گذشت.

۲- زبان باستان ایران

ریشه و منشأ زبان ایران باستان

زبان باستان ایران بروجه آنچه گفته شد از زبانهای منصرف است و از ریشه
 هند و اروپائی که منشأ بسیاری از السنه معروف دنیاست مشتق شده و از این رو با
 زبانهای مهم عالم متمدن مانند سنسکريت و یونانی و لاتینی و توتنی و اسکانندیای
 و اسلاوی خویشاوند است. زبان ایران قدیم لغت های گوناگون داشته است و
 معروفترین آنها در دوره هخامنشی پارسی باستان بوده که فرمان و نامه های شاهان
 بآن لغت نوشته میشده و سکنشبه هائی که از روزگار هخامنشیان باقیمانده نیز
 بدانت و دیگر اوستائی بوده که کتاب های مذهبی زرتشت بدان لغت است و گویا
 آن لغت بیشتر بروحانیان اختصاص داشته است.
 زبانشناسان در نشت و ارتباط زبانهای هند و اروپائی تحقیق کرده و انشعاب

تَنی و اَرِیو اوش خَشایشیه . مَناییتا ویشناسیه ویشناسیه ییتا ارشامه ارشامه ییتا
 ییتا ارشامه ارشامه ییتا چیشیش چیشیش ییتا هَمایش
 گوید داریوش پادشاه بدمن گشتاس است بدگشتاس ارشامه بدر ارشامه
 ارشامه بدر ارشامه چیشیش هَمایش
 ازسنگنبشته نقش رستم

بَه وُرگه اَوَرَمَزْدَا هِی اِیْمَ نوْمِیْمَ اِدا هِی اَوَمَ اِدا هِی مَرِیْمَ
 اِدا هِی شِیایِیْمَ اِدا مَرِیْمَ
 خدای بزرگ است او رمزد آنکه این بوم (زمین) را آفرید آنکه آن
 آسمان را آفرید آنکه انسان را آفرید آنکه شادی را آفرید برای انسان
 تانی داریو نوش خَشایشیه او هیرادی اَوَرَمَزْدَا اَوِیْسْتَمَ اَبَرِو اَوِیْسْتَمَ
 بَناهه تَنی هَنتیتا .

تَنی اَرِیْمَکه اَهم تَنی دَرَوَغنه اَهم تَنی زورگر اَهم تَنی اَدَم تَنی مَی توما اویاری
 اَرِشنام اویاری ایم . (۱)

گوید داریوش پادشاه برای این اوردمزد بمن یاری کرد و خدایان دیگر
 که هستند .

نه دشمنکام نه دروغگو هستم و نه زورکن نه خودم نه خاندانم
 ازبی راستی رفتم (پیروی کردم)

خَشایشیه = شاموزک = بزرگ . دِیو = دمیسلکت . یوثره = پور . نیا . نو . تَنی گوید
 ییتا = پور . پنه = خدا . هِی = (ای) که . اِدا = ساخت . اِیْم = این بومی = زمین ،
 آسمان . مَرِیْم = مرد . شِیایِیْم = شادی .
 او هیرادی = بدین سبب : اویست = یاری . اَر = آورد . اوتا = و ، اَناهیه دیگران .
 تَنی = آنکه ، هَنتیتا = هستند ، تَنی = نه ، اَرِیْمَ = دشمنکام ، دَرَوَغنه = دروغگو ،
 دَرَوَغی ، زورگر = زورگر ، زورکننده ، مَی = مال من ، توما = نواد ، نعم ، خاندان ،
 اویاری = ازبی ؛ آروسته = راست ، اویاری ایم = ازبی احترامم .

زبان اوستائی

زبان کتاب مذهبی زرتشت را اوستائی گوئیم و آن در حقیقت لغتی است از
 ایرانی قدیم و خوبشوند است با پارسی باستان .

این زبان در شمال ایران رواج داشته و بیشتر زبان روحانیان و کتب مقدس
 بوده و آثاری از آن بر سنگها و غیره موجود نیست . کتابهای مذهبی دوره هخامنشی
 در نتیجه استیلای اسکندر و نفوذ یونان و صد سال حکومت سلوکی تقریباً از میان
 رفت و سلاطین اشکانی که چه در احیای زبان و آثار اوستا دست رفته ، این را ن اهتمام
 بکار بردند ولی زبان و عادات یونانی هم در دربار آنها تا اندازه ای رونق داشت .

بلائی از آخرین پادشاهان آن سلسله در احیای کتاب اوستا اقدامی کرد و بعد از او
 بطوری که مشهور است بحکم اردشیر بابکان اوستا را فراهم آورده و تألیف کردند
 پس بر اوستائی که امروز در دست داریم زمانی طولانی گذشته و تغییراتی رویداده
 است ولی تردید یقین است که گاتها یا سرود های مقدس که جزئی از کتاب یسنی
 اوستاست از حیث ترکیب و شیوه متعلق بزمان قدیم تری بوده و ممکن است از گفته
 های خود زرتشت شمرده شود .

اوستای اصلی از روی آنچه در تواریخ آمده به مراتب بیشتر از آن بود که
 اکنون در دست است و اوستای موجود مرکب است از پنج کتاب : یسنا ، وِسپرد
 وندیداد ، یشت ، خرده اوستا . که جمله حاوی نیایش و سپاس آهورمزد خدای
 بزرگ یسنا و ایزدان و فرشتگان و سنایش باکی و راستگویی و درستکاری و
 کوشش و مشقت بر نکویش دیوان و اهریمنان و دروغ و خیانت و فریب است و
 همچنین شامل اوامر ، احکام و اذکار مذهبی است و در بخشهایی اخبار تاریخی و
 داستان و روایات دارد

اینک جمله ای از کتاب یسنای اوستا آن که متن آن در صفحه ۱۲ دیده شده با
 ترجمه ذکر میشود :

ویش اَبَمَ اَبَدَهنتو وی دیو نهو وی دیویو و نهوش سِرَوَشو
 حیثیتوا شیش و نو هی ابدَه مِشنتو (۱) .

دور افتند اینجا از این پس دور باشند دیوان - سرودش خوب (اینجا) اقامت کند ، اشپش خوب اینجا اقامت کند .

جنبه ادبی اوستا - بعضی از قسمتهای اوستا دارای عزیت ادبی است جمله های فصیح و شیرین در ستایش خدا و وصف طبیعت در آن دیده میشود همچنین اوستا دارای مزایای انفعالی است و قسمتی از آن مظهر و مقفی بوده چنانکه در گتها که قدیم ترین قدمت اوستا میباشد آن خط و ترتیب هنوز سبقت گنها سراسر سرود و مناجات و اشعار اخلاقی عالیست و لطیفترین احسانست دینی آن زمان را حکایت میکند در یکو از گنهای زرنشت از آفریننده جهان و از چگونگی زمین و آسمان و از وظایف بندگی مرده ن پرورش مینماید و هر قطعه آن باین جمله شروع میشود :
تت توا پرسه اوش موی و توجا اهورا (۱) از تو میپرسم براستی بمن بفرما ای اهورا .

علاوه بر آنچه از کتیبه ها و کتب پرسی و اوستائی مذکور افتد چنانکه در مقدمه هم گفته شد از تألیفات یونانی و عبرانی چنین بر میآید که در آن زمان وقایع نیکاری در دربار پادشاهان معمول بوده و دبستان و علوم و کتابها در ایران وجود داشته و داستانهای گوناگون میان مردم انتشار یافته و پادشاهان ایران بموسیقی و آواز و سرود توجه مخصوص نشان داده و مقفی و مغنیه در دربار خود میداشته اند که در نزد پادشاه سرود میخوانده اند و ناچار این سرود ها و وزن بوده است زیرا آهنگ و وزن بایکدیگر لازم و ملزوم است .

شعر در زبان اوستائی

درن اشعار اوستائی از روی شماره هجاء (بسیلاب) های هر مصرع است که اغلب با اوزان عروضی که پس از اسلام در ایران معمول شد فرق دارد اینک يك (۱) ت - تورا ؛ پرسه = پرسم (پرسیده شده) اوش = راستی ، موی مرا ، و توجا - آگاه کن ، (یکو ، وج ، واژه ، واژه) .

(۱) دیش - وی = کنار دور (ی) ، ایم - از این پس ؛ اید = اینجا در اینجا پشتو بیفتند ، قند .

دیونهو = دیوان ، دیویو (دیوان ماده) ، ونهوش = خوب ، مشیتو - اقامت کند ، ونوهی = خوب (مونش) ، مشنتو = اقامت کند (فل مونث غائب) .

مثال از نظم کتاب یشت چنانکه در قمره ۶ مهریشت آمده نقل میشود :

۶۴۴۰ ۶۴۴۱ ۶۴۴۲ ۶۴۴۳ ۶۴۴۴ ۶۴۴۵ ۶۴۴۶ ۶۴۴۷ ۶۴۴۸ ۶۴۴۹

۶۴۵۰ ۶۴۵۱ ۶۴۵۲ ۶۴۵۳ ۶۴۵۴ ۶۴۵۵ ۶۴۵۶ ۶۴۵۷ ۶۴۵۸ ۶۴۵۹

۶۴۶۰ ۶۴۶۱ ۶۴۶۲ ۶۴۶۳ ۶۴۶۴ ۶۴۶۵ ۶۴۶۶ ۶۴۶۷ ۶۴۶۸ ۶۴۶۹

تلفظ به حروف کنونی :

تم آمونتم بترتم . سورم دامو هو سو شتیم - میترم یترتی ز نو تر ایو -

ترجمه بفارسی امروز :

آن ایزد نیرومند توانا و در میان موجودات تواناترین را ، مهر را بازور می ستایم .

چنانکه می بینیم در هر يك از این سه مصرع هشت هجا موجود است و نظم و وزن دارد .

مثال دیگر از خرده اوستا از کتب یسنا ۵۲۹ .

۶۴۷۰ ۶۴۷۱ ۶۴۷۲ ۶۴۷۳ ۶۴۷۴ ۶۴۷۵ ۶۴۷۶ ۶۴۷۷ ۶۴۷۸ ۶۴۷۹

۶۴۸۰ ۶۴۸۱ ۶۴۸۲ ۶۴۸۳ ۶۴۸۴ ۶۴۸۵ ۶۴۸۶ ۶۴۸۷ ۶۴۸۸ ۶۴۸۹

۶۴۹۰ ۶۴۹۱ ۶۴۹۲ ۶۴۹۳ ۶۴۹۴ ۶۴۹۵ ۶۴۹۶ ۶۴۹۷ ۶۴۹۸ ۶۴۹۹

۶۵۰۰ ۶۵۰۱ ۶۵۰۲ ۶۵۰۳ ۶۵۰۴ ۶۵۰۵ ۶۵۰۶ ۶۵۰۷ ۶۵۰۸ ۶۵۰۹

لغات : تم = ازت آن آمونتم = توانا پرست = ایزد سوز = نیرو و زور دامن (دام) موجود مخلوق سو = توانا سوخته = توانا تر میزد = مهر پرست = ستایش عبادت ا جشن ز نو تر = عنوانیست که يك نوشابه مقدس داده میشود .

بیمه خشنر آوزوهه
 نیت اوتم آنه نیت کریم
 نیت زوروا آنه نیت مرئوش
 نیت ارشکو دیو او نو (۱)
 ترجمه : در پادشاهی جم نامدار
 نه سرما بود نه گرما
 نه پیری بود - نهمرگ
 نه رشك داده دیوان
 در این قطعه هم هر مصرع هشت هجا دارد و موزونست .

زبان پهلوی

زبان پهلوی از زبان پارسی باستان مشتق است یعنی در کلمات و ترکیب کلام پارسی باستان برود زمان تغییراتی روی داده و بصورت زبان پهلوی در آمده چنانکه پهلوی نیز بتدریج بفارسی کنونی تبدیل یافته و از اینرو این زبان را بجای پهلوی پارسی میانه نیز نامند زیرا حد وسط پارسی باستان و فارسی کنونی است .
 اینک مثالی از زبان پهلوی
 (از کتب گنجشک آبالش) :

ایندون گویندگو گنجشک آبالش زندی از ستغز بود
 مردی و دربان دوست بود او روزی گرسنه (گرسک) او نشنه آتشکاسی
 آمدگویند گیرم او او نو کس نبود :

چنین گویند که ملعون ابالش زندی از ستغز بود . مرد خوب روان (مهربان) و دوست بود و روزی گرسنه و نشنه به آتشگاه آمد که باج گیرد و آج کس نبود (۲)
 مثالی دیگر از کارنامه اردشیر بابکان (که نامشکی از نیشیری بابکان)
 به کانارمکی از نیشیری بابکان ایئون پشست استندگوپس آج مَرکی الکساندر
 اوومیک ایرانشتر ۲۴۰ گو تک نو تائی بود اسپهان اوپارس او کوشتهای
 آویش نزدیکتر به دستی اردوان سردار بود . بابک مرزبان او شتر داری پارس بود .

باورنی ذیرضه ۲۹

بتلفظ کنونی : بکار نامه اردشیر بابکان ختین نوشته است که پس از مَرک اسکندر رومی ایرانشهر ۲۴۰ کتخدانی بود اصفهان و پارس و اطراف آن به دست اردوان سردار بود بابک مرزبان و شهردار فارس بود (۱)

ادیات پهلوی - عمده ادبیات پهلوی بطوریکه اشاره شد عبارت است از کتابهای دینی زرتشتی که باین لغت نوشته شده و قسمتی از آن متن اوستا و قسمتی در شرح اوستا یا دیگر مسائل مذهبی است .

غیر از کتابهای دینی معدودی از کتب دیگر باقی مانده که شامل داستانها و حکایات میباشد و معلوم میشود اینها قسمت کمی است از آنچه بعد از غلبه عرب و تغییر رسم الخط و انتشار دین اسلام از میان رفته است زیرا در کتابهای قدیم عربی و ایرانی نام بسیاری از کتب پهلوی ذکر شده که اکنون وجود ندارد . از جمله آنها کتب علمی و فلسفی است که در دوره اسلامی خاصه در زمان سلطنت خسرو انوشیروان وجود داشته و از یونانی و سنسکریت بزبان پهلوی ترجمه شده و نیز از قراین و روایات معلوم میشود که نویسندگان ایران از روحانیان و غیره در اوایل اسلام کتب تدوین نموده و بسیاری از آن کتب را از پهلوی بپارسی نقل میکردند ولی بواسطه غلبه اسلام و نفوذ زبان عرب این قبیل نسخه ها که خطی و نادر بوده بتدریج از میان رفته و فقط بعضی از آنچه زرتشتیان در ظرف قرن دوم اسلام و دیرتر بهند برده یا در ایران نگاه داشته اند باقی مانده است .

کتابهای اوستایی در زبان پهلوی که باقی مانده عبارتست از قسمتهای پنجگانه اوستا و یا بعضی از اجزای آنها مانند وندیداد - یسنا - ویشتاسپ یشت - اهور - مزد یشت - خورشید یشت - ماه یشت - ماه نیایش و غیره .

(۱) لغات : ایئون = ایدون = چنین . استند = استاد (ایستاد) : علامت ماضی قطعی بجای (است) : امروز . آج = از ، کونک خدانی = کتخدانی ؛ حکومت ؛ کوشنی = ساحل کنار ؛ اطراف ؛ اویش = ایشان = اش ؛ او = و

(۱) لغات : یم = جم ، خششو = شهر ، شاهنشاهی ؛ آورو = نامدار ، با شکوه ؛ اوت سرما زوزو = پیری ، زور ؛ زال ؛ مرئوش = مَرک ، فنا ، ارشک = حد ، رشک دات داده ، دیوبه = دیو .

(۲) باج در اینجا یعنی برکت یا فیض است

معروفترین کتابهای دینی به پهلوی غیر از متن اوستا دینکرت (یعنی اعمال دین) است در این کتاب از عقاید و آداب و مراسم و احکام و اوامر و قصص زرتشتی بحث شده دیگر کتاب بندهشن یعنی (آفرینش) است که در وی نخست از آفریدن آهورمزد و سرپیچی اهریمن سپس از آفرینش و وصف مخلوقات سخن رفته از معروفترین کتابهای غیر دینی یکی کتابت اوردشیر باسکان است این کتاب مختصراً اینککه اساساً افسانه است حننه تاریخی نیز دارد و برای تاریخ دوره ساسانی بیفایده نیست و دیگر داستان خسرو گوانن یعنی (خسرو پسر گباد باقباد) است و غلامش یکی دیگر از آن کتابها بدگلر زربیران است که آنرا شاهنامه گشتاسپ نیز گویند و آن شرح جنگی است که میان گشتاسپ پسر دین زرتشت و ارجاسپ که دشمن دین بود واقع شده فردوسی نیز در شاهنامه از زربیر و گشتاسپ سخن رانده و شاید موضوع را از همین کتاب گرفته است .

شعر در زبان پهلوی

در همین کتابهای پهلوی موجود کلام منظوم یافت میشود و در ضمن سنگنبشته های ساسانی مانند سنگنبشته حاجی آباد نیز کلام موزون موجود است و از این نمونه هایستوان استنباط کرد که در دوره ساسانی اشعار وجود داشته است و بزرگترین شاهد این دعوی آنست که خوانندگان و موسیقی شناسانی مانند بارید و دیگران در دربار شاهان ساسانی بوده و با آواز شعر خوانده و چنگ و بریط میزدند چنانکه همین رسم دوره هخامنشی و دوره های بعد از اسلام نیز جاری بوده است و بموجب آنچه از بقایای این کتب و از کتاب های اسلامی استنباط میگردد اشعار پهلوی بطور کلی بوزن معمول عروضی نبوده بلکه وزن هجائی داشته است اینک نمونه سخن منظوم از زبان پهلوی قرن سوم میلادی از نوشته های مانویان که در شهر تورفان ترکستان پیدا شده :

آبرویانی پرستگان

پرستگان روشنان	فرهنگان کردگاران
بغان تهمان اود	مهرسپندان استاودان
هیان را زورمندان	

عین قطعه بتلفظ کنونی

آفرین فرشتگان

فرشتگان روشنان	فرهنگان کردگاران
بغان تهمان و	مهرسپندان استاودان
یاران زورمندان	

معنی قطعه : فرشتگان روشن با فرو کردار نیرومند مهرسپندان ستوده یاران زورمند .

عنوان این قطعه چنانکه دوبلا دیده میشود آبرویان ای پرستگای یا آفرین فرشتگان بمعنی سپاس و مدح فرشتگان است . و وزن آن هجائیت و معادل با مفاعلهن مفاعلهن میباشد .

ملاحظات کلی در باب ادبیات ایران پیش از اسلام

در آنچه گذشت دیدیم که ایران باستان از روزگار قدیم دارای خط و زبان ادبی و علوم و ادبیات و نظم و نثر بوده است . از روی آثار و قرائن و اخبار علوم و فلسفه در آن ادوار وجود داشته و آموزشگاههای درباری برپا بوده و موبدان آن علوم را تدریس میکردند . همچنین علم پزشکی را اهمیت میدادند چنانکه داربوش شاهنشاه هخامنشی يك روحانی مصر را که در ایران اسیر بود فرمان داد مصر برگشته آموزشگاه پزشکی آنجا را برپا نماید و این خبر علاقه شاهان ایران را بدانش و هداست شان میدهد تاریخ نویسی هم در ایران قدیم رواج داشته و مورخان ایران از نخست به نیت و ضبط وقایع میپرداخته اند . از کتاب های دینی و داستانها و امثال آن هم نام بردیم .

در دوره ساسانیان علوم فلسفی و اجتماعی از و ثانی و سنسکریت نیز بزبان پهلوی نقل شد و بدانش و فرهنگ کشور افزوده گشت . کتابهای سودمند اخلاقی اجتماعی بحدی بود و با وجود غلبه عرب و رواج زبان عربی و از بین رفتن تألیفات ایرانی باز شماره ای از آن کتابها به قرنهای اول اسلامی رسید و از آنها در تألیفات

لغات پرستگ = مرسته مره = مره - فریخ = خدا خداوند - - نهم = قوی زورمند مهرسپند = در اصلاح مانویان به مصر و گوهران گفته میشد . استود = ستوده .

عربی نام برده شده یا مطالبی نقل گشته یا ترجمه شده مانند تألیفاتی بعنوان المحاسن و المساوی یا المحاسن والا ضداد با کتب الادب الکبیر و کتب الادب الصغیر که از کتابهای اخلاقی بهلوی بعنوان « شایست و ناشایست » اقتباس و ترجمه شده است . سخن منظوم هم از قدیمترین زمان در ایران وجود داشته و اوزان شعر قدیم هجایی بوده است چنانکه گذشت .

ماخذها : قال الله ایران (آلمانی) مخصوصاً جلد دوم به کلمه های هرمیوس و کتیراس رجوع شود - تاریخ هردوت کتاب اول باب ۱۰۰ - کتاب تربیت کوروش تألیف کزونیوس فصل اول و دوم - تاریخ ایران تألیف اشیکر جلد سوم صفحه ۶۸۲ - افلاطون رساله الکیبادس « بلوتارک » بقلم دکتر رضا زاده شمن در شماره چهار مجله مضیبه طهران سال اول ۱۳۱۲ - نواده مخصوصاً کتاب هورا و باب ۴ - گاتها و ترجمه های اوستا ترجمه بودادود - اخلاق ایران باستان مخصوصاً از ص ۴۶ تألیف دینشاه ایرانی ۱۳۰۹ پژوهشها دویب مانی تألیف ویلنام جکسن - مقالات آفای بهار در شماره های ۱-۵ سال پنجم مجله مهر طهران ۱۳۱۶

قسمت دوم

ادبیات ایران بعد از اسلام

۱ - از غلبه عرب تا عصر فردوسی

(از سال ۶۵۱ تا اواخر قرن چهارم هجری)

چنانکه در قسمت اول باختصار گفته شد در دوره ساسانی آثار دینی و ادبی و علمی و تاریخی از تألیف و ترجمه بسیار بوده نیز از اخباری که راجع بشعرا و آوازه خوان های درباری بما رسیده است استنباط می شود که کلام منظوم وجود داشته است چنان که نمونه های از باقیمانده های آن ذکر شد . با وجود این از صحوای تسلیح می توان فهمید که آثار ادبی در ادوار قدیم دامنه بسیار وسیع نداشته بلکه تا حدی مخصوص درباریان و روحانیان بوده است و چون در اواخر دوره ساسانی اخلاق و زندگانی این دو طبقه یعنی درباریان و روحانیان با وفور فتنه و فساد در دربار و ظهور مذاهب گوناگون در دین فاسد شده بود لهذا می توان گفت اوضاع ادبی ایران نیز در هنگام ظهور اسلام درخشان نبوده و بواسطه فساد این دو طبقه ادبیات نیز رو سوی انحطاط میرفته است .

ادبیات ایران در دوره استیلای عرب (۶۵۱-۲۰۵)

در حدود سال ۶۵۱ بعد از هجرت آخرین جنگ مهم ایرانیان و عرب که آن را نازین فتح الفتوح نام نهادند در نهالوند واقع شد و یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی که بعد از مبارزه های اولین بار برای مقاومت چندین بار لشکر گرد آورده بود شکست یافت . اگر چه یزدگرد دست از کوشش بر نداشت و بهر وسیله بر

آوردی با عرب همت گماشت ولی عرب مجال توقف باو نداد و بعضی از مرزبانان ایرانی مانند ماهویه حاکم مرو در این موقع خیانت کردند و شاه خسته و پریشان حال ایران از يك ایالت بایالت دیگر گریخت تا عاقبت بخراسان رسید و در آنجا هم از کوشش خود فایده نبرد سرانجام در نزدیکی مرو بآسیابی پناه برد و چنانکه مشهور است آسیابان غافل او را بطمع لباس فاخری که در برداشت بکشت بعد از این واقعه ایران بکجهت میدان تاخت و تاز عرب شد و سلطنت ایران تابع خلافت گشت و تا زبان نزد يك دیو ست سال بر مباحکومت گردید و اداره امور کشوری و لشکری بدست آنان بدست می شد کسان آنان افتاد و مخصوصاً آثار علمی و ادبی ایران در تحت نفوذ و استیلای زبان تازی قرار گرفت. نفوذ ایران در عرب - گرچه غلبه سیاسی عرب بواسطه انتشار دین اسلام ببلبه معنوی منجر شده و نفوذ عرب باعلاق روح ایرانی راه یافت ولی باز در همین دوره استیلای عرب ایران مغلوب در معنی مقاومت کرد و با نفوذ عرب مقابله نمود و تعلیمات عرب را بر وفق مزاج و ذوق خود پذیرفت و تمدن و افکار خود را در عرب سرایت داد مخصوصاً بعد از آن که حکومت یخلفای اموی رسید آن ها ستمکاری آغاز کردند ایرانیان نهضت ضد عرب را که آن وقت نهضت شعوبیه نامیده می شد قوت دادند و چون در این موقع آل علی که پیرو حق بودند نیز بواسطه ظلم و فشاری که از بنی امیه میدیدند با آنان مخالفت میکردند لاجرم ایرانیان طرفدار آل علی گشتند و هنگامی که مختار ثقفی در حدود سنه ۶۵ هجری در کوفه بر ضد امویان بعنوان خون خواهی حسین بن علی (ع) قیام کرد ایرانیان او را یاری نموده از ستمکاران عرب انتقام کشیدند.

در سال ۱۲۹ ابو مسلم خراسانی حسن انتقامجویی ایرانی را تجدید کرد و بر ضد امویان قیام نموده و خلافت اموی را بر انداخت و عباسیان را که بخاندان نبوی نزدیک تر بودند بخلافت رسانید گرچه عباسیان بر وفق ایرانیان رفتار نکردند حتی مسلم را که خلافت را بر آن ها مسلم داشته بود بخدمه کشتند و همچنین وزرای ایرانی خود بر مکیان را از کار انداخته بزرگان را مقتول ساختند باینهمه در خلافت آن ها نفوذ عقاید و افکار و عادات ایرانی زیاد شد و اصول دیوانی و م که از اوایل اسلام از طرف عرب اتخاذ شده بود دوام یافته و سمت

گرفت حتی اعیاد ملی ایران مانند نوروز و سده و مهرگان دوباره مرسوم شد و بعضی از خلفا مانند المتوکل عباس ایرانی برتن کردند این قسمت از نفوذ اجتماعی البته تاثیر وزارت بر مکیان بود که از ایرانیان دانشمند کار آزموده بودند.

همچنین ایران در عرب تاثیر علمی کرد و زبان فارسی در عربی نفوذ پیدا نمود و مقدار زیادی از کلمات فارسی را گرفته معرب کردند مانند: اسطوانه (ستون) برق (بره) بلاس (بلاس) جوهر (کوهر) دست (دشت) درجن (پنجگان) الکرد (کردن) قمنجر (کمانگر) طست (طشت) قیروان (کاروان)

حتی شعرای عرب از اینگونه کلمات در اشعار خود بکار بردند. از طرف دیگر عمده زیادی از نثرهای کوفه و بصره که در حدود ایران بودند با ایرانیان محشور شده زبان فارسی را فرا گرفتند و مهمتر آنکه این زبان در اداره مملکتی داخل شد بطوریکه تا زمان حجاج بن یوسف دفاتر زبان فارسی مینوشتند.

ولی این اندازه تاثیر زبان فارسی در عربی نسبت بنفوذ و استیلای زبان عرب در فارسی جزئی است و عمده نفوذ ایران در عرب نسبت بنفوذ علمی و معنوی بود نه لفظ زیرا آیین ته تنها در عادات و مراسم و اصول و اداره ایران را سرمشق خود قرار دادند بلکه در سیر و تواریح و حکایات و علوم و اخلاق و آداب از کتابهای ایرانی استفاده های بزرگ کرده جمعی از دانشمندان ایران بعضی از کتابهای پهلوی را به عربی نقل کرده باب علوم را بروی عرب باز کردند و با اینکه آن قوم در بدو اسلام بیش از معدودی با سواد نداشتند بعد از استفاده از ایران و دیگر ملل مجاور در ادبیات و تاریخ و علوم و غیره نویسندگان مانند جاحظ بصری و ابوالقرج و امثال آنان از عرب پدید آمدند.

شود زبان عرب در ایران - در مقابل نفوذ علمی و ادبی و اجتماعی ایران در عرب زبان عرب نیز در ایران نفوذ پیدا کرد و در مدت دیو ست سال طوری رواج یافت که در تاریخ عالم کمتر نظیر آن دیده شده است دایره این نفوذ باندازه وسیع و تاثیر آن بطوری عمیق بود که اغلب علمای ایرانی بآن زبان سخن گفتند و مراسله کردند و در تعلیم و ترویج آن کوشیدند و تقریباً تمام دانشمندان مادر دوره استیلای عرب حتی در قرنهای بعد تالیفات خود را به عربی نوشتند و زبان عرب در ایران زبان علم و ادب شد و کسی بفارسی نوشتن توجه نکرد.

یکی از علل بزرگ استیلای سریع زبان عرب این بود که ایرانیان دین اسلام را پذیرفتند و چون مسلمین آن زمان هر کتاب غیر اقرآن مجید و هر زبان غیر از عربی را بیهوده و زائد میدانستند ناچار پارسی و کتب پارسی بتدریج متروک گردید و مردم بفرافارتن عربی اهتمام نمودند دیگر از اسباب نفوذ عربی شاید وسعت این زبان باشد که نسبت به بملوی لغات آن زیاده تر و برای شرح وسط علوم آرماتر بهتر بود. در مقابل این خود آنچه ایرانیان شعوبی در ترویج و پراکنندگی زبان پارسی کوشیدند نامیال نشدند بلکه از طرف علمای عربی نویس و امرای عرب دوست ایرانی مانند صاحب بن عباد و دیگران مخالفت دیدند و کاتبی را رسید که بهترین علمای عربی نویس در فقه و نحو و تاریخ و سایر خود ایرانیان بودند. اینک برای مثال نام بعضی از ایشان ذکر میشود.

بعضی از عربی نویسان ایرانی در دوره ۱ تبای عرب

یکی از علمای معروف عربی نویس ایران در دوره استیلای عرب عبدالله بن مقفع بود که در اوایل قرن دوم هجری در فارس متولد شد و اسم ایرانی او دودیه پسر دادویه بود.

این مقفع بسیاری از کتابهای بملوی را به عربی ترجمه کرد و خود بر در علم و ادب تألیفات نمود مهمترین ترجمه های وی از زبان بملوی کبیله و دمنه است که هنوز باقی است و از بهترین کتابهای ادبی عرب بشمار میرود و دیگر ترجمه تاریخ شاهین ایران یا خداینامه از بملوی بوده ولی افسوس که این ترجمه مانند اصل بملوی از میان رفته و تنها متقولانی از آن در کتب تاریخ و سایر بقیمانده. این مقفع از فلسفه یونانی نیز اطلاع داشته و در وضع اصطلاحات و بسط معانی فلسفی کوشش نموده است. علمای ایران در آن عهد نه تنها در حکمت و سایر تألیفات کردند بلکه در دیگر شعب علوم نیز پژوهشها نمودند که از آن جمله علم فقه میباشد و یکی از معروفترین علمای نامی این علم امام ابوحنیفه نعمان بن ثابت بود که مؤسس مذهب حنفی و از فحول علمای فقه بشمار است پدرش ثابت را جزو اسرای ایرانی بکوفه بردند و ابوحنیفه در حدود هشتاد هجری در آن شهر تولد و هم در آنجا در حدود صد و پنجاه هجری وفات یافت از کتابهای مهمی که به او منسوب است کتاب الفقه الاکبر است که حاوی مسائل فقه اسلامی است.

استادان ایرانی در زبان عرب نیز تتبع کرده کثیری تألیف نمودند یکی از آنها سیبویه نحوه است که در حدود ۱۵۶ هجری در فارس متولد و در حدود صد و هشتاد تا صد و بود و چهار هجری در ساوه وفات نمود وی در اصول قواعد زبان عرب الکتاب را نوشت که از مراجع مهم نحو و صرف بشمار است نیز شعرای نامی از ایران ظهور کرده و در زبان عرب شعر گفته اند و یکی از معروفترین آنها بهار بن برد و دیگری ابونواس است بهار شاعر شایسته ای معروف در دیار عباسیان از نخلستان بود و در سال ۱۶۷ هجری وفات یافت اشعار و مدایح او معروف است و تمایل بمنصب زرتشت در بعض آثار وی نمودار میباشد. ابونواس شاعر غزلی معروف که دیوان اشعار و غزلیات دلکش او باقی است نیز از شعرای دیار عباسیان بود که در سال صد و بیست در اهواز تولد یافته و در حدود ۱۹۰ یا ۱۹۵ وفات یافته است.

از علمای معروف ایرانی در عالم عربی قرون اولیه اسلام بنی موسی بودند موسی بن شاکر خوارزمی از منجمین مشهور عصر مأمون بشمار میرفت و هندسه نیکو میدانست پسران وی محمد و احمد و حسن که بنی موسی معروفند از بزرگان و فضلاء قرن سوم بشمار میروند که در جمع کتب علمی یونان و اقتباس از آن رنج فراوان بردند و هر یک در یکی از علوم شهرت یافتند: محمد از علم نجوم و حساب و هندسه بهره کافی داشت و در اصول اقلیدس و مجسطی استاد بود احمد در فن حیل سرآمد همه بود و مسائل بسیار استخراج کرد حسن در هندسه قریحه خداداد داشت و قضایای هندسی را قلم از تعلیم بططرت حل مینمود گویند بنی موسی بهر مأمون مساحت دور زمین را پیدا کردند از آثار مهم آنان یکی کتاب حیل است در علوم طبیعی و صنایع قسمتی از آن به پارسی ترجمه شده است

بالجمله از آنچه گفته شد میتوان دریافت که چگونه در مدت دو قرن زبان عرب زبان علمی و ادبی ایران گردید و چطور ایرانیان زبان عرب که زبان بیگانه بود در تمام علوم تألیف کردند و شعر گفتند حتی برای آن قواعد و لغت نوشتند شروع استقلال ایران و زنده شدن زبان پارسی

نفوذ سیاسی عرب در اطراف دور دست خصوصاً در شمال غربی ایران ثابت نبود و در هر فرصت نهضتهایی در آن دیار دیده میشد نخست ایرانیان احساسات خود

را بواسطه شدت با خلافت غاصبانه امویان نشان دادند بطوریکه اشارت رفت آنکه در اواخر قرن اول مخالفین دولت اموی شروع بدعوت برای عباسیان کردند که ایرانیان در این دعوت دخالت مهمی داشتند دوره عباسیان از حیث تمدن درخشانترین دوره های سلطنت عرب است در این دوره اصول تشکیلات ایران و رسوم و عادات و علوم و عقاید ایرانی رواج یافت نیز مجالس علمی برای معاشات در ادیان و اصول و عقاید اسلامی آزاد گردید.

از جمله فرقه های معروف مذهبی این دوره فرقه معتزله بود و واضح این مذهب و اصل بن صلاه و طرفداران آن مذهب بیشتر ایرانی بودند.

مأمون پسر هارون الرشید که مادرش ایرانی بود نسبت بایران علاقه داشت و جنگ او با مرادش امین در واقع جنگ ایران با عرب بود در این موقع صهر ذوالیمینین که اصلاً ایرانی بود از طرف مأمون مأمور شد و با سینه بیلان برادر وی امین جنگ کرده بر آنها غلبه جست و در ازای این خدمت در دیست و پنج هجری امارت خراسان یافت و در آنجا نوعی استقلال همسایه دو مؤسس خاندان بهرمان گردید از این رو میتوان آغاز قرن سوم هجری را اول استقلال ایران شمرد که بتدریج قوت گرفت تا سرانجام بدست صفاریان و ساهانیان و آل بسویه و غزنویان بکمال رسید و دست عرب بکلی از ایران کوتاه شد.

در آن اوان زبان فارسی بعد از دو دست سال کمی بصورت فارسی کموی ظهور کرد و شعرا و نویسندگان در این زبان نظم و نثر و فارسی را آغاز کردند چنانکه نام معروفین آنها در تذکره ها ضبط است.

تحول زبان پهلوی فارسی در دوره استیلای عرب

از جریان و ادوار زبان دوره ساسانی در مدت سلطنت عرب اخبار مهمل و صحیح نداریم البته میتوان تصور کرد که در اوایل هجرت زبان معمول همایون پهلوی بوده است ولی پیداست که زبان پهلوی در این مدت تغییراتی پیدا کرد و بتدریج بر زبان فارسی کنونی منقلب شد تا اینکه نثر فارسی بعد از اسلام بوجود آمد از خصوصیات زبان فارسی نسبت به پهلوی یکی نوشته شدن آن است به الفبای عربی دوم داخل شدن کلمات زیاد عرب است در آن که از همان اوان سرعت شروع کرد چنانکه در قدیمترین آثار نظم و نثر فارسی ملاحظه میکنیم و باید

دانست که استعمال کلمات عرب در آن زمان نه تنها از روی ضرورت بود بلکه نوعی نشانه علم و ادب نیز شمرده میشد تأثیر کلمات عربی باندازه ای بود که حتی اشخاصی مانند فردوسی که شاید خواستند بیشتر فارسی سره بنویسند از استعمال بعضی از لغت های عربی ناگزیر شدند چنانکه برخلاف مشهور الفاظ عربی بسیار در شاهنامه موجود است.

گذشته از عربی کلمات خارجی دیگر مانند آرامی و یونانی و لاتینی از همان اوقات با بواسطه زبان عرب و یا مستقیماً بفارسی داخل شد که بعضی از آنها برای نمونه از روی آنچه زبان شناسان گفته اند ذکر میشود:

یونانی: دیبیم - دینار - قنجان - پیاله - سندل - الماس.

آرامی: جزیه (گزیت) مسجد (مزگت) چلبا (صلیبا) کشت (کنبسه) تابوت.

از جمله کلمات خارجی با یونانی که بواسطه زبان عرب بزبان فارسی داخل شده اینهاست.

آبنوس. چالطیق (کاتولیک) بطریق. قیصر. طلسم. کیمیا. اقلیم. قانون.

اینکه بعضی قواعد صوتی تحول تدریجی پهلوی بفارسی کنونی بطور اشاره و مثال ذکر میشود:

۱ - اغلب همزه های مفتوح که در اول کلمات ماقبل يك حرف بی صدا در پهلوی بوده در فارسی افتاده مثال:

پهلوی: اپاک و اوک و اباک، فارسی: با.

پهلوی: ایر و ایرفارسی: بر

۲ - در غالب کلمات پهلوی ادغام بعمل آمده و ساده تر و کوتاه تر شده:

پهلوی: ابوردنک: فارسی: برنا. پهلوی: اردویک - فارسی: رومی؛ پهلوی: زیوندک فارسی: زنده.

۳ - گهت پهلوی در مواردی بهی مبدل شده. هماغون - همایون: آذرگون

آزربون زرگون (مغرب: زرجون) - زربون رگ - ری. پتگر - پیکر. پتغام - پیغام، پتوسن - پیوستن.

۴ - ک درین دو حرف صدادار به گ مبدل شده و سین آخرین به هامثل.

پهلوی اکس - فارسی آگاه. پهلوی پیکر - فارسی جگر. پهلوی نکاس - فارسی نگاه.

• - (و) در مواردی به گن مبدل شده . پهلوی و فرد - فارسی کنند پهلوی و نلی = فارسی گناه . پهلوی و پشلتاب - فارسی گشتاسب .

۶ - ك اواخر کلمات اغلب افتاده مثل . پهلوی كرتك = فارسی کرده (کلیه) پهلوی نامك = فارسی نامه پهلوی ورته - ورتك (ورد) - فارسی گل .

نخستین سخن سرایان فارسی

قسمت بزرگ تذکره های قدیم و جدید ایرانی از اولین شعر و شاعر در زبان فارسی بعد از اسلام سخن رانده و از چند شاعر نیز نام برده و بعضی از آنها دورتر رفته اولین شعر پارسی را به بهرام گور ساسانی نسبت داده اند نیز جمله های موزون و مقفای پارسی در کتب های عربی از اواسط قرن اول هجری باین طرف پیدا شده است در حقیقت تعیین اول شاعر بعد از اسلام در مملکتی مثل ایران که موطن شعر و موسیقی است و شعر سرودن و آواز خواندن در دربار پادشاهان از عادت های جاری بوده است خالی از اشکال نیست زیرا با وجود استیلای تدریس و احسن زبان ادب عرب ماو میتوان تصور کرد که در آن دوره اشخاص که کلام موزون پارسی میگفتند چنانکه آذر و اخاری در این باب در کتب قدیم مذکور دیده میشود در این صورت نمیتوان یکی را در شعر واضح و مبسوط دانست و آن یکی روایات تذکره نویسان با اندازه ای مشوش و خالی از تحقیق است که ممکن نیست یکی از کسانی را که نام برده اند بدون تأمل شاعر فارسی شمرده این وصف بهتر آنست ار همان پارسی گوین قدیم که بقول تذکره نویسان اولین سخن گویند با آوردن مثالی از شعر آنان باستناد همان منابع ذکر کرده شود .

تذکره نویسان از دو شاعر نام برده اند که بنا بر روایت آنان هر دو قرن از استقلال ایران میزیسته اند و آندو عبارتند از ابو حفص سفدی و عباس مروی .

حکیم ابو حفص سفدی که نحوی و لغوی نیز بوده بقول آنان در قرن اول هجرت میزیسته است و قول صاحب کتاب المعجم فی معاییر اشعار المعجم موسیقی نیز میدانسته و شهرود را که یکی از آلات موسیقی است جز او کسی نمیتوانسته برزند ولی عبارت همین کتاب میرساند که ابو حفص در سال سیصد هجری میزیسته و اگر این قول صحیح و مقصود يك شخص باشد در این صورت او را شاعر قبل از استقلال ایران نمیتوان شمرده . یعنی که از او باشکال گوناگون نقل شده این است :

آهوی کوهی در دشت چگونه دودا
او ندادد یار می یار چگونه بودا
شاعر دوم قبل از استقلال ایران عباس مروی را نوشته اند و معروفترین شعری که باو نسبت داده اند قصیده ایست که گویا در ورود مأمون بمرود یعنی در سال ۱۹۳ هجری در مدح او سروده است و ظاهر عباس در زبان عرب نیز مهارتی بسزا داشته است قسمتی از قصیده عباس مروی این است

ای رسانیده بدولت فرق خود بفرق بدین
گسترانیده بچود و فضل در عالم بدین

مر خلافت را نو شایسته چو مردم بدیده را
دین یزدان را تو بایسته چو رخ راهر دو عین

و در انتای این قصیده میگوید :

کس بر این منوال پیش از من چنین شعری نکفت

مر زبان فارسی را هست تا این نوع بین

ليك زان گفتم من این مدحت ترا تا این لغت

گیرد از مدح و ثنای حضرت تویب وزین

از این شعر معلوم میشود که گویندگانی قبل از او بوده اند و هم میفهماند که کسی قبل از او بدین اسلوب شعر نگفته است .

بموجب تذکره عباس در سل دوست هجری در گذشته است ولی اخبار قطعی تاریخی در خصوص این شاعر بدست نیامده و شیوه شعر فوق نیز که بنام او نوشته اند شیوه آن زمان شبیه نیست .

شعراي معروف طاهريان (۴۰۵-۴۵۹)

چنانکه قبلاً گفته شد طاهر دوالیمین بن مأمون با برادر وی امین جنگ کرده او را مغلوب نمود و خلافت را مأمون که از طرف مادر ایرانی بود مسلم ساخت و بعد از آن خود امارت خراسان یافت و چنانکه گفته شد عمده اقدامات ملی ایرانی برضد اجغافات عرب از خراسان بروز کرد و آن ایالت در حقیقت مرکز حوش و خروش ملی گردید همچنین آنجا مهد ترقی زبان و ادبیات فارسی و تا چند قرن متوالی شهر های آن سامان و اطراف مانند بخارا و غزنه و نیشابور مرکز علم و ادب بود :

از معروفترین شعرای دوره طاهریان حنظله بادغیسی بود که در نیشابور در دوره حکومت عبدالله بن طاهر میزیست. حنظله دیوان داشته و احمد بن عبدالله خجستانی از امرای صفاریان آنرا دیده و خواندن قطعه‌ای از آن در حال وی مؤثر شده و بجزارت وی افزوده بعدی که او بهمت و عزم در آمده و از خربندگی بامارت رسیده است و آن قطعه اینست:

مهری گر بکام شیر در است
یا بزرگی و عز و نعمت و جاه
شو خضر کن ز کام شیر بجوی
یا چو مردانت هر گز و یاروی
وفات حنظله را در حدود ۲۲۰ نوشته اند.

شعرا صفاریان (۲۴۵ - ۲۹۰)

یعقوب پسر لیت صفار که بنابه بعضی اقوال نسبش بلسانیان میرسد از مرتبه متوسطی ترقی کرد و سیستان را تصرف نمود و بعد کرمین و هرات و بلخ و خراسان و فارس را فتح کرد و سرانجام رو بیفداد بهد و نزدیک بود آنجا را هم بگشاید. یعقوب اولین سلسله ایرانی را که استقلال کامل داشت تأسیس نمود و پس از او برادرش عمرو لیت و پسر او طاهر حکومت کردند.

ارتباط صفاریان بادییات ایران از طاهریان بیشتر بود زیرا گذشته از آنکه طاهر بادییات فارسی چندان آشنایی نداشت یعقوب در سیستان یعنی مرکز داستانهای ایرانی و هفتم دوز دست از خلافت عرب تولد یافته بود و عربی نمیدانست بطوریکه بنا بر روایت تاریخ سیستان مدایح عربی را که در حق او ساختند و خواندند در نیافت و گفت چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت و بدین جهت نویسندگان و گویندگان زبان ملی توجه کردند و دیر او محمد بن وصیف پارسی شعر گفت و ناچار همین علاقه یعقوب و خاندان او بوزبان در ترقی ادبیات فارسی مؤثر بود چنانکه در همان موقع شاعران دیگر بسرودن پارسی پرداختند.

از شعرا معروف دربار صفاریان فیروز مشرقی را نوشته اند که معاصر عمرو بن لیت بوده است (۲۶۵-۲۸۷) آنچه در خصوص این شاعر شایسته ذکر باشد اینست که گفته اند وی فساد از سخن پارسی دور کرد.

وفات وی در ۲۸۲ اتفاق افتاد. قطعه ذیل در وصف تیر از وقل شد:

مرغیست خدنگ ای عجب بدیدی
مرغی که بود شکار او جانا

داده پر خویش گزینش هدیه تانه بچه اش برد بهم مانا
دیگر از شعرا این دوره ابوسلیمانی است که نیز در عهد عمرو لیت بود و این قطعه باو نسبت داده شده که آزادگی و مناعت شاعر را نشان میدهد و دلیل بر بزرگواری اوست:

خون خود را گر بریزی بر زمین به که آب روی ریزی در کنار
بت پرستیدن به از مردم پرست بند گیر و کار بند و گوش دار.

دیگر از شعرا صفاریان که اسم او تا این اواخر یعنی تا پیداشدن کتب تاریخ سیستان مجهول بود محمد بن وصیف سیستانی است که بنا بر روایت همان کتب وی دیر رسائل یعقوب بوده و در مدح او پیاسی شعر گفته.

از این شاعر قصیده‌ای در مدح یعقوب در تاریخ سیستان آمده که مطلع آن اینست. ای امیری که امیران جهان خاص و عام بنده و چاکر و مولای وسک بند و غلام دوره سامانیان و پیشرفت ادبیات فارسی (۲۶۱-۳۸۹)

جد این خاندان که مروج علم و ادب ایران بودند سامانیان (یا سامان خدای) نام داشت و از اشراف بلخ بود چهار پسر داشت نوح و احمد و یحیی و الیاس که همه در خدمت مأمون ترقی کرده مورد توجه خاص خلیفه شده حکومت یافتند نوح در سمرقند احمد در فرغانه یحیی در چاج و الیاس در هرات. در میان این برادران احمد شایسته تر بود و بعد از نوح سمرقند و کاشغر را ضمیمه متصرفات خود کرد و بعد از او پسرانش نصر و مخصوصاً اسماعیل باعث ترقی سلطنت سامانی شدند.

دوره حکومت سامانی را میتوان اولین دوره ترقی زبان و ادبیات فارسی شمرد زیرا در این عصر شماره سخن دانان ایران زیاد شد: تذکره لبابالباب از بیست و هفت شاعر پارسی گو نام برده که همه در آن عصر میزیسته اند بخارا پایتخت سامانیان مرکز فقها و ادبا و نویسندگان نامی بود همچنین سمرقند در این دوره بعلم و ادب شهرت داشت. توان گفت بنیاد نظم و نثر فارسی بعد از اسلام در این عصر نهاده شد. بهترین سر مشق شعر این زمان همانا شعر رودکی و نیکوترین نمونه نثر تاریخ بلعمی است که هر دو شیوا و گویاست. بنای نظم شاهنامه هم در روزگار سامانیان گذاشته شده چنان که بیاید. گذشته از شاهان معارف پرور سامانی که به بعضی از آنان مانند

نوح بن منصور نسبت شاعری هم داده اند و ذرای دانشمند دانش دوست هم مانند جیهانی و ابوالفضل بلعمی و ابو علی بلعمی وجود داشتند که در ترویج علوم و ادبیات میکوشیدند یکی از شعرای مشهور این دوره ابو هکثور بلخی را نوشته اند که در اواسط سلطنت سامانی میزیسته و در دبیر نوح بن نصر بوده ابوشکور از اولین کسانی بود که مثنوی ساخت از اشعاریکه با نسبت داده شده یکی یثی است که مضمون آنرا حکمای یونان نیز گفته اند و حکیم نامی آن سرزمین سقراط بدان متذکر بوده آن بیت اینست :

تا بدانجا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم
در این بیت نغز بر معنی شاعر خردمند بکوتاهی فکر بشر و دیگران بودن دانش و لزوم تواضع و خویشتن شناسی اشارت کرده است. نیز از ابوشکور است :
درختی که تلخش بود گوهرها اگر چرب و شیرین دهی مرو را
همان میوه تلخت آرد بدید از چرب و شیرین نخواهی مزید
این قطعه عقیده علمی تأثیر هفت مورو را در آموزش و پرورش بیان میکند فردوسی این مضمون را در قطعه ذیل بهتر و خوشتر ادا کرده است :

درختی که تلخت ویرا سرشت گرش بر نشانی بیاغ بهشت
ور از جوی خلش بینگام آب بیخ انکین ریزی و شهد نلب
سر انجام گوهر بیار آورد همان میوه تلخ ببار آورد.

منظومه ای نیز به ابوشکور منسوب است که نام آنرا آفرین نامه نوشته اند و در حدود سیصد و سی و شش تألیف یافته است و آیات متفرقه از این منظومه باقی است اینک برخی از آن در اینجا نقل میشود. ابوشکور گوید آدمی نیک و بدخوی خود را بواسطه دانش و خرد تشخیص تواند داد پس علم در اخلاق مؤثر است :

خردمند داند که پاکی و شرم درستی و راستی و گفتار نرم
بودخوی با کفن جوخوی ملک چه اندر زمینی چه اندر فلک

شخص خردمند دارای اراده و تصمیم است خرد مانند سردار و شهوت ها و خواهش های بی جا مانند لشکر باند که مجبورند سر فرمان سردار خود فرو آورند :

خردمند گوید خرد پادشاست که بر خاس و برعام فرمان رواست
خرد را تن آدمی لشکر است همه شهوت و آرزو چاکر است

دشواربهای جهان و گره های عمر انسان بواسطه دانش گشوده گردد :
کسی کو بدانش برد روزگار نه او باز ماند نه آموزگار
جهان را بدانش توان یافتن بدانش توان رشتن و بافتن
پس گرانبها ترین گوهر عمر آدمی خرد و هنر است که با کسب دانش بدست آید.
کهر گر شماری تو بیش از هنر زبهر هنر شد گرامی کهر
اغلب اشعاریکه از ابوشکور مانده مثنویست و شاید شاعر بدین سبک دلیستگی داشته غیر از آفرین نامه او را مثنویهای دیگر هم بوده است .

از شعرای معروف دیگر این عهد ابوالمؤید بلخی است که اشعاری از او در لبالب الالب ثبت است .

ابوالمؤید از کسانی است که پیش از فردوسی به تصنیف شاهنامه پرداخته و در کتابهای قدیم مانند قابوسنامه ذکر آن آمده نهایت اینک شاهنامه مؤیدی به نثر بوده نیز ابوالمؤید قصه یوسف و زلیخا را یلاری نظم کرده چنانکه در لایحه یکی از نسخه های خطی شاهنامه فردوسی آمده :

مرا بن قصه را پارسی کرده اند بدو در معانی بگسترده اند.
یکی ابوالمؤید که از بلخ بود بدانش همی خویشتن راستود

دیگر از شعرای نامی سامانی ابوالحسن شهید بلخی است که معروفتر از معاصرین دیگر خویش است و در اغلب تذکره ها نام او دیده میشود. وی از فضایی عصر خود بوده و در تمام فنون سخن شعر گفته و در هر دو زبان فارسی و عربی مهارتی بسزا داشته است و نام یکی از منظومات عربی او در لبالب الالب نقل شده . شهید گذشته از شاعری در فلسفه نیز ماهر بوده و گویا با محمد زکریا مباحثات داشته .

از برخی سخنان این شاعر چنین بدست می آید که خاطرتی از اینکه قدر دانش و مرتبت دانشمندان کم و ناز و نعمت نصیب بیخردان است آزرده بوده چنانکه بدین آیات آن آزرده گی دل را بیان کرده :

دانشا چون دیدیم آبی از آنک بی بهایی ولیکن از تو بهاست
یتو از خواسته مبادم گنج هم چنین زار و اربا تو رواست
با ادب را ادب سپاه بست بی ادب با هزار کس تنهاست

بطوریکه میبینیم شاعر بلند همت با وجود این در بهما گوی و تأسف بازنداری
بالذبح و داشت را بدارائی بیدارش ترجیح میدهد. مضمون قسمتی از اشعار شهید
میرساند که وی روح لطیف حساسی داشته و از زشتمیهای روزگار و خواربودن دانش
در اندوه بوده است و جهان را کاشانه غم میدیده است. چنانکه گوید:

اگر غم را جو آتش دود بودی جهان تارک بودی جاودانه
درین گیتی سراسر کربگردی خردمندی نیایی شادمانه
نیز گوید:

دانش و خواسته است نرگس و گل که یکجای تشکفتند به
هر کرا دانش است خواسته نیست هر کرا خواسته است دانش کم
نیز قطعه زیر نمونه اندوهگینی اوست:

ابر همی گرید چون عاشقان باغ همی خندد معشوق وار
رعد همی نالد مانند من چونکه بنالم بسحرگاه زار
بعضی از شعرای بزرگ فضل و برتری اوقاقل بودند و رودکی در وفات وی که
گویا بسال ۳۲۵ اتفاق افتاده قطعه مؤثر ذیل را سروده است:

کاروان شهید رفت از پیش و آن مرفته گین وی اندیش
از شمار دو چشم یک تن کم وز شمار خرد هزاران بیش
صاحب لب لباب الالباب قطعه ای از او نقل کرده و آنرا در مدح میرزا احمد بن اسمعیل
سامانی (۳۰۱-۳۳۱) دانسته که از این لحاظ زمان شعر معین میگردد
دیگر از گویندگان نامی عصر سامانی عماره مروزی است که مقلان اواخر
آن عصر میزیسته چنانکه شعری در مرثیه ابوالبراهیم منتصر آخرین شاهزاده سامانی
ساخته و سلطان محمود را مدح گفته.

از ایات کمی که از این شاعر خوش قریحه مانده پیداست که مست زیبایی بوده
و از نقش زمین و برف سیمین و شاخ بید و برگ لاله ذوق مییافته است در قطعه ای سپری
شدن زمستان و آمدن بهار را اینگونه وصفی کند:

جهان ذرف اگر چند گن سیمین بود ز مرد آمد و بگرفت جای توده سیم
بهار خانه کشمیر یان بوقت بهار بیاغ کرد همه نقش خوبستن تسلیم
بدور باد همه روی آبگیر نگر بشیزه ساخته بر شکل پشت ماهی شیم

نیز دو نظاره باغی که یک سوی آن گلزار و بسوی دیگر دیدار شاخسار بوده
چنین گفته:

شاخ بید سبز گشته روز یاد چون یکی مست توان سرنگون
لاله برگ لعل بنگر بامداد چون سر شمشیر آلوده بخون
عماره مروزی بندگویی و راهنمایی هم میکند و بآنانکه فریفته ظاهر جهان و
مغرور اعزاز مرد مانند گوید:

غره مشو بدانکه جهان عزیز کرد ای بس عزیز را که جهان کرد زود خوار
ملاست این جهان و جهانجوی مارگیر و ز مارگیر مار بر آرد شی دممار
میدانیم که ابو ابراهیم اسمعیل منتصر پسر نوح بن نصر شاهزاده غیور و جنگاور
سامانی یکی از پهلوانان تاریخ مین ما بوده و در حراست کشور و نگهداری خاندان
شاهی و حفظ نام و نژاد فداکاریها کرده و سالها در میدان کارزار دلاوری نشان داده است.
عماره بتأثیر گشته شدن چنین شاهزاده مین دوستی بدست عرب (۳۹۵) مرثیه زیر
ساخته:

از خون او چو روی زمین لعل فام شد روی و فاسیه شد و چشم امید زرد
تیش خواست خورد همی خون مرک را مرک از تیش خویش مرا نشاها بخورد
مرگ عماره در اواخر قرن چهارم یا اوایل پنجم اتفاق افتاد.

حکیم کسائی مروزی - ابوالحسن مجدالدین - اسحق کسائی مروزی از نمایان
سخنگویان اواخر قرن چهارم بوده و در نزد دانشمندان و گویندگان عصر منزلتی داشته
شاعر بزرگ خراسان ناصر خسرو چندین بار در اشعار خود از او نام برده و بموجب بعض
نسخ در پایان قصیده ای که در جواب کسائی ساخته این بیت را سروده است:

من چاکر و غلام کسائی که او بگفت جان و خرد و نده بر این چرخ اخضر ند
عماره مروزی درباره او گفته:
زیبا بود او مرو بنادر بکسائی چونانکه جهان جمله باستاند سمرقند

و در ضمن این بیت یاد می دهد که از رودکی کرده.
کسائی بموجب قصیده ای که بیتی چند از آن در زیر نقل میشود در حدود
سال ۳۴۱ تولد یافته و از روی اخبار و فحوای اشعار عمری دراز داشته و گویا تا

تزدیکی صد سال رسیده است . این شاعر شیعی بوده و یثاتی در مدح علی (س)
سروده است

از نخستین شاعران فلاسی زبانست که قصاید دینی و مطالب حکمی و پندهای
اخلاقی ساخته و از این لحاظ توان گفت نمونه و سرمشق برای ناصر خسرو بوده چنانکه
وی در این سبک یعنی شعر دینی و تحریض بدانش و تقوی قصاید دراز سروده و در چند
مورد نام کسانی را آورده . در بعض تذکره ها قصیده ای در باب جان و خرد
بمطلع زیر :

جان و خرد رونده برین چرخ اخضرند یا هر دو ان نهفته درین گوی اغبرند
بکسانی نسبت داده اند و ناصر خسرو جوابی باو گفته که مطلعش اینست :
بالای هفت چرخ مدور دو گوهرند کز نور هر دو عالم و آدم منورند
کسانی با وجود توجه بمعانی معنوی و اخلاقی عالم حسن را فراموش نکرده
و جلوه های طبیعت را در پشته است گاهی بیلوفر آبی را دیده و آنرا به تیغ آبداده و
بقوت آبدار تشبیه کرده گاهی گل را بر سر مرده و گل فروش را از اینکه جان کالای
لطیف را برای سیم میفروشد سرزنش نموده دمی قطره باران را که بر ورق ییلکوش
است بانشك چشم عاشق مانند کرده و برگ آنرا بسان پر باز سفیدی که لؤلؤ ناسفته ای
بمقتل بر چیده باشد مورد سروده و دمی نیز به می و معشوق پرداخته است . اینك مثالی
جند از این سبک اشعار وی

نیلوفر کیود نکه کن میان آب	چون تیغ آبداده و یاقوت آبدار
هم رنگ آسمان و بکر دل آسمان	زودیش در میانه چوماده و چهار
چون راهی که دوزخ او سال و سال زرد	و ز مطرف کیود ردا کرده و ازار

گل نعمتی است هدیه فرستاده از بهشت	مردم کریم تر شود اندر نیم گل
ای گل فروش گل چه فروشی برای سیم	وز گل عزیز تر چه ستائی بسیم گل

سرود گوی شد آن مرغ سرود سرای	چو عاشقی که بمعشوق خود دهد پیغام
همی چه گوید گوید که عاشق شبگیر	بگیر دست دلارام و سوی باغ خرام

بر ییلکوش قطره باران نکه کن
چون اشك چشم عاشق گریان همی شده
گویی که پر باز سپیداشت برگ او
منقار باز لؤلؤ ناسفته بر چیده
از اشعار مؤثر کسانی قصیده است که در وصف حال خود گفته و در آن از
نابایداری این جهان فانی و از گذشتن روزگار جوانی افسوس خورده است . اینك
ایثاتی از آن قصیده :

بسیصد و چهل و یک رسید نوبت سال	چهار شنبه و سه روز باقی از شوال
بیامدم بیجهان تا چه گویم و چه کنم	سرود گویم و شادی کنم بنعمت و مال
ستور وار بدنسان گذاشتم همه عمر	که برده گشته فرزندم و اسیر عیال
بکف چه دارم ازین پنجه شمه رده تمام	شمار نامه با صد هزار گونه و بدل
من این شمار باخر چگونه وصل کنم	که ابتدای دروغست و انتهای خجل
درم خریدم آرم ستم رسیده حرص	نشانه حد ناله شکار دل شوال
دریغ فر جوانی دریغ عمر لطیف	دریغ صورت نیکو دریغ حسن و جمال
کجاشد آنهمه خوبی کجاشد آنهمه عشق	کجاشد آنهمه نیرو کجاشد آنهمه حال
سرم بگونه شیر است و دل بگونه قیر	رخم بگونه نیلست و تن بگونه نل
نهییب مرگ بلرزاندم همی شب و روز	چو کودکان بد آموز را نییب دواک
گذاشتم و گذشتیم و بودنی همه بود	شدیم و شد سخن ما فسانه اطفال
ایا کسانی پنجه بر تو پنجه گزارد	بکند بل ترا زخم پنجه و چنگال
تو گر بمال و مالیش از این نداری میل	جدا شو از امل و گوش وقت خویش بمال

رودکی سمرقندی - ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی در ناحیه رودك
سمرقند تولد یافت او را میتوان نخستین شاعر بزرگ ایران شمرد زیرا نه تنها از
آن سخنگوی بیشتر از سابقین و معاصرینش اشعاری که دلیل فضل و بلندی خیال
او میباشد باقیمانده بلکه تمام تذکره نویسان او را بهمین صفت شناخته اند بعلاوه
عده زیادی از شعرا خصوصا از معاصرین او مانند شهید بلخی و معروفی و دیگران
او را ستوده حتی آنها یکی که خود را از این سخن سرایان بزرگ دانسته اند با رودکی
رقابت جستند چنانکه معمری گرگانی که خویش را دارای قریحه و استعداد
کامل میدانسته و از آثار او قوت سخن و آزادگی و بینایزی سخن گو آشکار است

خود را برود کی مقایسه کرده و گفته است :
اگر بدولت بارود کی نه همانم
عصری که استاد قصیده بود هنرمندی رود کی را در عزل تصدیق نموده و او را
اینگونه ستوده است :

غزل رود کی وار نیکو بود
اگر چه بکوشم بیاریک و هم
کسانی مروزی درباره وی گوید :
رود کی استاد شاه-ران جهان بود
مسعود سعد در تفاخر گوید :
سجود آرد به پیش خاطر من
خاقانی در ستایش شعر خود گوید :
شاعر مقلد منم خوان معانی مراست
جامی گوید :
رود کی آنکه در همی سفتی
مدح سامانیان همی گفتی .

رود کی را علما و فضلا نیز ستوده اند و ابوالفضل بلعمی وزیر معروف اسمعیل
بن احمد سامانی می گفته رود کی را در عرب و عجم مانند باشد بلعمی نه تنها رود کی
را تحسین کرده بلکه از او قدردانی هم نموده و صلحها با او بخشیده است چنانکه سوزنی
از شعرا ی قرن ششم بدان اشارت میکند :
صدیک از آنچه نوبکمین شاعری دهی
از بلعمی به عمری انکروت رود کی
سنگ و افکار رود کی - رود کی در فنون سخن و ابواع شعر مانند قصیده و
ربعی و مثنوی و قطعه و غزل مهارت داشته و در هر طرز بخوبی کاشف گردیده و
مخصوصاً در قصیده سزایی پیشرو دیگران بوده است و میتوان گفت نخستین شاعر بعد
از اسلام است که قصیده عالی و محکم ساخته

رود کی نه تنها در سخن پردازای و تناسب الفصحی استاد بوده بلکه معانی بسیار
دقیق بکار برده و قطعه های عبرت آمیز و ادبیات حکیمانه بیادگار گذاشته است از جمله
قطعه های بند آهنگ او یکی اینست :

(۱) بر گشت بنی هرگز حاشا

زمانه پندی آزاده وار داد مرا
زمانه را چونکو بشگری همه پنداست
بروز نیک کسان گفت غم مخور زنهار
بسا کساکه بروز تو آرزو مند است .
در این مضمون اشعار بسیار از او نقل شده نشان میدهد که شاعر در مقابل
غم و اندوه روزگار دل قوی و فکر توانا داشته و در هر فرصت شخص را به بردباری
دعوت میکرد که مرد باید مانند کوه برجای بماند و موجهای حوادث را بی اندیشه
ولرز از خود بگذراند این معانی مخصوصاً از یک قصیده شیوای او که بمناسبت مرگ
یکی از بزرگان برای دلداری در موقع آسیب روزگار و تشویش افکار ساخته است
پیداست . اینک چند بیت از آن قصیده :

ای آنکه غمگینی و سزاواری
و ندر نهان سرشک همی بلاری
رفت آنکه رفت و آمد آنک آمد
بود آنکه بود خیره چهره داری
هموار کرد خواهی گینی را
گینی است کی پذیرد همواری
رو تا قیامت آید زاری کن
کی رفته را بزاری باز آری
مستی ممکن که نشنود او منی
زاری ممکن که نشنود او زاری
اندر بالای سخت پدید آید
فضل و بزرگ مردی و سالاری

از زندگی درازی که ظاهراً نصیب این شاعر شده و از اشعار فرح بخشی که
سروده پیداست که او گفته های خود را کار بسته و تندست و شادمان زیسته است
و اگر چه کور بودن او صحیح باشد چنانکه گفته اند بردباری و سبکروخی او بیشتر
در نظر جلوه میکند و معلوم میگردد چگونه روشنی درون تاریکی برون را از
میان برده است . برای رسیدن بدین توانایی و سعادت شاعر چهار وسیله اندیشیده
که در واقع آنرا چهار رکن زندگی توان نامید و آن عبارت است از خرد و تندستی
و نیکخواهی و نیکنامی چنانکه گوید :

چهار چیز مر آزاده را ز غم بخرد
تن دوست و بخوی نیک و نام نیک و خرد
هر آنکه ایزدش این هر چهار روزی کرد
سزد که شاد زید جلودان و غم نخورد
رود کی با اینکه مارا به زنده دلی و شادی و استفاده از نعمتهای این جهان
دعوت میکند از طرف دیگر میگوید نباید فریبشکوه و جلوه آنرا خورد و مغرور
نعمت و جاه گردید .

مهران جهان همه مردند
مرک را سرفرو همی کردند .

زیر خالک اندرون شدند آنان
از هزاران هزار نعمت و ناز
اگر مرد یسکی و خدمت و مرداسکی را فراموش کند و دنیاگیر و خودپرست
گردد عاقبت همین دنیا او را از پای در میآورد پس باید در روزگار کوتاه عمر خوش
زیست ولی بیدار بود.

ریا و دورویی و خوش ظاهری و بدبختی در مذهب خردمندان مذموم است چه
فایده که شخص رو به حراب نهد ولی دلش جای دیگر باشد
روى به حراب نمودن چه سود
ایزد ما و سوسه عاشقی
چنانکه گفته شد رودکی در قصیده استاد بوده و بسبب خاص زمان شعر
میسرود که آنرا اکنون سبک خراسانی یا سبک ترکستانی خوانیم که از خواص آن
یکی سادگی و در عین حال متانت و استحکام است از قصایدی که از او مانده یکی
آنست که با مطلع زیر آغاز میکند:

مادر می را بکرد باید قربان
بچه او را گرفت و کرد بزدان
این قصیده را رودکی در مدح امیر بو جعفر احمد صفاری که از خاندان یعقوب
بود و نصر بن احمد سامانی او را گرامی داشت و بامیری سیاستش برگماشته بود
بمناسبت یادی که شاه در مجلسی از امیر کرد ساخت. قصیده بطور کلی بر وفق
سبک خراسانی ساده و محکم است باینحال علام مدیحه سرائیهی متکلف که در قرن
معد از رودکی رایج گشت در آن ناپیدا است. امیر بزرگوار داشت پیل دمن و اسفندپار
زمان و عالم همه در پیش ستایش ترسان و لرزان است. سخاوت میکند و شکر و
سخندان را می نوازد بهنگام عدل قوی و ضعیف در برابرش یکسان است نعمتش بر همه
گسترده بختش کار و بوزش پذیر است.

ار قصیده های دیگر رودکی آنستکه در روز گلپیری در شرح حال خود ساخته
و از نشاط ایام جوانی و ضعف پیری سخن میراند در ضمن همین قصیده از حیث شاعری
و نفوذ سخن و شیوع شعر خود نیز یاد میکند اینک چند بیت از آن:

مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود
نبود دندان لابل چراغ تابان بود
سپیدسیم رده بود و درو مرجان بود
ستاره سحری بود و قمره باران بود

دل خزانه پر گنج بود گنج سخن
دلم خزانه نامه ما مهر و شعر عنوان بود
همیشه شاد ندانستی که غم چه بود
دلم نشاط و طرب را همیشه میدان بود
بسا دلا که بسان حریر کرده بشعر
از آن سپس که بکردار سنگ و سندان بود
عیال نه زن و فرزند نه معوت نه
از این ستم دلم آسوده بود و آسان بود
تو رودکی را ای ماهر و همی ییخی
بدان زمانه ندیدی که در جهان رفتی
بدان زمانه که شمرش همه جهان نوشت
سروود گویان گوی هزار دستان بود
همیشه شعر و رازی ملوک دیوان بود
شد آن زمانه که او شاعر خراسان بود
کرا بزرگی و نعمت زاین و آن بودی
ورا بزرگی و نعمت ز آل سامان بود
کنون زمانه دگر گشت و من دگر گشتم
عصا بیار که وقت عصا و انبان بود
از هنرهای بزرگ رودکی که جمله نویسندگان از آن سخن رانده اند موسیقی
شناسی و نغمه سرائی اوست چنانکه خود گوید:

رودکی چنگ برگرفت و نواخت
باده انداز کو سرود انداخت
رودکی در خدمت شاهان سامانی شعر میسرود و آنها را با آواز میخواند و بر
چنگ مینواخت و در تأثیر آواز و نفوذ سخن او همین س که چون نصر بن احمد
سامانی در سفر خود بخارا را فراموش کرد در باریان وی که آرزوی دار و دیار در دل
داشتند چون خود جرأت نکردند برود کی نوسل جسته از او در خواست نمودند تا
امیر را بهزیمت بخارا برانگیزد شعری گفت و صبحگاه نزد امیر آمده چنگ برگرفت
و آنرا که مطلعش نقل میشود آغاز کرده تا آخر بخواند:

بوی جوی مولیان آید همی - یاد بار مهر بن آید همی
و بدین واسطه در دل امیر راه یافته او را آنچنان بشود و طرب آورد که امیر بی
موزه بدوی بخارا رهسپار شد

یکی از آثار مهم رودکی منظومه کلیله و دمنه بود که اصل آنرا دانشمند ایرانی
ابن مقفع از پهلوی عبری نقل کرده بود این منظومه از میان رفته و ایانی از آن در
کتب فرهنگ اسدی طوسی و کتبی موسوم به نطفه الملوك به ما رسیده است رودکی
در مقابل این خدمت از شاه انعام دیده و صله یافته و بنا بریتی که بنصیری نسبت داده
شده چهل هزار درهم بگرفت.

رودکی هم در لفظ و هم در معنی تازگی نشان داده و بیشتر اشعار او از نفوذ زبان عرب آزاد دیده میشود در شمار اشعار رودکی مبالغه کرده‌اند صاحب ابواب الالباب گفته اشعار او صد دفتر برآمده است و شعری از رشید سمرقندی آورده که در آن باب گوید:

شعر او را بر شمرده‌م سیزده صد هزار
هم فزون آید اگر چون آنکه باید بشمری
بهر صورت این اخبار میرساند که استاد رودکی شعر زیاد گفته است افسوس که از این همه جز دیوانی باقی نمانده و اشعار زیادی از آن هم منسوب است بقطران تبریزی و بواسطه اشتباه متأخرین در اسم ممدوحین این دو شاعر با اشعار رودکی مخلوط شده است: وفات رودکی را سیصد و بیست و نه ضبط کرده‌اند که تقریباً دوسال پیش از وفات ممدوح و حامی او نصر بن احمد میشود.

دقیقی طوسی - ابو منصور محمد بن احمد دقیقی آخرین شاعر بزرگ دوره سامانی بوده است و توان گفت در میان سخنگویان دوره سامانی پس از رودکی مقام دوم از آن این شاعر سخن سراسر است. روزگار شهرت او مصادف بود با دوره سلطنت منصور بن نوح (۲۵۰-۳۶۶) و ابوحسن منصور (۳۶۶-۳۸۷) در مسقط الرأس دقیقی اختلاف است از تذکره نویسان برخی بلخ یعنی بخارا و بعضی سمرقند گفته‌اند ولی گویا بلخی بوده است.

دقیقی نخست مداح فخرالدوله ابوسعید منصور چغانی از امرای چغانیان یا آل محتاج بود که در ماوراءالنهر حکومت داشتند و در واقع دست نشانده سامانیان بودند بیت زیر از حمزی شاعر قرن ششم اشاره باتسلب دقیقی بدر بار چغانیان است: فرخنده بود بر مثنی سلطان سیف چونانکه بر حکیم دقیقی چغانیان همچنین در کتاب چهارمقاله عروضی که نیز در قرن ششم تألیف یافته نقل شده که چون امیر اسد فرخی را نزد عمید چغانیان برد چنین گفت: «ترا ای خداوند شعری آورده‌ام که تادقیقی روی در تهاب کشیده است کسی مثل او ندیده»

همین امیر است که فرخی او را مدح کرده و قصیده معروف داغکرا بنام وی سروده و در آن گوید:

تا ترا زنده مدح تو دقیقی در گذشت
ز آفرین تو دل آکنده چنان کردانه ناز
و از این شعر هم معلوم میشود فرخی این قصیده را وقتی گفته است که دقیقی

در گذشته بوده دقیقی غیر از قصاید و مدایح غزل نیز ساخته و سخنگویان بزرگ مانند عنصری سبک او را پسندیده و استقبال از او کرده‌اند.

شهرت این شاعر عمده بواسطه شاهنامه او است که بامر نوح بن منصور هشتمین امیر سامانی بنظم آن شروع نموده و در این کاریش روح حکیم فردوسی بوده است دقیقی قسمتی از شاهنامه را پایان نیاورده بود که در جوانی بدست یک غلام کشته شد و در نیست که مرگ ناگهان شاعر در اوایل سلطنت امیر نوح بن منصور یعنی در حدود (۳۶۷-۳۷۰) هجری اتفاق افتاده باشد چه از فحوائی سخن فردوسی که اولین نظم کامل شاهنامه را در همان سنوات شروع کرده معلوم میگردد که آن هنگام چند سال بعد از وفات دقیقی بوده است. بموجب روایات دیگر دیرتر وفات یافته. در شمار اشعار شاهنامه دقیقی روایات مختلف است ولی آنچه بعد از مرگ او بطور تحقیق موجود بوده هزار بیت است زیرا فردوسی آنها را عیناً در شاهنامه خود آورده و تصریح نموده که تمام گفته دقیقی همین بوده است دقیقی در این هزار بیت از داستان گشتاسب و ظهور زرتشت سخن گفته و باز اندازه ای زرتشت را ستوده که معلوم میدارد علاقه و احترام خاصی نسبت بدین باستان ایرانیان داشته است.

از قصاید ممدود دقیقی که بدست آمده پیداست که سبک و روشی داشته و سخنش بخته و آماده بوده و در ضمن قصیده از پند و راهنمایی و ترویج صفات مردانگی خود داری نمیکرده در قصیده زبر ممدوح را بدایری و سخاوت و خرد یعنی سه صفت بزرگ آدمیت تحریص میکند. پیداست که دلیری خرد متهور و خردمند بیدل ترسو است و کسیکه هم خرد دارد و هم دلاری اگر از صفت سخاوت و مردم داری و زربخشی و دستگیری محروم باشد شجاعت او بشکل قساوت و خردش بصورت خست و خودپرستی جلوه خواهد نمود اگر دل گاهی کینه جوید باید گاهی هم مهر داشته باشد:

ز د و چیز کردند مر مملکت را	یکی بر نیانی یکی زغفرانی
یکی زر نام ملک بهر نوشته	دگر آهن آب داده یمانی
گرا بویه وصلت ملک خیزد	یکی جنبشی بایش آسمانی
زبانی سخنگوی ودستی گشاده	دلی همش کینه همش مهربانی
که مملکت شکلاست کور انگیرد	عقاب پرنده نه شیر زبانی

دو چیز است کورا به بنداند آرد
 بشمشیر باید گرفتن مر او را
 کرا بخت و شمشیر و دینار باشد
 خرد باید آنجا وجود و شجاعت
 در بعض قصاید او قطعه های زیبایی غزل و ادهست مانند قطعه زیر که در آن سخن
 از معشوق و می و زیبایی طبیعت در میاست و تشبیهات و رنگین لطیف خیالی بعمل آمده
 سبزه خلعت بهشتی بزمین گسترده و کلهای سرخ چمن را مانند دبیای خون آلوده
 پوشانده و جهان مانند طلاس و چمن رنگ و رنگست و گوی نقش دوست بر آن کشیده
 اند بسکه گل رویده از گل بوی گلاب میآید تو گوی گل اندر گل سرشته اند :

برافکنند ای صنم ابر بهشتی	زمین را خلعت اردیبهشتی
بهشت عدن را گلزار ماسد	درخت آراسته حور بهشتی
زمین برسان خون آلوده دیا	هوا برسان نیل انلوه و شتی
بطعم نوش گشته چشمه آب	برنگ دیده آهوی دشتی
چنان گردد جهان هزمانکه گوی	بلنک آهونگیرد جز بکشتی
بتی باید کنون خورشید چهره	می کودارد از خورشید پشتی
بتی رخسار او همرنگ یاقوت	متی برگونه جامه کشتی
جهان طلاس گونه گشت و دیدار	بجای نرمی و جالی درشتی
بدان ماند که گوی ازمی و مشک	مثل دوست بر صحرای نوشتی
ز گل بوی گلاب آید بدانسان	که پنداری گل اندر گل سرشتی
دقیقی چهار خصلت برگزیدست	بکیتی از همه خوبی و زشتی
لب یاقوت رنگ و ناله چنک	می خوش رنگ و دین زرد هشتی

قره دوره سامانی - شرفرانی در عصر سامانیان مانند نظم رو بترقی نهاد و
 دانشمندی تالیفاتی کردند که قسمتی از آنها بطی زمان از بین رفته و قسمتی از
 آسیب مصون مانده از جمله آنها مقدمه شاهنامه است که بامر ابومنصور بن عبدالرزاق
 حاکم طلاس در حدود ۳۴۶ نوشته شده دیگر کتاب سودمند ترجمه تاریخ طبری
 است که مترجم آن ابوعلی محمد بلعمی وزیر عبدالملک بن نوح (۳۴۳ - ۳۵۲) و

منصور بن نوح (۳۵۰ - ۳۶۶) بود و آنرا در حدود ۳۵۲ بحکم امیر منصور پارسی
 نقل کرده است. کتاب مزبور به شرساده و روانی است و شیوه نویسندگی آن عصر را
 نشان میدهد.

دیگر از نوشته های فارسی متبور عصر سامانی ترجمه تفسیر طبری است که
 نیز بامر منصور بن نوح توسط نسخه ای از علمای ماوراءالنهر بعمل آمده. گذشته از اینها
 يك نسخه خطی ترجمه و تفسیر قرآن باقی مانده که بعضی از مستشرقین تصور میکنند
 از دوره سامانی باشد. تالیفات دیگر هم هست که هنوز کشف یا منتشر نشده.

اینک چند جمله بوجه نمونه از هریک نقل میشود :

از مقدمه شاهنامه ابومنصوری :

«سیاس و آخرین خدای را که این جهان و آن جهان را آفریده و ما بندگان
 را اندر جهان پدیدار کرد و نیک اندیشان را و بدکرداران را پاداش و پادافرا را برابر
 داشت و درود بر برگزیدگان و پاکان و دین داران باد خاصه بر بهترین خلق خدا محمد
 مصطفی صلی الله وسلم و بر اهل بیت و فرزندان او باد.

آغاز کار شاهنامه از کرد آورنده ابومنصور الهامری دستور ابومنصور عبدالرزاق
 عبدالله فرخ اول ابدون گوید در این نامه که تاجیهان بود مردم گرد دانش گشته اند و
 سخن را بزرگ داشته و نیکوترین یادگاری سخن دانسته اند»

از ترجمه تاریخ طبری :

«سیاس و آفرین مرخدا کامکار و کامروان و آفریننده زمین و آسمان و آنکی
 که نه همتا (دارد) و نه انباز و نه دستور و نه یار و نه زن و فرزند همیشه بود و همیشه
 باشد و برهستی او نشانه ای آفرینش پیداست و آسمان و زمین و روز و آنچه بدو اندر
 است و چون بخود نگاه کنی بدانی که آفرینش او برهستی او گواست و عبادت وی بر
 بندگان وی واجب و هویداست»

از ترجمه تفسیر طبری :

«و این کتاب تفسیر بزرگست از روایت محمد بن جریر الطبری رحمه الله علیه
 کرده بیزبان پارسی دری راه راست و این کتاب را بیاوردند از بغداد چهل مصحف
 بود این کتاب نبشته بیزبان تازی و باسناده ای دراز بود و بیاوردند سوی امیر سید
 مظفر ابوصالح منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل و چنان خواست کی مر این

ترجمه کند بزبان پارسی و علماء ملوراء النهر را گرد کردگی روا باشد کما این کتاب را بزبان پارسی گردانیم . . .

از همین نمونه های کوتاه توان دید که شرفارسی در قرن چهارم بطور کلی ساده و روان بوده و عبارت پیچیده کم داشته و جمله ها کوتاه نوشته میشده و رسم الخط و تلفظ کلمات نیز نسبت برسم کنونی فرق داشته است .

علمای عربی نویسی ایران در دوره سامانی - سامانیان که مانند طاهریان و صفاریان معاصر عباسیان بوده اند گذشته از اینکه بادیت فارسی رونقی دادند اشعار ادبیات عربی را هم تشویق کردند بهر صورت خواه در برابر سامانی و خواه در خارج آن بزرگان ایرانی در هر شعبه از علوم این عصر آثار مهمی بوجود آوردند مخصوصاً بطوریکه در سابق نیز اشارت رفت در برابر سامانی مجمع شعراء بود و بسیاری از ایشان بمری شعر میگفتند بلکه بعضی تألیفات بدان زبان داشتند و آنرا ترویج میکردند . علمای ایرانی که در آن عصر بمری تألیفات نموده اند بسیارند و کافی است که در تاریخ و ادب این قبیله و دینوری و حمزه اصفهانی و طبری و در جغرافی این قبیله همدانی و در حدیث محمد بن یعقوب کلینی و ابن بابویه و در طب محمد بن زکریای رازی و در موسیقی و ادب اسحاق موصلی و در ریاضی و نجوم ابو معشر را نام ببریم .

این قبیله در ادب و تاریخ تألیفات معروف دارد مانند کتاب الشعر و الشعر و العیون الاخبار و ادب الکاتب . وفات او را سال دویست و هشتاد و شش نوشته اند دینوری هم عصر و هموطن این قبیله بوده و کتب اخبار الطوال او معروف است که بپای دیگر بزرگواران و تاریخ و سیاست و ادب تألیف کرده است تاریخ و وفات او را باختلاف ۲۸۱ و ۲۹۰ هجری گفته اند . حمزه اصفهانی در لغت و تاریخ استاد بوده و تألیف داشته کتاب تاریخ او موسوم به سنی ملوک العجم معروف است نیز کتابی در تصحیف از او باقی است و وفاتش در ۳۵۰ یا ۳۶۰ اتفاق افتاده .

محمد جریر طبری از اهل طبرستان بوده و گذشته از تاریخ عمومی مفصل و معروف تفسیر قرآن نیز نوشته و آن هر دو را با مر منصور بن نوح سامانی پارسی کرده اند چنانکه گذشت . طبری در سیصد و ده وفات یافت .

این قبیله همدانی از جغرافیون مشهور بود و در حدود سال دویست و نود کتاب البلدان را تألیف نمود .

محمد بن یعقوب کلینی از نمایان محدثین شیعه بوده و تألیف مهمش در حدیث کتاب کافی میباشد کلینی در سال سیصد و بیست و نه درگذشت محمد بن علی معروف به ابن بابویه و ملقب بصدوق از اهل قم و از سران قهای شیعه محسوب است کتاب من لایحضره الفقیه او از مراجع فقه شیعه است . وفات او را در سال ۳۸۱ نوشته اند . ابوبکر محمد بن زکریای رازی از اهل ری و از بزرگان حکماء و علماء بود تولدش در حدود ۲۴۰ در ری اتفاق افتاد این دانشمند بزرگ و پزشک نامی نه تنها در علوم و ادب و حکمت تنبیه نموده و تألیفات زیادی کرده بلکه در علوم پزشکی مقامی بزرگ داشته در ری و بغداد طبابت کرده و در بیمارستان های این دو شهر آزمایشها نموده است .

بیشتر تحقیقات و تحصیلات استاد در بغداد بوده و در بیمارستان آنجا ریاست داشته . اقامتش در این شهر نامی که مرکز علوم اسلامی بود میان سال دویست و هفتاد و پنج و دویست و هشتاد و نه بوده است .

یکی از تألیفات معروف او در طب کتاب حای است که در واقع آنرا جامع علوم طبی زمان باید دانست . دیگر کتاب الطب المنصورى است که آنرا بنام منصور بن اسحق سامانی حاکم ری تألیف نموده . رازی در شیمی و تجزیه و ترکیب ادویه و عناصر استادی بسزا داشته و در ردیف اولین شیمی دانهای عصر خود بوده و از اینرو در تاریخ شیمی جهان مقامی بلند داشته وفات رازی باغلب احتمال در سیصد و بیست یا بیست و دو اتفاق افتاده .

اسحاق موصلی ابو محمد اسحق بن ابراهیم موصلی اصلاً ایرانی و از خاندان های محترم ایران بود و بمناسبت مولد خود که موصی است بموصلی شهرت یافت ابراهیم از موسیقی دانهای بزرگ عصر خود بشمار میرفت ولی اسحاق از پدر بیشتر ترقی کرد و بی آنکه علم موسیقی را تحصیل نماید یا از ریاضی مطلع باشد بذکا و هوش فطری قواعد و اصول موسیقی را چنان تنظیم کرد که از علم موسیقی یونان که در همان عصر ترجمه شد نیمه اندک از موسیقی در فن حدیث و لغت و نحو استاد بود و نیز شعر خوب میسرود و بزرگان ادب ایات او را میپسندیدند اسحاق بجهت

فضائل مایل نبود بموسیقی مشهور شود و میخواست با اصحاب فقه یا ادب بمجالس خلفا در آید و بالاخره مأمون او را با رجال ادب وقفه بارداد اسحاق سالد و پنجاه متولد گردید و در دوست و سی و پنج یا دوست و سی و شش وفات یافت.

ابومعشر بلخی - جعفر بن محمد بن عمر منجم معروف به ابومعشر از مشاهیر منجمین و دانشمندان قرن سوم است ابتدا در سلك اصحاب حدیث بود و با یعقوب بن اسحق کندی فیاض و مشهورترت معارضه نمود و او را تعلیم و تعلم فلسفه نکوهش میکرد و عوام بغداد را بر او می شورانید یعقوب در خد کسان گمانت تا او را بحساب و هندسه متوجه ساختند ابومعشر بلخی بتحصیل این دو علم همت بست و نیک فرا گرفت بعد از این بعلوم نجوم پرداخت و مهارت بسیار یافت چندانکه تألیف او در این علم بسی مهم است و فضایل منجمین با قوال و رای دی متسک میشود ابومعشر قریب چهل کتاب در علم نجوم تألیف کرده است. وفات او در سنه دوست و هشتاد و دو که نزدیک صد سال از عمرش رفته بود اتفاق افتاد.

ماخذها - تذکره های فارسی (رجوع بآخر این کتاب شود) - در خصوص نفوذ ایران در عرب: کتاب اناستراتس Inastrantseef ترجمه انگلیسی قلم آقای برسان ایضا تنبیهات سلامی تألیف کلدنر Goldzieher در عرب و عجم - ایضا تحقیقات آقای دهخدا در کتاب امثال و حکم جلد ۳ صفحه ۱۵۲۷ با نظرف ایضا تاریخ تمدن اسلام تألیف فن کرمر Von Kremer ج اول ایضا مقاله دکتر رضا زده شفق در مجله شرق منظمه طهران سال ۱۳۰۹ شماره ۳ ایضا کتاب هجر الاسلام وضعی الاسلام تألیف احمد امین و دیگران چاپ مصر ایضا مقاله دکتر رضا زده شفق راجع به سلسله مجله ارمغان سال ۱۵ شماره ۳ - ایضا مقالات آقای همدانی در مجله مهر منظمه طهران ایضا مقاله آقای کریستنسن Christensen در شماره های ۴ و ۵ سال اول همان مجله ایضا مقاله آقای اقبال در شماره ۲ سال دوم همان مجله - تاویج سیستان چاپ کتابخانه خاوریه تصحیح آقای بهار - توابیل شرق فارسی تألیف حکیم Jackson (انگلیسی) - احوان و شمار رودکی تألیف آقای محمد عبده ۱۳۱۰ و هند سوم همان کتاب ۱۳۱۹ تهران - شماری قبل از رودکی به قلم ات Ethel آلمانی که در فقه اللغة ایران و جدا گانه طبع شده - تاریخ ادبی برادن جلد اول مخصوصاً فصل ۱۴ - تحفه البلوک چاپ طهران ۱۳۱۷ چهار مقاله چاپ لندن ۱۹۰۹ با حواشی آقای محمد قزوینی.

در خصوص دانشمندان و هری نویسان گذشته از منابع فوق رجوع شود به: به تنبیه المهرتالی - تاریخ اوسان عرب تألیف بروکمان (آلمانی) ایضا تألیف نیکسن (انگلیزی) محمد زکریای وازی تألیف آقای دکتر محمود نجم آبادی شرح حال

ابن المقفع قلم آقای اقبال آشتیانی - تاریخ الحكماء قطبی - آداب اللغة الاسلامیه جرجی زیدان فهرست ابن الندیم - وفیات الاعیان ابن خلکان - طبقات الشعراء ابن قتیبه. ۴ - دوره غزنوی - عهد فردوسی

دوره عظمت غزنویان که با روزگار شهرت فردوسی مقارن است و علمای نامی داشته که در علوم و ادبیات استادان عصر بوده اند ولی جای آن است که به ملاحظه ادبیات ملی فردوسی را محور این عهد قرار دهیم زیرا فردوسی نخستین سخن سرای بزرگ ایران است که بعد از استیلای عرب و فراموش شدن افکار و آثار ملی شاهنامه را که پیش از او دقیقی و دیگران شروع کرده و ناقص گذاشته بودند از نو آغاز کرده پایان رسانید و بدین واسطه داستان باستان را بغاظرها آورده و تاریخ روزگار گذشته را زنده کرد چنانکه خود گوید:

بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی

در این عهد علم و ادب رواجی یافته امراء و وزراء که بعضی از آنان مانند قابوس و شمگیر و صاحب بن عباد خود نیز از دانشمندان بشمار میرفتند فضلا را تشویق و حمایت میکردند. مناطقی اقتدار و پایتخت های آنان مانند بخارا و سمرقند و طبرستان و ری و اصفهان مراکز علم و ادب و محافل دانشمندان بود.

در همین عهد که سلسله غزنوی بکوشش سلطان محمود به اوج بزرگی رسید و شهر غزنه مرکزی تازه برای علوم و ادبیات گردید و سخن شناسان را بدانجا راه آمد و شد بازگشت.

شهرت غزنویان با ترقی البتکنین یکی از غلامان ساسانیان آغاز شد بعد از آن کار سبک - بکنین غلام و داماد او بالا گرفت و در سیمد و هشتاد و چهار از جانب نوح بن منصور سامانی امارت خراسان یافت. اقتدار غزنویان در دوره محمود پسر سبکتگین بود که در سال سیمد و هشتاد و نه در بلخ جلوس کرد و تا وفاتش که در چهار صد و بیست و یک اتفاق افتاد سلطنت نمود محمود استعداد نظامی داشت و در اندک مدت قویترین حکمران خطه ایران گردید و در هشتاد فتوحات کرده از معابد آنجا مانند سومنات و غیره خزائن بیاورد این پادشاه بحمایه مذهب سنت برخاست و تمصب بسیار نشان داد و پیروان مذاهب دیگر مخصوصاً اسمعیلیه را سخت دنبال و سیاست نمود.

محمود زبان و ادبیات فارسی مانند بعض دیگر از پادشاهان غزنوی خدمت کرد زیرا شعراء و ادباء را حرمت گذاشت و بیجهت نیست که سخنگویان بزرگ مانند عنصری و فرخی و فردوسی او را مدح کرده اند گویند قریب چهارصد تن از شاعران در دربار وی گرد آمده بودند گویند محمود خود نیز بسیاری شعر میساخته و در شعر فارسی دست داشته. ما این همه نباید در هنر پروری و قدر شناسی وی مانع نمود بعضی از محققین دور می دانند سلطان محمود در فارسی با اندازه کافی دارای ذوق بوده و بدقت ادبی بی برده و قدر سخن را آهنگور که باید و شاید شناخته باشد چنانکه قدر سخنگوی بزرگی مانند فردوسی را نشناخت معلومه محمود بآن حد که مدایح شاعران دربار میسراند سخنی و زر بخش نموده و سیم و زر را گاهی بدادش و هنر برتری میداده است چنانکه فردوسی را هم بدین سبب از خود رنجاند و میتوان گفت محمود در حمایت شعراء و نویسندگان تقلید شاهان ساهانی را می نموده و میخواسته است شعرا او را با سخنان بیکیو ستوده بپای دولت و امین ملتش داند و حامی دین و سلطان مسلمین خوانند بعضی از اعتقاد محمود مانند سلطان محمود و ابراهیم و بهرام شاه نیز طرفداران گویند که در ادبیت بودند ولی در این کار نباید محمود برسیدند مخصوصاً که غزنویان معروف به هجوم سلجوقیان گردیده و از ترویج علم و ادب باز ماندند.

اینک چندتن از نامیان شعرای دربار غزنوی را بر وجه اختصار نام میبریم تا بایان سخن را به برگزین آنها یعنی فردوسی برسانیم

عنصری - ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری در حدود سیصد و پنجاه تولد یافت اصلش از سج بود و چنانکه گفته اند پدرش پیشه بازرگانی داشته و اویر خود بشق پدر اشغال میکرد تا در سفری دچار راهزنی شد و سرمایه اش از دست رفت بعد از این واقعه در صدد تحصیل دانش بر آمد و کسب هنر نمود و شهرت یافت و سرانجام بواسطه امیر نصر برادر کهنتر سلطان محمود که از ممدوحان اوست بخدمت آن پادشاه رسید.

عنصری روز بروز پیش سلطان تفرج جست تا لقب ملک الشعرائی یافت و طرف توجه ز مورد احسان سلطان واقع گشت و تمام شعرای دربار احترام او را واجب

شمردند و روز بروز بمقام و مرتبت او افزود و مانند رودکی جاه و مال بسیار بهم رسانید چنانکه خاقانی گفته

شنیدم که از نقره زرد بیکدان ز زر ساخت آلات خوان عنصری

قسمت عمده اشعار عنصری فصاحت است که اغلب آنها را در مدح سلطان محمود غزنوی و برادر او امیر نصر و پسرش سلطان مسعود و برادرش امیر بوسف گفته و اعمال و اوصاف و فتوحات آنان را شرح نموده و الحق در اغلب آن تصاویر داد سخن را داده و معانی دقیق در قالب عبارت محکم و تغز و روان آورده و کلماتش با حسن اتمام داده و بطور ختم از مدیحه سرایان درجه اول بوده است و بیجهت نیست که معاصر او منوچهری که خود از استادان بود او را ستوده و در خطاب بشمع گفته است:

نوهی تابی و من بر تو همی خوانم مهر هر شمی تا روز دیوان ابوالقاسم حسن
اوستاد استادان زمانه عنصری عنصرش بی هیبت و دل بیفش و دینش بیفتن
شعرا چون طبع او هم بی تکلف هم بدیع طبع او چون شعر او هم به ملاحه هم حسن
نعمت فردوس با لفظ متینش را شعر گنج ناد آورد بت بیت مدیحتش را نعم
تا همی خوانی تو ایانش همی خای شکر تاهمی گوئی تو ایانش همی بوئی سمن
توان گفت پیش از عنصری قصیده سرای معروفی که با او برابری نتواند نیامده
بود مگر رودکی که ویرا سبقت فضل و کمال بود و عنصری خود به فضل و برتری
اقرار داشت.

سک عنصری - عنصری غالباً قصیده را بمقدمه ای با غزل و تشبیه شروع میکند و بعد سخن را بمدح و ممدوح میرساند
ابن شیوه را بعض معاصرین اویز مکار بردند عنصری در غزل نیز دست داشته
گرچه در آن فن سبقت رودکی را تصدیق کرده و گفته است

غزل رودکی و از نیکو بود غزلهای من رودکی واریست

دیوان قصاید عنصری باقیست و دوهزار و اندی بیت دارد و گفته اند در اصل سی

هزار بیت داشته.

چنانکه گفته شد هنرنامه عنصری عمده در مدیحه سرایی اوست و قسمت عمده مدایح او متوجه است سلطان محمود و جنگها و دلیریهای این پادشاه در سفرهای

وی شاعر ملزم و کاتب بوده و قایم رامشده نمود و ممدوح خود را بلاصفهای عالی و مزیت‌های دقیق خیالی متصف ساخته :

طلعتش مانند خورشید منور همتش از دعای ابدال برتر نعمتش مانند دریک بیابان
و سخاوتش مثل دریای بیکرانست جودش عین وجود و کینش مایه عدم است وایش در دل
عقل فروزد در روش در تن جان فزاید قرار زمین و مدار آسمانست دریای سخاو بوستان
و قاست سقنبه ادب و قطب علم و گنج هنر است شیر در مقابل شمشیر او مانند برگ‌رزان
در برابر باد خزانست گردن‌کشان را بگرز می‌کشد و مغزید اندیشان را بتر می‌کوبد
از این شاعر غیر از فن خود که مدحیه سرانجام است انتظاری نباید داشت و چنانکه
گفته شد الحق در این فن توانست یعنی کلمات برگزیده و مفید معنی را با حسن انتخاب
وصفای قریحه بهم نیک پیوند داده و معانی دقیق و شعر شیوای رشیدی بوجود آورده
شعرش مانند شعر فرخی ساده است و نه مثل بعضی اشعار منوچهری معروض تنافر
لفات و دشوار و ناهنجار بلکه استوار و متین و در عین حال صاف و روان و مانند آب
در جریانست قصایدی مانند :

چه چیز است رخساره و زلف دلبر... یا : چنین بماند شمشیر خسروان آن...
و نظایر آن شاید این قولست

اینک چند بیت از مدحیه‌ای که سازش کلمات و آهنگ لفات و اتساق صفات را
بنیکی نشان میدهد نقل میشود که وصفی شیوا از شمشیر سلطان نموده سپس بتائیش
خود او گریز میزند :

چیت آن آبی جو آتش و آهنی چون برینان
او بجنبایش آبت او بلرزانی درخش
آینه دیدی برو گسترده و بر او آید خورد
بوستان دیدار آتشکار نشانند خسرود
تا بدست شاه باشد مار با آندیدی فسون
شاه گیتی خسرو لشکر کشاگر شکن
زیر کردارش بزرگی زیر گفتارش خرد
بست گشته راستی از نام او گردد بلند
بیروان تن بیکری با کیزه خون در تن روان
اریند از بش تیر است از بخمانی کمان
ریزه الماس دیدی بافته بر پرینان
کانش افروخته است آن پاشکفته بوستان
کشتن بدخواه او را نیز باشد بی فسان
سایه بزدان شه کشور ده کشور ستان
زیر پیمانش سپهر وزیر فرمانش جهان
پیر گشته مردمی از یاد او گردد جوان

ای خرد را جان و جان را دانش و دل را امید
بر سپهر مهر مهری بر نگیں داد مهر
کوه کلان بادوزان گردد بجنبش اسب تست
کار خواهی کار بخشی کار بندی کار ده
شادی و شاهی تو داری شاد باش و شاه باش
جامه شادی تو پوش و نامه شاهی تو خوان
در مطالعه این ابیات و نظایر آن درمی یابیم که کلمات زیبایی گوشنواز و سبک
تألیف و معانی و طرز ادای آنها هرگز ساده و عادی نیست یعنی هر کسی را یارای
آوردن آنها مقدور نباشد از طرف دیگر سنگین و مغلط و ناروان هم نیست و حد
اعلا یك مدح لطیف را که رسم آن زمان و فن مهم شاعران بوده بجای آورده یعنی
هنری بزرگ نموده .

گذشته از استادی در معنی و لفظ مناسب با شرایط مدح که عمده هنرپردازی
شاعر در این قصاید همانست و باید آنرا از همان نظر نگریست در قسمتهایی مزیت
اخلاقی هم که از لحاظ عصر درخور است در این اشعار توان یافت که در ضمن مدح
ممدوح را بشجاعت و مردانگی و دانش و داد تشویق میکند . و بسا که فواید اجتماعی
نیز از آن حاصل میگردد در قصیده‌ای گوید :

چهار وقش پیشه چهار کار بود . کسی ندید و نه بیندش از این چهار جدا
بوقت قدرت عفو بوقت زات رحم بوقت تنگی رادی بوقت عهد وفا
که در حقیقت اینگونه صفات را بدین تعبیرات جزیل بممدوحش تلقین میکند.
در قصاید دیگر نیز این سنج ابیات پندآمیز دیده میشود مانند ابیات ذیل :

چو مرد بر هنر از خویش ابعنی دارد . رود بدیده دشمن بجستن پیکار
نه رهنمای بکار آبدش نه اختر گر نه فل گوی بکار آبدش نه خواب گز ار

کسیکه بر تو مزور کند حدیث کسان . دهان آنکس پر خاک باد و خاکستر
کسیکه مایه ندارد سخن چه خواهد گفت چگونه پرد مرغی که بسته دارد پر

بباز گفت همی زاغ همچو یار انیم . که هر دو مرغیم از جنس و اصل یکدگر
جوابداد که مرغیم جز بجای هنر میان طبع من و تو میانه هست نگر

خود از آنکه بماند زمین ملوک تو از بلیدی و مردار بر کنی زان

نه هر که قصد بر کی کند چو باشد نه هر که کان کند او را بگوهر آید کار

عجب مدار که نامرد مردی آموزد از آن خجسته رسوم از آن خجسته سیر
چند گاه دهد بوی عنبر آن جامه که چند روز بماند نهاده
دلی که رامش جوید نیایدان داش سری که بالش جوید نیاید او افسر
ز زود خفتن و از در خاستن هرگز نه ملک یابد مرد و نه بر ملوک ظفر
ازین بیت نیک پیداست که شاعر بر لطیف اخلاق بشری واقف بوده
عنصری گذشته از قصیده و غزل و رباعی در مثنوی نیز مهارت داشته و گویا

قصه و امق و عذرا را نخست او بنظم کشیده . همچنین مثنویهای دیگر مانند . سرخ بت و خنک دشت و شاد بهر عین الحیات باز سبب داده شده عنصری بسال چهارصد و سی و یک بدرود زندگانی گفت .

از معاصرین عنصری و از شعرای معروف دربار محمود غزنوی یکی ابو ظر عبدالعزیز بن منصور مرزوی متخلص به عسجدی بود که او سر قصیدی در مدح محمود ساخته و افسوس چیز زیادی از آنها ما نرسیده است گرچه تذکره نویسان او را از عطایای سلطان بهره مند دانسته اند ولی از فحوای کلام خودش معلوم میشود جاه و رفاه عنصری را نداشته و در زحمت بوده است چنانکه خود گوید .

فغان ز دست ستمهای گنبد دوار فغان ز سفلی و علوی و ثوابت و سیر
چه اعتبار بر این اختران نامعلوم چه اعتماد بر این روزگار ناهموار
جفای چرخ بسی دیده اند اهل هر از آن بهره شکایت نمیکند احرار

عسجدی غیر از مدیحه اشعاری دیگر سروده و از قطعات معدودی که بقیت پیداست که وی در سخن قدرت داشته و در وصف و تشبیه مهارت بوده قصیده ای شبیه از او در مدح فتح سومنات نقل شده که ابیات دیل از آنست :

کر دار خویش را علم معجزات کرد نا شاه خسروان سفر سومنات کرد
تزدیک خردان همه از مشکلات کرد آشکار روشن ملکان گذشته را
شکر دعاء خویش از واجبیت کرد بر دوز اهل کفر جهانرا بر اهل دین

محمود شهریار کریم آنکه ملک را بنیاد بر محمد و بر مکرمات کرد
شطرنج ملک باخت ملک با هزار شاه هر شاه را بلمب دگر شاه مات کرد
شاهان تو از سکندر پیشی بدان جهت کار سفر که کرد بدیگر جهات کرد
عین الرضا ایزد جوئی تو در سفر باز او سفر بیعتن عین الحیات کرد
وفات او را چهار صد و سی و دو نوشته اند که تصادف میکند با سال وفات سلطان محمود غزنوی با اینکه دیوانی باونسبت داده اند که گویا سه هزار بیت داشته اکنون جز اشعاری چند از قصیده و قطعه و مثنوی که در تذکره ها بنام او یافت میشود چیزی بدست نیست .

دیگر از معاصرین عنصری غضائری رازی است که مقرش در اراک (عراق) بوده و بدربار بهاءالدوله دیلمی انساب داشته و مداح او بوده غضائری در قصیده توانا بوده و در مدح مبالغه کرده است . شهرت وی بواسطه قصیده ایست در مدح سلطان محمود بمطلع ذیل :

اگر کمال بجاه اندر است و جاه بمل مرا بهین که بهینی کمال را بکمال
شاعر در این قصیده از لباقت خود و سخاوت سلطان و حسد حاسدان سخن گفته است عنصری با قصیده ای بهمان وزن بدو پاسخ داده و غضائری نیز بوی جواب ساخته قصید غضائری از لحاظ مقایسه سبک شیوه زمان خواندنیست .
فرخی - از شعرای بزرگ دربار محمود یکی نیز ابوالحسن علی بن حوالوغ متخلص به فرخی از اهل سیستان بود . چنانکه خود در این بیت اشاره بوطن خویش کرده :

من قناس از سیستان دارم که آن شهر من است

و ز بی خویشان ز شهر خویشان دارم خبر
بدر فرخی حوالوغ در خدمت امر حلف بانو صاحب سیستان بر میبرد (۱)
فرخی دوق لطیف و قریحه خوب و آواز خوش داشت و چنگ نیکو میرد
در شعر مخصوصاً قصیده را خوب ساخته و توان گمت در آن فن طرز خاصی بوجود آورده .

۱ - امیر ابوالاحد حلف من احدی من معتمدی این صمدی حکومت سیستان داشت و حامی علم و ادب بود بسال ۳۹۳ مظلوم محمود غزنوی شد و در ۳۹۹ وفات یافت و را بنام مادرش بانو امیر خلف بانو هم میگفتند .

پیش از آنکه بدربار محمود رسد در سیستان خدمت دهقانی میکرد و چون از صله و انعام ابوالمظفر احمد بن محمد امیر چغانیان (۱) آگاه گشت قصد دربار او کرده همراه کاروانی شد و قصیده‌ای که چند بیت از آن نقل میشود در وصف شعر خود و مدح امیر گفت:

با کاروان حله برفتم ز سیستان	با حله تنیده ز دل بافته ز جان
با حله فرستم ترکیب او سخن	با حله نکارگر نقش او زفان
هر تار او برنج بر آورده از ضمیر	هر بود او بجهت جدا کرده از روان
از هر صنایعی که بخواهی بر او اثر	و ز هر بداییمیکه بخواهی بر او نشان
نم حله کز آب مر او را رسد گزند	نه حله کز آتش او را بود زین

تا گوید:

ناقص کرد بر سر هر نقش بر نوشت مدح ابوالمظفر شاه چغانیان چون به چغانیان رسید امیر برای داغ کردن کرکان بدافگه رفته بود پس فرخی قصیده خود را بنخواجه عمید اسعد که پیشکار ابوالمظفر بود عرضه داشت و او فرخی را با خود بدافگه برد و در ضمن از او درخواست نمود تا شعری در وصف داغگاه بسازد و او همان شب قصیده معروف داغگاه را نظم کرد که مطلع آن این است:

تا پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار
روز دیگر قصیده را پیش امیر بخواند. امیر شعر شناس بود و از این قصیده حیرت کرد و شاعر را بنواخت و صله فراوان بخشید.

بعد فرخی بدربار غزنوی روی نهاد و سلطان محمود نیز او را همچنان گرامی داشت و او بدربار پادشاه مقام بلند یافت و دارای ثروت شد و جاه و جلال پیدا کرد چنانکه خود در قصیده‌ای گوید:

با ضیعت آبادم و با خانه آباد	با محبت سیارم و با آلت بسیار
هم با رمه اسبم و هم با کله میش	هم با صنم چینم و هم با بیت فرخار
ساز سفر هست و نوای حضرم هست	اسبان سبکبار و ستوران گرانبار

۱- چغانیان ولایتی است در ماوراءالنهر و ابوالمظفر بختاندان موسوم بآل محتاج یا ملوک چغانیان منسوب بود که قرن چهارم در آن ولایت حکومت میکردند.

از ساز مرا خیمه جو کاشانه مانی
وز فرش مرا خانه چو بختانم فرخار
باینکه شاعر اینگونه غرق نعمت و ملازم حضرت بود گاهی هم مورد عتاب واقع میشد. چنانکه در قصیده بمطلع «ای ندیمان شهریار جهان - ای بزرگان درگاه سلطان». یکی ازین موارد را گفته و از بزرگان دربار سلطان شفاعت میطلبد و روزگار تقرب خود را بیادشاه در همین قصیده چنین یاد میکند:

شاه گیتی مرا گرامی داشت	نام من داشت روز و شب بزبان
باز خواندی مرا ز وقت بوقت	باز جستی مرا زمان بزمان
گاه گفتی بیا و رود بزن	گاه گفتی بیا و شعر بخوان

از فحواي سخنان شاعر پیداست که این عتاب از بزرگترین منعم و حامی یعنی از ابوالاحمد محمد پسر سلطان محمود بوده ولی بجز یکی دومورد دیگر روی درد و اندوه از سخن فرخی نمآید و معلوم میدارد در واقع شاعر در فراوانی و تن آسانی زیسته و روزگار خود را با ساز و آواز و شعر سازی و عشق بازی بسر میروده و دلش در گرو خوبان بوده است چنانکه گفته:

مراد لیست گروگان عشق چندین جای
عجبتر از دل من دل نیافریده خدای
دل یک و در او عاشقی گروه گروه
تو در جهان چو دل من دلی دگر بنمای
فرخی قسمت عهده قضايد خود را در دربار غزنوی سروده سلطان محمود و پسرانش ابوالاحمد محمد و محمود و برادرش امیر یوسف و وزراء و ندمای آنان را مدح کرده و از آنجمله در ستایش ابوالاحمد محمد گفته است:

چهار چیز گزین بود خسرو انرا کار	نشاط کردن چو گان و بز و روز و هوشکار
ملك محمد محمود آمد و پیروز	بر آن چهار بتوفیق کرد کار چهار
نگاهداشتن عهد و برکشیدن حق	بزرگ داشتن دین و راستی گفتار

دیوان فرخی بیشتر از نه هزار بیت است و گذشته از قصاید غزلیات و قطعات و ترجیع بند و رباعیات و احوای است معاصرین و اخلاف فرخی مانند عنصری و رشید و طواط و دیگران او را ستوده اند. فرخی گذشته از شاعری در عروض و نقد الشعر استاد بود و کتابی در این علم بسم ترجمان البلاغه تألیف نموده و آن بر روز زمان از میان رفته است ولی رشیدالدین و طواط آنرا دیده و در تألیف کتاب حدائق البحر خود از آن استفاده کرده

سبك و مذاق فرخی - فرخی نیز مانند عنصری غالب قصاید و مدایح خود را با وصف بدایع طبیعت شروع کرده و در تنزل قدرت نشان داده است . به صورتی این شاعر در لفظ و معنی مهارت بسزا داشته و تشبیهات لطیف و طبیعی بکار برده و از تعقید و تکلف اجتناب ورزیده و غالباً اشعار را ساده و شیرین سروده است برای نمونه میتوان قصیده‌ای را که با وصف ابر شروع میکند متذکر شد که در عبارات و تشبیهات آن صفت سخن پردازای شاعر هویداست و مطلع آن قصیده این است :

بر آمد نیلگون ابری ز روی نیلگون دریا

چو رای عاشقان گردان چو طبع بیدلان شیدا
فرخی در مدح و ستایش سبك زمان خویش اوصاف بلند و اخلاق عالی ارجمند
به ممدوح خود میبخشد ممدوح او سخن آرا و سخنور است مردمی گیش او وجود
و بخشش مذهب او است زرد در نظرش مانند کاهب دانش دریا فراح و بیگرن
و کفش مانند دریا گوهر فشانست جهان را تدبیر میگرداند در چهره اش روز بهی
بیداست داد میدهد و دانشمند را مینوازد شاهان ازادبشاهی و آوادگی داستان زنده
چون روز جنگ شمشیر کشد مریخ از ترس راه خود را کم میکند و حمل را از
عقرب باز نمیسانسد و هراس بر دلها می نشیند اختر نیک و بخت بلند دارد . عهد
نکهدار و حق پرست و دیندار و راست گفتار است .

از این معانی که در غالب قصاید وی آمده توان دید که شاعر چگونه با سخنان
شیوا و اشعار رسا فرمانروایان زمان خود را در صفات نیک تشویق کرده و اگر بعضی
آن صفات را نداشته اند تحریض نموده است .

گفتیم از هنرهای شاعر تنزل یعنی آوردن ایست شورانگیز در آغاز قصاید و صف
زیبایی طبیعت و سخن از بهار و نوروز و می و معشوق است . اینک نمونه تفرلی از قصیده
معروفی در مدح سلطان محمود که در بالا اشاره بدان شد . در این قصیده هم آب
تصویری لطیف از ابر بعمل آمده و تشبیهات نیز بکار رفته است :

بر آمد نیلگون ابری ز روی نیلگون دریا چو رای عاشقان گردان چو طبع بیدلان شیدا
چو گردان گشته سیلابی میان آب آورده چو گردان گرد بدی تند گردی نرانا روا
بیارید و هم بکست و گردانگشت بر گردون چو پیلان پراکنده میان آبگون صحرا

تو گفתי کرد زنگار است بر آئینه چینی تو گویی موی سنجاست بر ریوزگون دیبا
بسان مرغزار سبز رنگ اندر شده گردش یکساعت ملون کرده روی گنبد خضرا
تو گفستی آسمان دریاست از سبزی و بر دریش بیروازاندر آورده است ناگه بچکان عفا
می بینیم که استاد در این چند بیت طبیعت را سخن مینگارد : توده های ابر را
مانند رای عاشقان و طبع دلباختگان گردان و شیدا می بیند و آنها را به سیلابی که
میان آب ساکن آید یا بگردبادی که در هوا برخیزد یا بمرغزار گردند و بچکان
عفا که بر روی دریا بیروازاندر آیند تشبیه مینماید . در مدحیه دیگر که باز روی سخن
بدان پادشاهست نشسته بهار و نقشه گلزار و نسیم گل و نغمه قمری و بلبل را با این سخنان
نفر و وزن نشاط آور دلنشین مینماید :

بدین خرمی جهان بدین تازگی بهار بدین روشنی شراب بدین نیکویی نیکار
یکی چون بهشت عدن یکی چون هوا بدوست یکی چون کلاب بلخ یکی چون بت بهار
زمین از سرشک ابر هوا از نسیم گل یکی چون برند سبز یکی چون غیر خوش
یکی چون عریق روی کلنگ سبید رخ یکی خفته بر پرند یکی خفته بر حریر
تندرو عقیق یکی در میان یسند یکی رسته از نفث یکی جسته از حصار
ز بلبل سرود خوشی ز ملل نوای نفیر یکی زیر شاخ سرو یکی بر سر چنار
زساری حدیث خوب ز قمری خردش زار یکی بر کنار گل یکی در میان یسند
هوا خرم از نسیم زمین خرم از لباس جهان خرم از جمال ملک خرم از شکار

با وجود این وصف های جاذب طبیعی شعر فرخی از تشبیهات خیالی و استعاره
و کنایه خالی نیست . شیدا از نگی و سپیده صبح را بیدندان او و نور سفید روز را برادرای
قصب و قد را به سرو و صورت را به ماه و شراب را به عقیق مذاب و سبزه زار را به یزدنیلگون
ویدوا بهر طوطی و ارغوان را به لعل بدختی و باغ را به بوقلمون تشبیه نموده است و
اینگونه تشبیهات که در ادبیات مافراوانست اگر درست ترسیم طبیعت نمودار نمیسازد
از طرف دیگر نماینده باریکی فکر و لطف موقع و فراخی خیالت و در هر صورت توان
گفت تفرلای استاد طرحهای غریب و پخته و رنگ آمیزیهای بدیع بکار برده و نشاط نشسته
طبیعت را خوب بسلک سخن کشیده اینک چند بیت دیگر از اینگونه سخنان :

گل بخندید و باغ شد بسدرام
چون بناگوش نیکوان شد باغ
همچو لوح زمردین گشته است
باغ پر خیمه های دیباگشت
گل سوری بدست باد بهار
که ترا بامن از مناظره ایست
فرخی در نمودن احسانت شادی و اندوه و شوق وصال و درد جدایی و دیگر
عواطف بشری نیز سخن آرای ماهرست و شعرش نشان میدهد که وی اهل دل بوده و
اوضاع جهان و حالات مردمان و بدو رنگ در آینه ضمیر او نقش بسته و متأثرش میساخته
قصیده شیوای مؤثر در مرثیه سلطان محمود که با مطلع :
شهر غزنین نه همانست که من دیدم یار چه فتاده است که امسال دگر گون شده کار
آغاز میکند این حقیقت را نشان میدهد همچنین است ایات ذیل در جدایی را
در آن جلوه داده :

دل من همی داد گشتی گواهی	که باشد مرا روزی از توجدایی
بلی هر چه خواهد رسیدن بمردم	بران دل دهد هر زمانی گواهی
من این روز را داشتم چشم زین غم	نبوده است بار و ز من روشنائی

برخی از اشعار فرخی معانی تاریخی دارد زیرا وی ندیم سلطان محمود و در بسی
از سفرهای هند ملوی بود پس از جنگها و فتوحات سلطان در تصاحب خود سخن بسیار
آورده و بسا که از این قصاید برای وقایع و نامها و جاهای تاریخی استفاده توان کرد
اینک مطلع های برخی از اینگونه قصاید تاریخی

بهار تازه دمید ای بروی رشک بهار	بیا و روز مرا خوش کن و نید یار
* * *	
فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر	سخن نو آر که نور احلاوتیست دگر
* * *	
بخندد همی باغ چون دروی دلبر	بیوید همی خاک چون مشک دفر
* * *	
ترکش ای ترک یکسوف کن و جامه جنگ	چنگ بر گیر و بنه در قوس مشیر از چنگ

در ضمن این قصاید تاریخی ایاتی نیز میتوان یافت که مراسم و آیین عصر در آن
نمودار است مانند آنچه در باب مجالس سلطان و جشنهای نوروز و مهرگان گفته یا
آنچه در وصف داغگاه ابو مظفر چغانی ساخته .

در خانه باید گفت فرخی از قصیده گوینان درجه اول ایرانست در سخن تواناست
طبعش روان و قصایدش صریح و آسانست و پیچیدگی و معانی دقیق فلسفی و مطالب
علمی در آن نیست بلکه شعرش نماینده ذوق و قریحه است . حس و زن و موسیقی
شناسی او در آهنگ و پیوند نظم او مؤثر بوده و سخنش را از هر گونه تعقید و درشتی
برکنار داشته است . تاریخ وفات فرخی را سال ۴۲۹ نوشته اند .

منوچهری - ابوالنجم احمد منوچهری از دامغان بود . تخلص خود را از نام
نخستین ممدوح خود فلك المعالی منوچهر بن قابوس و شمگیر پنجه بن حکم - سران
زیاری (۱) گرفته . بعضی تذکره نویسان او را شصت گله نیز نامیده اند ولی گویا این
لقب از اشتباه اسم و تخلص او با اسم احمد بن منوچهر شصت گله پس آمده باشد
احمد بن منوچهر از شعرای قرن ششم بوده و راوندی مؤلف تاریخ راحت الصدور در
بین معاصرین خود از او نام برده و او را بلقب شصت گله خوانده

با اینکه ابتدای ترقی منوچهری در زمان محمود بوده مشکل است او را از
شعرای دربار وی شمرد زیرا در میان اشعار او نامی از محمود دیده نمیشود و آنچه
بر ما معلوم است قبل از سال چهار صد و بیست و شش که مسعود بکرگان رفت منوچهری
در غزنه بوده و بخدمت آن سلطان پیوسته بهر صورت منوچهری را میتوان شاعر دربار
مسعود شمرد زیرا اغلب قصاید او در مدح آن پادشاه و وزراء و امرای او میباشد .
سبک و افکار منوچهری - از سخن منوچهری پیداست که وی اشعار متقدمین
خاصه سخن سرایان نازی را زیاد خوانده و نسبت بدان انسی پیدا نموده چنانکه گوید:
من بسی دیوان شعر نازبان دارم زیر

و اتفاقی نیست که نام شماره ای از شعرای گذشته و معاصر ایران و عرب را
در دیوان خود آورده و از مضامین آنها نقل کرده مانند ذکر از اطلال و دمن و باد
از دیلم مندرس و حدیث قافله و جدایی از محبوب و مسافرت با شتر و وصف بیابان

و صحبت از خرمفیلان و تصویر ستاره‌ها از سبیل و سداک

شاعر گذشته از شعر و مضامین عرب در لغت عرب هم تبحر داشته و نه تنها مانند بعض از معاصرین خود مضامین و اسلوب عرب را اقتبالی نموده بلکه عین لغت‌های غریب و ترکیب‌های نادرای عربی را مانند «معبر ذواب» معقد عقایس مسلسل غدا بر سنجیل تراب «داخل شعر فارسی کرده و قافیه پردازیهایی نابجای قیل مانند کواکب و نجائب و مراحب و محجن و ممکن روا داشته است. چند قصیده از وی مستقیماً شعرای عرب را بخاطر خوانده آورد مانند قصیده‌ای که «مطلع» سلام علی دار ام الکواکب بتان سیه چشم غیر ذواب «آغاز میکند و گوینده نامی تازی یعنی امر القیس را متذکر می‌زد حتی گاهی در ضمن قصیده‌ای که بفارسی روان شیرین گفته جمله‌هایی شاهد توجه شاعر سخن سرایان تازیست مثلاً در ضمن قصیده‌ای با مطلع:

«روزی بس خرم است می گیر از بامداد

هیچ بهانه نماند ایزد کام تو داد»

گوید:

قوس قزح قوس وار عالم فردوس وار
کبک در کوس وار کرد قفا نیک یاد
که مطلع قصیده معروف امر القیس را بیاد می‌آورد
(قفا نیک من ذکر العیوب و منزل
بسط اللوی بین الدخول فحومل)
همچنین در طی قصیده شکوائی خود با مطلع:
«حاسدان بر من حسد کردند و من فردم چنین»
گوید:

«من بسی دیوان شعر تازیان دارم بیاد
تو ندانی خواند الاهی بصحنک فاصبحین
که قصیده عمرو بن کلثوم را بنظر می‌آورد:
«الاهی بصحنک فاصبحینا
ولا تبقی خمور الاندرینا»

و این هر دو قصیده تازی از معقالات هفتگانه است که معروفست.
با اینهمه مبادا گمان رود تمام شعر منوچهری با اینگونه تضمینها یا با لغت‌های درشت معقد است اولاً شاعر با تسلطی که در زبان و قدرتی که در کلمات و عبارات داشته همین تعبیرات قیل بیگانه‌منش را هم رام کرده و در جزو سخن فارسی آورده دوم آنکه غالب اشعار وی بفارسی روان و بهترین سخن سروده شده. پیداست که عده‌ای

از این قصاید مربوط بمدح است که پس از تغزلی ملیح رشته مطلب به ممدوح میرسد توان گفت عمده سخن برداری شاعر در همین قسمت تغزل است که در آن گاهی زیبایی طبیعت گاهی جمال معشوق و گاهی حالات درونی خود را تصویر نموده و در مواردی موضوع‌های گوناگون مانند وصف شمع یا اسب یا کاروان یا نظایر آنرا برگزیده وصف‌های منوچهری هم تشبیهات دلنشین طبیعی دارد و هم تشبیهات تخیل آمیز ماهرانه که اولی دلرا می‌فریبد و دومی اندیشه را و اغلب این دو هنر باهم است. گیل و سبزه مانند بالش و بستر بصحرا فرا گسترده درختان کیود از فشار باد خمیده و چون چنبر‌های باقوتین شده که بلبلان مانند بازیگران در آن درجست و خیزند سبیل نظیر زلف خویان و رنگس قتل معشوقان دامنه کمرار را پوشیده و لاله نعمان بسان خوبرخساران است که گویی دلرا بمشک و سر را بخون آلوده است ترکس مانند حورایی است که طبق سیمین بر سر نهاده و بران ساغرهای زرین چیده ... همه اینها بدیست ولی چه فایده بقاتی ندارد در صورتیکه جمال و شکوه خواجه برقرار و پایدار است.

در بعضی وصف‌های منوچهری جنبه طبیعت غلبه میکند و نقش‌های بدیع لطیفی بوجود می‌آید که نمونه درخشانی از روح نگارگر گوینده آنست. هر صاحب دلی که قصیده «شی کیسو فروهشته بدامن» را بخواند و منظره‌های بدیع را که در آن نمایانده شده بنگرد و قدرت سخن را که برده‌های رنگینی را از تاریکی شب و تابش ستاره‌ها و آمدن ابر و باران و شروع باد و طوفان و طلوع آفتاب تابان پشت سر هم در برابر دیده مجسم میدارد دریابد بی اختیار بگوینده آن منوچهری دامغانی آفرین خواهد گفت اینک چندیتی از آن قصیده:

تاریکی شب:

پلاش معجز و قیریش گرز	شی کیسو فروهشته بدامن
بزیاید کودک بلغاری آن زن	بگردار زن رنگی که هر شب
چو بیژن در میان چاه او من	شی چون چاه بیژن تک و تار یک

تصویر ستاره‌ها:

غریبا چون منیزه بر سر چاه
دو چشم من بر او چون چشم بیژن

همی برگشت کرد قطب جدی
بنات النعش کرد او همی گشت
دم عقرب بتایید از سر کوه
یکی پله است این منبر مجره

اسب شاعر :

مراد در زیران اندر کمیتی
عنان بر کردن سرخش میکند
دمش چون تافته دم برشم
همی راندم فرس را من بقرب

طلوع آفتاب :

مرازالبر زبرد قرص خورشید
بکردار چراغ نیم مرده

شروع طوفان و باران :

بر آمد بادی از اقصای بابل
تو گفתי که ز ستیغ کوه سیلی
ز روی بادی به بر خاست گردی
چنان کز روی دریا بامدادان
بر آمد زاغ رنگ و ماغ پیکر
چنان چون صد هزاران خرمن تر
بجستی هر زمان از میخ برقی
چنان آهنگری کز کوره تنک
خروشی بر کشیدی تند تند
تو گفתי نای روین هر زمانی
بلرزیدی زمین از زلزله سخت

چو کرد با بزن مرغ منه
چو اندر دست مرد چپ فلاخن
چنان دو چشم شاهین از نشیمن
زده کردش قط از آب روین

کشنده نی و سرکش نی و توسن
چو دو مار سیه بر شاخ چنیدن
سمش چون ز آهن و فولاد هاون
چو و انگشتان مرد ارغنون زن

چو خون آلوده دزدی سر ز ممکن
که هر ساعت فزون گردش روغن

هبوش خاره درو پاره افکن
فرود آرد همی احجار صدمن
که گیتی کرد همچون خزاکن
بخار آب خیزد ماه بهمن
یکی میخ از ستیغ کوه قارن
که عمداً بر زنی آتش به خرمن
که کردی گیتی تارک روشن
بشب بیرون کشد رخشنده آهن
که موی مردمان کردی چوسوزن
بکوش اندر دمیدی يك دمیدن
که کوه اندر فتادی زو بگردن

فرو بازید بارانی ز گردون
چنان چون برک گل بارد بگلشن
و یا اندر تمغوزی مه پیارد
جراد منتشر بر بام و بر زنب
ز صحرای سیلها برخاست هرسو
دراز آهنگ و بیجان و زمین کن
توانگفت در این سبک توصیف شاعر سخن آرای ایران
قرب هزار سال پیش
حوادث آفاق را چندان ماهرانه نقاشی کرده که
شعرش بشعر طبیعت پردازی
(Naturalisme) عرصه ما قرین شده . تعریف طوفان ازین بهتر دشوار است و شاید
وصف سیل را هیچ شاعری در هیچ زبانی زیباتر و طبیعی تر ازین يك مصرع :
" دراز آهنگ و بیجان و زمین کن " نکرده باشد .

با اینحال همه وصفهای منوچهری نقش و تقلید طبیعت نیست و چنانکه در بالا هم
گفته شد تشبیهاتیکه بیشتر از ذوق خیال و اندیشه در آن کار کرده در توصیفات شاعر آمده است .
هر چند گاهی آثار اندوه از گفته های او مانند آنچه در قصیده شمع آمده پیدا است
ولی اکثر اشعار وی بحقیقت نشاط انگیز و مسرت خیز است و کمتر شاعری در زبان
فارسی داریم که اینگونه شعرهای رقصان و سخنان زنده و شادان سروده باشد مضمون
غالب اشعار استاد از این قبیل است :

نوبهار آمد و گل تازه فراز آورد تو نیز می فراز آورد و بر بطن بنواز تا چند بکاخ
اندری و غم جهان خوری سوی باغ آی و ساز و آرا و نغمه بلبل را بنیوش و روزهای
گریزان بهار را بخوشی بگذران :

روزی بس خرم است می گیر از بامداد
هیچ بهانه نماند ایزد کام نو داد
خواستی داری و ساز بیغمیت هست باز
ایمنی و عز و ناز فرخی و دین داد
نیرجه خواهی دگر خوش خور و خوش بزی
انده فردا مبر گیتی خوابست و باد
می خورد کت بادنوش بر سمن و پیلکوش
روز خوش و رام خوش روز خور و ماد باد
برجه تا بر جبهیم جام بکف بر نهیم
تن بی اندر دهیم کار صعب او فتاد
بارد در خوشاب باز زاستین سحاب
وز دم حوت آفتاب روی بیالا نهاد
مرغ دل انگیز گشت باد سمن یز گشت
بلبل شبخیز گشت کبک گلو بر گشاد
مخصوصاً در اشعار مسط که خود در آن سبک مبتکر بود این روح الفت و

اینهاج نمایانست .

شاعر طبیعت پرست نشاط ورز زنده دل که میخواستد مرد از شوق و ذوق زندگی بهره گیرد و از زیبایی های آفرینش لذت بپذیرد حس لطیف موسیقی هم دارد و پرده گوش بالحن نغمه مرغان و ساز و آواز فرزند انسان باز است و برای او که در نوبهار مجذوب نمایش باغ و چمن است کبک نساقوس و شاربک سنتور و فاخته نای و بط طنبور میزند تا چه ماند بانسان که راز دل را در آواز ها و پرده های گوناگون میسراید و شاعر نام برخی از آواز ها را در قصاید خود از آن جمله در منظومه

« رسم بهمن گیر واز نواز کن بهمنچنه ای درخت ملک بارت عز و بیداری تنه »

میشمارد .
چنانکه اشارت رفت منوچهری در بیان توصیف حالات مسرت یا ملال آدمی هم شعر پرداز تواناییست در راز و نیاز باشمع حال کسی را که برای دیگران از تن و جان بگذرد و خود بهره ای جز بدی و ناسپاسی نه برد بدین سبک بدیع بیان میسازد :
تو مرامانی بینه من تو را مانم دوست دشمن خویشم هر دو دوستدارانجم
خویشتن سوزیم هر دو بر مراد دوستان دوستان در راحتند از ما و ما اندر حزن
هر دو گریانیم هر دو ز درد و در گداز هر دو سوزانیم هر دو ز درد و در دامتحن
آنچه من بردل نهادم بر سر تن همی آنچه تو بر سر نهادی در دلم دارد وطن
اشک تو چون زرد که بگذاری و بر روی بزر اشک من چون ریخته بر زر بر گ بلسمن
و از دار من تویی همواره یار من تویی غمگسار من تویی من آن تو تو آن من
منوچهری بفتحوای شعر خودش گذشته از هنرهای زیبا در علوم هم دستی داشته و حکمت و پزشکی و نحو و نجوم میدانسته . دیوان اشعارش اکنون در حدود سه هزار بیت است . وفات او را در حدود چهارصد و سی و دو هجری نوشته اند .

* فردوسی *

ابوالقاسم فردوسی از لحاظ زنده کردن تاریخ و داستان ملی و از جهت نفس تازه دمیدن بزبان فارسی بی شبهه بزرگترین شاعر ایرانست و کسی دیگر از گویندگان ما در این هنر پایا او نمیرسد .

دریغ شخص بدین بزرگی و مقام شرح حال و تاریخ زندگیش ناقص و مجهولست و آنچه بر ما معلوم است اندکیست از بسیار .

تخلص یا لقب شاعرانه او فردوسی و کنیه او ابوالقاسم بوده ولی در نام او و نام پدرش زوایات گوناگونست . زادگاه او بقول کتاب چهار مقاله عروضی سمرقندی که صد سال پس از زمان شاعر تألیف یافته (و با اینحال نزدیکترین تألیفاتی است بمهد او که از او یاد کرده اند) قریه باز از ناحیه طابران در بلوک طوس و اقامتش در طابران بوده است .

تاریخ قطعی تولد شاعر را نه از روی روایات و نه از اشعار شاهنامه نمیتوان تعیین کرد زیرا گرچه در موارد زیادی سن خود را ذکر کرده و سالهای مختلف از ۵۸ تا ۷۶ بلکه ۸۰ سال گفته ولی مبداء بدست نداده تا زمان صحیح تولد از آن بدست آید و تنها به مقایسه و تقریب ممکنست دریافت . مثلاً چون از آخرین سنها که گویا مقارن ختام شاهنامه بدست داده در بعضی نسخه های خطی شاهنامه مانند نسخه محفوظ در لیدن (هلند) و در اشترازبورگ (آلمان) هفتاد و شش است و چون شاهنامه را بموجب يك بیت خاتمه که گفته :

ز هجرت شده پنج هشتاد بار که من گفتم این نامه نامدار
در تاریخ چهارصد هجری انجام داده پس در سال ۴۰۰ هفتاد و شش ساله بوده است در اینصورت سال تولدش ۳۲۴ هجری خواهد بود .

قرینه سن ۷۶ بیت دیگرست که باز در آخر شاهنامه آمده :
کنون عمر نزدیک هشتاد شد امیدم بیکباره بر باد شد
بحکم اشعار دیگر ممکنست تاریخ تولد فردوسی را حدود ۳۳۰ تخمین زد زیرا از روی آن اشعار شاعر ما در جلوس سلطان محمود یعنی در سال ۳۸۹ پنجاه و هشت ساله بوده پس تاریخ تولدش حدود ۳۳۰ میشود چنانکه گوید :

بدانکه بد سال پنجاه و هشت جوان بودم و چون جوانی گزشت
خردشی شنیدم ز گیتی بلند که اندیشه شد پیرو من می گزند
که ای نامداران گردنکشان که جست از فریدون فرخ نشان
فریدون بیدار دل زنده شد زمین و زمان پیش او بنده شد
به پیوستم این نامه بر نام اوی همه مهتری باد فرجام اوی

که اشاره است بظهور و پادشاهی محمود و اینکه فردوسی شاهنامه را بنام او کرده و در این حین پنجاه و هشت سال داشته .

فحوای ایات دیگر از خوانیم شاهنامه نیز این قبلی را قوی میکند مثلا در ضمن اشعار انجام شاهنامه چنین آمده :

چو سال اندر آمد بهفتاد و يك	همی زیر شعر اندر آمد فلك
سی و پنج سال از سرای سپنج	بسی رنج بردم بامید گنج
چو بر باد دادند گنج مرا	نبد حاصلی سی و پنج مرا
کنون عمر نزدیک هشتاد شد	امیدم ییکباره بر باد شد
سر آمد کتون قه یزد گرد	بماد سفندار مذ روز ارد
ز هجرت شده پنج هشتاد و بار	که گفتم من این نامه نامدار

بحکم این اشعار در سال چهارصد هجری هفتاد و یکسال داشته و اگر هفتاد و يك از ۴۰۰ هجری کم کنیم عدد ۳۲۹ حاصل میگردد نیز از اشعار فوق تاریخ شروع شاهنامه بدست می آید زیرا شاعر در حدود ۴۰۰ میگوید سی و پنج سال صرف نظم شاهنامه کرده ام پس حوالی ۳۶۵ هجری را آغاز نظم آن توان گرفت و این با یتی دیگر که گوید چون سال شصت و پنج گذشت اختر دیر ساز بامن موافق شد و تاریخ شاهان را ساختم بامیری که بعضی دانشمندان از آن کرده اند درست درمی آید بیت مذکور باتالی آن اینست :

چو بگذشت سال از برم شصت و پنج	فزون کردم اندیشه درد و رنج
بتاریخ شاهان نیاز آمدم	به پیش اختر دیر ساز آمدم

این دانشمندان میگویند اصل مصرع اول (چه بگذشت سال از بر شصت و پنج) است و مقصود سید و شصت و پنج هجریست که تاریخ شروع شاهنامه است پس در ۳۶۵ یعنی پس سی و پنج سالگی شاهنامه را آغاز کرده و در ۷۰ سالگی یعنی پس از ۴۳۵ سال تمام کرده است.

در نتیجه این مقایسه ها میتوان گفت فردوسی در حدود سال ۳۳۰ هجری در طوس تولد یافته و در حدود سال ۳۶۵ یعنی در ۳۵ سالگی آغاز به نظم شاهنامه کرده و بعد از ۳۵ سال یعنی در ۷۰ یا ۷۱ سالگی در تاریخ ۴۰۰ هجری آنرا پایان آورده است.

بحکم بعضی اشعار شاهنامه و اخبار دیگران فردوسی در قسمت نخستین عمر از دهقانان طوس بوده و زندگانی آسان و فارغی داشته چنانکه در ضمن شکایت از

پیری ونداری اشاره به نشاط و ناز پروردگی و برتری روزگار جوانی میکند. دهقانی بوده زمین زراعتی داشته معیشتش براحثی میگذاشته و خود در طایران طوس دریغی اقامت میکرد و در آن باغ بار وندیم داشته و فراغت و صفای نصیبش بوده و در آن حال شعر میسروده است و این معنی از ابیاتی مانند آنکه در داستان بیژن و منبزه آورده و از باغ و جویبار مسکن خود سخن گفته پیداست.

ولی افسوس این شادکامی شاعر بزرگ بقای نداشت و در قسمت دوم عمر نداری و پیری دست بدست بشاعر بزرگ ایران روی آورد و آسایش و رفاه را از او باز گرفت. این وضع غم انگیز از ابیاتی از قبیل آنکه در زیر نقل میگردد پیداست :

الا ای بر آورده چرخ بلند	چه داری به پیری مرا مستمند
چو بودم جوان برترم داشتی	به پیری مرا خوار بگذاشتی
مرا کاش هرگز نه پرورد و بار	چو پرورده بودی نیاززد بار
بجای عناسم عصا داد سال	بر اکنده شدمال و برگشت حال
دو گوش و دو پای من آهو گرفت	نهی دستی و سال نیرو گرفت

از این اشعار و امثال آن پیداست که پیری شاعر زود شروع کرده و در شصت سالگی شکسته شده و ضعف و سستی پیدا نموده و گوش او از شنیدن و پایش از رفتن بازمانده.

از تأثرات عمر شاعر بزرگ این که در اواخر عمر بحکم فشار و تنگدستی مجبور شد شاهنامه را بامید صله و بخشش بنام سلطان محمود نماید ولی بدخواهان از وی در حضرت سلطان بدگویی نموده و پادشاه را نسبت بزنده کننده نام ایران بدین و ظنین کردند و نامه بدان ارزش و اهمیت مورد توجه سلطان واقع نگردید چنانکه فرماید :

چنین شهربازی و بخشند	به گیتی ز شاهان درخشنده
نکرد اندرین داستانها نگاه	ز بدگوی و بخت بد آمد گناه
حسد برد بدگوی در کار من	تبه شد به رشاد به بازار من

بنا بر روایت فردوسی بر اثر این احوال خود عزیمت غزنه کرد و بدربار سلطان رسید ولی باز هم روی مهر و احسان از ساحت سلطان ندید ناچار دل بیاز گشت نهاد

و قول تذکره هفت اقلیم این قطعه شیوا را در آن موقع ساخت (گرچه آنرا بمنصری هم نسبت داده اند)

حکیم گفت کسی را که بخت والا نیست هیچ روی مر او را زمانه جویا نیست
برو مجاور دریا نشین مگر روزی بدست افتد دری کجاش همتا نیست
خجسته در که محمود ز اولی دریاست چگونه دریا کانرا کرانه پیدا نیست
شدم به دریا غوطه زدم ندیدم در گناه بخت منست این گناه دریا نیست
در نتیجه این یاس و سرشکستگی بود که شاعر برگشت و قصیده ای در هجو سلطان ساخت و در آن از دون همتی و دهن بینی و بی نیاری او یاد کرد و از بخت خود که محتاج کوتاه نظران گشته بود شکایت نمود. سلطان با آن جاه و شکوه در گذشت و آن هجایا بماند. بر حسب روایت عروضی در چهار مقاله فردوسی از دست ساعیان و بدگویان و از بی توجهی سلطان آزرده گشت و صله سلطان را که موافق مقام او نبود رد کرد و برای مصون ماندن از غضب او از غزوه به هرات عزیمت کرد و از آنجا به پیش پادشاه طبرستان شهریار بن شروین که ایرانی پاک نژاد بود برفت و هجویه را که صدیقت بود در آنجا ساخت ولی شهریار آن هجویه را از وی باز خرید و مانع از انتشار آن شد. عروضی این شش بیت را از آن هجویه که بدست او آمده است آورده:

مرا غمز کردند کان پر سخن	بهر نی و علی شد کهن
اگر مهرشان من حکایت کنم	چو محمود را صد حمایت کنم
پرستار زاده نیاید بکار	و گر چند باشد پدر شهریار
ازین در سخن چند رانم همی	چو دریا کرانه ندانم همی
به نیکی نبد شاه را دستکاه	و گرنه مرا برنشاندی بگناه
چواندر تبارش بزرگی نبود	نیارست نام بزرگان شود

بموجب اشعاری در خاتمه یکی از نسخه های قدیم شاهنامه نیز حکیم اشعاری در مقدمه نسخه ای از یوسف و زلیخا که در موزه بریتانیاست فردوسی سال ۳۸۴ مسافرتی بجنوب ایران کرد و تا بغداد رفت و در آنجا بدیدن موفق وزیر بهاء الدوله دیلمی نایل آمد و بخواهش اوقسه یوسف و زلیخا را ساخت و در بازگشت در حدود ۳۸۸ به خان لنجان در حوالی اصفهان رسید و نزد حاکم آنجا احمد بن محمد بن

ای بکر احترام دید و یک نسخه از شاهنامه را بنام او کرد و پس از برگشتن ازین مسافرت است که آخرین تدوین شاهنامه را برای تقدیم بسلطان محمود همت گماشت دانشمندان بدلایلی اشعار مربوط باین مسافرت را ساختگی می شمارند از آنجمله سستی آن اشعار است که بسبک و شیوه استاد هرگز شبیه نیست بلکه امارات تقلید از آن پیدا است.

از سوانح مهم و دردناک زندگانی فردوسی مرگ فرزند اوست که در عین سن رشد و جوانی یعنی سی و هفت سالگی بدیر شصت و پنج ساله را داغ فراق بر دل نهاد چنانکه شاعر در ضمن مرثیه دل سو خود میگوید:

مگر بهره گیرم من از پسند خویش بر اندیشم از مرگ فرزند خویش
جوانرا چو شد سال برسی و هفت نه بتر آرزو بافت گیتی و رفت
عروضی گوید چون سلطان محمود از مسافرت هند بر میگشت بمناسبت بیٹی که وزیرش خواجه احمد حسن میبندی از فردوسی خواند و گفت:

اگر جز بکام من آید جواب من و گرز و میدان و افراسیاب
محمود را از شاعر بزرگ یاد آمد و از بی مبالائی که در حق او نشان داد پشیمان شد و فرمان داد شصت هزار دینار بر او بفرستند و از ورزایت طلبند ولی موقعیکه احسان سلطان از دروازه رود باراشتر شهر طابران وارد میشد جنازه فردوسی را بدروازه رزان همی بردند ۱ تاریخ وفات فردوسی را ۴۱۱ یا ۴۱۶ نوشته اند. بنا بقول عروضی از آن مرد بزرگ تنها يك دختر باقی مانده بود.

(شاهنامه)

شاهنامه نویسی در قدیم - شاهنامه نویسی یعنی وصف زندگی و کارهای مهم شاهان و پهلوانان ایران از روزگار کهن در کشور ما معمول بوده است بمسوجب آنچه در کتاب تورات آمده در زمان هخامنشیان هم حالات و کارهای شاهان ثبت وضبط میشده است. از قدیمترین شاهنامه ها که نام آن زمان ما رسیده کتاب خنوی نامک یا خداینامه (شاهنامه) پهلوی است که در دوره ساسانیات تألیف یافت و دانشمند ایرانی ابن مقفع آنرا از پهلوی بتازی ترجمه کرد چنانکه گذشت. این کتاب و ترجمه عربی آن در قرنهای نخستین اسلامی بوده و بعد از بین رفته است. از کتابهای پهلوی که میتوان در ردیف شاهنامهای قدیم بشمار آورد و بزمان

ما رسیده است یکی کارنامگی از تخشیر بابکان (باکارنامه اردشیر بابکان) و دیگری باتکوزیران (یادگار وزیران) است که آنرا شاهنامه گشتاسب هم گفته اند اولی شرح خاندان وزندگان داستان اردشیر و پسرش شاپور و دومی شرح گردیدن گشتاسب بدین زرتشت و جنگ ارجاسب است بالو .

ماخذ های شاهنامه - از جمله ماخذهای شاهنامه کتاب اوستا و تالیف دیگر مربوط بوستا مانند بند هشت و دینکرت و نظایر آنها است . سخن از یزدان و اهریمن و روایات راجع زرتشت و داستان آفرینش و حکایات کیومرث و شاهن کیان و قصه جم و فریدون و نظایر آنها از اوستا است که هم در مطالب و هم در تلفظ نامها تغییراتی روی داده حتی بعضی از این داستانها مانند داستان جم و کازه و کیکلاس بافسانه های مشترک آریایی یعنی ایرانی و هندی بر می گردد و در مقام تحقیق اساسی افسانه از دوره ایران و هندی قدیمتر رفته از افسانه های مشترک هند و اروپایی سرچشمه میگیرد مثلا از شیر حیوان بزرگ شدن زال پاریس پسر پریموس یونانی را و روئین تن بودن اسفندیار آخیلس یونانی و زبکفرید آلمانی را و داستان هفتخوان رستم افسانه دوازده خوان هرکلس یونانی را بغلط می آورد قصه هایی هم مانند قصه رستم و اسفندیار در شاهنامه موجود است که بعد از دوره هخامنشیان از منابع دیگر ایرانی شاید از منابع مربوط بمشرق ایران مانند زابلستان گرفته شده . ناچار اغلب این مطالب در شاهنامه بهلولی یعنی خوتای نامک و نظایر آن مندرج بود که از آن هم بخارسی یا عربی ترجمه شده و مورد استفاده واقع گردیده .

گذشته از منابع ایرانی منابع خارجی هم ماخذ شاهنامه قرار گرفته است از آنجمله داستان اسکندر است که اصل آن از یونانی به سریانی و عربی نقل شده . و از آن منابع بدستانهای ایرانی پیوسته . پیداست که مطالب راجع به اسلام و عرب هم مستقیماً از منابع اسلامی وارد شاهنامه گشته .

منابع فارسی شاهنامه - داستانهای باستان را فردوسی مستقیماً از اوستا یا کتابهای بهلولی نگرفته و اگر گاهی يك دفتر بهلولی بدست او رسیده نادر بوده است بلکه بعد از اسلام به تشویق شاهان و امیران و سپهبدان ایرانی داستانهای ایران مدحت دانشمندان مانند ابن مقفع بتازی و یا بخارسی اندر آمد و این عمل در زمان پادشاهان سامانی در نتیجه توجه خاص آنان وسعت یافت و دفتر و کتابها از منظوم

و منثور تهیه گردید که ماخذهای شاعر بزرگ ما همانها بود از آنجمله میتوان شاهنامه مسعودی مروزی را نام برد که تقریباً در اوایل قرن چهارم نظم شد و دیگر شاهنامه ابوالمؤید بلخی که هم در آن اوان به ثر نوشته شد دیگر شاهنامه منسوب به ابوعلی بلخی و امثال آن .

ولی مهمترین منبع شاهنامه فردوسی همانا شاهنامه ابو منصور است که بحکم او منصور محمد بن عبدالرزاق طوسی که در اواسط قرن چهارم فرمانروای طوس بود و از بزرگتر آذگان آسمان شمار میرفت و منصب ایرانی داشت تالیف یافت وی فرمانداد تا دانشمندی گرد آرند و داستانهای ملی را فراهم آورند و شاهنامه ای تصنیف کنند . پیداست که ماخذ این شاهنامه همان داستانهای اوستایی و کتاب های بهلولی مانند خوتای نامک بوده است . چند بیت از شاهنامه این اقدام بزرگ ابومنصور را میرساند .

در این ابیات فردوسی گوید نامه از زمان باستان بود که در دست موبدان پراکنده بود که شاید اشاره بهمان کتاب بهلولی خداینامه باشد پس بهلوانی دهقان نژاد موبدان را از هر کشوری فراهم آورد و بتالیف شاهنامه برگماشت :

یکی نامه بود از که باستان	فراوان بدو اندرون داستان
پراکنده در دست هر موبدی	ازو بهره برده هر بخردی
یکی بهلوان بود دهقان نژاد	دلیر و بزرگ و خرمند و دراد
پژوهنده روزگار نخست	گذشته سخنها همه باز جست
ز هر کشوری موبدی سالخورد	بیاورد این نامه را گرد کرد

آخرین شاهنامه گوی پیش از فردوسی دقیقی طوسی بود که شاهنامه را بنظم آغاز نمود چنانکه در شرح حال او گفته شد عمرش با تمام آن وفا ننمود و کارش ناقص ماند . تمام این شاهنامه ها که نام از آنها بردیم از بین رفته و بعضی ما نرسیده فقط هزار بیت از شاهنامه دقیقی در شرح ظهور زرتشت و جنگ گشتاسب و ارجاسب باقی بوده و فردوسی آنها را در شاهنامه آورده بدین طریق آن هزار بیت از تطاول زمان مصون مانده چنانکه گذشت اینک اشعار زیر از شاهنامه اشاره به دقیقی و کار اوست :

جوانی بیامد گشاده زبان سخن گفتن خوب روشن روان

بنظم آرم این نامه را گفت من
جوانیش را خوی بدیار بود
بر او تاختن کرد ناگاه مرگ
بدان خوی در جان شیرین بداد
یکایک ازو بخت برگشته شد
ز گشتاسب و ارجاسبیتی هزار
برفت او و این نامه ناگفته ماند
خدایا بیخشا گناه و را
بطوریکه گفته شد استاد در حدود سال سیصد و شصت و پنج در سن سی و پنج
سالگی دل به نظم شاهنامه می نهد و به پرسش و پژوهش می پردازد چنانکه گوید:
پرسیدم از هر کسی بی شمار
در این بین یکی از دوستان و همشهریان شاعر ویرا در این عمل تشویق میکنند
و کتابی بدو میدهد تا از روی آن نامه خسروانرا باز گوید:

بشهرم یکی مهربان دوست بود
مرا گفت خوب آمد این رأی تو
نوشته من این نامه پهلوی
گشاده زبان و جوانیت هست
شو این نامه خسروان بازگوی
شاعر ازین مهر و ازین نامه شادمان میکردد و بدان می پردازد در این میان
جوانی دیگر از گوهر پهلوان یعنی از نژاد بزرگ زادگان ییاری او برمیخیزد:
مرا گفت کز من چه آید همی
بچیزی که باشد مرا دسترس
مردان و ادب پروران دیگر نیز در این اقدام بزرگ که میرفت ملتی را بشمر
و قلم زنده بدارد بر او یاری کردند که برخی از آنانرا نام برده از آجمله یکی
حسین یا حبیبی قتیب نامی است که گویا عامل طوس بوده و شاعر را با بخشودن
مالیات دستگیری کرده و کسان دیگر از بزرگان طوس مانند علی دیلم بودلف
بودند که در تشویق شاعر بهری داشتند از ابوالمباس فضل بن احمد نخستین وزیر

محمود نیز نام به نیکی برده و چنین گفته:
اگر فضل را مسند و مرقد است
نشستگاه فضل بن احمد است
ناچار اشخاص دیگر از مبین دوستان و اصیل زادگان ایرانی بودند که ییاری
سخنگوی طوس برخاستند و نام آنان نیامده و بما نرسیده. از حسین و بودلف
اینگونه نام برده:

حسین قتیب است از آزادگان
بیم آگه از اصل و فرع خراج
ازین نامه از نامداران شهر
ازویم خور و پوشش و سیم کوزر
که ازمن نخواهد سخن رایگان
همی غلطم اندر میان دواج
علی دیلم بودلف راست بهر
ازو یافتم جنبش و پای و پیر
باید گفت که در فوق میل و فرمان شاهان سلمانی و بزرگان کشور میل و
آرزوی خود شاعر در این کار مؤثر بوده است حتی در اوایل تمولی هم داشته و چشم
احتیاج بسوی کسی ندوخته و بسرمایین خود بر اینکار ساخته چنانکه در سخن او مرگ
دقیقی گوید ممکنست من هم مانند دقیقی زود بمیرم پس تلغیر باقی است و دارائی من
ازین نرفته بهتر است هر چه زودتر بنظم کتاب پردازم:

مگر خود درنگم نباشد بسی
دود دیگر که گنجم وفادار نیست
باید سپردن بدیگر کسی
همانرا نچرا کسی خریدار نیست.

دریفا در ردیف نیکن اشخاصی یقید و بیخبر از حال سخن پرداز نامی ایران
هم بودند که برخی تنها به آفرین و احسن کفایت میکردند و اشعار او را که بخون
دل ساخته و نور چشم و گوهر جان در آن نهاده بود برایگان رونویس کرده میبردند
چنانکه فرماید:

بزرگان نادانش آزادگان
چرا حسنت از ایشان نید بهره ام
نہشتند یکسر همه رایگان
بگفت اندر استحسان زهره ام
بدتر از اینان کسانی بودند که بدهم دوباره فردوسی روا میداشتند و بر او حسد
میبردند و از وسعایت میکردند.

محتویات شاهنامه - در معانی و محتویات شاهنامه سخن گفته- تن بس دشوار
است و پژوهشها و بررسیها میخواهد و در این مورد خلاصهای گفته خواهد شد.
شماره اشعار شاهنامه شصت هزار بیت بود و این شماره در نسخه های گوناگون.

شاهنامه بواسطه گذشتن زمان و کاستن با افزودن مردمان کم ویش شده.

۱- وقایع عمده - پس از نعت خداوند و سخن در وصف دانش و خرد و مدح پیامبر و یاران و ذکرى از تاریخ فراهم آمدن شاهنامه داستان اصلی آغاز میگردد و به ذکر کیومرث که نخستین شاهان است میپردازد و تا انجام شاهنامه از پنجاه پادشاه نام میبرد و از روزگار پادشاهی و حالات و رزم و پهلوانان و وزیران آنان سخن میگوید و رشته نظم باشکست آخرین پادشاه ایران یعنی یزدگرد سوم و با دست یافتن تازیان بایران پایان میرسد. در واقع ازین لحاظ میتوان گفت شاهنامه مرکب از پنجاه فصل است که هر فصل مخصوص پادشاهی است. از شاهی کیومرث تا شاهی منوچهر سخن از آغاز تمدن بشر و ظهور کشاورزی و آموختن رسم تهیه خوراك و پوشاك و ساختن ابنیه و امثال آنست. در این قسمت داستان ضحاک و کاه و فریدون هم آمده که از قدیمترین داستانهای آریایی است. در زمان منوچهر سام پیدا میشود و زال بجهان میآید و ازو رستم بوجود میآید. پسر منوچهر نوذر پس از هفت سال شاهی بدست افراسیاب شاه تورانیان کشته میشود و این واقعه سبب يك سلسله لشکر کشیها میان ایران و توران میگردد پهلوانان نامی و مدافع بزرگ ایران در این جنگها رستم است وی در نخستین جنگ کمر بند افراسیاب را گرفته از زین اسب بلند میکند ولى بواسطه گستن کمر بند شاه توران از جنگ مرگ رهایی مییابد و زنده جان بدر بردن او سبب میشود که جنگ ایران و توران بطول انجامد. چنانکه دوره پنج پادشاه دیگر را فرا میگیرد.

از دوره های مفصل و مهم شاهنامه دوره کیکوس است کارهای شکست آمیز رستم در زمان او انجام میگیرد در آندوره است که هفتخوان رستم و واقعه دردناك جنگ اژبا پسرش سهراب و کشتن پسر وقوع مییابد آتش دشمنی میان ایران و توران با رفتن سیاوش پسر کیکوس به توران و کشته شدنش در آن سامان از نو تیز میگردد و کارزار دوباره آغاز میشود و جنگها و پیکارهای بسیار که يك قسمتی از آنها باز بدست رستم است اتفاق میافتد. سرانجام افراسیاب در زمان کیخسرو گرفتار آمده کشته میگردد. از داستانهای مهم این دوره اخیر داستان عشق بیژن و منیژه است. داستان ظهور زرتشت به قتل اشعار دقیقی هم با قصه کیکوس ارتباط دارد. در پادشاهی گشتاسب پهلوان بزرگ داستانی ایران یعنی رستم جهان را بدرود میگوید با ظهور

دارا مقدمه داستان اسکندر که مطلب آن از منابع غیر ایرانی نشئت گرفته و بمیان میآید عصر اشکانیان بانهایت اختصار برگزار میشود و تاریخ ساسانیان شروع میگردد و وقایع آن عصر که قسمت مهمش موافقت با تاریخ هم دارد بتفصیل گفته میشود بطوری که حدود يك سوم شاهنامه را میگیرد بدین ترتیب بزرگترین داستان ملی ما با ذکر شاهی و شکست یزدگرد سوم ساسانی پایان میرسد.

۲- مطالب و معانی در شاهنامه - شاهنامه در بادی نظر داستان رزمی ایرانست و ازینجهت ممکنست تصور شود در سرتاسر این کتاب سخن از جنگ و دلاوری قهرمانان است ولی حقیقت آنکه بسا، معانی باریك و مطالب عالی فلسفی و اجتماعی و اخلاقی در ضمن داستانها گفته شده و بدین روش آنها را از خشکی قلم صرف وقایع بدر آورده است.

سخنانی که سخنگوی بزرگ ما در آغاز شاهنامه در نعت خدای تعالی و پیامبر و یاران و در وصف خرد و دانش سروده است هم از حیث لفظ و هم از جهت معنی بس نفوذ لطیف است و بجاست که محض قیمت چندینی از آنرا بیآوریم:

بنام خداوند جان و خرد	کزین برتر اندیشه برنگذرد
خداوند نام و خداوند جای	خداوند روزی ده رهنمای
خداوند کیوان و گردان سپهر	فرو زنده ماه و ناهید و مهر
ز نام و نشان و گمان برتر است	نگارنده بر شده گوهر است
نیابد بدو نیو ز اندیشه راه	که او برتر از نام و از جایگاه
سخن هر چه زینگوهران بگذرد	نیابد بدو راه جان و خرد
ستودن نداند کس او را جوهر است	میان بندگی را بیایدت بست

خرد افسر شهر یاران بود	خرد زیور نامداران بود
خرد زنده جلاودانی شناسی	خرد مایه زیندگانی شناسی
خرد رهنمای و خرد دلگشی	خرد دست گیرد بهردو سرای
ازو شادمانی و زو مردمیست	ازویت فرونی و زویت کیست

گویند این اشعار کیست که بوجود باری ایمان دارد و از دیگر سوبنظر فلسفی میداند که درك و اثبات حقیقت او دشوار است و این حال روحی را با آن

زبان زیبای نعت بیان میکند سپس ما را آگاه میسازد که پس از مقام ایمان جایگاه خرد است مرد باید در این جهان کسب آزمایش و خرد کند و صاحب نظر باشد تا به حقایق پی برد. در تاریخ شاهی هوشنگ و تهمورث و جمشید شاعر ظبور تمدن و فرهنگ را با عباراتی خجسته و شیوا میگوید و آرا میتوان بهترین خلاصه تاریخ منظوم بشر نامید.

از شاهکارهای فردوسی ملاحظات تغزی است که در ضمن پایان شرح وقایع و جنگهای بزرگ اظهار میدارد از این سخنان پیداست که در وصف کارزارهای خونین و کشته شدن جوانان و درگذشت پهلوانان و ویران گشتن دودمانها و زیر دست شدن سروران و دیگر تبدلات جهان خود شاعر بسا غمگین و متحیر و آشفته میگردد و در مقابل راز آفرینش مبہوت و غرق اندیشه و سکوت میشود و فکرتش میان شک و یقین و جبر و اختیار غوطه میزند و اینگونه تأثرات خاطر را بایان زیبای حکیمانه میگوید و میگذرد نتیجه های اجتماعی و اخلاقی که سخن سرای حکیم از داستانهای شکست میگیرد و سخنان عبرت انگیز و پند های سحر آمیز که میدهد پس سودمند و دقیق است و شایان بررسی و تحقیق. در تمام این موارد شاعر بیدار دل ما را از اینکه جهان و شکوه جهان گذرانست و مرد باید در این عمر دو روزه دلور و بخشاینده و فداکار و راستگو و دستگیر و بیگو کار باشد بکلمات عبرت بخش آگاه میسازد و اینگونه سخنان دلنشین میگوید:

ییا تا جهان را به بند نسیریم	بکوش همه دست نیکی بریم
نباشد همی نیک و بد پایدار	همان به که نیکی بود یادگار
همان گنج دینار و کاخ بلند	نخواهد بدن مر ترا سودمند
فریدون فرخ فرشته نبود	بمشک و بنیر سرشته نبود
بداد و دشت یافت آن نیکویی	تو داد و دشت کن فریدون تویی

پند هایی از زبان پهلوانان و شاهان و دانشمندان مانند اندرز منوچهر و نودز و کیخسرو و بایران و وصیت این شاه بگودرز و زال به دستم و دارا به اسکندر یا نامه انوشیروان بکارداران و سخنان پرمعنی و پرمهر در هفت بزم انوشیروان و اندرز این پادشاه بهرمز و نظایر آنها هر يك بجای خود معانی حکمت عملی را دربردارد و سرمشق زندگانی بشر است و اخلاق فردی و اجتماعی را از نیکی و

شجاعت و بزرگمنشی و مہین دوستی و خدا پرستی و راه و رسم کشور داری و عدالت گستری و مردم پروری بوضاحتی بی نظیر بیان کرده. اینک خلاصه ای از سخنان حکیمانه بزرگمهر را که در هفت بزم پادشاه نامی ایران اظهار داشته و بوجه مثال میآوریم در ضمن این بیانات شیوا چند مطلب سودمند اساسی که برای تمام جهان متمدن دستور زندگانی تواند بود آمده است: نخست آنکه سخن را کوتاه و سودمند باید گفت دوم آنکه هنر باید جست و تنهایی انداختن مل نباید بود سوم آنکه بهترین کار در این جهان مردمیت چهارم آنکه روشنائی جهان از راستی و دوستی است پنجم آنکه هر کسی بحکم نهاد خود خوی دیگر دارد و مرد خردمند باید با هر خوی بسازد ششم آنکه مرد نباید بی نیافت و نشدنی برود هفتم آنکه مرد باید در تن و روان نیرومند باشد زیرا دروغ و بدی از ناتوانی زاید هفتم آنکه باید دانش طلب کرد و هنر آموخت نهم آنکه در زندگی نه ممسک باید بود و نه مسرف دهم آنکه باید خدا پرست بود. نخبه ای از اشعاری که این مطلب بلند و سخنان سودمند را میرساند بوجه ذیل است:

نخستین جو از بند بگشاد لب	بزدان ستودن هنر داد لب
دگر گفت روشن روان آنکسی	که کوتاه گوید بمعنی سی
کسی را که مغزش بود باشتاب	فراوان سخن باشد و دیر یاب
هنر جوی و تیمار یشی مغور	که گیتی سپنجست و ما بر گذد
بگیتی به از مردمی کار نیست	بدین باتودانش به بیکار نیست
همه روشنی مردم از راستیست	ز تاری کژی بیاید گریست
دل هر کسی بنده آرزوست	و زهر کسی بادگر گونه خوست
بخور کسی در جهان دیگر است	تورا باوی آمیزش اندر خود است
بنا یافت رنج مکن خویشتن	که تیمار جان باشد و رنج تن
ز نیرو بود مرد را راستی	ز سستی دروغ آید و کاستی
زدانش جوان تورا مایه نیست	به از خاموشی هیچ پیرایه نیست
چوداری بدست اندرون خواسته	زر و سیم و اسبان آراسته
هزینه چنان کن که بابت کرد	نباید فشاند و نباید فشرد
هر آنکس که او کرده کردگار	بداند گذشت از بد روزگار

پرستیدن داور افزون کند
ز دل کلوش دیو بیرون کند

در ضمن صحبت از وصف رزمها در شاهنامه نباید ازین نکته غفلت نمود که شاعر ما آئین جنگ و جنگاوری را آنچنان ماهرانه تعریف میکند که معلوم میدارد مانند سبیدی خود بفنون جنگ آگاه بوده و تمام اصطلاحات و روش و حرکات و اسلحه جنگ ایرانیان را بخوبی میدانسته است ولی با وجود اینکه شرح رزم و ییکار و دشمنهای اقوام و ملل را میگوید نظر فراخ و روان بزرگ او جهان را بوحدت می بیند و ستیزه جوئیهای بشر را دلیل نادانی او می شمارد و بتکرار میگوید که عمر کوتاه هرگز یارزد بدانکه جز به نیکی گذرانده شود و مردمان باندیشه های کوتاه بی نشان خود معرور گردند و حق را که در همه جهان جلوه نموده تنها از دریچه پندار خود نگرند. این فکر محیط سخنگوی طوس بویژه در فلسفه دینی او جلوه میکند زیرا او حقیقت ادیان را مانند خود خداوند یکی میداند و خصوصتهای ملل را بر سر دین بچگانه میندازد و از تفرقه های بی پایه مردم متأثر یاد میکند. این معنی مخصوصاً در قصه خواب کبد هندی و گزارش مهران جلوه گر است.

۳ - محصولات ادبی - شاهنامه از لحاظ زیباییهای ادبی و لطایف بدیعی نیز شاهنامه ها است. با اینکه استاد بحکم نمونه هایی که از او مانده و با تسلطی که در لطایف زبان داشته میتواند است مانند سخنگوین دیگر در انواع شعر از قصیده و غزل و رباعی و قطعه طبع آزمایی کند بنا به تعلق خاطری که بداستان ملی ایران داشته همین سبک نظم شاهنامه را که در بحر تقارب است و برای داستان و حماسه و شعر رزمی بهترین وزنست اختیار کرده و در این شیوه استاد همه است و کسی را از گویندگان خواه پیش از او و خواه بعد از او برای برابری با وی نبوده است خود استاد اینگونه برتری سخن خود را دریافته و بیجهت نیست که گفته:

برافکندم از نظم کاخی بلند
که از باد و بلوان نیابد گزند

در شصت هزار بیت شاهنامه سخنی که سست و ناجایا یا عبارتی که سنگین و نازیبا باشد نه باندازه ای کم است که توان دریافت خود استاد گوید:

که گر باز جویند ازو بیت بد
همانا که باشد کم از پنجصد
و پیدا است که هانصد بیت نلوا در میان شصت هزار بیت بشتابه هیچست

با اینکه این دیوان بزرگ واژه های نازی بسیار کم دارد و مطالب بفارسی سره گفته شده باز هرگز شیوه ساختگی یا تشککای عبارت در آن محسوس نیست. از مزایای ادبی شاهنامه اشاره بحکایات و ضرب و امثال و معانی دینی و اخلاقی است که معلوم میدارد شاعر مطالعاتی زیاد داشته و احوال امم و امثال و حکم را خوانده و با معارف اسلامی بخصوص با دقایق قرآنی آشنائی کامل داشته سخنان شیوای اودعوی او را که گوید:

بسی رنج مردم بسی نامه خواندم
ز گفتار نازی و از پهلوانی

کاملاً ثابت میکند و می نمایاند که با ادبیات اسلامی و ایرانی مأنوس بوده.

فردوسی در وصف و تشبیه که از هنرهای بدیعی است نیز زبردست است نمایش طبیعت یا وقایع جنگ یا حالات بشر را از شادی و خشم و اندوه و صفا و خلوص و امثال آن در سخن نیک میپروراند.

وصف برآمدن یا فرورفتن قرص خورشید و رنگارنگی افق و جلوه آسمان و نمایش باغ و چمن و کوهها که غالباً در آغاز داستانها آمده به مهارت استاد دلیلی است.

تصویر شب در آغاز داستان منبزه و ییژن شاهد این قول تواند بود و چنانچه دارد چندیتی از آن نقل گردد:

شی چون شب روی شسته بقیه	نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر
دگر گونه آرایشی کرد ماه	بسج گذر کرد بر پیشگاه
شده تیره اندر سرای درنگ	میان کرده بار یک دول کرده تنگ
ز تاجش سه بهره شده لاجورد	سپرده هوا را بزنگار و کرد
سپاه شب تیره بردشت و راغ	یکی فرش گسترده چون پرزاغ
چو یولاد زنگار خورده سپهر	نوگفتی بقیه اندر اندوده چهر
نمودم بهر سو بچشم اهرمن	چومار سیه باز کرده دهن
چنان گشت باغ و لب جوینار	کجا موج خیزد ز دریای قار
فرو مانده گردون گردان بجای	شده مست خورشید را دست و پای
زمین زیر آن چادر قیرگون	نوگفتی شستی خواب اندرون
نه او ای مرغ و نه هرای دد	زمانه زبان بست از نیک و بد

در قرائت این اشعار نغمه گونی شب سیاه خاموش بهت آوری که در عمق ظلمت آن هلال یاریکی میدرخشد و هیاهوی زندگی حای خود را بیک سکوت وحشتناک داده در پیش چشم آدمی مجسم میکرد

فردوسی اینگونه بدایع طبیعت یا لطایف احساسات بشر را با سخنان زیبا و عبارت های دلربا تصویر و تمییز میکند و این صفت در اکثر اشعار شاهنامه جلوه گر است حتی در وقایع ساده ای مانند آنچه در آغاز عشق رودابه و زال آمده همین لطافت و شیوایی را توان یافت رفتن کنیز کان رودابه بکنار رودی که لشکر که زال در آنجا بود و گل چیدن و جلب نظر کردن آنرا این چنین وصف میکند:

بدیای رومی بیاراستند	سر زلف بر گل به پیراستند
برفتند هر پنج تارود بهار	بهر بوی ورنکی جوخرم بهار
مه فرودین و سر سال بود	لب رود لشکر که زال بود
از آنسوی رودان کنیزان بدند	ز دستان همه داستانها زدند
بسی گل چدند از لب رودبار	رخان چون گلستان و گل در کنار
بگشتند هر سو همی گل چدند	سر پرده را چون برابر شدند
نگه کرد دستان ز بخت بلند	پیرسید کاین گل پرستان که اند

رستم پهلوان نامدار ایران که همواره با دشمنان ایران در نبرد بوده در طول زندگانی پرشور و شری آرام خود حالاتی پیدا میکند و آن حالات چندان مؤثر و شورانگیز بر زبان شعر میآید که مرد صاحب دل را خواندن و نیاشفتن محل است ایاتی از خوان دوم هفتخوان رستم را برای مثال توان آورد که در آن اینگونه حالات و هیجان و رقت توام با حس عمیق میهن دوستی جلوه گراست :

یکی راه پیش آمدش ناگزیر	همی رفت بایست بر خبر خیر
یابان بی آب و گرمای سخت	کز و مرغ گشتی بتن لغت لغت
چنان گرم گردیدها مون و دشت	تو گفتی که آتش بر و بر گشت
تن رخس و گویا زبان سوار	ز گرمی و از تشنگی شد زکار
پیادمش از اسب و زوین بدست	همی رفت بویان بگردار مست
نمی دید بر چاره جستن و همی	سوی آسمان کرد روی آنکمی

چنین گفت کای داور دادگر	همه رنج و شادی تو آری بر
گر آید و نکه خشنودی از رنج من	بدین گیتی آکنده شد گنج من
پیوم همی تا مگر کردگار	دهد شاه کلاس را زینهار
هم ایرانیان را ز چنگال دبو	رهاند بی آزار کیهان خدیو
رهانی توشان پاک بردست من	که دادم بایشان کنون جان و تن
منه رنج این لشکر را بیاد	من و لشکر و کشورم شاد باد

اگر بخواهیم از قصه سرایی شاعریمت بنمایم و داستان های عاشقانه زیبای مانند داستان زال و رودابه و بیژن و منبژه و گشتاسب و کنایون را بررسی کنیم سخن بنده را خواهد کشید و هر صاحب ذوقی که آنها را بخواند پی به مهارت استاد در نشان دادن زبان دل خواهد برد. از داستانهای که بسبب فاجعه از قلم استاد برآمده کفایت که از داستان رستم و سهراب نام ببریم که چگونه سرنوشت خونین و طالع اندوهگین بشر در آن بیان شده. در ذکر اینگونه نمونه های ادبی مهرو اندوه چند بیتي از اشعاریکه دلگدازترین غم زندگانی خود فردوسی یعنی قصه مرگ فرزند او را نشان میدهد نقل میشود و آن برای نمودن احساسات سوگواری که در کلمات ساده ولی مؤثر و زیبا آمده مثالی باهر خواهد بود :

مراسال بگذشت بر شصت و پنج	نه نیکو بود گر بیازم بگنج
مگر بهر گیرم من از پند خویش	بر اندیشم از مرگ فرزند خویش
مرا بود نوبت برفت آن جوان	ز دردش منم چون تنی بی روان
شتابم همی تا مگر یابمش	چو یابم به بیخاره بشتابمش

از خواص سخن سرایی فردوسی یکی نیز تراجعت قلم و غمت سخن و پاک گفتاری اوست که در شاهنامه ای بدان تفصیل کلمه خلاف ادب و منافق با شرم بکار گرفته حتی در مواردیکه سخن گوئی و سرزنش مقتضی بوده مقصود را در پرده گفته و شعر را از پستی نیکبداشته.

اهمیت و فوائد شاهنامه - از آنچه بروجه اختصار گفته شد خواننده صاحب نظری با اهمیت و فواید شاهنامه تواند برد. این دیوان ارجمند دلپسند سند ملیت ملیست زیرا در زمانیکه زبان و ادبیات ما در مقابل غزو و زبان و ادبیات تازی عقب رفته و تاریخ و داستان ملی ما در ظرف چند قرن متروک شده و روبرو فراموشی

میرفت شاهنامه هر دو را از نوجوان دمید و زندگی جاویدان بخشید . با اهتمامی که استاد در استعمال واژه های فارسی داشت بسیاری از لغات زیبای زبان ما را بزبان شعر روان خود دوباره راج ساخت و سخن نثر فارسی او سر مشق سخنوران دیگر گشت .

شاهنامه گذشته از زبان از حیث معانی هم اوزشی بس بزرگ دارد . داستان های پهلوانان ایران در سبای شجاعت و غمت و فداکاری و مبین دوستی و وفایاد میدهد و هر ایرانی را در مهر و علاقه و حسن وظیفه نسبت بایران که یادگار نیاکانست ییـدار میکند . چنانکه گفتیم مطالب نثر فلسفی و دینی و اخلاقی و اجتماعی هم در این نامه بزرگ کم نیست و مرد ینا را از آنگونه مطالب سودی حاصل است . سبک شیوا و پیوند سخن و پیوستگی معانی و دقایق شعری و لطافت ادبی و امثله و کنایات و محسنات بدیعی در سراسر شاهنامه جلوه گراست . از حقایق که در اشعار شاهنامه گاه گاه ظهور میکند روح مبین برستی و بزرگ داشتن م ایران و ستایش از تبار و کهر ایرانیست اگر کسی جانشانیهای رستم را برای حفظ و پاس مبین بخواند و در گفتهای سرداران و پهلوانان یندیشد و آیات مؤثر مانند آنچه در نامه رستم فرخزاد به برادر خود آمده مطالعه کند روح خدمت مردم و کشور ایران را که در غالب اشعار شاهنامه است خود درك خواهد نمود آنکه او نیز هدی با خود برای پاس حقوق مبین خود کرده با اینگونه سخنان همدل و همدستان خواهد بود :

چو ایران نباشد تن من مباد	بدین بوم و برزنده يك تن مباد
زهر برو بوم فرزند خویش	زن و كودك و خرد و پیوند خویش
همه سر بسر تن بکشتن دهیم	از آن به که کشور بدشمن دهیم
جهانبوی اگر رگشته آید بنام	به از زنده دشمن بدو شاد کام

آثار دیگر فردوسی - تذکره نویسان منظومه ای دیگر که بیوزن شعر شاهنامه و در داستان یوسف و زلیخاست فردوسی نسبت داده اند و بموجب مقدمه ای که در یکی از نسخه های خطی یوسف و زلیخا آمده شاعر آنرا در زمان حکومت بهاءالدوله دیلمی از آل بویه در بغداد در حدود سال ۳۸۴ بنا بخواهش وزیر وی ابوعلی حسن موفق بنظم کشیده و منابع او سوره یوسف در قرآن کریم و اخبار

یهود بوده است اینک ایاتی از يك نسخه خطی یوسف و زلیخا که این مطلب را میرساند :

دو شاعر که قصه را گفته اند	بهر جای معروف و تنهفته اند
یکی بوالمؤید که از بلخ بود	بدانش همی خویشتن راستود
پس از وی سخن یافت ایند داستان	یکی مرد بدخو بروی و جوان
نو داده و را بختیاری لقب	گشادی بر اشعار هر جای لب
قصارا یکی روز اخبار آن	همی راندمش بیغرض بر زبان
به نزدیک تاج زمانه اجل	موفق سپهر وفا و محمل
مرا گفت خواهم که اکنون تو نیز	بیشی بگفتار و شغلی بنیز
هم از بهر این قصه ساز آوری	زهر گوشه معنی فراز آوری

بعضی از دانشمندان نه تنها در صحت خبر این مسافرت فردوسی بیفاد تردید دارند بلکه در انتساب مثنوی یوسف و زلیخا بوی هم شبه قوی ایراز میکنند در این اواخر یکی از دانشمندان نسخه ای خطی از یوسف و زلیخا بستم آورده که بموجب اشعار در مقدمه آن گوینده این مثنوی فردوسی نبوده بلکه مثنوی نامبرده در زمان سلطان ملکشاه سلجوقی (۴۶۵ - ۴۸۵) بنام برادر وی طغانشاه بن البارسلان به نظم کشیده شده

گذشته از یوسف و زلیخا اشعاری چند نیز از قصیده و قطعه و رباعی و غزل در تذکره های مانند هفت اقلیم و ریاض الشعراء و منتخب الاشعار بفردوسی نسبت داده شده که یکی از آن بمطلع حکیم گفت کسی را که بخت والا نیست
بیهج روی سرور زمانه جدو یا نیست
در بالا نقل شد و در ضمن اشاره ای بقطعه دیگر رفت که تمام آن در تذکره لباب الالباب چنین است :

بی رنج دیدم سی گفته خواندم	ز گفتار تسازی و از پهلوانی
چندین هنر شست و دوسال بودم	چه توشه برم ز آشکار و نهانی
بجز حسرت و جزو بال گناهان	ندازی کنون از جوانی نشانی
بیاد جوانی که دون مویه دارم	بر آن بیت بو طاهر خسروانی
جوانی من از کودکی یاد دارم	دریغا جوانی دریغا جوانی

این قطعه را استاد چنانکه معلوم میشود در شصت و دوسالگی سروده و این نظیره گویی بقطعه ایست که شاعر دیگر بوطاهر خسروانی از شاعران دوره سامانی سروده. همینطور که سخنگوی بزرگ ملوس در نظم شاهنامه کاملاً متعکبر نبود و پیش از او گویندگان مانند ابو شکور بلخی رودکی و ابوالنؤید و یختیاری و بوعلی بلخی و دقیقی در این باب آغاز سخن کرده و ناچار تأییدی در فکر و ذوق آن شاعر نامی داشته اند او نیز چون فصاحت سخن فارسی را بعد کمال رسانید و در داستان سرایی داد سخن داد لاجرم مقلدین و متبیین زیاد پیدا کرد و بعد از او بسیاری از شاعران فارسی زبان بشیوه استاد شاهنامه سرودند که از آن جمله اینها را توان شمرد

ظفر نامه حمدالله مستوفی (قرن هشتم) شاهنامه احمد تبریزی (قرن هشتم)
شهنامه قاسمی (قرن دهم) شاهنامه صبا (قرن سیزدهم)

همچنین عده ای از شرای ایرانی و بومی هند شاهنامه ساختند مانند شاهنامه طغلق و شاهنامه کلیم و شاهنامه بختاور خانی و شاهنامه قدسی و شاهنامه نادری و شاهنامه احمدی و شاهنامه شاه عالم.

با این همه شاهنامه سرایان باید گفت هنوز کسی در سخن پرداززی و شیوایی و جزالت پایه استاد نرسیده و نظیر شاهنامه را نساخته و گویی شاهنامه سرایی با فردوسی شروع و بنام او ختم شده است.

شاهنامه در تمام عالم متمدن تأثیر کرده و در ادبیات جهان مقامی پیدا نموده و اشعار و افکاری که در آن هست یا کاملاً دیا قسمتهایی بر زبانی های ییگانه نقل گشته است. از جمله ترجمه های کامل شاهنامه یکی بهریمی است که بدست بنداری (قوام الدین فتح بن علی اصفهانی) بین سالهای ۶۲۰ و ۶۲۴ حصول یافته و این ترجمه از لحاظ قدمتش بسی مهم و برای اصلاح بعضی تعریفات که از آن بیم در شاهنامه روی داده سودمند است از ترجمه های کامل شاهنامه بزبانهای اروپایی یکی به شر فرانسوی است بتوسط (Mohl) که مقدمه ای فاضلانه دارد و با متن و ترجمه هفت جلد کلانست. و دیگر بنظم ایتالیایی است بتوسط پیتزی (Pizzi) ترجمه های متعدد انگلیسی هم دارد. عده ای هم لغت و فرهنگ برای شاهنامه نوشته اند که یکی از آنها لغت شاهنامه عبدالقادر بغدادیست و آخرین و مهمترین آنها فرهنگ

شاهنامه از فارسی بالمانی تألیف ولف (Wolff) است که در آن نه تنها لغات دشوار معنی شده بلکه تمام حروف و کلمات و نامها که در شاهنامه موجود است با موارد استعمال ضبط شده و مؤلف در این کار حدود بیست سال عمر صرف نموده است. مهمترین پژوهش علمی که در باب فردوسی و شاهنامه در معرب زمین بعمل آمده همانا پژوهش دانشمندانه استاد نلکه Noeldeke آلمانی است.

دولت ایران در سال ۱۳۱۳ جشن هزاره تولد شاعر نامی ایران را در طهران بر پا کرد تمام جهان دانش و فرهنگ در آن شرکت جست و از شانزده کشور بزرگ عالم نمایندگان و خاورشناسان عالیمقام بطهران آمدند و در کشورهای مهم خاور و باختر جشن برپا کردند و بمناسبت این جشن تألیفات و مقالات بسیاری که نتیجه تحقیقات وافر اهل کمال بود بوجود آمد و یادگوینده نامدار ایران در خاطرها زنده گشت.

با این مقدمات و حالات و کمالات که در این مختصر گفته شد شاید بتوان به نیروی روان شاعر نامی ایران پی برد و آنکه در یافت که عجب نباشد شاعر خود بزرگی خود پی برده و این سخنان را درباره خویش سروده است:

جهان کرده ام از سخن چون بهشت ازین پیش تخم سخن کس نکشت
بناهای آباد گردد خراب ز برفان و از تابش آفتاب
پی افکنم از نظم کاخی بلند که از باد و باران نیاید گزند
نمیرم ازین پس که من زنده ام که تخم سخن را پراکنده ام

معروفترین فضایل عهد غزنوی

در جهان دانش و فرهنگ ایران گذشته از شاعران و گویندگان دانشمندان و ادیبان دیگر هم وجود داشته اند که هر یک در رشته ای از علم و ادب استاد بوده اینک نخبه ای از آنان را بوجه اختصار نام برده میشود:

بدیع الزمان ابوالفضل احمد بن حسن بدیع الزمان همدانی از ادباء و نویسندگان بود و با فضیلتی عصر خود مانند ابوبکر خوارزمی و ابوعلی فسکویه معارضه و مراسله داشت.

اولین کسی است که قصص و روایات ادبی در نشر مسجع عربی ساخت و سبک مقاله نویسی را ایجاد نمود. کتاب مقامات بدیع الزمان که اکنون مرکب از پنجاه

ويك مقامه است و بنام خلف بن احمد امير سيستان اهدا شده از كتاب های ادبی عربی معدود است.

بدیع الزمان فارسی نیز سخن شناس بود چنانکه بسال ۳۸۰ بخدمت صاحب بن عباد رسید و بامر آن وزیر سه بیت منطقی شاعر را از فارسی به عربی ترجمه کرد و وفات او را بسال ۳۹۸ نوشته اند.

قابوس و شمگیر - شمس الممالی قابوس پسر و شمگیر حکمران دانشمند زیاری گذشته از آنکه به عربی و فارسی اشعار سروده در نامه نویسی و انشاء نیز شیوه بدیع داشته رسائل او را که به عربی است یکی از ادبی طبرستان موسوم به عبدالرحمن یزدادی بنام «کمال البلاغه» جمع کرده. قابوس بسال ۴۰۳ مقتول گردید.

ابوعلی مسکویه - ابوعلی محمد مسکویه از دانشمندان و مورخان به شمار است گویند نخست زرتشتی بود و بعد اسلام آورد بدربار آل بویه خاصه خدمت عندالدوله تقرب داشت و خازن او بود در تاریخ و طب و سیر و اخلاق تألیفات دارد. از مؤلفات مشهور او کتاب «نجا رب الامم و تعاقب الهمم» است که در تاریخ عمومی اسلام و ایران است و از مطالب آن پیداست که مؤلف در تاریخ نویسی سلیقه خاصی داشته و مقصودش تنها نقل حوادث نبوده است تألیف دیگر این مسکویه در اخلاق است که «تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق» نام دارد و حکیم نامی نصیر الدین طوسی آنرا فارسی کرده. وفات او در سال ۴۲۱ اتفاق افتاد.

شیخ ابوعلی بن سینا - شیخ الرئیس ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا نه تنها از دانشمندان نامی ایران بلکه از علمای جهان محسوب است پدرش از اهل بلخ بود و در زمان نوح بن منصور سامانی به بخارا مهاجرت نمود.

ابن سینا در حدود ۳۷۰ در قریه خرمین در حوالی بخارا تولد یافت از عنفوان جوانی بکسب فضائل پرداخت و در مقدمات علوم و قرآن و ادب مهارت به سرسانید و خوشه دانش چید بعد بتحصيل فقه و منطق و نجوم و ریاضی و طب پرداخت و در اندک مدتی پیشرفت های او اسباب حیرت پدر و استادان گردید. بعد از مطالعه کتب فارابی توجه خاصی نسبت به ماوراء الطبیعه و حکمت الهی پیدا کرد و در آن علم غور و تعمق نمود از طرفی بتحقیق غوامض فلسفه و از طرفی به نقد اصول طب

و کشف و معالجه امراض همت گماشت و در این دو علم شهرتی بسزا رسانید و در معالجه سلاطین و امرا مانند نوح بن منصور سامانی و مجدالدوله و شمس الدوله دیلمی کمالی گشت.

ابوعلی سینا نخست در بخارا پایتخت سامانیان اقامت داشت بعد به کرج کانج مقرر و از مشاهیر رفت و از صدر نشینان مجلس مأمون بن مأمون خوارزمشاهی بود. بعد از ظهور سلطان محمود بگرگان مقرر حکومت زیاریان و از آنجا به ری و همدان و اصفهان مسافرت کرد. و بخدمت شمس الدوله بن فخرالدوله دیلمی پیوست و دوبار بین سالهای ۴۰۵ و ۴۱۲ در همدان او را داشت.

با اینهمه مسافرتها و دشواریها و مناصب و اشغال حکومتی که ناچار شیخ را از فراغت خاطر باز میداشت فکر جوان او در کار و مصدر فیض و آندریود و طالبین علم و هنر را بحلقه تدریس خود جمع میکرد و از طرفی نیز بتدوین و تصنیف مطالب علمی میپرداخت.

تألیفات شیخ از صد فزون بوده و معروفترین آنها کتاب «شفا» در حکمت شامل منطق و طبیعیات و الهیات و ریاضیات و کتاب «قانون» در طب است که پنج قسمت دارد. ۱ - کلیات ۲ - ادویه مفرد ۳ - امراض مخصوصه اعضا ۴ - امراض عمومی بدن ۵ - ادویه مرکبه. دیگر کتاب «اشارات» است در منطق و حکمت و آن نمائنده آخرین نظریات استاد میباشد. هر سه کتاب از امامت کتب علمی عالم بوده و از دیرباز در بلاد شرق و غرب از طرف معلمین بر رک تدریس شده است. و خود این که ابوعلی از دانشمندان درجه اول بود و معلوم میپرداخت و از لحاظ ادبی هم میرزا بود شاهد این مطلب آنکه عبارت عربی تألیفات استاد بسیار جزیل و منظم و ساده و زیبیلست. اشعار و قصاید خوب نیز مانند قصیده نفس به نازی ساخته و قصه جانی مانند حتی بن یقظان و سلامان و ابدل پرداخته و بروایت شاکر درش جو زجانی لغتی کامل به عربی گرد آورده گرچه اکنون در دست نیست.

شیخ در زبان فارسی نیز تألیف نموده از جمله کتاب فلسفی او موسوم به «دانشنامه علایی» که آنرا بنام علاءالدوله پسر کاکویه کرده معروف است و در این کتاب استاد و قوف خود را بزبان مادری خود کاملاً نشان داده حتی اصطلاحات علمی به فارسی

مره بکار برده. نیز شیخ یارسی شعر سروده و یکی از رباعیا که بدو اسناد شده اینست
 کفر چو منی گزاف و آسان نبود. محکمتر از ایمان من ایمان نبود
 در دهر چو من یکی و آنهم کافر. پس در همه دهر يك مسلمان نبود
 وفات شیخ سال ۴۲۸ در همدان واقع شد.

نعمانی - ابو منصور عبدالملك بن محمد نعمانی نیشابوری از ادبا و فضلاء معروف
 بود و در لغت قصص و امثال و حکم تألیفات مفید دارد.

کتابی مهم در شرح حال و منتخب اشعار شماره زیادی از سخن سرایان عربی
 گوی ایرانی و شعرای عرب بنام «یتیمه الدهر» تألیف کرد بعد آنرا بواسطه کتساب
 «تمه الیتیمه» تکمیل نمود. نعمانی سال ۴۲۹ در گذشت.

بیرونی - ابوریحان محمد بن احمد بیرونی از فضلا و بزرگان ایران و از
 دانشمندان جهان بشمار است سال ۳۶۲ در بیرون بنی حوالی خوارزم تولد یافت.
 قسمت اول عمرش در خوارزم گذشت. طرف توجه مأمون بن مأمون خوارزمشاه بود
 سپس بخدمت شمس المعالی قابوس و شمگیر از بزرگواران حکمران کرکن رسید و از آن
 پادشاه حمایت دید بعد بدربار سلطان محمود پیوست و در خدمت آن پادشاه تهررب
 پیدا کرد و در مسافرت های هند با او بهند رفت و از احوال آن سامان اطلاع حاصل
 کرد و زبان هندی یاد گرفت.

یکی از تألیفات مفید او کتاب «الانوار الباقیه عن القرون الخالیه» نام دارد که در
 قهوم و سنوآت و اعیاد ملل خاور نزدیک مانند ایران (سعدیان) خوارزمیان
 پارسیان و یونانیان و یهودیان و عیسویان و مسلمانانست و آنرا در حدود سال ۳۹۰
 بنام قابوس نوشت و نیز کتاب «تحقیق مالمند» است که بعد از مسافرت هند در اخبار
 و اخلاق و عادات هندیها تألیف کرد.

بیرونی در هیئت و هندسه و نجوم در تألیف مشهور دارد یکی موسوم به «النفیس
 لاوایل صناعة التنجیم» که آنرا در حدود ۴۲۰ در غز نه بنام ریحانه دختر حسین خوارزمی
 تألیف کرده و هم یکدوره از آنرا بفارسی نوشته و دیگری «قانون مسعودی» است
 که آنرا مابین سال (۴۲۱ - ۴۲۷) بنام سلطان مسعود غزنوی مرتب ساخته وفات بیرونی
 را در حدود (۴۴۰) نوشته اند.

ابوالفضل یهقی - تألیفات مهم فضلاء فوق چنانکه دیده شد اغلب بحرری
 بود ولی شاهکار ابوالفضل یهقی بفارسی است یهقی مدت نوزده سال منشی دیوان
 رسایل غزنویان بود تاریخی بزرگ در حالات سلاطین آن سلسله که به ۳۰ جلد میرسیده
 و گویا موسوم بتاریخ آل ناصر بوده بفارسی بلیغ و شیرینی تألیف کرده افسوس جز چند
 جلد ناقص آن که در شرح حالات و سلطنت و وقایع روزگار سلطان مسعود موسوم
 به تاریخ مسعودی است و به تاریخ یهقی مشهور است باقی نمانده بحکم این کتاب
 یهقی بی گمان در زبان فارسی استاد بلاغت بوده و سبک سخن و شیوه نویسدگی
 او در کمتر کتاب فارسی یافت میشود چیزی که در باب این کتاب بخصوص جالب نظر
 است همانا عبارتست از حق پرستی و صدق خواهی مؤلف کسی که آنرا بدقت بخواند
 یقین در مییابد که یهقی در آن زمان یعنی نهصد سال پیش چگونه بیطرفانه تاریخ
 نویسی میکرد و از راستی منحرف نمیشده است.

یهقی در سال ۴۵۱ بتألیف این تاریخ پرداخت وفات او سال ۴۷۰ اتفاق افتاد
 رواج علوم و ادبیات در نقاط دیگر ایران - بطوریکه در فوق اشارت
 رفت گذشته از دربار غزنه بخارا و کرکانج و نقاط دیگر در سابه ساه-انیان و
 خوارزمشاهیان و دیگران کانون علوم و ادبیات و مجمع شعراء و فضلا بوده و دانشمندان
 مانند ابوریحان بیرونی و شیخ ابوعلی سینا و ابوالخیر خمار از حکما و اطباء نامی
 آن زمان و ابوسهیل مسیحی و ابونصر عراقی و امثال آنان در آن دیار میزیسته اند
 سلاطین هر دو سلسله علم دوست و ادب پرور بودند و شعراء و حکماء و نویسندگان
 را حمایت میکردند سامانیان اول کسانی بودند که بترجمه و تألیف کتب فارسی و نظم
 شاهنامه امر کردند و نوح بن منصور کتابخانه بزرگ داشت چنانکه مورد استفاده
 ابوعلی سینا واقع شد.

مأمون بن مأمون از خوارزمشاهیان مخصوصاً دانش دوستی و هنر پروری شیعه
 داشت. نیز شاهان این دو خاندان وزراء لایق فضیلت شناس داشتند مانند بلعمی وزیر
 سامانیان و احمد بن محمد سهیلی وزیر مأمون همچنین طبرستان و کرگان و حوالی
 یعنی مقر حکومت آل زیار و علویان محل اجتماع فضلا و سخنگویان بود و شمس المعالی
 قابوس و شمگیر و نوه او کیکلاس از دانشمندان بشمار میرفتند از دیلمیان و آل بویه
 نیز شاهان و وزیران هنرمند و هنر پرور مانند شمس الدوله و علاء الدوله و عضد الدوله

و عزالدوله و بهاء الدوله و صاحب بن عباد ظهور کردند غالب مؤلفین این عصر خاصه آنایک که بدربار وزیر صاحب بن عباد گرد آمده بودند و بعضی مینوشتند ولی تألیفاتی بفارسی نیز میکردند چنانکه از دانشنامه علایی و کلب التفهیم معلوم توان کرد نیز شعرای فارسی گو بدربار آل بویه کم نبود از آنجمله میتوان منطقی خسروی و بنادر و بختیاری را نام برد بعضی از شعرای این عصر ذواللسانین بودند یعنی بفارسی و تازی سخن سرایی میکردند مانند ابوالفتح بستی متوفی بسال ۴۰۰ که در هر دو زبان اشعار نثر سروده .

ماخذها - تذکره های فارسی (رجوع شود بفرست کتب در آخر همین کتاب) چهار مقاله عروضی و تعلیقات چهارمقاله بقلم آقای محمد قزوینی چاپ لیدن - کتاب عباسعلی ایران تألیف نلدکه Noeldeke - ابوالؤید بلخی بقلم آقای سمیدنفسی مجله شرق چاپ تهران ۱۳۱۸ سلسله مقالات تراجم فردوسی درمجله کاهه چاپ برلین ۱۳۳۹ هجری قمری تاریخ ادبی ایران تألیف پروان ج ۲ - فردوسی نامه مهرچاپ تهران ۱۳۱۳ - مقاله راجع فردوسی بقلم آقای بهار درمجله (باختر) اصفهان شماره ۱۱-۱۲ سال اول ۱۳۱۳ - فرماندهی فردوسی تألیف آقای بهار مست چاپ تهران ۱۳۱۳ - مقدمه دیوان مرغی چاپ تهران با اهتمام آقای عبدالرسولی ۱۳۱۱ - سخن و سخنوران تألیف آقای بدیع الزمان ج ۱ - چاپ تهران ۱۳۰۸ - فهرست نسخ فارسی در بریتش میوزیوم (انگلیسی) تألیف ربو ج ۲ - تاریخ ادبیات ایران درضمن هه الفه ایران (آلمانی) ج ۲ - تألیف ا- دیوان منوچهری با حواشی و تعلیقات چاپ پاریس بقلم کازیمیرسکی - راجع بتغلیس و لقب منوچهری راجع الصبور چاپ مرنگه ص ۵۷ و ۴۷۷ مقالات آقای سمیدنفسی راجع بمنوچهری درمجله باختر اصفهان سال دوم - راجع به یوسف زلیخای فردوسی مجله مهر منطبعة تهران ص ۴۸۷ بقلم دکتر رضا زاده شفق - ایضاً مقاله مهم گرونیوم Granbaum در دو شماره جلد ۵۳ مجله انجمن آسیائی آلمان - ایضاً مقالات فاضلان آقای عبدالعظیم قریب در شماره های ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ مجله آموزش و پرورش سال نهم ۱۳۱۸ تاریخ ادبیات ایران تألیف آقای همایی جلد ۱ تیریر ۱۳۴۸ - این سینا رساله تألیف آقای دکتر غنی طهران ۱۳۱۵ - منابع درباب علماء و دانشمندان گذشته از کتب فوق : تاریخ الحکماء قفطی - طبقات الاطباء ابن ابی اصیبه - تاریخ ادبیات عرب تألیف بروکلمان (آلمانی) - ایضاً تألیف هوار (فرانسوی) و نیکلسون (انگلیسی) در این باب - وفیات الامهات ابن خلکان معجم الادباء یاقوت - تاریخ بیهق چاپ طهران بتصحیح آقای بهنبار (راجع به بیهقی) - آداب الفه تألیف جرعی زیدان .

۴ - عصر سلجوقی

مؤسس سلاله سلجوقیان سلجوق پسر دقاق از سران ترکان غز بود سلجوقیان مانند دیگر عشایر ترك از نواحی تركستان رو بایران آورده و نخست در حوالی بخارا فرود آمدند و بسال چهارصد و یک نوه های سلجوق یعنی دو برادر چغری و طغرل که قدرتی پیدا کرده بخراسان آمده بودند غزنویان را مغلوب ساختند اولی در مرو دومی در نیشابور فرمان دادند تا خلبه بنام آنان خوانده شود بسی نگذشت که طغرل پیشرفت نمود وری را مفرخود انتخاب کرد و شتو حلت پرداخت و تا بغداد برفت و خلیفه مقدم او را بخوبی پذیرفت با این ترتیب حکومت سلجوقی استوار گردید و بتدریج ترقی کرد و نسبت بتمام دولتهایی که ذکرش گذشت مقتدرتر و دامنه نفوذی وسیع تر شد .

سلطنت سلاجقه بزرگ که مرکز آنها خراسان بود در حدود پانصد و پنجاه و دو منقرض شد و سلاله های دیگر مانند سلجوقیان سوویه تا اوایل قرن ششم و سلجوقیان عراق و کرمان و کردستان تا اواخر قرن ششم و سلجوقیان روم تا اواخر قرن هفتم حکومت داشتند .

اهمیت این سلسله و معاصرین آن نسبت بتاریخ ادبی ایران بیشتر از آن گذشتگانست زیرا ادبیات ایران در عصر آنان نضج گرفت و رواج یافت و شعرای نامی و فضایی معروف مانند ناصر خسرو و خیام و انوری و معری و قطران و سنائی و شیخ عطار و تاریخ نویسان مانند راوندی و دانشمندان و قبا و متاخیخ مانند غزالی و قشیری و نجم الدین کبری ظهور کردند و آثار ادبی و تاریخی و دینی از منشور و منظوم بیشتر از دوره های گذشته بوجود آمد نه تنها شاهان سلجوقی مانند ملکشاه و سنجر ادب را حمایت کردند حتی برخی از آنان خود سخن شناس و فاضل بودند نیز وزیران لایق دانش دوست داشتند مانند عمیدالملک کدیری که خود اهل دانش و فیرهنک بود و نظام الملک طوسی که ادیب و نویسنده بود و علمرا احترام میکرد عمیدالملک مخصوصاً فارسی گوین را تشویق نمود و نظام الملک بعضی بیشتر دلبستگی داشت همو بود که مدارس بزرگ در بلخ و نیشابور و هرات و اصفهان و بغداد و دیگر نقاط شتم نظامیه تأسیس نمود و دانشمندان عصر را بتدریس در آن مدارس برگماشت .

مراکز حکومت سلجوقیان مانند نیشابور اجتماعگاه شعرا و نویسندگان بود .

باخرزی که خود از ادبای آن عصر بود در کتاب تذکره خود موسوم بدعیه القصر از صدشاعر عربی گوی نام برده که اکثر آنان معاصر او بوده اند پیداست که شماره شعرای فارسی زبان هم زیاد بود چنانکه از بزرگان آنان نام برده خواهد شد.

از خواص دوره سلجوقی آنکه مذهب تصوف در آن عصر رو به ترقی نهاد و جمعی از مشایخ و سخنگویان آن سلسله ظهور کردند.

البته علت این ترقیات علمی و ادبی تنها حمایت و تشویق شاهان سلجوقی نبود بلکه مقصود از عصر سلجوقیان دوره قرونهای پنجم و ششم است و در آن مدت با اینکه سلجوقیان عامل مهم سیاست و علم و ادب ایران زمین بودند سلسله های دیگر نیز مانند غوریان و خوارزمشاهیان و یویمیان و غزنویان و اتابکان که کمایش معاصر سلجوقیان بودند هریکی بنوبه خود در تشویق دانشمندان و گویندگان بهره ای داشتند چنانکه در ذکر حال برخی از آنان این حقیقت روشن خواهد شد. از طرف دیگر استعداد و قریحه ایرانی بمناسبت زوال تسلط عرب و حصول استقلال ایران و رواج زبان فارسی و توالی ادوار سامانی و غزنوی فرصت رشد و نمو پیدا کرده بود از سالیهای حکومت غزنوی که ذکر شده آشکار است که غزنویها با آنکه مغلوب ساجوقها شدند منقرض نگردیدند و مدتی دراز معاصر سلجوقیان در غزنه و در هند ساطنت میکردند و چنانکه در ذیل معلوم خواهد شد بعضی از شعرای نامی دوره سلجوقی مانند مسعود سعد و سنائی بدربار غزنوی منتسب بودند.

شعرای متصوف

متصوف طریقت مخصوصی است که از دیر باز در ایران ظهور کرده و بتدریج وسعت یافته خودی در افکار نموده و در ادبیات مثنوی و منظوم ما جلوه خاصی کرده است.

در خصوص منشأ تصوف ایران عقاید مختلف موجود است. بعضی اصل آنرا از تعالیه دینی هند و مضر از حکمت اشراقی غرب و برخی نیز از خود ایران دانسته اند.

مذهب هندی سعادت حقیقی را در گسیختن از این جهان و پیوستن به جهان روحانی و اتحاد بروح کلی میداند و برای رسیدن باین مقصود ریاضت و سلوک و

اعتکاف و تأمل و سکوت و تحقیر جسم و تربیت روح و تجرد و اعتزال تعلیم میکنند.

حکمت اشراق آن مذهب فلسفی را گویند که در قرن سوم میلادی در اسکندریه در تمقیب حکمت قدیم یونان خاصه تعلیمات حکیم افلاطون ظهور کرد. اساس تعلیم حکمت اشراق بر این است که اصل وجود و مرکز هستی خدای تعالی است که عالم و آدم تجلی وی و جهان آینه ذات اوست و تمام اشیه غیر از او ظاهری و اعتباری است و تنها هستی واقعی مخصوص ذات حق است که مانند نور در تمام موجودات سرین داشته و بآنها هستی بخشیده است که هر يك بدرجه خود بهره از نور وجود با اشراق الهی دارند. کسیکه معرفت و وصال خدا را خواهد باید بواسطه ملاحظه عالم و مطالعه فس و سلوک و تذکر و ریاضت و کشف بآن مقام برسد. علم بشر نیز بنا بر عقیده این طایفه ممکن است بعد از طی طریق حکمت و دلیل بمقام کشف و شهود برسد و عارف حقایق را نه تنها به هدایت عقل بلکه بنور اشراق پی برده و آشکار بیند و علم عارف نسبت به علم دانشمندان نسبت شنیدن باشد بدیدن.

بر فرض هم مذاهب مذکور در فوق در افکار ایرانی تأثیر کرده باشد حقیقت امر آن است که روح ایرانی از قدیم خود استعداد مخصوصی در تصوف و عرفان داشته چنانکه در زمان قدیم بخصوص مذهب مانی عقاید لطیف عرفانی تعلیم کرده و آیین وحدت و ترک مجاهده را در آن روز گاران ظاهر ساخته است.

در ادوار اسلامی نیز بیشتر ایرانیان بودند که افکار عرفانی و ذوق صوفیانه را بسلك علم و ادب در آوردند و در تألیفات خود بخصوص در نظم فارسی جلوه دادند. خلاصه آنکه ایرانی اسرار و رموز این طریقت را از نخست پی برد و آنچه را هم که دیگران داشتند حسن اقتباس کرد و آنرا در دوره اسلامی طوری با ذوق خود سازش داد و در آثار مثنوی و منظوم خود بزمین و بیان آورد که تصوفی با سلوک خاص ایرانی بوجود آمد.

در تصوف ایران دو جنبه توان یافت یکی منفی است و عبارت است از طریقه اعراض از دنیا و ریاضت و ترك علائق و کشتن شهوات و اختیار قناعت و ترجیح فقر و پشمینه پوشی (چنانکه کلمه صوفی اشاره بهمین است) که تمام این صفات نفی عالم ظاهر است و پیداست که این سلك با تصوف هندی شباهت دارد. جنبه دوم تصوف ایران مثبت است و عبارتست از سلوک و جستجو و طلب و طی مراحل اخلاص و

عبادت و ایشار و خدمت بنیر و مطالعه و تربیت نفس و محبت و کسب معرفت و رسیدن بمقام عشق الهی و فناء در هستی او و قیام بامر حق و کوشش بی منت و خدمت بی ریا.

بالجمله توان گفت اساس تصوف ایران خدمت و محبت و درک وحدت میباشد و صوفی کامل آنست که مراحل تقلید و توصل تعلیم دیگران و اصول کلام و دلایل منطق را طی نموده و از طریق کشف و تذکر و مطالعه نفس راه بحقیقت برد و بکشف و شهود برسد و قلب خود را مرکز عشق و محبت و جلوه که احدیت قرار دهد و فکر خود را از مرحله نیست و کثرت عالم سفی بمقام وحدت علم علوی رساند و آئینه ضمیر را صاف نماید تا خدا را در خود دیده و بمعرفت مایل آید در پندار و گفتار و رفتار خود مظهر حق و حقیقت گردد و در پرتو این نظر نورانی در عالم انسانی نیز وحدت اصلی را دریابد و بداند اغلب تفرقهها و جنگهای مذهبی و غیر آن از نادانی بشر باشد: چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند.

شعرا و نویسندگان عارف و متصوف ایران عقاید صوفیانه و عرفانی را با بهترین و شیرین ترین طرز در لباس نظم و شعر جلوه داده و احسان رقیق و عالی بسلك عبارت کشیده و مزین این طریقت اصناف افکار و عقاید خود را در بهترین سخن بیان کرده اند.

در اینموقع برخی از سخنگویان عرفانی عصر سلجوقی را نام میبریم که عبارتند از:

باباطاهر همدانی و ابی سعید ابی الخیر و خواجه عبدالله انصاری و سنائی و شیخ عطار.

باباطاهر - باباطاهر عریان همدانی بود و مسلک درویشی و فروتنی او که شیوه عارفان است سبب شد تا وی گوشه گیر گشته و گمراه رسته و تفصیلی از زندگی خود باقی نگذارد فقط در بعض کتب صوفیه دگری از مفاهیم معنوی و مسلک ریاضت و درویشی و صفت قوی و استقامت او آمده است آنچه از سوانح زندگانی وی معلوم است ملاقاتی است که گویامیان او و طفول اولین شاه سلجوقی در حدود سال چارصد و چهل و هفت در همدان اتفاق افتاد و از این خبر بدست میآید که دوره شهرت شیخ اواسط قرن پنجم و ظاهر آن تولد او اواخر قرن چهارم بوده است:

باباطاهر از سخنگویان صاحب دل و دردمند بوده و نغمه هایی که شاهد سوز درونی اوست سروده نیز رسالانی به ربی و فارسی تألیف نموده است.

از آن جمله مجموعه کلمات قصار است به ربی که عقاید تصوف را در علم و معرفت و ذکر و عبادت و وجد و محبت در جمله های کوتاه و مؤثری بیان میکند. عمده شهرت باباطاهر در ایران بواسطه دوبیتی های شیرین و مؤثر و عارفانه اوست از خصوصیات این رباعیات آنکه از وزن معمول رباعی کمی فرق دارد و نیز در لغتی شبیه به لغت اری سروده شده و از این لحاظ آنها را در کتب قدیم (فهلویات) نام داده اند. در تمام این رباعی های ساده و مؤثر شاعر یاد ارحمت جهان و دور افتدگی انسان از پریشانی و تنهایی و ناچیزی وی چیزی خود کرده از هجران شکایت نموده و حس اشتیاق معنوی خود را جلوه داده است.

باباطاهر در همدان دارفانی را وداع گفته و در همان شهر مدفون است. اینک چند نمونه از رباعیات شیرین سوزناک او:

در اتحاد حقیقت آدمی با خدا:

وگر دلبر دلو دلرا چو نومه	اگر دردل دلبرو دلبر کدومه
ندونم دل که و دلبر کدومه	دل و دلبر بهم آمیته و نیم

ایضا:

خرم آنان که از تن جون نذوتند	ز جانون جون ز جون جانون نذوتند
بدرش خو کردن سالان و ماهان	بدرد خویشتن درمون نذوتند

همه جا جلوه گاه خداست:

خوش آنون که از یاسر نذوتند	میان شعله خشک و تر نذوتند
کشت و کعبه و بتخانه و دیر	سرایی خالی از دلبر نذوتند

تاثر از ناپایداری روزگار:

یکی بر دیگری نالون در ایندشت	بیچشم خون فشان آلاله میکشت
همیکشت و همیکفت ای درینفا	که باید کشتن و هشتن در ایندشت

درویشی وی خانمانی :

مو آن رندم که نلم بی قلندر
چو روز آیه بگردم کرد کویت
نه خون دیرم نه مومن دیرم نه لنگر
چو شو آیه بختان و آنهم سر

نبکان شکر سیه دستانت :

جره بازی بدم رفتن به نخجیر
سیه دستی زده بر بال مو تیر
بوره غافل مچر در چشمه ساران
هر آن غافل چره غافل خوره تیر

دوستی کیمیلست :

دیدم آلائی در دامن خار
و تم آلائی کی چیمت ببار
بگفتا باغبان معنور میدار
درخت دوستی دیر آورده بار

شیمه محبت :

دلی دیرم خریدارم محبت
لباسی بافتم بر قناعت دل
کزو گرمست بازار محبت
ز بود محنت و تار محبت
از مطالعه این چند رباعی دلکش در میابیم که در گذشته از وزن مخصوص و صورت تلفظ کلمات لغاتی نیز داریم که شکل لغت های بومی ایران باستان را نگه داشته و به پهلوی نزدیکست مانند مویجای من شو بجای شب وینم بجای بینم کرن بجای کنند و تم بجای گویم .

ابوسعید انی الخیر - شیخ ابوسعید فضل الله بن ابی الخیر معاصر باباطاهر بود .
سال سیصد و پنجاه و هفت در مهنه واقع در ناحیه خاوران خراسان تولد یافت و بعد از تحصیلات مقدماتی در مواد خود برای تحصیل فقه پیرو رفت و نزد ابوعبدالله الحصری که از فقهای معروف بود و از علم طریقت آگاهی تمام داشت شاگردی نمود سپس از مشایخ بزرگ عصر خود مانند شیخ ابوالفضل حسن سرخی و ابوالعباس احمد قصاب و ابوالحسن علی خرقانی کسب فیوضات معنوی کرد و بدست صوفی بزرگ

ابوعبدالرحمن سلمی متوفی در ۴۱۲ کسوه طریقت پوشید . ابوسعید را میتوان در عداد اولین سخنگویان فارسی زبان مذهب تصوف آورد زیرا گفته ها و جمله ها و قطعه ها و رباعیهای نفوسوفیانه از دیگران و از خود بیان کرده و چون حالی داشته در آنها که بدست نوه اش محمد منور در کتاب اسرار التوحید جمع آمده تأییدی عمیق است و آشکار میدارد که گوینده آنها دردی و در دل شوری در سر بوده . رباعی ذیل که بخود شیخ منسوب است حال عشق و درد او را نشان میدهد :

جانا بزمین خاوران خاری نیست
کشی با من و روزگار من کاری نیست
با لطف و نوازش جمال تو مرا
در دادن صد هزار جان عاری نیست
روزی در مجلس سماع که شیخ جذبه و حالت پیدا کرده بوده در تشریف تصوف و اینکه هستی واقعی از آن خدای تعالی میباشد این چنین سخن میگفته :
« هفتصد پیر از مشایخ در ماهیت تصوف سخن گفته اند تمامترین و بهترین همه قولها اینست که : استعمال الوقت بما هو اولی به . شیخ ما گفت :

اهل الرسوم فی حیوئهم اموات و اهل الحقایق فی مماتهم احیاء شیخ ما گفت :
وقتها هر جانی میگشتمی در کوه و بیابان و این حدیث سر در پی ما نهاده بود و ما خدا را جستمی در کوه و بیابان و بودی که باز یافتیمی و بودی که باز یافتیمی اکنون چنان شده ایم که خوبستن می باز نیابیم زیرا همه اوست ما نه ایم از آن معنی که او بود و ما نبودیم و او خواهد بود و ما نباشیم »

واقفاً عقاید صوفیانه در اخلاق و گفتار و کردار ابوسعید جلوه کرده بود خوش زبان و شیرین بیان شکسته نفس و مهربان بود مال از توانگران گرفته پند و نشان میداد کینه جوئی را دوست نداشت با همه یار بود حتی با دشمنان خود مدارا میکرد درباره ابوالقاسم قشیری که ابوسعید را دوست نداشت در اسرار التوحید چنین گوید :
« روزی بر زبان استاد امام رفت که بوسعید حق سبحانه و تعالی را دوست میدارد و حق سبحانه ما را دوست میدارد فرق اینست که ما پلیم و بوسعید پشه .
این خبر را بنزدیک شیخ ما آوردند شیخ آنکس را گفت برو نزدیک استاد امام شو بگو که آن پشه هم توئی ما هیچ چیز نیستیم و ما خود در این میان نیستیم آن درویش بیامد و آن سخن بستاند امام بگفت استاد امام از آن ساعت باز قول کرد که نیز بید

شیخ ما سخن نکوید و نگفت تا آنکه که بمجلس شیخ آمد و آن داورى بامواقت و الفت بدل گشت .

در باب عقیده معروف صوفیان که علم مراتب دارد نخست تجربه حسی یا آزمایش دوم علم استدلالی یا دانستن سوم شهود یا دیدن حکایت دیدار ابوعلی سینا که استاد منطق و حکمت بود و از طریق مثنی که پایه اش بدلیل عقلی است بحث میکرد با ابوسعید که ذوق اشراق داشت و میگفت علم باید بمقام شهود رسد در کتاب اسرار التوحید اینگونه آمده :

خواجه بوعلی با شیخ در خانه شد و در خانه فراز کردند و سه شبانه روز با یکدیگر بودند بخلوت و سخن میگفتند که کس ندانست و نیز بنزدیک ایشان در نیامد مگر کسی که اجازت دادند و جز نماز جماعت بیرون نیامدند بعد از سه شبانه روز خواجه بوعلی برفت شاگردان از خواجه بوعلی پرسیدند که شیخ را چگونه یافتی گفت هر چه من میدانم او می بیند و متصوفه و مریدان شیخ چون بنزدیک شیخ در آمدند از شیخ سؤال کردند که ای شیخ بوعلی را چون یافتی گفت هر چه ما می بینیم او میداند .

شیخ بحکم ذوق وحدت که در عرفان موجود است با اهل ادیان هم از راه مهر و یگانگی رفتار میکرد چنانکه روزی با مریدانش در کلیسای عیسویان حضور یافت و این کار او در آن روزگار تعجب اسباب حیرت و موجب اتحاد و الفت گردید . دریند و راهنمایی هم راه لطف و محبت را پیش میگرفت چنانکه این حکایت نشان میدهد :

« هم در آنوقت که شیخ ما بنشاور بود روز بکودستان حیره میشد بستر تربت مشایخ رسید جمعی را دید که در آن موضع خمر میخورند و دف میزدند صوفیان در اضطراب آمدند و خواستند که احتساب کنند و ایشانرا بر نهانند و بزدند شیخ اجازت نداد چون شیخ بنزدیک ایشان رسید گفت خداوند همچنانکه درین جهان خوش دلان میدارد در آن جهان نیز خوش دلان دارد آن جمله بر خاستند و در پای اسب شیخ افتادند و خمرها بر ریختند و سازها بشکستند و توبه کردند و از یکمردان گشتند و وفات شیخ ابوسعید در ۴۴۰ در مئه اتفاق افتاد گویند در موقع بیماری ازو پرسیدند که در پیش تابوتش از قرآن چه خوانند گفت قرآن بزرگتر از آنست که

بر من بخوانند و این بیت کافی خواهد بود :

بهر از این در جهان همه چه بود کار دوست بر دوست رفت یار بر یار
آنمه اندوه بود و اینمه شادی آنمه گفتار بود و اینمه کردار

عبدالله انصاری - خواجه عبدالله بن محمد بن انصاری هروی سال ۳۹۶ متولد شد و معاصر الب ارسلان سلجوقی و خواجه نظام الملک و شیخ ابوسعید ابی الخیر بود . نسبتش اگرچه به ابویوب انصاری میرسد ولی چون عمرش در ایران گذشت لاجرم بسطک سخن رایان ایرانی در آمد و بزبان فارسی لعنی و شیوه ای بهم رسانید و شرفیصیح و نظم ملیح در این زبان ساخت شیخ از اجله محدثین و عرفا بود و نزد دانشمندان و مشایخ شاگردی کرد و حافظه ای شکفت انگیز داشت و احوال و اشعار زیادی میدانست از مشایخ بخصوص بشیخ ابوالحسن خرقانی ارادت داشته و بعد جانشین او گشته است تصانیفی بهر بی مانند ذم الکلام و منازل السائرین و بقاری مانند دادالعارفین و کتاب اسرار بوجود آورده همچنین رسالات دیگر بقاری مانند رساله دل و جان و کنز السالکین و رساله و ارادت و قلندر نامه و هفت حصار و محبت نامه و رساله مقولات و الهی نامه او موجود است . از معروفترین گفته های شیخ همانا مناجات اوست که تا آزمان در زبان فارسی بدین سبک ساده و مؤثر و شیرین سابقه نداشته و آن در ضمن رسالات مذکور در بالا و در موارد دیگر نقل شده و نمونه ای از شرمسجع و شیوای فارسی قرن پنجم است .

شیخ رباعیهای روان و جاذب عرفانی و روحانی نیز سروده است و میتوان آنرا در عداد نخستین و قدیمترین رباعی سرایان نام برد بخصوص در معانی دینی و عرفانی .

شیخ کتاب طبقات الصوفیه تألیف یکی از مشایخ عرفانی یعنی عبدالرحمن سلمی را در مجالس و عطف خود با اضافاتی بزبان هروی قدیم املا کرد و یکی از مریدان وی آنرا جمع آوری نمود پس از آن در قرن نهم عبدالرحمن جامی آنرا از زبان هروی بقاری معمولی اندر آورد و شرح حالات مشایخ دیگر را بر آن افزود و کتب فضائل الانس را بوجود آورد .

چنانکه گفته شد نظم و شرفیصیح فارسی دو صفت سادگی و شیرینی را داراست و از نخستین کسانیست که بقاری شرمسجع ساخت و در ضمن شرمشهر بکار برد و این سبک در زمان سمدی بکمال رسید که گلستان بهترین شاهد آنست .

اینک مثالی چند از کلام خواجه (وساله مقولات) که دارای تئیر و سوز و شور
منصوصی است و پند های لطیف معنوی در بردارد :

بیزارم از آن اطاعت که مرا بسبب آرد بنده آن معصیت که مرا بعذر آرد .
ازو خواه که دارد و میخواهد که ازو خواهی ازو میخواه که ندارد و میکاهد اگر
بخواهی بنده آنی که در بند آنی . آن اوزی که میورزی . هر چیز که بزبان آمد
بزبان آمد . دوست را از در بیرون کنند اما از دل بیرون نکنند . خدا بتمالی میبیند
و میبوشد همسایه نمی بیند و میخروشد . چنان زی که بشنا اوزی و چنان میر که بدعا
ارزی . لقمه خوری هر جائی طاعت کنی ربانی صحبت رانی هوایی زهی مرد سودایی
اگر در آئی باز است و اگر نیای خدا بی نیاز است . اگر بر هوا پری مکی باشی
اگر بر روی آب روی خسی باشی . دل بدست آرتا کسی باشی .

در راه خدا دو کعبه آمد جاصل يك كعبه صورتست يك كعبه دل
تا توانی زیارت دلها کن كافزون ز هزار كعبه آمد يك دل

عذر در شمریت بزبانست و در حقیقت بدل و جان آن نکوتر که زشت بگذاریم
و نفع گیریم و پوست بگذاریم و مغز گیریم . در کودکی بازی و در جوانی مستی
و در پیری سستی پس خدا را کی پرستی .

چون پیش بزرگی در آئی همه گوش باشی چون اوستغن گوید تو خاموش باشی .
پنج چیز نشانه سختیست : بیشکری در وقت نعمت ، مصبری در وقت محنت ،
بیرضایی در وقت قسمت ، کاهلی در وقت خدمت ، بیحرمتی در وقت صحبت . حیات
مالی در آبت و حیات بچه از شیر . شریعت را استاد باید و طاریت را پیر . زاهد مزدور
به بهشت مینازد و عارف بدوست . از صوفی چکوبم که صوفی خود اوست .

روزگاری او را میجستم خود را مییافتم اکنون خود را میجویم او را مییابم .
عشق آمد و شد جوخونم اندر درگ و پوست تا کرد مرا تپی و بر کرد ز دوست
اجزای وجودم همگی دوست گرفت نامیست زمن بر من و باقی همه اوست
چند جمله از مناجات شیخ :

الهی عبدالله را از سه آفت نگاهدار از وسوسه شیطانی و از هوا جس جسمانی
و از غرور نادانی .

الهی بساز کار من و منکر بکردار من دلی ده که طاعت افزون کند طاعتی ده
که بهشت رهنمون کند .

الهی اگر بهشت چون چشم و چراغ است بی دیدار تو درد و داغ است .
الهی اگر مرا در دوزخ کنی دعوی دار نیستم و اگر در بهشت کنی بیجمال نیستم
خریدار نیستم .

الهی من به حور و قصور تنازم اگر نفسی با تو یردازم از آن هزار بهشت
میسازم .

الهی اگر عبدالله را بخواهی گداخت دوزخی دیگر باید آلاش او را و اگر
بخواهی نواخت بهشتی دیگر باید آسایش او را .

الهی میدانی که ناتوانم پس از بلا برهانم .
الهی مینداشتم که تو را شناختم اکنون آن پنداشت و شناخت را در آب
انداختم .

الهی همه شادیا بی یاد تو غرور است و همه غمها با یاد تو سرور .
چند رباعی از شیخ :

از هجر همی سوزم از شرم خیل در وصل همی سوزم از بیم زوال
پروانه شمع را چنین باشد حال در هجر بسوزد و بسوزد ز وصل

دی آمد و هیچ ناهد از من کلاری و امروز ز من گرم نشد بازاری
فردا بروم بیخبر از اسراری نا آمده به بدی ازین بسیاری

در عشق تو که هست و گهی هست شوم و زیاد تو که نیست گهی هست شوم
در پستی و مستی از نیکبیری دستم یکبارگی ای انگاز از دست شوم .
از این مثالها تا حدی بمقامات و حالات عرفانی شیخ بی توان برد که در ضمن
آن معانی عشق واقعی بخدا و اعراض از ظاهر و رجوع بباطن جلوه میکند .
وفات شیخ در ۴۸۱ دره رات اتفاق افتاد .

سنائی ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی در اواسط قرن پنجم تولد یافت و از

اوایل جوانی اتساع بدربار غزنوی نمود و بعضی از سلاطین آل سلاطه را مانند بهرام شاه در اشعارش مدح کرد.

سنائی گذشته از سلاطین و امرا با فضلا و شعرا عصر خود مانند مسعود سعد رابطه داشت و حتی اشعار مسعود سعد را اولین دفعه اوجم کرد.

سنائی سفر حج بجا آورد نیز در اغلب شهرهای خراسان سیاحت نمود و بحلقه درویشان درآمد و باروهای صوفیه معاشرت کرد و از آنها کسب فیوضات نمود و در نتیجه تأثیر این تعالیم آخر از دربار سلاطین و مدح آنها صرف نظر کرد و گوشه گیری اختیار نمود و اشعاری پرمعنی عرفانی سرود.

سبك و افکار سنائی - دیوان سنائی که عده اشعار آنرا تا سی هزار نوشته اند و امروز بعضی نسخه های تا دوازده هزار بیت و بیشتر دارد حاوی قصاید و غزلیات و رباعیات محکم و متین و اشعار پخته و روان است همچنین استادی و بلاغت او در مثنویها و مخصوصاً در حدیقه ظاهر است با این همه توان گفت که سنائی را گاهی در اشعار خود توجه بیشتر بمعنی بوده است تا به لفظ بطور کلی میتوان سنائی را اولین شاعر نامی تصوف ایران محسوب داشت زیرا قبل از او کسی در مذهب عرفان با استحکام و سلاست و صفای کلام او بنظم سخن بردازی نکرده از سخن سنائی پیداست که در جوانی گذشته از دیوان شاعران فارسی زبان از اشعار گویندگان تازی نیز خوانده چنانکه در قصیده ای از فرزدق و جریر که دو شاعر تازی در قرن اول اسلامی بودند و با هم مناظره ها داشتند و جریر درباره فرزدق هجوها ساخته نام برده و گفته است.

هست تافس نفیست باعث تعلیم دیو بود هم فر فرزدق داعیه جر جریر.

که در مصرع دوم اشارتی به خصومت جریر نسبت به فرزدق موجود است.

از گویندگان فارسی زبان تأثیر از شاعران خراسان مانند منوچهری و فرخی و مسعود سعد در شعر سنائی پیداست. قصیده هایی که با مطلعهای ذیل آغاز میکنند قصیده شمعیه منوچهری را با کمال وضوح به خاطر می آورد:

ای همیشه دل بحر من و آذر کرده مرتهن داده بکباره عنان خود بدست اهرمن
همچنین:

ای امیر المؤمنین ای شمع دین ای ابوالحسن ای یك ضربت دیو ده جان دشمن از بدن

همچنین:

دی ز دل تنگی زمانی طرف کردم در چمن یکجهان جان دیدم آنجا رسته از زندان تن
در قصیده ای که بمطلع:

مکن در جسم و جان منزل که این دوست و آن والا

قدم زین هردو بیرون نه نه اینجا باشی و نه آنجا.
ساخته سبك فرخی را پیروی نموده و در ضمن آن گفته است:

نخواهم لاجرم نعمت نه در دنیا نه در جنت همیگویم بهر ساعت چه در سراچه در ضرا
که یارب مر سنائی را سنائی ده تود در حکمت چنان کز روی بر شک آید روان بو علی سینا.
مگر دامن در تعالم ز پیش آری و کم عقلی

چو رای عاشقان گردان چو طبع پیدلان شیدا

در این چند بیت انس و علاقه خود را نسبت به فلسفه اظهار نموده در ضمن مصرع
اخیر را بعین از قصیده فرخی تضمین کرده. در جای دیگر در قطعه ای که پیداست از
روی وجد و نشاط سروده گوید:

حال با شعر فرخی آریم رقص بر شعر بوالفتوح کنیم

همچنین چون دیوان سنائی را با آن مسعود سعد برابر کنیم بسا قصاید که از
حیث وزن و قافیه و بعضی تعییرات و تشبیهات مشابه هم دیده خواهد شد.

پس ازین دوره تقلید سنائی چون در جذبیه عرفان افتاد خود با استقبال مضامین
و اشعار عرفانی ساخت که در دیوان و مثنویهای او مندرج است. در این سنج اشعار
استاد ما را دعوت میکند به تصفیه نفس و ترك غرور و تظاهر و اینگونه مضامین میبرد از:
دانشی که تو را از تو نستاند چهل از آن بهتر است. بنه جاه و زرباشی که
جاه و زر برای جود و بخشش است عالم خود پرست خود غفلت پس چگونه راهنمای
دیگرانست مخفته را خفته کی کند سدار. اسیر مال و بنده قل نباشید آدمیت بصفای
باطن و خدمت و کوشش میسر است نه بوسایط ظاهر با تظاهر و مال و جاه توان
بحقیقت رسید رنج و سعی و عبادت لازم است:

هر کسی از رنگ گفتاری بدین ره کی رسد دود باید مرد سوز و مرد باید گامزن
سالمها باید که تا يك سنگ اصلی ز آفتاب لعل گردد در بدخشان با عقیق اندر یمن

ماها باید که تا يك پنبه‌دانه ز آفتاب زاهد پرا خرقه گردد یا حمایرا رسن
عمرها باید که تا يك كودکی از روی طبع عالمی گردد نگوید اشعری شیرین سخن
دیو شهوات را سلیمان دار مطیع امر خود گردان مانند مسیحا اهل یقین باش
از پرده حسد بدر آی اگر امید عمر جاویدان داری از اندیشه اوباش جسمانیت فارغ شو
و داد خلق از خود بده . اگر طمع داری مانند زهره بر اوج آسمان شوی دانش طلب
کن . خوشتن را نوعی تصفیه نما تا خدا را در آئینه ضمیر پیدا کنی چون حقیقت
یکست و من و تو در کار نیست .

اخبار و اشعار چنین می‌رساند که شاعر خود در سیر خود بمقام تزکیه نفس
رسیده و بمعالی اخلاق نایل آمده و ره جشق حق برده دلش از آتش عشق روشن
است و آزار کسی را روا ندارد و در هر کار خدا را در نظر می‌گیرد با اینکه از کسی
انتظار خوبی ندارد و خود نسبت به هر کس نیکوکار است . مطابق اینگونه معانی این
ایات را در حل خود گوید :

من از آتش عشق هم نرم گردم	اگر چه ز پولاد سخت است لادم
منم بنده عشق تا زنده باشم	اگر چه ز مادر من آزاد زادم
ز نیک و بد این و آن فارغم من	برین نعمت ایزد زیادت کنادم
نه آویزم از کس نه بگریزم از کس	نه گیرنده بازم نه بیمبر خادم
کم آزار و بیرنج و پاکیزه عرضم	که پاکست الحمد لله زادم
مرا برتن خویش حکمت نافذ	من استاد فرمانبر آن فلام
بهر حل و هر کار آید به پیشم	خداوند باشد در آن حل پادم
ز کس خیر و خوبی نباشد نخواهم	بدانچم بود با همه خلق رادم

در دیوان سنائی اشعار زیاد در شکایت از ظاهر پرستی و ریاکاری و بیدانسی
و آزار دوستی و بیوفایی و نامسلمانی مردم آمده و همین میدارد که بدینا از مردم دیده
است . با این نظر است که پیوسته مردم را باصلاح حال و گذشتن از خود پرستی و
صفای قلب و خدمت و کسب دانش برای پیروی حق و کسب حکمت و کشتن شهوت
شهوت و ترك حرس و سلوک و ایمان و عرفان دعوت میکند و میگوید :

مکن در جسم و جان منزل که این دونست و آن والا

قدم زین هردو بیرون نه نه اینجا باش نه آنجا

بهر چه از راه دورافتی چه کفر آنحرف و چه ایمان

بهر چه از دوست وامانی چه زشت آنجا و چه زیبا

سخن کز روی دین گوئی چه عبرانی چه سریانی

مکان کز بهر حق جوئی چه جا بقا چه جا بلسا

ترا دنیا همی که وید که دل در ما نیندی به

تو خود می بند تنبوشی از این گویان ناگویا

گر امروز آتش شهوت بکشتی بیگمان رستی

و گرنه تف ایسن آتش ترا هیزم کند فردا

چو علمت هست خدمت کن چو دانا یان که زشت آید

گرفته چنین احرام و مکی خفته در بطحا

چو علم آموختی از حرس آنکه ترس کاند شب

چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا

بحکمت جامه نو کن ز بهر آن جهان ورنه

چو مرگ اینجامه بستاند تو عریان مانی و رسوا

گر از زحمت همبرسی زنا اعلان بیر صحبت

که از دام زبون گیران بهزلت رسته شد عتقا

سنائی چندین مثنوی مانند حقیقه الحقیقه و طریق التحقيق و سیر الی

المعاد یا کنوز الرموز سروده و بنا باقوال صاحب تذکره مثنوی های دیگر هم مانند

کارنامه و عشق نامه و عقل نامه و غریب نامه یا عنوانه تألیف نموده است معروفترین آنها

حقیقه است که آنرا در تاریخ ۵۲۵ تمام کرد و آن مرکب از ده باب است و ده هزار بیت

دارد مطالب هر باب اغلب بطریق حکایت و امثله گفته شده و توان گفت شاهکار شاعر

است که از حیث احتیوای مطالب عرفانی و از حیث بلاغت و حسن سبک در بین کتب

منصوفه ممتاز است . در این تصنیف سنائی پادشاه وقت یعنی بهرام شاه غزنوی (۵۴۸ -

۵۱۲) را مدح کرده .

بطور کلی میتوان گفت محتویات نه-۸ مثنویها راجع است بمعانی تصوف و

مطالب عرفان و عبارت است از توحید خدا و نعمت پیامبر و اولیاء و تحریر بترك دنیا

و اعراض از ظاهر و رجوع بیاطن و ترك خود پرستی و غرور و کسب مقامات معنوی

سنائی در حدیقه افکار دلپسند و شعائر بلند و راهنمایهای سودمند را با مضامین عرفانی باهم آورده اینک نمونه‌ای از آن اشعار مذکور می‌افتد :

کار و خدمت کن که بایکاری بجای نرسی :

پایه بسیار سوی بام بلند
تو یک پایه چون شوی خرسند
از پی کلاوت آفریدستند
جامه خلقت بریدستند
ملك ملك از کجا بدست آری
چو موی شصت روز بیکاری
نه آرایش ظاهر به تنهایی دلیل خویست و نه نازیبا بیرون دلیل بدی !
کردار است که نشانه خویست :

ابلیس دید اشتری بچرا
گفت هشت همه کز است چرا
گفت اشتر که اندرین بیکار
عیب هاش می‌کنی هشار
در کزای من ممکن بیب‌نگه
تو ز من راه راست رفتن خواه
دانش برای کار و کوشش است نه ادعا و گفتار :

تو بگفتار غره شب و روز
لیک معلوم تو نکشت امروز
یش مشنوز نیک و بد گفتار
آنچه بشنیده بکار در آر
دانش همت کار بستن تو
خنجرت هست صف شکستن تو
علم با کار سود مند بود
علی بی کار پای بند بود
بهترین راهنمای مرد خرد اوست :

عقل در راه حق دلیل تو بس
عقل هر جایکه خلیل تو بس
عقل خود کار های بد نکند
هر چه آن ناپسند خود نکند
عقل بر هیچ دل ستم نکند
بطمع قصد مدح و ذم نکند
مرد اگر سخن زیبا گوید نطقش بهتر و گرنه خاموشی از بیهوده گویی پسندیده تر است
نطق زیبا ز خاموشی بهتر
در نه در جان فرامشی بهتر
در سخن در بیادست سغن
کنک اندر حدیث کم آواز
به که بسیار گری بیهوده تاز
در نه کنکی به از سخن گفتن

از اینگونه اشعار در بند و عبرت و بلندی مقام دانش و معرفت و ضرورت داد و دستگیری در میان مردم و اهمیت توجه بمبدأ بسیار آمده .

رباعیات و قطعات خوش آیند بدیعی نیز از سنائی معروفست که هر يك بجای خود معانی نغز دارد مثلاً این قطعه در نکوهش میخواری لطیفست :

نکند دانا مستی نخورد عاقل می
در ره پستی هرگز ننهد دانا پی
چه خوری چیزی کز خوردن آنجیز ترا
نی چنان سرو نماید بمثل سرو چونی
گر کنی بخشش گویند که می کرد نه او
گر کنی عریده گویند که او کرده می
خلاصه اینکه سنائی یکی از گویندگان با ذوق عرفانی ایران بوده و در عالم معانی قدمها زده و سخنان پخته گفته و از نخستین شاعران عارف پیشه بشمار آمده است چنانکه خواهیم دید سر سلسله شاعران عرفانی ما جلال‌الدین زبان بستایش او گشوده و گفته است :

عطار روح بود سنائی دو چشم او
ما از پی سنائی و عطار آمدیم
همان استاد در کتاب مثنوی از سنائی این چنین یاد کرده است :

ترك جوشی کرده ام من نیم خام
از حکیم غزنوی بشنو تمام
چنانکه در فوق مذکور شد سنائی بنابر مصلک معنوی خود از زندگانی دنیوی و روابط درباری دست کشید حتی امر بهرام شاه را که گویا میخواست است او را از خویشان و مقربان خود کند پذیرفت و عزلت را ترجیح داد :
سنائی عمر درازی کرد و در غزنین بدرود زندگانی گفت در سال وفاتش اختلاف هست و بنا بقول تقی کاشی در تذکره خود وی سال ۵۴۵ وفات یافت و این تاریخ صحیح تر بنظر می‌آید .

شیخ عطار - شیخ فرید الدین محمد مشهور بعطار که یکی از بزرگان و پیشوایان گویندگان مذهب عرفانست در نیشابور تولد یافت . تاریخ قطعی تولد وی معلوم نیست در هر صورت میتوان گفت که وی در اواسط قرن ششم یعنی اواخر دوزخ سلجوقیان خراسان بدینا آمد از اخبار و قراین چنین بدست می‌آید که عطار عمر درازی داشته و شاید بحدود صدسال یا بیشتر زیاده ولی در دیوانش تنها اشاره بعمر شصت و هفتاد و اند سالگی او موجود است در قصیده‌ای گوید :

مدت ۳۰ سال سودا پخته‌ایم
مدت ۳۰ سال دیگر سوختیم
و در قصیده دیگر که با این مطلعست :
کارم از عشق تو بجان آمد
دلیم از درد در فغان آمد .

گوید :

چون ز مقصود خود ندیدم بوی
سوی عمر رهیم زبان آمد .
دین هفتاد ساله داد به باد
مرد میخانه مفان آمد .
نیز از دیوان او نقل کرده اند :

مرگ در آورده پیش وادی صدساله راه
عمر تو افکنده شب بر سر هفتاد و اند
عطار روزگار جوانی را با تحصیل معارف و خدمت مشایخ و تهذیب نفس و
کسب علوم گذارند تا سرانجام خود بمقام ارشاد رسید و کلمه اهل دل گردید . بموجب
بعضی اخبار و بخواهی اشعاری که بوی نسبت داده شده مسافرت های بسیاری کرده و
مصر و دمشق و مکه و هند و ترکستان را سیاحت نموده .
لقب عطار بواسطه اینست که دارو فروشی میکرد و در ضمن بیمارانشرا معالجه
هم مینمود چنانچه در مثنوی خسرونامه گوید :

بداروخانه پانصد شخص بودند
که در هر روز بنظم مینمودند
در این ضمن که از شفای جسمانی فراغت میجست بامور روحانی میپرداخت :
اشعاری معنوی میساخت چنانکه در باب نظم مثنوی مصیبتنامه و الهی نامه گوید :
مصیبتنامه کا...دوه جهانست
الهی نامه کاسرار عیانت
بداروخانه کردم هر دو آغاز
چگونه زود درستم زین و آن باز
و معلومست در نظراو که بر طریقت بود شفای جسمانی مقدمه ای بود برای
کمال روحانی و عالم ادیان بمالم ابدان برتری داشت باز در مثنوی نامبرده از زبان
یکی از دوستانش فرماید :

بمن گفت ای بمعنی عالم افروز
چنین مشغول طلب گشتی شب و روز
طب از بو...ر تن...ر ناتوانست
ولیکن شعر و حکمت قوت جانست
اگر چه طب بقانونست اما
اشارتست در شعر و معنی

و از اخبار نویسندگان و آثار مثنوی و منظوم خود شیخ آشکارا مینماید که
وی نه تنها حالات عرفان را جستجو کرده و بسرار آنرا پی برده بلکه خود
عمری در طریق عرفان سیر و سلوک کرده و در آتش عشق الهی سوخته و از این راه
در افق عرفان تابش کرده و مانند مشعلی بر سر راه نزدیکان و دوران نور پاشیده
و بسا دل باختگفت که به خویشتن جلب کرده و بشعله خود مشتمل ساخته است

بیجهت نیست که بزرگترین شاعر عرفان مولانا جلال الدین اورا پیشوا و بزرگ دانسته
و خود را در برابر او کوچک شمرده و گفته :

هفت شهر عشق را عطار گشت
ما هنوز اندر خم يك كوچه ایم .
نیز فرموده :

عطار روح بود و سنائی در چشم او
مالزی سنائی و عطار آمدیم .
ایضا :

من آن ملای روی ام که از نظم شکر ریزد
ولیکن در سخن گفتن غلام شیخ عطارم
ایضا :

آنچه گفتم در حقیقت ای عزیز
آن شنیدستم من از عطار نیز
شیخ محمود شبستری که خود از بزرگان مذهب عرفان است فرموده :
مرا از شاعری خود عار ناید
که در صد قرن چون عطار ناید
و علاء الدوله سنائی از مشایخ صوفیان که در قرن هشتم وفات یافته چنین گفته :
سری که درون دل مرا پیدا شد
از گفته عطار وز مولانا شد
اینگونه اشعار تنها اشاره ایست بتأثیر عمیقی که عطار در قلوب شماره زرگی از
صاحبان و سخنوران بعد از خودش کرده که بر تو آن حتی بسعدی و حافظ هم رسیده است .
طبع عطار روان و فکرش در جولان بوده و ازینرو تألیفات بسیار از نظم و شعر
بوجود آورده حتی شماره آنرا بعد سوره های قرآن نوشته اند چنانکه در کتب
رجال المؤمنین آمده :

همان خریطه کش داروی فنا عطار
که نظم اوست شفا بخش عاشقان حزین
مقابل عدد سوره کلام نوشت
شفینهای عزیز و کتابهای گزین
در هر صورت آثار شیخ بوده بطوریکه برخی اورا ازین حیث طعنه زده و به
برگویی متعصبان دانستند و در دفاع از این انتقاد گفت :

کسی که چون منی را عیب جوی است
همین گوید که او بسیار گوی است
ولیکن چون بسی دارم معانی
بسی گویم تو مثنوی تو دانی
در واقع نظر شیخ موافق دعوی خود متوجه بمعانی بوده و هر يك از تعینات
خود را برای توجیه مطالب عرفانی ساخته حتی در اینراه بسا فصاحت لفظ را فدای

ادای معانی نموده و اشعار نازوا و نازیهام سروده است و در این شوق بمعنی از رسوم و متعارفات شمری در گذشته حتی در همه عمر برخلاف عادت شاعران بمدح کسی نپرداخته چنانکه گوید:

بهر خویش مدح کس نگفتم دری از بهر دنیا من نسفتم
و در مثنوی مصیبتنامه فرماید:

شعر مدح و هزل گفتن هیچ نیست شعر حکمت به که در روی بیج نیست
دریغ که همه آن تصنیفات باقی نمانده حتی در نسبت برخی از آنهایی هم که باقیست تردید هست.

گذشته از مصیبتنامه و الهینامه و خسرو نامه که نام برده شد مثنویهای دیگر مانند بند نامه و اسرار نامه و جواهر نامه و شرح القاب و مختار نامه و امثال آنها از شیخ مانده ولی توان گفت مهمترین آثار شیخ نخست دیوان قصائد و غزلیات اوست که حدود ده هزار بیت دارد دوم مثنوی منطق الطیر است و سوم تذکرة الاولیاء دیوان عطار حاوی اشعار شورانگیز و عارفانه اوست که اسرار ضمیر خود را بزبان شعر بیان داشته منطق الطیر مطالب نغز عارفان را در سلك حکایت لطیف شیرین شرح نموده و آن عبارتست از اینکه روزی مرغان مجمعی کردند و گفتند هیچ شهری می شهریار نیست ما نیز باید شهریار خود را بجویم همد که در واقع یک مرغانست گفت نام آن شهریار سیمرغ است و وعده کرد آنها را بدرگاه سیمرغ راهنمایی کند ولی بشرطیکه سیر و سلوک را داشته و در پیمودن راه دور سختیهای گوناگون را تحمل نمایند بسیاری از مرغان عذرها تراشیدند و بهانه ها آوردند و هر یکی نوعی از دشواری راه وصال بگریخت تا سرانجام از آنهمه تنها سیمرغ باقی ماند که پس از پیمودن هفت وادی خطرناک و پراز دشواریها که عبارت باشد از وادی طلب و عشق و معرفت استغنا و توحید و حیوت و فنا بدرگاه سیمرغ رسیدند و در آنجا مانند اینکه در برابر آینه ای ایستاده باشند چون خواستند سیمرغ را ببینند خود را که سی مرغ بودند دیدند و در واقع دریافتند سیمرغ همان سی مرغ است یعنی آنچه را که یخبهرانه در خارج می جستند در خود پیدا کردند.

تذکرة الاولیاء عبارت است از شرح احوال عارفان و مناقب و مکالم اخلاق پیشوایان طریقت و سخنان آنان.

سبك و افکار شیخ عطار - شیخ عطار نیز مانند شاعران دیگر خراسان قصاید ساخته ولی با دو فرق اساسی یکی اینکه قصیده عطار سبك نغزل را بکار نبرده و بطور کلی لحن و روش قصاید فرخی و عنصری و منوچهری را ندارد و در استحکام و پختگی نیز بنیای آنها نرسد دوم آنکه قسمت مهم قصاید آنان صرف مدحسرای شده در صورتیکه عطار این طرز را بکلی ترك کرده و بینی در مدح ناساخته چنان که خود گفته: بهر خویش مدح کس نگفتم. قصاید او متوجه به نعت و پند و عرفان و از خواص آن تضمن آیات قرآن و ذکر ناپایداری جهان و لزوم بیداری انسانست و درین معانی الحق داد سخن داده است و خود درین فن به معنات سخن خود پی برده و در قصیده ای که با مطلع:

خطاب هاتف دولت رسید دوش بما که هست عرصه می دولتی سرای فنا
شروع میکند همیگوید:

بشمر خاطر عطار همدم عیست از آنکه هست چو موسیش صد بدیضا
زوقت آدم تا این زمان یافت کسی نظیر این گهر اندر خزانه شمر
میتوان گفت در اینگونه قصاید دینی و اخلاقی تنها سنالی و ناصر خسرو بر او سبقت داشته اند.

در قصیده ای که در سپاس و توحید است این قبیل معانی آمده:

خدایتعالی نزد گزراز آنست که ما بشراو را دریایم عقل انبیا در مقام درک او بر خاک عجز میفتد و اگر همه مردم هزار قرن در وصف او فکر کنند سرانجام بجز خود معترف خواهند گشت زیرا اندیشه مادر مقام او بدان ماند که ذره بخواهد که فضا را دریابد یا شبنم بخواهد در بحر نامتناهی شنا نماید تنها راهی که بسوی او هست از راه خویششن شناسی و اصلاح نفس و فراموش کردن شهوت و فنا در هستی حق است. در ضمن قصاید پندآمیز و عبرت انگیز پادشاهای مؤثری نیز از گذاردن عمر انسانی نموده و ما را بفضیلت شمردن فرصت و نیکوکاری و خدمت میخواند و از جمله گوید:

ندارد درد ما در میان دریغها بماندم بسی سرو سامان دریغها
درین حیرت فلکها نیز دیر نیست که مگر دند سرگردان دریغها
راهی بس دور میبینم در این راه نه سر پیدا و نه پایان دریغها

چو نه جانان بخواهد ماند نه جان
عزیزان جهان را بین که يك راه
یسا تا در وفای دوست-داران
همه یاران بزیر خاك رفتند
پس از وصلیكه همچون باد بگذشت
برای نان چه ریزی آب و رویت
تورا تا جان بود نان کم نیاید
خداوند! ما همه عمر عزیزم
چو دوران جوانی رفت بر باد
نشد معلوم من جز آخر- عمر
مرا گر عمر بایستی خریدن

ز جان درد او از جانان دریا
شده با خاك ره یکسان دریا
فرو باریم صد طوفان دریا
تو خواهی رفت چون ایشان دریا
در آمد این غم هجران دریا
که آتش بهترت زان نان دریا
چه باید کند چندین جان دریا
ز جهل آورده ام بزیان دریا
بسی گفته-م درین دوران دریا
که کردم عمر خود تاوان دریا
تلف کی کردمی زین سان دریا

با وجود اینکه نه قصیده سرایی باید گفت استادی عطار بدون تردید در غزل
عرفانیست که گذشته از سنائی کسیرا در این فن بر او سبقت نبوده و سنائی هم گرچه
پیش از غزلهای شیرین صوفیانه سروده ولی سخنش در شیوایی و سوزندگی و تعریک
و تهییج پایه سخن عطار نمیرسد عطار در این فن نه تنها تا حدی مبتکر است بلکه
سر مشق شاعران عرفانی بعد از خود مانند جلال الدین و حافظ است آتش عشق و سوز
محبت و شور وحدت در سرتاسر دیوان عطار بطوری محسوس است که هر صاحب دلی
آرا بخواند بیدرنگ مشتعل خواهد شد. چه سخنانی شورانگیز تر از اینها که پیداست
در جذبه عرفان سروده شده :

دست در دامن جان خواهم زد
اسب بر جسم و جهت خواهم ناخت
و آنکه آن دم که میان من و او است
چون مرا نام و نشان نیست بدید
هان میر ظن که من سوخته دل
تن- پلیدست بخواهم انداخت
از دلم مشطه ای خواهم ساخت
پسای بر فرق جهان خواهم زد
بانگ بر کون و مکان خواهم زد
از همه خلق نهان خواهم زد
دم ز می نام و نشان خواهم زد
آن دم از کام و زبان خواهم زد
و آن دم يك بیجان خواهم زد
فلس مشطه نشان خواهم زد

بدیهی است تمام غزلیات آتشین عطار تمیز از ذوق و افکار عرفانی او میکند که
اینك برخی از آن نقل میشود :

زاهدان ظاهر پرست دعوی بیجا میکنند و میگویند و مفروند و دل-بیدار
ندارند اگر دارند نشان دهند :

الای زاهدان دین دلی بیدار بنماید
ز دعوی هیچ نکشاید اگر مرد بداند در دین
هزاران مرد دعوی دار بنمایم ازین مسجد
من اندر يك زمان صدمست از خمار بنمایم
من این زندان فلس راهمه عاشق همی بینم
شما يك عاشق صادق چنین بیدار بنماید

همه مستید درمستی یکی هشیار بنماید
چنان کاند درون هستید در بازار بنماید
شما يك مرد دعوی دار از خمار بنماید
شما هستی اگر دارید از اسرار بنماید

برای رسیدن بمقام وحدت و درك رسال احدیت از خود گذشتن و در عالم
جسمانی و هستی شهودی فانی شدن لازمست. در خرابات که جلوه گاه عرفاست وجود
و عدم یکسانست زیرا خراباتیان وحدت می بینند نه کثرت آنان عاشقان حقد و در
آن راه مانند پروانه جان میبازند و راه خدمت و عمل میبینند و مانند دیگر بسخن
گفتن اکتفا نورزند :

عزم خرابات بی فنا نتوان کرد
چون نه وجود است نه عدم بخرابات
کم شدن و بی خودیست راه خرابات
لا شو اگر عزم میکنی تو بیلا

دست يك درد بی صفا نتوان کرد
لاجرم این يك از آن جداتوان کرد
توشه این راه جز فنا نتوان کرد
ز آنکه چنین عزم جز بهلا نتوان کرد

* * *

عاشقانی کز نسیم دوست جان میرو روند
فارغند از عالم و وز کار عالم روز و شب
هر که در عالم دومی میبیند آن از احولیست
ز آنکه ایشان درد و عالم جریکی را نشکرند

جمله غواصند در دریای وحدت لاجرم
گرچه بسیارند لیکن در صفت يك گوهرند

* * *

عاشق آنست کوجو پروانه است
که تواند بترك جان گفتن

شیر چون میگزرد از آتش
راه رو تا بکی بود سخت
کم نه ای آخر از قلم آموز
کار کن ز آنک بهتر است ترا
هر که يك ذره ای از هستی داشته باشد در مییابد که همه ذره ها از يك هستی
است و کثرت ظاهر است و عالم ظاهر مانند دود است که وجودش از آتش است و
خود حقیقت ندارد. پس در حقیقت همه یکی و یکی همه است و تو و من را در نظر
صاحب نظر فرقی از هم نیست :

هر که را ذره ای وجود دارد
نه همه بت ز زر و سیم بود
در حقیقت جو جمله يك بودست
قطعه آتشت در بلعین
پیش هر ذره ای وجود بود
که بت ره روان وجود بود
پس همه بود ها نبود بود
دود دیدن از وجه سود بود

در عشق تو من تو ام تو من باشی
چون جمله یک است در حقیقت
جانا همه آن تو شدم من
برای پی بردن عالم حقیقت و درک و خدت باید مقام عقل و علم و قیل و قال
را گذاشت و گفتگو و چون و چرا و بر سرش را ختمه داد و از خود بیخود بود یعنی
خود را از غرور دانش و هوسهای دیگر دور ساخت تا مگر حالی بوجود آید و
حقیقت جلوه نماید تمینات و بحث ها موافق اندازه و حدود عقل ماست حقیقت را
که در و راه اینهاست با حالت و ذوقی که فوق عقل است باید جست :

در عشق روی او ز حدوث و قدم میرس
مردانه بگذرد از ازل و از ابد تمام
زن چار و رکن چون بگذشتی بین حرم
آنجا که هست قطعه توحید هیچ نیست
لوح و قلم طبع دماغ و زبان تست
چون تو بدین مقام رسیدی دگر مباحثی
گر مرد عاشقی ز وجود و عدم میرس
کم گوی از ازل ز ابد نیز هم میرس
آنکه دیده پر کن پس آن حرم میرس
ز آن چار برگزیده و زدم میرس
لوح و قلم بدان و ز لوح و قلم میرس
کم کرد در فنا و دگریش و کم میرس

غزلهای عطار در اینگونه معانی یکی از دیگری بر تو و شور آور تر است
و تنوع اوزان دارد و معمولاً وزنهای دلنشین برگزیده. اشعار دیوان عطار اغلب بر دین
است و قافیه تنها کم دارد.

باید دانست باینکه سخن عطار ساده است و پیچیدگی ندارد و الفاظ در مقابل
معانی معلوم بکار رفته بازگامی در موارد تشبیه از صنایع شمری و قیاس خیالی و
نکنه پردازی نمونه هایی بدست داده مثلاً لب را به عتاب، خط را بریحان، دهان
را به پسته، و دندان را بر جان، مانند کرده. زلف را گاهی بزنجیر گاهی بشب گاهی
بدام گاهی به هندو و گاهی بکفر تشبیه نموده زلفی که پیرامن صور ترا گرفته کفر
است که اسلام را احاطه کرده. خل را گاهی بدانه و گاهی به زنگی بیجه چانه را به
سیب و فرو رفتگی آنرا بجای مانند کرده. ولی اینگونه تشبیهات در دیوان عطار
کاملاً نادرست است و همچنین وصف طبیعت که در اشعار فرخی و منوچهری و عنصری
فراوانست بسیار کم مورد توجه عطار واقع گشته و ایاتی مانند ایست زبیرین در
دیوان او کمیاب است :

باد بشمال میرسد جلوه نستر نکر
سبزه تازه روی را نو خط جویبار بین
خیری سرفکنده را در غم عمر رفته بین
یا سمن لطیف را همچو عروس بکر بین
وقت سحر ز عشق گل و بلبل نمره زن نکر
لاله سرخ روی را سوخته دل چون نکر
سنبل شاخ شاخ را مروحه چمن نکر
باد مشاطه فعل را جلوه گر سمن نکر
نرگس نیم هست را عاشق زرد روی بین
سوسن شیر خواره را آمده در سخن نکر
لعلت شاخ ارغوان طفل زبان گشاده بین
ناوک چرخ گلستان فتنه بیدهن نکر
تا گل پادشاه و ش تخت نهاد در چمن
لشکر یان باغ را خیمه نستر نکر
هین که گذشت وقت گل سوی چمن نگاه کن

روح نصیب صبح بین ابر بکلاب زن نکر
بخش بزرگ اشعار عطار مثنوی های متعددی است که برخی از آنرا نام بردیم
و همه را در معانی تصوف نظم کرده و کافیست برای نمونه از نامیترین آنها یعنی
منطق الطیر سخن بیاوریم.

شیخ در این داستان سفر مرغان برای وصل سیمرغ سیر و سلوک عارفان و راه
کوشش و ریاضت را برای رسیدن بدرجه عالی آدمیت و در یافتن حقیقت قصد کرده

است . پیداست راه کمال رنجهای فراوان دارد و مرد جوینده و بردبار خواهد تا طی مقامات نماید . نخستین آن مقامات جستجو و طلب است شخص تا نخواهد نمیتواند براه کمال پای نهد جوینده یابنده است باید در راه مقصودش کوشش و فداکاری نمود:

جد و جهد اینجا است باید سالها زانکه اینجا قلب گردد حالا
مال اینجا بایست انداختن ملك اینجا بایست در باختن

دوم مقام عشق است که مرد چنان دلپسندگی بمقصود خود داشته باشد که بیدرنک براه وصال افتد و در آنراه از سوختن نترسد و از شک و بین و نیک و بد دم نترسد و در راه خدمت بمقصود و جستجوی محبوب تأمل و عاقبت اندیشی روا ندارد :

بعد از آن وادی عشق آمد پدید غرق آتش شد کسی کاینجا رسید
کس درین وادی بجز آتش مباد و آنکه آتش نیست عیش خوشمباد
عشق آن باشد که چون آتش بود گرم رو سوزنده و سرکش بود
عاقبت اندیش نبود یکزمان غرق در آتش چون آن برق جهان

سوم مقام معرفت است و هر روان بموجب دانش و بینشی که دارند مختلفند هر کسی بقدر شایستگی خود راهی برگزیده یکی محراب یکی بی راه گرفته صدر هر کس مطابق قدر او است در راه کمال صد هزار مردم کم شود تا یکی از آنان اسرار بین گردد خلاصه اینکه مقام هر کسی مهاندازه معرفت اوست :

هیچ رده درونی نه چون آن دیگر است سالک تن سالک جان دیگر است .
لاجرم بس رده که پیش آید پدید هر یکی بر حد خویش آید پدید
سیر هر کس تا کمال او بود قرب هر کس حسب حال او بود
معرفت اینجا تفاوت یافته این یکی محراب و آن بت یافته
صد هزاران مرد کم گردد مدام تا یکی اسرار بین گردد تمام
هست دایم سلطنت در معرفت جهدکن تا حاصل آید این صفت

چهارم مقام استغناست که عارف دانا باید پیماید مرد خردمند صاحب دل باید براه مقصود از جهان و جهانیان بپیماید کسی که اسیر هوس های طفلانه است کی باوج کمال تواند رسید صوفی بیبا بلند نظر است و بدیده او جهات نظیر آن

هشی است که بر لوحی کشند سپس آن لوح را بشکنند .

دیده باشی کلن حکیم پر خرد تخته خاك آورد در پیش خود
پس کند آن تخته پر نقش و نگار ثابت و سیار آورد آشکار
هم فلك آورد پدید هم زمین که بر آن حکمی کند گاهی برین
هم نجوم و هم بروج آورد پدید هم افول و هم عروج آید پدید
هم نحوست هم سعادت مر کشد خانه موت و ولادت بر کشد
چون حساب نفس گردد بعد از آن گوشه آن تخته گیرد بعد از آن
برفشاند گویی آن هرگز نبود آن همه نقش و نشان هرگز نبود

صورت این عالم بر پیچ پیچ هست همچون صورت آتخته هیچ
یستم مقام توحید است که عارف تا آن مقام را درک نمود در کمون این کثرت وحدت می بیند و در همه چیز خدا را مشاهده میکند یعنی با وجود خدا که هستی واقعی از آن اوست چیزهای دیگر را نابود مینماید و منی و توئی در نظر او از میان برمیخیزد :

چون یکی باشد همی نبود دومی هم منی برخیزد اینجا هم تویی
چشم بیننده هرجا و بهر کس نکرد حقیقت آنرا یعنی خدا را مبیند اینست که گفته اند :

« ما راایت شیئا الا و رايت الله فيه » :

رفت پیش بوعلی آن پیرزن کاغذ زر برد کاین بستان زمن
شیخ گفتا عهد دارم من که نیز جز زحق نستانم از کس هیچ چیز
پیر زن در حال گفتا بو علی از کجا آوردی آخر احوالی
مرد را در دیده اینجا غیر نیست کعبه را ضد بتی با دیر نیست

ششم مقام حیرت است که مرد عارف باید برسد و آن وادی آوارگی و شکفت را به پیماید درین مقام انسان درمییابد که دانسته های او جمله محدود بوده پس کسی بی به ندانستن خود میرسد و مبهوت میگردد و حتی هستی خود را گم میکند :

مرد حیران چون رسد این جایگاه در تحیر مانده و گم کرده راه
کم شود در راه حیرت محو و مات ییخبر از بود خود و ز کاینجا مات
هر که زد توحید بر جانش رقم جمله گم گردد گم از او نیز هم

گر بسو گویند هستی یا نه ای
در میانی یا برونی از میان
فانی یا باقی یا هر دوئی
گردد اصلا می ندانم چیز من
هفتم مقام فناءست که در آن مقام تمام شهوات و غرور ها و خود پرستی های
آدمی ازو زایل میگردد و بدین معنی خود را کم میکند یعنی جزو عام و حدت میگردد
و مانند سازی که با ساز های دیگر هم آهنگ شود و نغمه زیبای جمع را بوجود
آورد و خود به تنهایی از میان رود او نیز جزو منظومه آفرینش میگردد تا بحق واصل
شود و در واقع ازین فنا به بقا میرسد :

هر که در دریای کل کم بوده شد
دائماً کم بوده و آسوده شد
گرتو هستی راه بین و دیده دور
موی درموی این چنین اندرنگر
هر که اورفت از میان اینک فنا
چون فنا گشت از فنا اینک بقا

اینست مراحل رسیدن مرد عارف بکمال چنانکه مرغان نیز پس از پیمودن
این هفت وادی و تحمل دشواریهای بی پایان و رسیدن بواودی فنا سرانجام بدرگاه
سیمرغ رسیدند عکس خود را در آنجا دیدند :

هم ز عکس روی سیمرغ جهان
چهره سی مرغ دیدند آن زمان
چون نکه کردند این سیمرغ زود
پیشک این سیمرغ آن سیمرغ بود
کشف این سر قوی درخواستند
حل مائی و تسوی درخواستند
بیزبان آمد از آنحضرت جواب
کاینه است آنحضرت چون آفتاب
هر که آید خویشتن بیند در او
جان و تن هم جان و تن بیند در او
بدینگونه مرد عارف چون مقامات را طی نماید و مراحل را به پیماید و
بکمال برسد خواهد دید دباری جز یار نبوده و خدا را در خود خواهد یافت و سر
من عرف نفسه فقد عرف ربه بر او پدید خواهد شد .

رسم عطار در اغلب مثنویها و از آنجمله در منطق الطیر آنست که پس از
ذکر مطالب حکایتهای صوفیانه آورده و به تمثیل مقصود پرداخته است و این سبک
بخصوص مورد اقتباس مولانا جلال الدین واقع شده .

اثر مهم و مشهور عطار به شر همانا کتاب تذکرة الاولیاست که شرح حالات

و مقامات نود و شش تن از مشایخ صوفیان در آن فارسی ساده و شیرین آمده
بررسی این کتاب خواننده را به تجارب درونی و ذوق و شوق و افکار و معتقدات
صوفیان آگاه میسازد .

با این مقام بلند که شیخ عطار را در عرفان و ادب و نظم و شعر مسلمست پیداست
که تأثیر فراوان در سخنوران و عارفان بعد از خودش میداشت مولانا جلال الدین
نه تنها در افکار صوفیانه او را پیروی نموده و سبک مثنوی سرودن و آوردن مقصود
در سبک حکایات را ازو گرفته بلکه گاهی عین عبارات شیخ را اقتباس کرده مانند
این مثل :

عطار در منطق الطیر در شرح وادی عشق گوید :

کس درین وادی ججز آتش مباد
و آنکه آتش نیست عیشش خوش مباد
جلال الدین گوید :

آتش این بانگ نای نیست باد
هر که این آتش ندارد نیست باد
همچنین تأثیر شیخ در گویندگان دیگر هویداست مثلاً مثنوی اسرارنامه که
چنین آغاز میشود :

بنام آنکه جانرا نوردین داد
خرد را در خدادانی یقین داد
کلشن محمود شبستری را بخاطر میآورد که چنین شروع میکند :
بنام آنکه جانرا فکرت آموخت
جراغ دل بنور جان برافروخت
قصیدهایکه در رباعی العارفین بمطالع نسبت داده شده ترجیح بندهاتف اصفهانی
را در نظر مجسم میدارد .

عطار گوید :

چشم بکشا که جلوه دیدار
متجلی است از در دیوار
هاتف گوید :

یار می رده از در و دیوار
در تجلی است یا اولی الایصار
آثار سبک عطار در شعر حافظ هم پیداست . عطار در دیوان خود گوید :
بگردگر پیر یار ما رخت بخیل برد
خرقه در آتش بسوخت دست بز نر برد
باز گوید :

پیر ما وقت سحر پیدار شد
از در مسجد برخمار شد

خواجه حافظ گوید :

دوشی از مسجد سوی میخانه آمد پیرما چیست یاران طریقت بعد ازین تدبیرما
صورت سخن عطار در آثار شاعران غیر صوفی نیز جلوه گر است مثلا از این
بیت که در دیوان اوست :

يك شربت آب می توان خورد در جهان کاین کوزه های خاک تن ناتوان ماست
افکار خیام یاد می آید و از قصیده :
سبحان خالق که صفاتش ز کبریا در خاک عجز میفکند جمله انبیا
و نظایر آن قصاید سعدی بخاطر میافتد :

در باب وفات عطار اخبار گوناگونست آنچه یقین داریم وی در ۶۹۸ زنده
بوده و بموجب روایات بسال ۶۹۷ در آشوب مغول شهید گشت . تربت وی در شادباغ
جنوب نیشابور است .

دیگران از شعرای نامی دوره سلجوقی

اسدی - ابونصر علی بن احمد طوسی مشهور به اسدی از شعرای قرن پنجم
بشمار است . از جمله اشخاصی است که نظیره گویی بشاهنامه فردوسی را قیام کردند
اسدی در این زمینه که میدان طبع آزمایی در برابر استادی مانند فردوسی
بود گرشاسب نامه را ساخت . گرچه فضیلت سبقت و زیبایی سخن و بختگی فکر و
روانی قریحه از آن فردوسی بود با این همه اسدی در پرداختن يك قصه معروف و
یکی از داستانهای باستان ایران یعنی داستان گرشاسب رنج برد و قدرت طبع نشان
داد . این منظومه که همان وزن و شیوه شاهنامه است حدود نه هزار بیت دارد
چنانکه در خاتمه یکی از نسخ آن آمده :

بر آمد همی بیتها نه هزار - دو سال اندرو برده شد روزگار
داستان گرشاسب که در اوستا آمده و پیش از اسدی ابوالؤید بلخی و فردوسی
آنها برشته تحریر آورده و در تاریخ سیستان که بدست ما رسیده نقل شده بطور کلی
با گرشاسب نامه اسدی مطابقت دارد .

تاریخ نظم گرشاسب نامه اسدی بسال ۴۵۸ میباشد چنانکه خود گوید :

زهجرت بدور سپهری که گشت شده چارصد خل و پنجاه و هشت
اسدی گویا در اواسط قرن پنجم از موطن خود به خجوان رفته این کتب را

بنام ابودلف حکمران اران و خجوان کرده چنانکه بیت ذیل مشعر بر آنست :

ملك بودلف شهریار زمین جهاندار اراکی پاکدین
شاعر در باب شاهنامه فردوسی و داستان گرشاسب این ایات را گفته :
بشنامه فردوسی نغز گوی که ازیش گویندگان برد گوی
بسی یاد رزم پلان کرده بود ازین داستان یاد ناورده بود
من اکنون ز طبع بهار آورم مرین شاخ تو را ببار آورم

گرشاسب از نژاد جمشید در زابلستان بدنیا می آید و پهلوانی ییلتن میگردد
و بالازدها و بیرزبان و پهلوانان و هندوان رزمها میوزد و در همه جا بدشمن چیره میشود.
چنانکه گفته شد نظم اسدی نظیره گویی با ستاد فردوسی بوده و در برابر رستم
شاهنامه گرشاسب را قهرمان داستان انتخاب نمود که گویا در مردانگی بر رستم برتری
داشته و همانطور که فردوسی گاهی داستانهای خود را به نامه ای یا دفتری منتسب
داشته او نیز داستان خود را از نامه ای نقل کرده چنانکه گوید :

ز کردار گرشاسب اندر جهان یکی نامه بد یادگار جهان
پر از دانش و پند آموزگار هم از راز چرخ و هم از روزگار
ز فرهنگ ویرنگ و داد و دوشتم زخومی و زشتی و شادی و غم
ز نخجیر و گرد خرازی و رزم ز مهر دل و کین و شادی و بزم
که چون خوانی از هر دری اندکی بسی دانش افزاید از هر یکی
ز رستم سخن چند خواهی شنود گمانی که چون او بمردی نبود
اگر رزم گرشاسب یاد آوری همه رزم رستم بیاد آوری
همان بود رستم که دیو نژد ببردش با بر و بددیا فکند
زبون کردش اسپند ببار دلیر بکشتیش آورد سهراب زینر
سپهدار گرشاسب تا زنده بود نه کردش زبون کسی نه افکند بود
بهند و بروم و بچین از نرد مکرد آنچه دستان رستم نکرد

در این داستان وصف نبردها و پهلوانان و نقل وقایع و حالات بی شباهت
بشاهنامه نیست از طرف دیگر اختلافاتی هم موجود است چنانکه در بالا اشارت رفت
نظم گرشاسب نامه با اینکه روان و استوار است شیوایی و لطافت نظم شاهنامه را

خواجه حافظ گوید :

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیرما چيست ياران طرقت بعد ازین ندیرما
صورت سخن عطار در آثار شاعران غیر صوفی نیز جلوه گر است مثلاً از این
بیت که در دیوان اوست :

يك شربت آب می توان خورد در جهان کاین کوزه های خاک تن ناتوان ماست
افکار خیام بیاد می آید و از قصیده :

سبحان خالقی که مفاش زکیریا در خاک عجز میفکند جمله انیا
و نظایر آن قصاید سعدی بخاطر میافتد :

در باب وفات عطار اخبار گوناگونست آنچه بقیم داریم وی در ۶۹۸ زنده
بوده و بموجب روایات بسال ۶۹۷ در آشوب مقول شهید گشت . تربت وی در شادباغ
جنوب نیشابور است .

دیگران از شعرای نامی دوره سلجوقی

اسدی - ابو نصر علی بن احمد طوسی مشهور به اسدی از شعرای قرن پنجم
بشمار است . از جمله اشخاصی است که نظیره گوئی بشاهنامه فردوسی را قیام کردند
اسدی در این زمینه که میدان طبع آزمایی در برابر استادى مانند فردوسی
بود گرشاسب نامه را ساخت . گرچه فضیلت سبقت و زیبایی سخن و پختگی فکر و
روانی قریحه از آن فردوسی بود با این همه اسدی در پرداختن يك قصه معروف و
یکی از داستانهای باستان ایران یعنی داستان گرشاسب رنج برد و قدرت طبع نشان
داد . این منظومه که بهمان وزن و شیوه شاهنامه است حدود نه هزار بیت دارد
چنانکه در خاتمه یکی از نسخ آن آمده :

بر آمد همی بیتها نه هزار - دو سال اندرو برده شد روزگار
داستان گرشاسب که در اوستا آمده ویش از اسدی ابوالؤید بلخی و فردوسی
آنها برشته تحریر آورده و در تاریخ سیستان که بدست ما رسیده نقل شده بطور کلی
با گرشاسبنامه اسدی مطابقت دارد .

تاریخ نظم گرشاسبنامه اسدی بسال ۴۵۸ میباشد چنانکه خود گوید :

ز هجرت بدور سپهری که گشت شده چارصد خل و پنجاه وهشت
اسدی گویا در اواسط قرن پنجم از موطن خود به نخبگران رفته این کتاب را

بنام ابودلف حکمران اران و نخبگران کرده چنانکه بیت ذیل مشعر بر آنست :

ملك ابودلف شهریار زمین جهاندار اراکی پاکدین

شاعر در باب شاهنامه فردوسی و داستان گرشاسب این ایات را گفته :

بشنامه فردوسی نغز گوی که از پیش گویندگان برد گوی

بسی یاد رزم یلان کرده بود ازین داستان یاد ناورده بود

من اکنون ز طبعم بهار آورم مرین شایخ نو را بیار آورم

گرشاسب از نژاد جمشید در زابلستان بدتیا می آید و پهلوانی یلتن میگردد
و با ازدها و بیرزبان و پهلوانان و هندوان رزمهایورزد و در همه جا بدشمن چیره میشود .

چنانکه گفته شد نظم اسدی نظیره گوئی با استاد فردوسی بوده و در برابر رستم
شاهنامه گرشاسب را قهرمان داستان انتخاب نمود که گویا در مردانگی بر رستم برتری
داشته و همانطور که فردوسی گاهی داستانهای خود را به نامه ای یا دفتری منتسب
داشته او نیز داستان خود را از نامه ای نقل کرده چنانکه گوید :

ز کردار گرشاسب اندر جهان یکی نامه بد یادگار مہان

بر از دانش و بند آموزگار هم از داز چرخ و هم از روزگار

ز فرهنگ و نیرنگ و داد و ستد ز خوبی و زشتی و شادی و غم

ز نخبیر و گردن فرازی و رزم ز مهر دل و کین و شادی و بزم

که چون خوانی از هر دری اندکی بسی دانش افزاید از هر یکی

ز رستم سخن چند خواهی شنود گمانی که چون او بمردی نبود

اگر رزم گرشاسب یاد آوری همه رزم رستم بیاد آوری

همان بود رستم که دیو نژند بیرفتی با بر و بدریا فکند

زبون کردش اسپندیسار دلیر بکشتیش آورد سهراب زیر

سپیدار گرشاسب تا زنده بود نه کردش زبون کس نه افکند بود

بهند و بروم و بجین از نرد بکرد آنچه دستان رستم نکرد

در این داستان وصف نبردها و پهلوانان و نقل وقایع و حالات بی شباهت
بشاهنامه نیست از طرف دیگر اختلافاتی هم موجود است چنانکه در بالا اشارت رفت
نظم گرشاسب نامه با اینکه روان و استوار است شیوایی و لطافت نظم شاهنامه را

ندارد از خواص گرشناسنامه آمدن عده زیادی نام جایها و شهرهاست که در داستان سفرهای گرشناسب به هندوچین و رفتن جزیره ها و قرطبه و روم و ده-وران پیش میآید نامهای پهلوانان و دیگران که در گرشناسب نامه آمده اغلب تازه است و در شاهنامه موجود نیست مانند بهوونوشیار و آذرش و برزوگراهن و نشواد.

دروسهای گرشناسنامه استعاره و مجاز و کنایه فراوان است و در تأکید و مبالغه در تشبیه دور رفته مثلا در ابیات زیر آسمان را به ایوان مینا و ستاره هارا به مهره های بلور آفتاب را به آتش سندروس و هوا را به دریای آب و زمین تاریک را به آبنوس و شب را به هندو و کمان را به قوس و قزح و تیر را به باران و گل را به ترک و زره را به آبگیر و شکوفه را به گهر و درخت را به طلاس تشبیه نموده و گفته

جو زایوان مینای پیروزه هور	بکند آنمه مهره های بلور
ز دریای آب آتش سندروس	در افتاد در خانه آبنوس
ز هندو جهان پیل و لشکر گرفت	غو کوس کوه و زمین برگرفت

* * *

کمان آژ فنداق شد زاله تیر	گل غنچه ترک و زره آبگیر
شکوفه جو بر رشته کرده گهر	درختان جو طلاس بکشاده پر

بطور کلی در مطالعه گرشناسب نامه بنظر میآید که زبان آن تاحدی بزبان عصر هاشمیه تراست تا شاهنامه و مانند اینست که میان دو کتاب مدتی فاصله بوده باشد. از اشعار معنی دار و ارجمند گرشناسنامه پند های اوست اگر کسی مثلا پند اشرط بگرشناسب را بخواند باز در آنگونه پندهایی خواهد برد که چگونه سنجیده و سودمند است

اینک پنهانی از پند گرشناسب به برادرزاده خود نریمان برای نمونه نقل میشود.

پس از من چنان کن که پیش خدای	بنزد روانم بدیگری سرای
نکر نما گناهت نباشد بسی	بزدان ز رنجت قتالد کسی
فرو مایه را دار دور از سیرت	مکن آن که تنگی شود گوهرت
از آن ترس کو از نو ترسان شود	دگر مانوهر من دگرسان شود
مکن با سخن چین دوروی دراز	که ننگت ترشتی برد پاک باز

بکی بیش از اندازه نیکی مکن	که گردد بد اندیش بشنو سخن
شب و روز بر چار بهره یی	بکی بهره دین را ز بهر خدای
دگر باز تدبیر و فرجام را	سیم بزم را چارم آرام را
بفرهنگ پرور چو داری پسر	نخستین نویسنده کن از هنر
نویسنده را دست گویا بود	گل دانش از دانش بویا بود
بفرمان نادان مکن هیچ کار	مشو نیز با پارسا باد ساز
مده دل بغم تا نکاهد روان	بشادی همی دار تن را جوان
بیخشی بر زیر دستان بهر	برایشان بهر خشم مفروز چهر
چو دست رسد دوستان را یی	که تا در غم آرند مهرت بجای
مگردان از آزادگان فرهی	مده ناسزا را بدیشان همی
با غاشی هر کسی بد مکن	نشانه مشو پیش تیر سخن
مختداز کسی را سخن نادرست	که گویایی جان نه در دست و دست
کراچهره زشت از سرشتش نکوست	مکن عیب کان زشت چهری نه زوست
نکو کار با چهره زشت و نار	فراوان به از نیکوی زشتکار
کنایه که بخشیده باشی زین	سخن زان دگر باره تازه مکن
مکن بد که چون کردی و کار بود	پشیمانی از پس ندادت سود

از مطالعه این پند و نظایر آن پیداست که اسدی ناچه پایه آزموده وینا بوده است. گذشته از ارزش داستانسرایی و سبک لطیف که در قسمتی از اشعار گرشناسب نامه پیداست عده ای لغات سودمند فارسی در آن آمده و دلیل وقوف کامل گوینده آن بزبان ادبی زمان خویش است و عجب نیست که اسدی کتاب لغتی بنام فرهنگ لغات فرس یا لغت فرس تألیف نموده زیرا در لغت شناسی دست داشته.

تاریخ فرهنگ مزبور بعد از گرشناسب نامه یعنی بعد از سال چهارصد و پنجاه و هشت است زیرا ذکر گرشناسب نامه در آن آمده چنانکه در بیان لغت از فنداق گوید: از فنداق و قوس و قزح بود اسدی مصنف گوید در گرشناسب نامه. کمان آژ فنداق شد زاله تیر گل غنچه ترک و زره آبگیر در این فرهنگ شرح حل قریب هشتاد تن از شاعران آزمان آمده و از اشعار

نهال بر وجه مثال آورده شده و باین وسیله بسیاری از اشعار که اصل بعضی آنها مانند کلیله رودکی از بین رفته محفوظ مانده است.

اسدی بتاریخ ۴۴۸ نسخه کتاب الالبیه ابو منصور موفق هروی را که در ادویه و خواص آنهاست بخط خود استنساخ کرد و آن قدیمترین نسخه خطی فارسی است که بقای است. افروس اسدی از لغات طبری این کتاب در فرهنگ خود نقل نموده. این شاعر قبادی نیز سروده که از جمله آن مناظرات چهار گانه اوست و آن عبارتست از مناظره های آسمان و زمین - شب و روز - مرغ و مسلم - نیزه و کمان. وفات اسدی را بسال ۴۶۵ نوشته اند.

ناصر خسرو - حکیم ناصر خسروین حادث قبادیانی بسال سیصد و نود و چهار هجری در قبادیان از حوالی بلخ تولد یافت چنانکه گوید:

بگشست ز هجرت پس سیصد و نود و چهار بنماد مرا ملا در مرکز اغیر
از لوان جوانی به تحصیل علوم و فضائل و تحقیق ادیان و عقاید و مطالعه
اشعار ایران و عرب پرداخت و از هر خرمنی خوشه ای برداشت تا بمقام دانش رشید
خود گوید:

« بهر نوعی که بشنیدم ز دانش نشستم بر در او من مجاور
« نماند از هیچ کوفه دانش که من زان نکرده ام استفادت بیش و کمتر

در دوره جوانی دربار محمود و مسعود غزنوی را دید چنانکه خود در کتب سفرنامه اش اشاره بدان مینماید و بعد در دربار سلجوقی خدمت دیوانی داشت و دبیر بود. گذشته از تحصیل و تحقیق مسافرت زیاد کرده و گویا در جوانی هندوستان و افغانستان و ترکستان را دیده است شاید عمده علت سفر مطالعه و تحقیق احوال و عقاید ملل بوده باشد چنانکه بعد از سفر طولانی که بجانب حجاز نمود در نتیجه این تحقیق و تفتیش عقیده تازه ای پیدا کرد. این سفر را که هفت سال طول داشت بسال چهار صد و سی و هفت اختیار نمود حجاز و آسیای صغیر و سوریه و مصر را دید و با ملل و مذاهب گوناگون این بلاد آشنائی بهمرساید و مخصوصاً در مصر به پیروان مذاهب شیعه اسمعیله که اسمعیل پسر امام جعفر صادق را امام هفتم و پسر او محمد را امام قائم و رجعت پذیر میدانستند و در مطالب دینی تأویل ها و تفسیر

هایی مینمودند و بیشتر از ظاهر باطن بودند و باطنی پیدا کرد و پیرو مذهب آنان گردید و چهره که طرفداران متعصب این طریقه در آمد حتی بزم دعوت مردم بایران برگشت مهمترین نتیجه این سفر ناصر خسرو کتاب سفرنامه اوست که بعد از مراجعت تألیف نمود و در آن اغلب شهرها را که دیده بود شرح داد و از اشخاص معروفی که ملاقات کرده بود نام برد و بدین واسطه کتاب نفیسی که از احوال هزار سال پیش جهان حکایت میکند از خود بیادگار گذاشت.

ناصر خسرو در مراجعت از این سفر به بلخ رفت و آشکارا شروع به تبلیغ عقاید اسمعیلی کرد و در این خصوص با علما مباحثات نمود تا در اندک مدتی قهاری متعصبینی بخصومت وی برخاستند و امرای سلجوقی در صدد آزار او برآمدند شاعر ناچار مدتی فراری و متواری شد و پنهانی از شهری بشهری رفت و در غربت زیست و دچار اندوه فراوان گردید چنانکه در بیان اینگونه احوال سخنان مؤثر دارد مانند این ابیات:

آزده کرد کژدم غربت جگر مرا	گوئی زبون نیافت ز گیتی مکر مرا
در حال خویشتن چو همی زرف بنکرم	صفا همی بر آید زانده بر مرا
گویم چرا نشانه تیر زمانه کرد	چرخ بلند جلال یدادگر مرا
گر بر قیاس فضل بگشتی مدار دهر	جز بر مرقع ماه نبودی مفر مرا
غیثی که چرخ و دهر ندانند قدر فضل	این گفته بود گاه جوانی پسر مرا
دانش به از ضیاع و به از جان و مل و ملک	این خاطر خطر چنین گفت مر مرا
با خاطر منور روشن تر از قمر	نابید به کار هیچ مفر قمر مرا
بالشکر ز ماه و با تیغ تیز دهر	دین و خرد پس است سپاه سپر مرا

یادگار این دوره آوارگی و اختفای کتب زادالمسافرین است که اصلی آن در ابیات عقاید اسمعیلی است و مقالات و تحقیقات فلسفی دارد و از جمله کتب معدود فلسفی بزیبان فارسی است. ناصر خسرو بعد از اقامت در خراسان و مازندران و طبرستان آخر در حدود چهارصد و پنجاه و شش به بمکان که از حوالی بندرخشان است رفته و در آجا عزلت جست و در چهار صد و هشتاد و یک در همانجا وفات یافت حکیم از مراجعت حجاز تا مرگش اغلب مورد طعن و لعن و هدف زجر و تهدید بود رنج بسیار بر سر معتقد خود دید و در اشعارش ازین رنج و آزار ناله و شکایت

نمود و امرای ترك و حامیان خلافت عباسی را كه او را تعقیب و تعذب میکردند در اشعار خود سخت سرزنش كرد.

گذشته از سفرنامه و زادالمسافرين آثار دیگر مانند وجه دین، و خوان اخوان و دلیل المتحیرین و روشنائی نامه و سعادت نامه و دیوان اشعار دارد و خودش در کثرت تألیفات خود گفته:

منگر بدین ضعیف تنم ز آنكه در سخن زین چرخ پرستاره فروست اثر مرا
دیوان ناصر خسرو كه محتویات آن را ناسی هزار بیت نوشته اند اکنون زیاده بریزده
هزار بیت دارد و در آن اشعار فلسفی و اخلاقی و مذهبی و قطعات عبرت آمیز فراوانست.
سبك و افكار - ناصر خسرو در طرز قصیده استادی نشان داده و بعد از قصیده
به مثنوی پرداخته و باقسام دیگر شعر وقع زیاد ندارد هدف قسم اعظم قصاید ناصر-
خسرو بحث و استدلال در مسائل دینی و دعوت بایمان و معنویت و تحقیر دنیای مادی
و اعراض از آرایشها و فریبهای این جهان فانی و تحریر براتباد و ریاضت و تقوی
و تحریک بر رجوع از ظاهر بیاطن است. با این روش اشعار او از جهاتی از اشعار قصیده
سرایان معروف فرق دارد كه از آن جمله: عاری بودن از نغزل و مداحه سرایست
چنانكه در قصیده معروف كه با این مطلع شروع میکند:

نكوهش مكن چرخ نیلوفری را
خدا بطلب بشاعر گوید:

اگر شاعری را تو پیشه گرفتی
بكي نیز بكرفت خنیاگری را
صفت چند كویی ز شمشاد و لاله
رخ چون مه و زلفك عنبری را
ببلم و بگوهر كنی مدحت آنرا
كه ماهیه است مرجهل و بدگوهر را
بنظم اندر آری دروغ و طمع را
دروغست سرمایه مر كافری را
من آنم كه در پی خوكان نریزم
مربین قیمتی در لفظ دری را

روشن ترین راهها برای دریافتن حقیقت بنظر او راه علم است و بساكه در فصاید
خود از فضیلت دانش و ینش سخن میراند از آن جمله گوید:

علم و حکمت را طلب كن گر طرب جوئی همی
تا به شاخ علم و حکمت بر طرب یابی رطب

تن بیجان زنده است و جان زنده بلم
دانش اندر كان جانت گوهر است
علم جان جان تست ای هوشیار
گر بجوئی جان جان را درخور است
نیز گوید:

هر كه جان خفته را از خواب چهل آوا كند

خوبشتر را كرجه دوست ای پسر والا كند

ولی توان گفت این علم كه شاعر حكیم بدان دعوت مینماید علم مستقل از دین
و ایمان نیست چنانكه تمسك بر آن شیمه فلاسفه میباشد

سر علمها علم دین است كان
مثل میوه باغ یس فیضیست

بدین از خری دور باش و بدان
كه بیدینی ای پوریشك خریست

باب معرفت و كانون علم بقصیده وی موافق مذهب اسمعیلیه امام زمان با نایب
و حجت اوست پس در عقاید ناصر خسرو عقل و ایمان در و خله آخر به-م مربوط
می گردند:

حجت نور است رهبر زی او پوی
تا علم دینت نيك شود والا
از فحوای سخنان ناصر خسرو مفهوم چنین میگردد كه علم امام مستند بكشف
و الهام مستقیم است و نیز وی يك عالم حقیقی را در وراء این عالم ظاهری قائل است
كه از دیده ظاهر بین نهان است و تنها کسانی توانند آنرا درك نمایند كه چشم
نهان بین داشته باشند یعنی استعداد كشف در آنها ظهور نماید پس بحكم این ملاحظه
اخیر میتوان گفت عقاید وی با وجود قول او بمقل و تعریض بلم از صیغه تصوف آزاد
نیست در این معنی گوید:

چشم نهان بین نهان جهان را
كه چشم عیان بین بیند نهانرا

نهان در جهان چیست آزاده مردم
نینی نهانرا بینی عیانرا

جهانرا باهن نشایدش بستن
بزنجیر حكمت بیند این جهانرا

دو چیز است بند جهان علم و طاعت
اگر چه كساد است مر هر دو انرا

تنت كان و جان گوهر علم و طاعت
بدین هر دو بگمازن را و جانرا

بسان گمان بود روز جوانی
قراری نبوده است هرگز گمانرا

شاعر بلندخیل نيك متوجه است كه دانش باید بسته بكر دار باشد علم بی عمل

فایده ندارد و مانند اینست کسی زرگر باشد و زرکار نکند یا جامه نداشته بخواند
آه از بزند علم بیعمل آه از آنسو عمل بیعلم مانند درهم قلب است :
بیعلم عمل چون درم قلب بود زود رسوا شود و شوره برون آرد و زنگار
و آنکو نکند طاعت علمش نبود علم زرگر نبود مرد چو بر زر نکند کار
جامه است مثل طاعت و آه از برو علم چون جامه نباشد چیه کار آید آه از
یکی از نیاج سودمند دانش خوی نیک است :
تا علم نیاموزی نیکی توان کرد بیسم نیاید درم و یزر دینار
همین طرز فکر یعنی ترجیح عمل به دعوی را شاعر در موارد دیگر نیز بیان
کرده از آنجمله گفته است :

ای خواننده کتب زنده و پازند	زین خواندن زند تا کی و چند
در فعل بفضل شو بیفزای	وز قول رو اندکی بر اورند
بندم چه دهی بخت خود را	محکم کمری ز بند در بند
بند از حکما پذیر زیراک	حکمت پدر است و بند فرزند
کازیکه ز من پسند ناید	با من ممکن آنچنان و پسند
جز راست مگوی گاه و بیگاه	تا حاجت نایدت بسوگند
گند است دروغ ازو خند کن	تا پاک شود دهانت از گند
از نام بدار همی بترسی	با یل بد از بنه میبوند

با این مقدمات که گفته شد توان دریافت که ناصر خسرو شاعری آزاده و
صاحب نظر و سخنگویی با ایمان و متدین است و مدار فکر او دیانت و امور روحانی
و اخلاقیست و نه تنها این عقاید را بسلك سخن کشیده بلکه خود باور داشته و ازین
باوری قوت قلب و رسوخ فکر و فراغت معنوی در او حاصل شده و استناد بایمان خود
کرده و آرامش درونی و سکونت خاطر که میوه ایمانست نصیبش گشته است و
این حال از سخن او هویداست از همان اوج ایمان و بلندی معنویت که ناصر خسرو
سخنان عبرت انگیز و پند آمیز بما میگوید و در شعر او مطالب روحانی و اخلاقی
جای مدح و وصف می و معشوق و باغ و چمن را میگیرد و این سلیقه ناچار در عبارات
و اصطلاحات و شیوه او هم مؤثر است و رنگ خاصی بسخن او میدهد چنانکه شاید
شاید کسی قصیده فرخی را شنیده و آنرا از عنصری تصور نماید ولی سبك ناصر خسرو

کمتر با آن دیگران اشتباه میشود زیرا سخنش لحن خاص دارد . اینک بهار دیگر
ایمانی که شاهد این گفته ها تواند بود از او نقل میشود :

تا مرد خرد کور و کر نباشد	از کار فلک بیخبر نباشد
داند که هر آنچیز کو بجنبند	نابود و یحد و سر نباشد
من را فلک را بدل شنودم	هشیار بدل کور و کر نباشد
چون دلش خواست ترا از آن پس	شاید اگر ت کوش و سر نباشد
بهر ز کدومی نباشد آن سر	کو فضل و هنر را مگر نباشد
در خورد تنوره و تنور باشد	شاخیکه بر او برگ بر نباشد
در دام جهان چو بان همیشه	تخم و چنه جز سیم و زر نباشد
بتواند ازین دام زود رستن	گر مرد در اوسخت خر نباشد
فرزند هنر های خویشتن شو	تا همچو تو کس رایس نباشد
کنچو در هنر های خویش گردی	کر باشد مالت و گر نباشد
تو بار خدای جهان خویشی	از گوهر تو به کهر نباشد
در مملکت خویشتن نظر کن	ز برای که مملکت بینظر نباشد
بر ملک تو کوش و در چشم روشن	در هاست که بهزان دود در نباشد
امروز بدین ملک در نظر کن	آن چیز که فردا مگر نباشد
بنکر که چه باید همت کردن	تا بر تو فلک را ظفر نباشد
از علم سپر کن که بر حوادث	از علم قویتر سپر نباشد
هر کو سپر علم پیش گیرد	از زخم جهانش ضرر نباشد

تاریخ وفات ناصر خسرو را بسال ۴۸۱ نوشته اند و تشریت او در دره بمکان
ولایت بدخشان واقعست .

قطران - از معروفترین سخن سرایان دوره سلجوقی یکی نیز ابو منصور
قطران تبریزی است . اغلب شعرا که تا کنون نام از آنها برده شد از خراسان و یا
حوالی آن ظهور کرده اند ولی قطران تولد و شهرتش در تبریز بود و گویا مسافرت
مهمی از بنواحی آذربایجان تنموده است از قصیده .

من آن کشیدم و آن دیدم از غم هجران

چنین مستفاد میشود که وی در جنگ ممدوح خود امیر و هسودان باموغان در لشکر که حاضر بوده .

سال ۴۳۸ ناصر خرد در موقع عبور از تبریز قطران را دیده و با او صحبت کرده و شعر او را پسندیده است . قطران در اشعار خود عده‌ای از سلاطین را که درین موقع در آذربایجان حکومت داشتند مدح کرده مانند ابوالحسن علی لشکری و فضلون حکمرانان گنجه و ابو منصور و هسودان و ابو نصر محمد بن و هسودان امرای تبریز و حوالی و ابو دلف حاکم نخبوان و اران که ممدوح اسدی طوسی هم بود مخصوصاً ابو منصور و هسودان بن مملان را که تا چهارصد و پنجاه نفرای تبریز و پسرش ابو نصر محمد معروف بمملان ابن و هسودان را که از چهارصد و پنجاه بیست و شش نفر در آذربایجان بود ستوده و نام این هر دو را در ضمن قصیده که مطلع آن گذشت آورده و گفته است :

نه هیچکس پسر هیچمیر مملان دید / نه دید کسی پدری همچو میر و هسودان

اول شهرت قطران از زمان ابوالحسن علی لشکری (۴۴۱ - ۴۷۵) شروع میکند و چون کتبه مملان مزبور بونصر بوده و در اغلب قصاید قطران این کلمه آمده است شاید از این جهت باشد که متأخرین قصاید او را اشتباهاً بیه رودکی نسبت داده‌اند زیرا ابونصر را باسم نصر بن احمد سلمانی ممدوح رودکی یا شاید بابونصر که کنیت پدر این پادشاه بود اشتباه کرده‌اند .

از قصاید دیگر قطران که بزمین او اشارت دارد قصیده موثری است که در زلزله تبریز گفته و آن بنا بباخار در تاریخ سال چهارصد و سی چهار اتفاق افتاد و در آن سال خود شاعر در تبریز بود .

قطران از قصیده سرایان درجه اول فارسی است و بیشتر طرز شعرای خراسان را بکار برده اشعار او در زمان دولتشاه (مؤلف تذکرة الشعراء) معروف بوده است .

قصایدش متین و جزیل است در فنون لفظی تجنیس و ترصیع و ذوق فنین بکار برده و قصاید مشعشع در تمثیل همین فنون ساخته نیز در وصف وقایع و فصول و مناظر استادی نشان داده است برخی از گویندگان نامی او را ستوده‌اند .

جامی گوید :

بود قطران نکته‌دانی سحر ساز / قطره از کلك او دریای راز
یکی از بهترین چکامه های قطران قصیده‌ایست که در وصف زلزله تبریز سروده و بعد بستایش بونصر مملان گریز زده است اینک ایاتی از آن نقل میشود :

بود محال ترا داشتن امید محال / بمالمی که نباشد همیشه در یک حال
از آن زمان که جهان بود حال اینسان بود / جهان بگردد لیکن نگرددش احوال
دگر شوی تو ولیکن همان بود شب و روز / دگر شوی تو ولیکن همان بود مه و سال
محال باشد فل و محال باشد زجر / مدار ییمده مشغول دل بجز روقال
دل تو بسته تدبیر و نالد از تقدیر / تن تو سخره آمل و نالد از آجال
عذاب یاد نیاری بروز گسار نشاط / فراق یاد نیاری بروز گسار وصال
نبود شهر در آفاق خوشتر از تبریز / بایمنی و بمال و به نیکویی و جمال
ز ناز و نوش همه خلق بود نوشا نوش / ز خلق و مال همه شهر بود مالامال
در بیکام دل خویش هر کسی مشغول / امیر و بنده و سالار و فاضل و مفضل
یکی بطاعت از دیگری بخدمت خلق / یکی بچسبن مال و یکی بچسبن حل
یکی بخواستن جام بسمع غزل / یکی بتاختن یوز در شکار غزال
یکام خویش همی گشت هر کسی مشغول / بمال خویش همی داشت هر کسی آمل
خدا بمردم تبریز بر فکند فنا / خدا بنعمت تبریز گماشت زوال
فراز گشت نشیب و نشیب گشت فراز / رمال گشت رمال دور ماد گشت رمال
در بنده گشت زمین و خمیده گشت نبات / دمنده گشت بحر و رونده گشت جبال
بسایرای که بامش همی بسود فلک / بسادرخت که شاخش همی بسود هلال
کران درخت نمانده کنون مگر آثار / وزان سرای نمانده کنون مگر اطال
کسیکه سرشته شد از مویه گشته بود چوموی / کسیکه جسته بداز ناله گشته بود چونال
یکی نبود که گوید بدیگری که مموی / یکی نبود که گوید بدیگری که منال
کمال دور کنان ایزد از جهان / کجی رسد بجمالی کجا گرفت کمال

ازین قصیده و امثال آن پیداست که شاعر تنها بمدح نپرداخته و حوادث طبیعی و اتفاقات تاریخی را هم در نظر داشته و اشعار تاریخی سروده .

گذشته از دیوان اشعار که عده آنرا تا ده هزار بیت گفته‌اند که ویا قطران

تصنیفات دیگر داشته که از آن جمله منظومه‌ای بنام قوسنامه و کتابی در لغت بوده است. وفات قطران را چهارصد و شصت و پنج نوشته اندولسی از روی قرائن بیشتر عمر کرده.

مسعود سعد - مسعود سعد که از شاعران بنام دوره غزنوی و سلجوقی بشمار است اصلش از همدان است ولی تولدش در لاهور هندوستان در حدود سال چهارصد و چهل هجری اتفاق افتاد اجدادش اهل ادب بوده‌اند چنانکه خود گوید:

اگر رئیس نهاد یا عمید زاده یم ستودن سبب واصلم زدود فضیلاست

بخصوص پدرش سعد و جدش سلمان از دانشمندان محسوب میشده اند پدرش مدتی شصت سال خدمت غزنویان کرد چنانکه مسعود در قصیده مطلع:

گوهری جان نمای و یک چو جان گوهری پر ز گوهر الوان
چنین گوید:

شصت سال تمام خدمت کرد پدر بنده سعد بن سلمان
که باطراف بودی از عمل که بدرگاه بودی از اعیان

وی در هند املاک و عقار داشته. مسعود از ایام جوانی بسلاطین غزنوی اشتاب پیدا کرد و این در زمان شاهی سلطان ابراهیم بن مسعود پانزدهمین پادشاه غزنوی (۴۵۱-۴۹۲) بود.

بعد از آنکه سلطان ابراهیم غزنوی پسر خود محمود ملقب به سیف الدوله را در سال چهارصد و شصت و نه به حکومت هندوستان تعیین نمود مسعود سعد بجز که ملازمان او درآمد و از جمله خاصان دفتری او شد و در جنگها رکاب او را التزام نمود و از آن به بعد شهرت یافت و به عزت و جاه رسید و در لاهور دارای کاخ و جاه و حلال شد و اوایل عمر خود را در خوشی و عزت گذراند که هم مقام لشکری داشت و هم شهرت کشوری برخی از بهترین قصاید روزگار جوانی مسعود در مدح همین محمود سیف الدوله است از قبیل این قصیده.

جو روی چرخ شد از صبح، صغیفم ز قصر شاه مرا مرده داد باد نسیم
که عز ملت محمود سیف دولت را ابوالمظفر سلطان عالی ابراهیم
فزود حشمت و رتبت بدولت عالی چو کرد مملکت هند را بدو تسلیم

بنام فرخ او خطبه کرد در همه هند نهاد بر سر اقبالش از شرف دیهیم
ولی سیف الدوله بعد از چند سال حکومت در هندوستان مورد سوء ظن واقع گردید و سلطان فرمان داد او را با عده‌ای از ندیمانش گرفتار نموده هریک را بر ندانی بردند مسعود سعد را نیز که در این موقع تطلولی از بعض حکام و بدطینتان نسبت به املاک او شده و او برای شکایت بفرزین آمده بود به حمایت دشمنان و حسودان توقیف کردند و او را هفت سال در قلعه‌های دهک و سو و سه سال در قلعه‌های محبوس نمودند چنانکه خود گوید:

هفت سال بکوفت سو و دهک پس از آن سه سال قلعه نای
پس از ده سال حبس شرح حال خود را در قصیده‌ای که به سلطان ابراهیم فرستاده چنین بیان میکند:

بزرگوار خدا یا چو قریبه سالست که می‌بکاهد جان من از غم و تیمار
چرا ز دولت عالی تو به پیچم روی که بنده زاده این دولتم بهفت تیار
نفسم سلمان پنجاه سال خدمت کرد بدست کرد بر پنج این همه ضیاع و عقار
بنم سپرد و زمن مستند فرعونان شده به جز و ضرورت ز خان و مان آوار
بحضرت آمدم انصاف خواه و داد طلب خبر نداشتم از حکم ایزد دادار
همی ندانم خود را گناهی و جریمی مکرسمایت و تلبیس دشمن مکار

از همین ابیات و نظایر آن چنین بدست می‌آید که علت عمده آن زندانی شدن مسعود همانا بدخواهی دشمنان و ستم حسودان و فرومایگان بوده که مانند سلطان ابراهیم پادشاه دهن بین و لاجوج و سرسخت را نسبت بشاعر نگران کردند و او را به رنج و شکنجه سالیان دراز برای مردی آزاده طبع مانند مسعود سعد سلمان فراهم آورد.

معلوم میشود در زندان سو یا بهرامی نامی که نیز زندانی بوده است انسی پیدا کرده و از وی اخترشناسی آموخته است چنانکه در ضمن قصیده‌ای در ستایش علمی خاص از رجال دربار و حاجب سلطان ابراهیم با مطلع: «تبارک الله بشکر میسان بسته بجان ز بهر خدمت سلطان سپید سلطان» گوید:

یکی حکایت بشنو ز حسیبال رهی بمقل سنج که عقلست عدل را میزان
بر این حصار مرا با ستاره باشد راز بچشم خویش همی بینم افتراق و قران

مدتی مدحت شهن کردم نوبت خدمت و دعاست کنون
 سبك و معانی در اشعار مسعود - مسعود سعد یکی از قصیده سرایان
 درجه اول ماست گرچه در شعر اوسبك شاعران خراسان پیداست مانند عنصری مثلاً
 در قصیده معروف با مطلع:
 شکوفه طرب آور شاخ عشق بار که بوی نورت و فتح آید از نیم بهار
 که در ضمن آن گوید:
 جز این چه دانم گفتم که عنصری گوید «چنین نماید شمشیر خسروان آمار»
 و در قصیده:
 ایا نسیم سحر فتحنامهها بردار بهر ولایت از آن فتحنامه ای بسیار
 که در ضمن آن گوید:
 نمود در هند آثار فتح شمشیرت «چنین نماید شمشیر خسروان آمار»
 و مانند رودکی در قصیده:
 «ز شاه بینم دلهای اهل حضرت شاده که در ضمن آن گوید:
 جز آن نگویم شاهاکه رودکی گوید «خدای چشم بد از ملک تو بگردانده
 و منوچهری که در یکی از ترجیع بندهای خودیتی از ضمن کرده گوید:
 «خیزد و خیز آرد که هنگام خزانست» کر خواهی از این به دگری گویم این بار
 همچنین سبك لیبی و شهید بلخی و برخی دیگران را در نظر داشته ولی حقیقت
 اینکه اینگونه مشابعت نتیجه تقلید نیست و قریحه استاد توانا تر از آنست که اسیر
 تقلید باشد و این سبك او را از جوانی ملکه شده و باروانی که در طبع و تسلط که
 در نظم داشته طرز خاصی بشعرش داده و در دعوی خود یحیی نیست که گفته است:
 اشعار من آنست که در صنعت نظمش نه لفظ معیار است و نه معنیش مثلاً
 انشا کندش روح و متق کندش عقل گردون کند املا و زمانه کند اصفا
 استاد بهمان طور که در میدان نظم شهسوار بوده در شرم مهارت داشته چنان
 که خود گوید.
 بنظم و شر کسیراگر افتخار سازاست مراز است که امروز نظم و شر مراست
 وصف طبیعت یا معشوق یا شراب در شعر مسعود نسبت بشاعران خراسان کمتر
 است با اینهمه تفریهای نادر شیرین دارد مانند این ابیات:

بکشب از نوبهار وقت سحر باد بر باغ کرد راهگشود
 فتنه گل پیام داد به می گفت من آمدم بیایغ اندر
 خیمها ساختن ز میرم جین فرش کردم ز دیه ششتر
 ز معماری من آمدم بیرون نه بدیدست روی من مادر
 نگشادم قلاب سبز از روی نه بودم بکس رخ احمر
 مادر من دمید مشک و عطر ابر بر من فشاند در و گهر
 همچنین
 ربور سمن جو بکشاند کلاه های هوا ییلازیند
 کوه را سر بسیم در گردن دشت را رخ بزر بیندیند
 زنگ ظلمت بصقل خورشید همچو آینه پاک بز دیند
 اختران نور مهر دزدیدند زان بدان هیچ روی ننماید
 مهر چون روز نوز مه ستد اختران شب همی پدید آید
 یعنی اندر سپیده دم به نوبت که ز سرزه همی نیاساید
 استاد نه تنها در زبان مادری ادیب بوده در تازی و هندی هم دست داشته و اشعاری
 بتازی سروده است.
 پیداست سبك خاص مسعود سعد که ویرا در رده شاعران بلند نشان مبین ما
 مقامی ارجمند بخشیده در اشعار زندانی یا حبسیان او جلوه گریست. این سنخ شعر
 در ادبیات ماکمیاست زیرا سخنی که تمییر ضمیر نماید و نتیجه رنجهای بی پایان گویند
 آن باشد و درون دل بر آید و در گوشه های تاریك زندانها ساخته و در واقع تار و
 بود آن از دل و جان بافته شود در همه جهان مانند الماس ناب و نفوذ و مانند ناله
 پشیمان دلنواز و شورانگیز است. بیجهت نیست که نویسنده ای مثل نظامی عروضی
 که کما بیش معاصر شعر بود گوید:
 «وقت باشد که من از اشعار او خوانم موی بر اندام من برپای خیزد و جای آن
 بود که آب از چشم برود»
 شگفت اینکه سخنان آتش باز شاعر رنجیده که دل سنگ را آب میکرد در دل
 سلطان اثر نکرد و چنان صاحب دل دانشمند سالها در ظلمت زندان بماند!
 اشعار زندانی مسعود راحتی با اشعار مشابه مغرب زمین مانند شعر زندانی

محبوبه افریجه بایران شاعر نامی انگلیسی نمیتوان قبلی کرد زیرا گوینده انگلیسی با اینکه شعری مؤثر ساخته و منظومه‌ای بدیع دلنشین پرداخته خویشتن مانند شاعر ما یک نیمه عمر در زندان بسر برده و در شعر خود از ذوق و تخیل شاعرانه استفاده کرده؛ شنیدن کی بود مانند دیدن اعلت سوزناکی و دلخراشی شعر مسعود همین است که شاعر ما سرگذشت گفته نه خیال. تأثیر سخن مرد دانشمند خوش بیان در ستکار بار یک حس را که سال های دراز دور از وطن و یاران و پدر و مادر وزن و فرزند در عذاب محبس عمر بگذرانند نمیتوان با تأثیر سخنانی که گویندگان آنرا از این راه سوزی در دل نبوده برابر نمود. قصیده‌های شکواییه - مود غالباً از راه داد خواهی خطاب شاهان غزنوی یعنی سلطان ابراهیم بن مسعود بن محمود (۴۵۱-۴۹۲) و پسرش سلطان مسعود (۴۹۲-۵۰۸) و اخلاف آنان یعنی شیرزاد بن ابراهیم (۵۰۸-۵۰۹) و ملک ارسلان بن مسعود (۵۰۹-۵۱۱) و بهرامشاه بن مسعود (۵۱۲-۵۴۷) ساخته شده و ساقه پیش از بت شکوی ستایشی از سلطان بعمل آمده پس بموضوع پرداخته شده ولی میتوان گفت شاعر با وجود احتیاج شدید که برای رهایی از زندان حضرت سلطان داشته باز در مدح تاحدی راه اعتدال پیموده و اصلاً بحکم فطرت مردی متین و شجاع و دارای عزت نفس بوده و کدا طبعی نداشته.

مدحهای دیگر استاد متوجه است به وزیران و امیرانی مانند تقي‌الملک طاهر و وزیر مسعود که ابوالفرج دینی و سنائی و مختاری هم او را ستوده‌اند و ابو نصر پارسى که مهبسالار شیرزاد بود و علی خاص که از مقربان دربار سلطان ابراهیم و مسعود بود و ابوالقاسم خاص و اماتل آنان که اغلب نسبت بشاعر نیکی نموده و پیش شاهان از دشنامت کرده بودند. در ضمن اینگونه قصیده هاست که شاعر رنج‌های زندان و اندوه های دوران و ناله های جانگداز و زجرهای شبهای دراز را شرح میدهد و از راز و نیازی که در آن شب های سیاه پیدا با اختران آسمان میکرد ما را آگاه میسازد و از آزارهای مؤثری که در ظلمت زندانهای انبدر و مدر و فرزندان مینموده سخن میراند و از بیکنایه خویش و تهمت و دشمنی مردمان که با اغراض پست موجب آزار شاعر آزاد را فراهم ساختند و از زود باوری و بدبینی بزرگان که بقول حاسدان باور کردند بحث میکند و از اینکه چرا در این جهان حق مقروض

حتم باطلست مینالد. اینک ایانی از قصاید زندانی او نقل میگردد:

حال یأس و تروید و بیچارگی شاعر:

تاکی دل خسته در کمان بندم	جرمی که کنم باین و آن بندم
بد ها که بمن هم رسد از من	بر گردش جرخ و بر زمان بندم
افتاده و خم چراهوس چندین	بر قامت سرو بوستان بندم
وین لاشه خر ضعیف بدره را	اندر دم رفته کاروان بندم
این سستی بخت پیر هرساعت	در قوت خاطر جوان بندم
چند از بی وصل در فراق افتم	و هم از بی سود در زبان بندم
وین دیده پرستاره را هر شب	تا روزی همی بر آسمان بندم
وز عجز دو گوش تا سپیده دم	در نمره و بانگ پاسبان بندم
هرگز نبرد هوای مقصودم	هر تیر یقین که در کمان بندم
چون اشک ز دیده بر دروخ بارم	باران بهار در خیزان بندم
خونی که ز سرخ لاله بگشایم	اندر تن زار ناله و ان بندم
از کالبد تن استخوان مانند	امید درین تن از بجان بندم
از ضعف چناندم که گر خواهم	ز اندام گره چو خیزران بندم
یکتیر نماند و چون کمان گشتم	تاکی زه چنگ بر کمان بندم

پشیمانی از کرده و گفته خویش و عقاب بجرخ کبرفتار و سخن از یکنایه و وحشت زندان:

از کرده خویشتن پشیمانم	جز تو یه دگر نمیدانم
کارم همه بخت بد پیچاند	در کام زبان همی چه پیچانم
این جرخ بکام من نمیکردد	بر خیره سخن همی چه گردانم
در دانش نیز هوش برجسم	در جنبش کند سیر کیوانم
که خسته ز آفت لاهورم	که بسته بتهمت خراسانم
تا ز اندام ای شکفت محبوبم	تا مرگ مکر که وقف زندانم
چون پیرهن عمل پوشیدم	بگرفت قضای بد گریبانم
بر مغزن ای سپهر هرساعت	چندین چه زنی که من نماندم
در خون چه کشی تنم نه زوینم	در تنف چه بری دلم نه یکانم

حمله چه کنی که کند شمشیرم
والله چو گرگ یوسفم والله
گر هرگز ذره کسری باشد
بر بیده باز مبتلا گشتم
بر کند سپهر باز بنیادم
در بند نه شخص روح مباحم
بیش نیم و جو پیشان باشم
چو سایه شدم ضعیف و ز محنت
اندر زندان چو خوشن بینم
گور بست سیاه رنگ دهلیم
که انده جان یأس بگذارم
نرسخت ضعیف و دل قوی بینم
از قصه خویش اندکی گفتم
پیوسته چو ابرو شمع میگیرم
فریاد رسیدم ای مسلمه آنان
بیاد ایام جوانی و روزگار اندوه زندانی :

دریغا جوانی و آن روزگار
نشاط من از عیش کمتر نشد
زیستی مرا آن بدیده آمدست
سبک خشک شد چشمه بخت من
در آنجا هم افکند گردن دون
بسایب که در حبس بر من گذشت
سیاهی سیاه و درازی دراز
یکی بودم و داند ایزد همی
بدم تا امید و زبان مرا
از خواص اخلاق مسعود با اینهمه رنج و فشار که کمر کوهر میشکند بردباری
و خود داری بوده و این حقیقت از سخنان او پیداست حتی گاهی روزگار جسی را

که از رنج پیری دل آگه نبود
امید من از عمر کونه نبود
در این راه که هر کرد در آن راه بود
مگر آن چشمه رازه بود
که از زرفی آنچه را ته نبود
که بینای آن شب جزا که نبود
که آنرا امید سحر که نبود
که بر من موکل کم ازده نبود
همه گفته جز حسبی الله نبود

از بابت اینکه بازمایش و تجربه او افزوده ازین لحاظ غنیمت میسرود چنان که در
ضمن قصیده فوق گوید :

گرم نعمتی بود کاکنون نماند
کنون دانشی هست کانگه نبود
و در قصیده دیگر پس از ناله از گرفتاری گوید :

چرا ناسپاسی کنم زین حصار
چو در من یغزود فرهنگ و هنک
هنرهای طبعم پدیدار شد
تنم را ازین انده آذرنگ
ز زخم و تراشیدن آید پدید
ملی گوهر نیم و نقش و خدنگ
چنان میدانم که شاعر در زندان از زندانی دیگری علم نجوم آموخت و ناچار همه
وقت در اندوختن داش بود اندوه و محن او را از کسب فضائل باز نداشت پیروی
همین دانش پژوهی که درو بود و آرمایش لشکری و جنگاوری که داشت با آن همه
مصیبت ها و آفت شجاعت خود را نباخت و گفت

از فلک تنگدل مشو مسعود
گر فراوان ترا بیازارد
بدمیندیش و سر چو سر بر آرد
گر جهان بر سرت فرود آرد
حتی با آن همه ستایش که بر حسب احتیاج و رسم زمان و گاهی هم محکم قدم
شناسی ... نشان کرد باز هیچگاه حاضر منت پذیری از کسی نشد و استقلال خود
را نگه داشت و در عین آماج بودن بیلاهای بزرگ شهاب نفس خود را بدینگونه
سخنان بیان نمود

تخم گشت ایجب مگر سختم
او بروید همی و شاخ زند
از فغان سخن همی ترسم
آفتابست همتم گر چند
باز گشته است پوست بر تن من
روزگارم نشانده بر آتش
هر زمانی بدست صبر همی
همه آتشکده شدست دلم
که ز تنف دل ازدها کردار
سر پیش خسان فرو نام

که پراکدم بر زمین فکتم
من ازو دانه همی بچم
که رفایت همی رسد سختم
عرضی گشت همچو سایه تنم
چون ناله گشتم برهنه
صبر تا کی کم نه برهنم
گردن ازو فرو شکتم
من از آن مردم همی نرم
بر ریش همی شود دهم
که من از کسر سرو مرجسم

منت هیچکس نخواهم از آنک
بندم کرد کار ذوالنمن
گر ز خورشید روشنی خواهد
دیدگان را زینخ وین بکنم

خلاصه آنکه مسعود سعد از قصیده سراین ردیف ایرانست. سبک خاص او در قصیده شکوایی و بیان حال و شرح آزمایشهای اندوهگین یک زندگی پر رنج و عذاب دیده میشود. صفت بارز شعر استاد ازل در آمدگی و صمیمیت آنست. در شعر مسعود بیشتر از مفردات دل کار گرفته است. در مدایح او هم مانند اغلب شاعران دیگر در عین مدح سلاطین برای آن درس زندگی و اخلاق پیدا میشود و در آن ضمن اشاره بر برخی وقایع تاریخی هم شده که خالی از فایده نیست.

مسعود شاعری بوده آزادمنش و بی نیاز و در این خوی شهامت او ناچار جنگاوری او تأثیر داشته پس این مردم به تمام معنی بزمی بوده و هم در زمی.

مسعود بواسطه علوم مقام و خود کلام نه تنها مورد توجه رجال دربار بود بلکه شاعران نامی هم در عصر نیز او را احترام میگذاشتند از جمله حکیم سنائی غزنوی بود که دیوان اشعار مسعود را در زمان خودش با کمی بعد از فوت او گرد آورد دیگر سید حسن غزنوی که از یاران شاعر بود و با او مشاعره میکرد و مسعود در سوگواری او قصیده‌ای ساخت که ایست ذیل از آنست.

بر تو سید حسن دلم سوزد (۱)	که چو تو هیچ غمگسار نداشت
تن من زار بر تو مینالد	که تنم هیچ تو یار نداشت
ای عزیز می که در همه احوال	جان من دوستیت خوار نداشت
نیغ مردانگیت زنگ تزد	گل آزادگیت خار نداشت
آب مهر تو را خلایب نبود	آتش خشم تو شرار نداشت
هیچ میدان فضل و مرکب عقل	در کفایت چو تو سوار نداشت
می نشد سال عمر تو و یحک	سال زاد تو را شمار نداشت
هیچ روزی شب نشد که مرا	نامه تو در انتظار نداشت
کوشم اول که این خبر بشنود	بروانت که انتظار نداشت

دیگر رشیدی سمرقندی که مداح ملک شاه بود و اشعاری ساخته از سمرقند

۱- مرثیه مربوط بسید حسن دیگر است.

بهند پیش مسعود میفرستاد و مسعود پاسخ میداد وی در یکی از اشعارش خطاب بمسعود گوید:

رسید شعر تو ای تاج شاعران بر من
چو نوشگفته گل اندر بهار کرد چمن
آیا چو اصل بزرگی بزرگ دهمه اصل
آیا چو عقل تمامی تمام در هر فن
دیگر ابوالفرج رونی که با استاد مشاعره میکرد و در دوری او گفته:
ابوالفرج ای خواجه آزاد مرد
هجر وصال تو مرا خیره کرد
دیگر امیر معزی ملک الشعراء سنجر که درباره شاعر گوید:

شریف خاطر مسعود سعد سلمان را
مسخرست سخن چون بری سلیمان را
حکایت خردش روشنی دهد دل را
روایت سخنش تازگی دهد جان را
خاقانی هم با شاعر ارتباط داشته و در شمری او را انتقاد کرده است.

وفات مسعود سعد ظهراً در سال پانصد و پانزده اتفاق افتاد و در آن حین حدود هفتاد و پنج سال داشت. شاعر بزرگ پس از عمری پر ملال و دردناک ازین جهان رفت ولی نیکی نام و نفوذ کلام او بمالند چنانکه خود گفت:

فهرست حال من همه تاریخ و بند بود
از رنج ماند عبرت و از بند پند ماند
لیکن بشکر گویم کز طبع پاک من
چندین هزار بیت بدیع بلند ماند

عمر خیام - ابوالفتح عمر بن ابراهیم که از بزرگان و شعرا و دانشمندان ایران است نیز در دوره سلجوقی ظهور نمود و زادگاهش نیشابور بود.

از شرح احوال خیام معلوم میشود که بلاد خراسان مانند طوس و بلخ و بخارا و مرد را دیده و حتی به بغداد رفته و بروایتی زیارت حج نیز بجای آورده است. خیام در عصر خود از محترمین و اجله فضلا مددود بود و با علمای درجه اول مانند غرالی و با سلاطین و رجال دربار سلجوقی مانند ملکشاه و خواجه نظام الملک مراوده داشت و در مجالس سلطانی و محافل علمی و ادبی دارای مقام و مورد توجه و احترام بود.

این شاعر حکیم در اغلب علوم عصر خود مخصوصاً در نجوم و پزشکی و حکمت مهارت داشت چنانکه یکی از اعیان منجمین که ملکشاه آنرا باصلاح توم بر گماشت او بود نیز سنجر پسر ملکشاه را که مرض آبله داشت معالجه کرد و در

حکمت و علوم با مشاهد عصر خود مانند حجة الاسلام غزالی که ذکر او بیاید مباحثه میکرد.

شهرت عمده خیام بواسطه رباعی های اوست که گویا آنها را در اوقاتی که از حلس نجوم و از تدقیق مسائل طب و تحقیق غوامض حکمت خسته و پیرشان میشد برای تفریح خاطر و تخفیف تأثرات خود میسرود و افکار بزرگ در این رباعیها ساده و شیرین بزبان و بیان میآورد. رباعی گویان مانند شهید بلخی و ابوشکور بلخی و رودکی و ابوسعید و دیگران قبل از خیام بوده حتی مضامینی هم شبیه به مضامین خیام ساخته اند چنانکه این رباعی را به شهید نسبت داده اند:

دوشم که در افتاد بوبرانه طوس دیدم جندی نشسته بر جای خروس
گفتم چه خبر داری ازین ویرانه گفت خیر اینست که افسوس افسوس

ولی رباعیات خیام شیوه و لطافت و تأثیر و طراوت دیگر دارد و اغلب آنها در عبارات قصار معانی بسیار را حاوی میباشد و گویا آنکه که استاد از حل مسائل عالم بطریق عقل و برهان و ایمانده لاجرم بچربان احساسات خود راه داده و بهت و حیرت و تأثر و رقت و تحولات فکرت خود را در زبان شعر جلوه میداده و در فضای پهنای و یکران اندیشه و خرد بر بل و پر شعر و خیال بریدن میخواست است.

افکار و فلسفه خیام - رباعیات خیام از حیث شمار کم و از نظر عبارت ساده و موجز ولی از لحاظ معنی نغز و جالب است و در واقع عقاید لطیف حکیمانه در قالب دو بینی های شیوای مؤثری بیان کرده.

بررسی دقیق رباعیها نشان میدهد که قلب شاعر حکیم ما از چند چیز سخت متأثر بوده و مسوخته و عمری از بی چاره آن دردهای پیدوا میکشیده و چون چاره ای که تسکین درد نماید پیدا نمیکرده بناچار در آن فشار درونی محض آرامش ضمیر بریر بل شعر پناه میبرده است.

فحسین تأثر قلبی شاعر هماندا از نادانی و بی خبری بشر است در برابر راز آفرینش و معمای جهان. کسی ما را آگاه نکرد که از کجا آمده بکجا میرویم. این گیر و دار زندگی چیست و کاروان بشر این پیراهن حیل را با اینهمه اندوه چرا میپیماید.

دوری که دور آمدن و رفتن نیست او را نه بدایت نه نهایت پیداست
کس می زند می درین معنی راست کین آمدن از کجا و رفتن بکجاست

ز آوردن من نبود گردون را سود وز بردن من جاه و جلالش غزود
وز هیچ کسی نیز دو گوشم نشنود کلودن و بردن من از بهر چه بود

دومین اندوه شاعر که پیداست دلش خونست از اینکه چرا و چگونه دوخت
زندگانی آدمی نشکفته خشک شده زمین میفند تندوستی به بیماری و حوائی به پیری
وزندگی بمرگ مبدل میگردد و عزیزان جهان سرانجام منتی خشک میشوند.

پیش از من و تو لیل و نهار بودست گردنده فلک نیز بکاری بودست
ز نهار قدم بخاک آهسته نهی کان مردمك چشم نکلاری بودست

هر سبزه که بر کنار جوی رستست گویی ز لب فرشته خونی رستست
یا بر سر سبزه تا به واری نهی کان سبزه ز خاک ماهر و می رستست

ای چرخ فلک خرابی از کینه تست یی داد گری پیشه دیرینه تست
ای خاک اگر سینه تو بشکافند بس کوهر قیمتی که در سینه تست

گویی بشر که اسیر حوادث است باز چه ای بیش نیست که بدست چرخ بازیگر
چندی جست و خیز کرده نابود میگردد و همه آرزوها را با خود بر رخسار میبرد و
کسی او را از این معمای آفرینش آگاه نمیسازد:

از روی حقیقتی نه از روی مجاز ما لعبتکیم و فلک لعبت باز
باز چه همی کنیم بر نطع وجود رفتیم بسندوق عدم يك يك باز

جامیست که چرخ آفرین میزندش صد بوسه مهر بر جبین میزندش
وین کوزه کرده چرخ جام لطیف میسازد و باز بر زمین میزندش

سومین تأثر سخنگوی نامی همانا شکایت است از ظاهر آرائی و فریبکاری وریا و دورویی و بی حقیقتی برخی از پیشوایان دین که بظاهر دم از حق و تقدس زده در باطن بی اغراض میگردند و مردمی را بجای راهنمایی گمراه میکنند و در این مآل رباعیهای مؤثر از نقل شده .

پس از شکایت از گردش جهان و ذکر ناکامی و اندوه مردمان و کوتاهی عمر انسان و یاد از ریا و سالوس روحانیان خیام تدبیری برای ما اندیشیده و مرا در برابر اینهمه رنج و محنت شیوه زندگانی میآموزد و آنهم عبارتست از خوشی و نشاط و پیدردی اکنون که ما همه مروض ستمهای روزگار و بازچه چرخ غداریم و گذشته و آینده را دسترس نداریم و جهان را برفق مرام خود تابع نظام و حوادث رافرماتیر و رام نمیتوانیم بکنیم پس چه بهتر بکوشیم تا آنجا که توانیم غم گذشته و اندوه آینده را کم خوریم و دم را غنیمت شمیریم و خوش باشیم و تا فرصت از دست نرفته کام دل از زندگی که چند سال پیش نیست بستانیم و برخیزیم و بکار زندگی پردازیم و زبون حوادث نگردیم و مردم قدر عمر را بدانیم و از عهده تکالیف آن بر آییم . اینک چند رباعی در اینگونه مضامین :

روزی که گذشته است از ویاد مکن	فردا که نیامده است فریاد مکن
برنامه و گذشته بنیاد مکن	حالی خوش باش و عمر برباد مکن

در خواب بدم مرا خردمندی گفت	کز خواب کسی را گل شادی نشکفت
کاری چکنی که با اجل گردد جفت	بر خیز که زیر خاک میباید خفت

بر خیز و مخور غم جهان گذران	خوش باش و دمی بشادمانی گذران
در طبع جهان اگر وفائی بودی	نوبت بتو خود نیامدی از دگران

امروز ترا دسترس فردا نیست	و ندیشه فردا بجز سودا نیست
ضایع مکن این دم را در لذت شیدا نیست	کین باقی عمر را بها پیدا نیست

عمر خیام در علوم و فنون دست داشته و تألیفات و رساله های مهم مانند رساله هایی در جبر و مقابله و رساله های در طبیعت و در فلسفه کون و وجود تصنیف کرده و بعضی از آنها مانند رساله های جبر و هندسه که به عربی و رساله وجود که بفارسی است باقیست در شمار رباعیات خیام اختلاف هست و قسمت بزرگ آنها که امروز معمولاً باسم او نسبت داده میشود متعلق بر رباعی سرایان دیگر مانند ابن سینا و خواجه عبدالله انصاری و ابوسعید و امثال آنهاست . در دیوانهای مختلف خطی و چاپی از هفتاد و شش تا هزار و دویست رباعی و بیشتر بنام خیام ثبت گردیده و بنا بتحقیق علما و از روی قرائن عدد اول بشمار واقعی نزدیکتر است . رباعیات خیام تقریباً بتمام آلسنه مشهور دنیا ترجمه شده و نامش در اطراف و اکناف عالم معروفست . وقت خیام بقول معاصر او عروضی سمرقندی چند سال قبل از پانصد و سی اتفاق افتاد و از قرائن معلوم میشود عمر درازی داشته .

مدفن خیام در صحن امامزاده محروق نیم فرسنگی مولدش نیشابور واقع است اینک بجاست که حکایت شیرین و مؤثر یکی از معاصرین شاعر یعنی عروضی سمرقندی را که واقعه مرگ او را هم در بردارد در اینموقع نقل کنیم :

"در سنه ۵۸۵ و خسمانه بشهر بلخ در کوی برده فروشان دوسرای امیر ابوسعید جره خواجه امام عمر خیامی و خواجه امام مظفر اسفزاری نزول کرده بودند و من بدان خدمت پیوسته بودم در میان مجلس عشرت از حجة الحق عمر شنیدم که او گفت کور من در موضعی باشد که هر بهاری شمال بر من گل افشان میکند مرا این سخن مستحیل نمود و دانستم که جنوبی گزاف نگوید چون در سنه ۵۸۵ بلخ نیشابور رسیدم چهار (یا چند) سال بود تا آن بزرگ روی در نقاب خاک کشیده بود و عالم سفلی ازو بیتیم مانده و او را بر من حق استادی بود آدینه زیارت اورفتم و یکی را با خود بیردم که خاک او بمن نماید مرا بگورستان حیره بیرون آورد و بر دست چپ گشتم در پائین دیوار بغی خاک او دیدم نهاده و درختان امرو و زرد آلو سراز باغ بیرون کرده و چندان برك شکوفه برخاک او ریخته که خاک او در زیر گل بنم-ان بود و مرا یاد آمدن آن حکایت که بشهر بلخ ازوشنیده بودم گریه بر من افتاد که در بسط عالم و اقطار ربع مسکون او را هیچ جلی نظیری نمیدیدم ایزد تبارك و تعالی جای او در جنان کند بینه و کرمه ."

امیر معزی - محمد بن عبدالملك برهانی متخلص بمعزی ظاهر آدر نیشابور متولد شده پدرش عبدالملك برهانی شاعر دربار الباسلان بود و در اوایل سلطنت ملكشاه ابن الباسلان در موقع مسافرت در قزوین وفات یافت . - برهانی چون مرك خود را نزدیک دید قطعه‌ای در سپارش پسر خود محمد ساخته و پیش سلطان ملكشاه فرستاد که عبارت از اینست :

بکجند باقیل تو ابشاه جهانگیر	کرد ستم از چهره ایام متردم
طفرای نیکوکاری و منشور سعادت	زد ملك العرش بتوقع تو بردم
آمد چهلوش ز قضا مدت عمرم	در خدمت درگاه تو ده سال شمردم
مگذارتم این خدمت دیرینه فرزند	واندر سفر از علت ده روز بمردم
رفتم من و فرزند من آمد خلف صدق	او را بخدا و بخدا داد - بمردم

محمد گرچه در دربار ملكشاه بود ولی در اوایل تقرب نداشت تا اینکه بواسطه امیر علی فرامرز که از خوبشان سلطان بود بحضور سلطان نایل آمد گوشت روزی سلطان بزم دیدن هلال رمضان بیرون رفت و ماه را پیش از دیگران دید و معزی که درین موقع حاضر بود این رباعی بالبداهه گفت :

ای ماه چو ابروان بلری گومی	بانی چو کمان شهر بلری گومی
نعلی زده از زر عیاری گومی	در کوش سپهر گوشاری گومی

سلطان را این رباعی خوش آمد و از راه انعام اسبی بشاعر بخشید و او به از این رباعی را گفت :

چون آتش خاطر مرا شاه بدید	از خاك مرا بر زیر ماه کشید
چون آب یکی ترانه ازم بشنید	چون باد یکی مرکب خاصم بخشید

سلطان بر او احسانها کرد و بر تبهائی افزود و فرمان داد تا او را امیر معزی بخوانند که منسوب بخود سلطان باشد زیرا وی لقب معزالدین والدین داشت پس از این واقعه معزی شهرتی بسزا یافت و از مقرین گردید و جاه و جلال پیدا نمود . در تذکره لبالب الالباب گوید :

« به کسی از شعرا در سه دولت اقبالها دیدند و قبولها یافتند چنانکه کسی را آن مرتبه میسر نبود یکی رودکی در عهد سامانیان و عنصری در دولت محمودیان و معزی در دولت سلطان ملكشاه » .

سال چهار صد و هشتاد و پنج سلطان ملكشاه در گذشت و بعد از او معزی امیر الشعراى سلطان سنجر شد و در عهد او نیز صاحب ثروت و خدم و حشم گشت و حتی بنا بر وایتی از طرف سنجر بر سالت بروم رفت . دیوان معزی تا هیجده هزار و یانصد بیت دارد و مرکب از قصاید و غزلیات و قطعات و رباعیات .

سبك معزی - شیوه شعر معزی از آن شاعران منقدم خراسان فرقی محسوس ندارد و در واقع سبك آنرا پیروی نموده و قصاید او خواه از حیث موضوع و خواه از حیث الفاظ قصاید فرخی و عنصری را بخاطر میآورد و گاهی شباهت بین این سبکها کاملاً ظاهر میشود مانند قصیده از که در مدح عمید الدوله جمشید بن بهمنیار وزیر فارس و اصفهان ساخته و آن قصیده معروف فرخی را که با مطلع :

بر آمد نیلگون ابری ز روی نیلگون دریا - جورای عاشقان گردن چو طبع بیدلان شیدا
سروده متذکر میآورد اینک چند بیت از آن برای مقایسه نقل میشود :

بر آمد ساج کون ابری ز روی نیلگون دریا - بخار مرکز خاکی قلب قبه خضرا
جو بیونند بیم گومی که در دشت سیمایی - جواز هم بکسلد گومی مگر کشتبت در دریا
کمی چون خرمن مشکست بر پیرو زده کون مفرش
کمی چون توده رنگست بر زنگار کون صحرا

کمی چون شاخ نیلوفر میان باغ پر نرگس	کمی چون تل خاکستر فراز کوه پرمینا
کمی کافور بلر آید چه بر کوه وجه بر هامون	کمی لؤلؤ فشان آید چه بر خار وجه بر خارا
که لؤلؤ پراگندن بود چون عاملی جار	که کافور پاشیدن بود چون عاقلی شیدا
از هر ساعتی جیغون شود پر نخته قره	وزو هر ساعتی دریا شود پر لؤلؤ لا
چو بیکر آید سوی بالا بر آرد گهر از پستی	چو باز آید سوی پستی فشاند گهر از بالا
کمی باخاك در بیست کمی باباد در کشتی	کمی با آب در صحبت کمی با آتش اندروا
کجا خوردشید رخشانرا پوشد زیر دامن در	بدان ماند که اهریمن همی پوشد بدیضا

همچنین شاعر در قصیده عراقی که در مدح فخر الملك بن خواجه نظام الملك ساخته و ابیاتی از آن در زیر نقل میشود قصیده زیبایی عنصری را که با مطلع :

باد نوروزی همی در بوسطن بتگر شود - تا ز صغش هر دوختی لبست دیگر شود شروع میکند در نظر داشته چنانکه گوید :

آمد آن فصلی کزو طبع جهان دیگر شود
 باغ ازو مانند صورتخانه مانی شود
 کوهسار از چادر سیمابگون آید برون
 گاه پر کوکب شود بی گنبد اخضر دخت
 سرو همچون منبری گردد ز مینا ساخته
 گاه بلزبکر شود قمری گهی بلبل خطیب
 ابر چون اندر دهان لاله اندازد سرشک
 لؤلؤ اندر لاله پنداری همی مضمر شود
 تا گوید :

گفتم این مدحت بدانسانی که گوید عنصری

« باد نوروزی همی در بوستان بتکرر شود »

باز در قصیده با مطلع :

ایا نوشته هنرنامهها برون ز هزار
 ویا شنیده ظفر نامه ها برون ز شمار
 تتبع قصیده عنصری با مطلع : چنین نماید شمشیر خسروان آثار ظاهر است
 همچنین از مضامین و طرز سخن منوچهری در شعر این استاد پیدا میشود از
 آنجمله میتوان قصیده‌ای را که در مدح ابوسعید محمد بن منصور از رجال عهدملک شاه
 گفته بروجه مثال ذکر نمود که با این مطلع آغاز میکند :
 ببال فرخ و عزم درست و رای صواب سفر گزیدم و کردم سوی رحیل شتاب
 در این قصیده شرح عزم رحیل و وصف سفر و وصف اسب و تعریف ستاره ها
 طرز منوچهری را بنظر میرساند همین منوالست قیامی دیگر مانند قصیده :
 تا باد خزان حله برون کرد ز گلزار ابر آمد و پیچید قصب بر سر کھسار
 شیوه شعر عسجدی نیز در نظر شاعر بی تأثیر نبوده و خود در ضمن قصیده‌ای
 که در ستایش مؤیدالملک پسر خواجه نظام با این مطلع سروده :
 چو آتش فلکی شد لفته زیر حجاب ز دود بست فلک بر رخ زمانه نقاب
 یاد از وی کرده اینچنین گفته است :

بوزن و قافیت آن که عسجدی گوید « غلام وار میان بسته و گشاده نقاب »

معزی شاعر قصیده سرا و مدیحه گو بوده است و جز در این طرز که در آن

پیرو شاعران نامی خراسانست هنری از وی نباید انتظار داشت والحق در این مورد
 با استادان فن میتواند برابری نماید . قصیده‌های وی معمولاً مفصل و محکم و صنعت
 تشبیه و مجاز و استعاره در آن میندولست شاعر در تغزل هم داشته و همتی نیز بغزل
 و قطعه و مسقط و رباعی گماشته است .

در مدح اوصاف گوناگون از حد فزون بممدوح مینبغشد شاه یا امیری که او
 میستاید در سخاوت سر مشق هزار حاتم است کرامت اولیا دارد بازار اهل سخن
 بمدح او روانست و گفتارشان روا ، در مروتش روی وریا نیست ، سوار هنر است و
 خاک سم سمند او سر مه و توتیاست ، صفای هدی و رکن شریعت است . آفتاب بطلمت
 او آفرین گوید ، ابر ، از کف او در ناله است ، کوه از حلم او شرم دارد ، رأی او بادیان
 وحلم او لشکر کشتی دولت است ، هر که سوی بارگاه او باز یافت خلد برین را در این
 جهان معاینه کرد ، در حلم و طبع او صفت خاک و باد و در جود و خشم او اثر آب و آتش
 است . سر ضمیر را نگفته میدانند . .

گفته شد تشبیهات و استعارات و مجاز نیز در شعر معزی فراوانست مثلاً در
 قصیده با مطلع :

ببال فرخ و عزم درست و رای صواب سفر گزیدم و کردم سوی رحیل شتاب
 که بسبک شعر منوچهریست اینگونه تشبیهات بکار رفته : زمین مانند غالیه
 ایست که بر او زنگار ریخته ، آسمان مانند آینه‌ایست که بر روی سیماب ریخته باشند یا
 مانند آئین سبزیست که در کف برجیس است ، ستارگان بدرمهای سیمین میمانند ،
 با نظیر دریاست و مریخ مانند شعله آتشی بر آن میدرخشد ، یاشیه میدان سبزیست
 که زهره مانند گوی در آن افتاده ، یا مانند دریای زرفی است که آفتاب لشکر زوبین
 در آن انداخته شده این سپهر گردان همچون دولاب زمردین و ماله چهارده در آن
 همچون آسیای سیمین است قبه فلک نظیر مسجد و ماله دوهفته شیه قندیل و بنات
 نقش مثل منبر و مجره مانند محرابست .

شعری با این که در اساس متوجه بمدیحه سرایت از بعضی موضوعهای دیگر
 بکلی عاری نیست مثلاً قصیده معروف با مطلع :

شغل دولت بیخطر شد کار ملت باخطر تانهی شد دولت و ملت ز شاه دادگر
 در مریه ملک شاه و وزیر او خواجه نظام الملک است که هر دو در یکسال از

دنيا رفتند و آنرا میتوان در ردیف اول اشعار سوگواری فارسی شمرد نیز ایاتی
نفر و مؤثر نزدیک بمضامین عرب و سبک منوچهری ساخته و شاید خواسته ویرانی و
اندوه و پربشانی را که در آن قرون از تاخت و تاز بیگانگان بایران روی آورده بود
در نظر خواننده مجسم بدارد و گویی قلب شاعر از همان وقایع متأثر شده و این -
گونه شکوه کرده است . راوندی در راحة الصدور که حدود هفتاد سال پس از مرگ
شاعر تألیف یافته در شرح غم انگیز هجوم ترکان غز مایران که در ۵۴۸ هجری پس از
مرگ معزی رویداد برخی از این ایات را برای وصف محل شاهد خود آورده و در
مقدمه آن چنین گفته : « و در شهری چون نسا بور آن جا که مجامع انیس و مدارس علم و
محافل صدور بود مراعی اغنام و مکلفین وحوش و هوا مشد . و بنادازی امیر معزی این
حال را مشاهده بود که میگوید :

ای ساریان منزل محکم جز در دیار من تا بکرمان زاری کنم بر رعب و اطلال دمن
و بی از دلم پر خون کنم خاک دمن گلگون کنم اطلال را جیحون کنم از آب چشم خویشتم
از روی یار خر گهی ایوان همی بینم نهی و ز قد آن سرو سهی خالی همی بینم چمن
بر جای رطل و جام می گوران نهاده اند بی بر جای چنگ و نای و نی آواز زانست و زغن
آن جا که بود دلستان با دوستان در بوستان

شد گرگ و روبه را مکان شد کوفه و کرکس را وطن

ایرست بر جای قمر زهر است بر جای شکر سنگست بر جای گهر خارست بر جای سمن
آری چویش آید قضا مر و اشود چو مرغوا جای شجر گیرد گیا جای طرب گیرد شجن
کاخی که دیدم چون ارم خرم تر از روی سمن دیوار او بینم بسخم مانند پست شمن
تمثالهای بوالعجب چاک آوریده بی سبب گویی دیدند ای عجب بر تن زحیرت پیرهن
زین سان که چرخ نیلگون کرد این سراها را نگون

دیار کی گردد کنون گردد دیار یار من

گفته از مزیت هایی که شعر معزی بدان ممتاز است اشارات زیاد تاریخی نیز
در قصاید او آمده و بسیاری از وقایع قسمتی از عصر سلجوقی را که بین ۴۶۵ سال یعنی
سال جلوس ملک شاه تا حدود ۵۲۰ پیش آمد (که گویا مرگ شاعر در آن موقع
اتفاق افتاد) از آن قصاید توان دریافت و از خواص و اخلاق و جنگ ها و صلح های

ملک شاه و سلطان سنجر و اخبار بستگان و ندیمان و وزیران آنان مانند خواجه
نظام الملك و فرزندان و دیگران اطلاع حاصل توان کرد :

بایان زندگی شاعر بطور شکفت انگیزی صورت یافت یعنی روزی که گویا
از روزهای دهه اول قرن ششم بوده موقعیکه سنجر نشانه میزد است تیرش بخطر رفت
و از بد حادثه بمعزی اصابت نمود و او را سخت زخمیدار ساخت گرچه بیفاصله بدان
زخم نمرود ولی مدتی از تافتیر آن دردمند بود تا در حوالی ۵۲۰ جان بجان آفرین سپرد
در اینکه با آن زخم فوری کشته نشده خود گوید :

منت خدایا که به تیر خدا بکمان من ندمه یکنه نشدم کشته را بکمان
منت خدایا که جانم نکرد قصد تیریکه شه قصد نینداخت از کمان
معاصر نامی معزی یعنی حکیم سنائی در مرثیه شاعر اشعاری ساخته از جمله
گفته است :

تا چند معزای معزی که خدایش اینجا فلک بردو قبی ملک داد
چون تیر فلک بود در پیش بره آورد ییکن ملک بردوبه تیر فلکی داد
ازین شعر سنائی چنین بدست میآید که شاعر سر انجام به تیر سلطان جان را
تسلیم جان آفرین کرد

فخر الدین عمر ۳ نی - فخر الدین اسعد گرگانی از شاعران نامی قرن پنجم بود
و از سلجوقیان بدربار ابوطالب طغرل بك محمد بن میکائیل (۴۳۲ - ۴۵۵) انتساب
داشته و او را در مقدمه ویس و رامین ستوده و گفته :

ابوطالب شهنشاه معظم خداوند خداوندان عالم
بهر کس زور سیده عز و نعمت ملک طغرل بك آن خورشید همت
شهرت فخر الدین بواسطه داستان معروف ویس و رامین است که از زبان پهلوی
اقتباس کرده و بنظم کشیده است متشوق او در این کار ابوالفتح مغفر نیشابوری بود که
گویا از طرف طغرل حکومت اصفهان داشت .

ویس و رامین نیز مانند خسرو شیرین نظامی يك داستان ایرانی است و با هم
مشابهتهایی دارند مگر اینکه در خسرو شیرین ضحی غت و صبغة حرمت بیشتر است .
نظم ویس و رامین در حدود سنه ۴۴۶ یا دیرتر حصول یافت غیر از ویس و رامین اشعار

زیادی از استاد باقی نمانده .

شیوه فخرالدین بسیار ساده و شیرین و روانست اینک ایاتی از آغازین مثنوی که در نعمت پروردگار است و مطالعه آن شعر نظامی را بخاطر می آورد :

سیاس و آفرین آن بادشا را	که گیتی را پدید آورد و ما را
بدو زیباست ملك و پادشاهی	که هرگز ناپدا از ملكش جدایی
خدای پاك و بی همتا و بی یار	هم از اندیشه دور و هم ز دیدار
نه بتواند مرو را چشم دیدن	نه اندیشه درو داند رسیدن
نه نیز اضداد بپذیرد نه جوهر	نه زان گردد مر او را حال دیگر
نشاید وصف او گفتن که چونست	که از نشیما و از وصف او بروست
بوصفش چند گفتن هم نه زیباست	که چند بر ابعاد است و اجز است
بوصفش هم نشاید گفت کی بود	کجا هستیش را مدت نه میمود

همین مقدمه که تا آخر خوانده شود می نمایاند که وی از علوم دینی و حکمی بی نصیب نبوده .

در ایات ذیل از حرکت طفرل از اصفهان و ماندن ابو الفتح مظفر و خود شاعر در آنجا و تحریک این امیر او را برای نظم و رس و رامین اینگونه میگوید :

خداوند جهان سلطان اعظم	برون رفت از صفاهان شاد و خرم
مرا اندر صفاهان بود کاری	در آن کلام همی شد روزگاری
شدم ز تاج دولت خواجه بو الفتح	که بادش جاودان در کارها فتح
پس آنکه گفت با ما این زمستان	همی بلش و مکن عزم کهستان
مرا يك روز گفت آن قبله دین	چه گوئی در حدیث و رس و رامین
که میگویند چیز سخت نیکوست	درین کشور همه کس داردش دوست
بگفتم کان حدیث سخت زیباست	ز کرد آورده شش مرد داناست
ولیکن پهلوی باشد زبانش	ندانند هر که برخواند بیانش

شاعر این داستان نیز مطابق سبك استاد فردوسی و حکیم نظامی گاهی در شرح کشاکش وقایع چند سخن عبرت آمیز میگوید نهایت اینگونه سخنان در ویس و رامین بسیار کمست . در شرح زادن ویس گوید :

جهان را رنگ و شکل یشمار است خرد را بآفرینش کارزار است
زمانه بند ها داند نهادن که تواند خرد آرا گشادن
در نامه موبد به شهر و گوید :

اگر مانندست لغتی زندگانی	گزاریش بنز و شادمانی
جهان از دست ما آسوده باشد	ز برخاستن ستم بالوده باشد
چو گیتی را با آسانی توان خورد	چه باید با همه کس دشمنی کرد
در نامه رامین بمادر گوید :	

چهارا کار تا چونین شکفتست	خنك آنکس کز و عبرت گرفتست
نماید چند بازی بلعجب وار	پس آنکه نه طرب ماند نه تیغوار
نکر تا از بالای او تنالی	که گر نالی زناله بر محالی
نکر تا از هوای او تنازی	که گر نازی زنانش بر مجازی

وفات فخرالدین اسعد اواسط قرن پنجم اتفاق افتاد .

انوری - اوحد الدین محمد انوری در قریه بدنه از ولایت ایپورد به جنب مهنه دشت خاوران خراسان تولد یافت و بدین مناسبت در اوایل تخلص خلوری داشت و بعد بمتخلص بانوری گردید و شاید این لقب را بمناسبتی مردم بوی دادند چنانکه خود گوید :

دادند مهتران لقب انوری ولیك	چرخ همی چرخ خواند خاقان و روزگار
عمده ترقی او در دوره سلطنت سلطان سنجر بود و بنا بقولی اول قصبه ای که	
سبب تقرب او در دربار این سلطان شد مدیحه ایست که بمطلع ذیل شروع میشود :	
گر دل و دست بحر و کان باشد	دل و دست خدایمکان باشد
بسل پانصد و چهل دوکه سلطان سنجر بار دوم حمله بخوارزم کرد تا آتش	
عسبان خوارزمشاه را بر طرف سازد انوری را باخود همراه برد سنجر قصبه هزاراسب	
را در این سامان محاصره کرد و انوری رباعی ذیل را خطاب بسنجر بر سرود و آن	
آن را به تیری نوشته بسوی لشکرگاه اتسز پرش دادند :	

ای شاه همه ملك زمین حسب تراست	وز دولت اقبال جهان کسب تراست
امروز يك حمله هزار است بکیر	فردا خوارزم صد هزار اسب تراست

در سال پانصد و چهل و هشت که ترکان غز سر طغیان برافراشتند و سلطان سنجر را مغلوب و گرفتار و بلاد خراسان را تار و مار کردند انوری نیز مانند عده زیادی از فضلاء عصر دچار خوف و پریشانی شد و فضايل و فجایع اعمال مهاجمین را به چشم خویش دید و به دشواری جانی بدر برد و سالها بعد از این وقعه خونین زندگی کرد و دربار شاهان و امرای سلجوقی مانند امرای بلخ و طغرل ابن ارسلان در ارتباط باقی ماند و در اغلب شهرهای خراسان مسافرت میکرد و مدتی در بلخ اقامت داشت و به مناسبت هجویه ای که بر ضد مردم بلخ نوشته شده بود نسبت آنرا بانوری میدادند مروض تحقیر عوام گردید و زحمتهای دید چنانکه تأثرات او را از این پیش آمد در قصیده:

ای ملامدن فغان از جور چرخ چنبری و ز غفاق تیر و قصد مله و کبد مشتری
توان دید . گویند انوری از روی ملاحظات نجومی پیشگویی کرد که در اقتران سیارات (که بسال پانصد و هشتاد دو روی داد) باد سختی خواهد وزید و عمارات را بر خواهد کند مردم از این خبر بو حشت افتادند و خانه ها گذاشته و بدشت و هامون گریختند ولی چون وقت مرهون فرا رسید و اقتران وقوع یافت هوا چندان آرام بود که برگی از جای نچنید پس انوری مروض هجو و استهزاء مردم واقع گشت و به ناچار مرو را ترك نمود و نخست به نیشابور سپس به بلخ رفت و گویا بعد از این وقعه پیشه شاعری را ترك کرد و از معاشرت مردم کناره جست و گوشه گیری اختیار نمود.

سبک - انوری را میتوان بزرگترین قصیده سرای ایران نامید . بدیهی است که پیش از او استادان بزرگ در این فن مانند هنصری و فرخی و امثال آنان بودند و میانی قصیده را آنان نهادند و در فصاحت پایه بلند رسیدند ولی تا زمان انوری سخن فارسی وسعت و نفع تمام پیدا نمود و برای استعمال سخنگویی مانند وی بهتر آماده گردید انوری از کسانی بود که در زبان فارسی و لغت عربی ممارست تام داشت و شعرش تنها اثر قریحه نبود و هم در علوم حکمت ریاضی و نجوم ماهر بود چنانکه خود گفته :

منطق و موسیقی و حکمت شناسم اندکی راستی گویم نگویم با نصیبی وافر
و ز الهی آنچه تصدیقش کند عقل مریح کر تو تصدیقش کنی در شرح و بسطش ماهر

نیستم یگانه از اعمال و احکام نجوم و ره می باورنداری رنجه شومن حاضرم
زمان اوزمان اجتماع و اقتران ستارگان ادب بود و گویندگانی مانند نظامی و خاقانی و ادیب صابر و ظهیر قاریابی و رشیدالدین و طواط و معزی و ابوالفرج رونی و عمیق بخارائی و دیگران از فضلا و علماء و شرنویسان و منتشیان کمایش معاصر او بودند و نقد سخن بالا گرفته بود بدیهی است مردی صاحب قریحه و دانشمند و آشنا بدقایق و غوامض زمان چنانکه انوری بود کامل ترین نمونه قصیده را میتوانست سازد . پس میتوان گفت که در شعر انوری قصیده هم از حیث فصاحت لفظ و عبارت و ترکیب و هم از حیث پختگی و دقت معنی بکمال خود رسید . نغزل از قبیل تشبیب و وصف و تمثیل در فواید بسیار نادر است و ابیات ذیل از آن نادر است :

باغ سرمایه دگر دارد	کان شاد از بسکسم و زرد دارد
هیچ طفلی رسیده نیست در او	که نه پیرایه دگر دارد
مینماید که از رسیدن عید	چون دگر مردمان خبر دارد
طبع بر کار که شاخ نگر	که چه دیبای شوستر دارد
گل رعنا ییاد نرگس مست	حام زربین بدست بر دارد
گرز بیجاده تاج دارد گل	ز بیدش ملك تا جور دارد .

روز عیش و طرب بستان است	روز بازار گل و ریحانست
توده خاک عید را آمیزاست	دامن باد عید را افشانست
و ز ملاقات صبا روی غدیر	راست چون آزرده سوهانست
لاله بر شاخ زمره بمثل	قدحی از شیه و مریحانست
تا کشیدست صبا خنجرید	همه گلزار پر از پیکانست

باقی میزات قصیده شبوای فنی که استادان پیشین را اشعار بود در شعر انوری بکمال موجود است . و زوایا و تمیزات و حسن انبجاء و لطف تشبیه و دقت مضمون و نکات صنعتی از اقسام تجنیس و ایهام و استعارات و تمثیل و خصوص انحراف که از محسنات قصیده مدحیه بشمار میرفته در شعرش جلوه گراست اینک چندی از مضامین لغزاق آمیز او که انتخاب شده به شراذم میشود :

در مقابل جاه پادشاه خورشید فلک مانند شب پرده است که در سایه حفظ او خزیده است، بدخواه او مانند کرم ابریشم کفن خویش را بدو که ربان خود تنیده، در زمان او بحر و بر مأمور و از اثر عدل او بیجا از تعرض که مصون است، چرخ استمال مرده، انتقام و مشتری خطر است، اگر فلک بخواند نظیر او را به بیند تنها وقتی تواند که هم بسوی او بدیده احوال نکرد. در وجود او عقل مجرد در چیز جهت و روح القدس در صورت بشر آمده، عکس ستان از کف او معرکه سوز و چشم زده در بر او حادثه بین است، در رزم او دشمن فراری را همواره قنای جبین و جبین قنایست از دست او کرم را قلعه تازه و از بنان او قلم را مرتبه ای نو پیدا شده...

برای نمایاندن شیوه او ایاتی بطریق ذیل از دو قصیده معروف نقل میشود

باز این چه جوانی و جمالت جهان را / دین حال که نوگشت زمین را و زمان را
مقدار شب از روز فروزون بود بدل گشت / نهی همه این راشد و کامل همه آن را
هم جمره بر آورد فرو برده نفس را / هم فاخته بکشد فرو بسته زبان را
در باغ چمن ضمن گل گشت ز بلبل / آرزو که آوازه فکندند خزان را
اکنون چمن و باغ گرفتار تقاضاست / آری بدل خصم بگیرند ضمن را
آهو بر سبزه مگر نافه بینداخت / کر خاک چمن آب بشد غنیر و بان را
گر خام نبسته است صبارنگ رباحین / از عکس چرا رنگ دهد آب روان را
زاله سیر برف ببرد از کف کوه / چون رستم نیشان بجم آورد کمان را
از غایت تری که هوار است عجب نیست / گر خاصیت ابر دهد طبع دخان را
گسر نابزه ابر نشد پاک بریده / چون هیچ غنای باز نه پیچد سیلان را
در ابر نه دردایکی طفل شکوفه است / یاران سوی او از چه گشاد است دهان را
در لاله تو دسته نه افروخته شمع است / روشن زچه دلدرد همه اطراف و مکن را
نی دمح بهار است که در عمر که کرد است / از خون دل دشمن شه لعل ستان را
شاهی که چو کردند قران یلک و دستش / البته کمان خم نهد حکم قران را
گرنور چو غرق نشدی نهی چشم / بر قبضه شمشیر نشاندی دبران را

گرد و دست بحر و کان باشد / دل او دست خدا یکان باشد

شاه سنجر که کمترین خدمتش / در جهان پادشاه نشان باشد
من نگویم که جز خدای کسی / حال گردان و غیب دان باشد
گویم از رای و رایت شب و روز / دواثر در جهان عیان باشد
رایت راز ها کند پیدا / که ز تدبیر در نهان باشد
رای تو فتنه ها کند پیدا / که چو اندیشه ییگران باشد
در جهانی و از جهان بیشی / همچو معنی که در بیان باشد
روز هیجا که از درختی ستان / کرد را کسوت دستان باشد
هم غسان امل سبک گردد / هم رکاب اجل گران باشد
هر کمین کز قضا گشاده شود / از پس قبضه کمان باشد
اشک بر دره های سیمایی / نخله راه کهکشان باشد

در این ایات صفاتی که در بالا از شعر انوری یاد شد پیداست و لفظ زیبا با معنی دقیق شیوا با هم سابقه دارد و اگر گذشته از سلاست و روانی و استحکام و حسانین قصیده فنی که در اینگونه اشعار پیداست سمع دانش شاعر را هم در نظر گیریم فکر را برای تقدید قضا بدی آماده کرده ایم.

از طرف دیگر بساید گفت انوری بواسطه همین عمق وقوف و اطلاع قضا بدی و شوار و پیچیده نیز ساخته و بسا معانی و ترکیبات او محتاج شرح و بسط است و این همه تکلف را برای مدیحه سرایی اختیار کرده و منظور اصلی او ستودن سلاطین و وزرا و امرا بوده اینست که در دیوان او با آن همه فصاحت و متانت که او را هست به اشعاری که مظهر ذوق و مشرب مانند رباعیات خیام یا نمونه رقت و تأثر و عاطفه مانند قصیده مداین خاقانی باشد کم تصادف توان کرد. در قصاید زوان او نیز مانند آنچه نقل کرده شد این صفت دشواری و مضمون شعاری را توان دید مثلاً اینست: گر نور چو غرق نشدی نهی و بیچشم... دشوار است و مارا بجای تأثر و رقت که بایستی اولین تأثیر شعر باشد بفرمود امان نظر او میدارد و باید بیندیشیم و دریابیم که منظومه های بروج نامهایی دارد و یکی از آن نور و دیگری غرق است و در نور ستاره ایست بنام دبران که شاعر آنرا بجای چشم نور تصور نموده و شاعر را چنان توانا می شمارد که اگر نبود که نور بیچشم و نابینا میشد هر آنکه دبران

را از آسمان برکنده بر قبضه شمشیر خود می نشاند لطف ابهام بقرب نیز پیداست از همین رقم است برخی ابیات دیگر . . .

انوری تغزلات و غزلیات خوب دارد و در هجو نیز ماهر بود همچنین قطعات لطیف سودمند ازو باقیست میتوان گفت در غزل از مقلدان و در دوره بعد در ذوق استادان غزل مانند سعدی مؤثر بوده . در قطعه انوری شهرتی بسزا هست خاصه قطعاتی که بنظر اخلاقی سروده که اینک جندی از آن نقل میشود :

آمین مردم هنری چهار رکن دارد :

چهار چیز شد آیین مردم هنری که مردم هنری زین چهار نیست بری یکی سخاوت طبعی چود سنگاه بود بیشکنامی آنرا به بخشی و بخوری دو دیگر آنکه دل دوستان نیازی که دوست آینه باشد چو اندرونگری سه دیگر آنکه زبان را بکاه گفتن زشت نگاهداری تا وقت عذر غم نخوری چهارم آنکه کسی کوچای تو بد کرد چو در هنر خواهد نام گناه اورو نبری در واقع اگر مرد سخاوت طبع داشته باشد و بکوشد دل دوستانرا نیازیارد و زبان از گفتن زشت نگهدارد و از گناه بدکار چشم پوشی نماید در زندگی مقامی خواهد داشت .

باید آزاده بود و زیر منت مردم نرفت :

آلوده منت کس کم شو تا یکشنبه در وثاق تو نماند ای نفس بر سر ته قناعت شو کابجا همه چیز نیک اوزانست تا بتوانی حذر کن از منت کاین منت خلق کاهش جانست در عالم تن چه میکنی هستی چون مرجع تو به عالم جانست شک نیست که هر که چیز کمی دارد وانرا بدهد طریق احسانست لیکن چو کسی بود که نستانند احسن است و پس نه ایانست چندانکه مروتست در دادن در نماندن هزار چندانست

از دیگری فایده گیر یا فایده ده :

خواهی که بین کار جهان کار تو باشد زین هر دو یکی کار کن از هر چه کنی بی یافایده ده آنچه بدانی دگری را یا فایده گیر آنچه ندانی زدگر کس را و راست و کم آزار باشی :

عادت کن از جهان سه خصلت را عادت کن از جهان سه خصلت را زیرا که دستگار بدان گسردی با هیچکس نکشت خرد همره در هیچ دین و کیش کسی نشیند دانی که چیست آن بشنو از من نیکی کن و از بد مهراس :

من توانم که نکویم بد کس در همه عمر نتوانم که نکویند مرا بد دیگران گر جهان جمله به بد گفتن من برخیزند من این کنج و بصرت بهان در نگران حرکتی نکم با همه گر دست دهد که بر انگشت به پیچند بدم بی خبران خس من برتر از آنست که مجروح شود خاصه از گپ زدن بیده بسی بهران در تاریخ وفات انوری اختلاف فراوان است آنچه بصحت نزدیکتر است اینست که وی در حدود ۵۸۷ وفات یافت .

ازرقی - ابوبکر زین الدین ازرقی هروی سرهمان اسماعیل وراق است که فردوسی در موقع فرار جندی در خانه آن مرد در هرات اختفا جسته بود . ازرقی منسوب بود به شمس الدوله طغانشاه پسر آلب ارسلان حاکم خراسان و این شاهزاده سلجوقی را در قنای خود مدح کرد و در حضرت او ترقی بزرگ یافت و باوج عزت رسید . دیوان اشعار دارد و گویا حکایت معروف سندباد ناله یا قسمتی از آن را به نظم کشیده در میان اشعارش قصاید و قطعات خوب توان پیدا کرد ولی خالی از تشبیهات غریب و تکلفات نیست و در مبالغه و اغراق در حق میروح زبردست بود و در تشبیهات و کنایات و توصیف و تعریف گوی سخنگویی را بر بود برای مثال از سخن پردازی او اینک ابیات ذیل را از قصیده خوبی که در وصف عمارت و باغ طغانشاه ساخته و در آن داد هنر و وصف را داده نقل میشود :

به فال همایون و فرخنده اختر به بخت موفی و سعد موقر بوقتی که هست اندر و فال خوبی بروزی که هست اندر و سعدا کبر به بزم نو اندر سرای نو آمد خداوند فرزانه شاه مظهر سخی شمس دولت گرین کهن حلت ملک و اموارس طغانشاه صفدر بیایخی خرامید خسرو که او را بهار و بهشت است مولی و چاکر

چمنه او را ز تزهت رباحین
بگه بهار اندرو روی لاله
درختانش ازهود وبرك از زمرد
بكي بر كه زرف در - من بستن
نهادش نه دریا و كوثر وليكن
زباكي جوجان وزخوبی چو دانش
دوان اندرو ماهی سیم سیم
يکسوی این باغ خرم سرائی
نگویم كه عين بهشت است ليكن
ز بس نغز كاری چو باغ سلیمان
تصاویر او دهشت طبع مانی
همه سایه و صورت و شخص و ایوان
توگویی مگر جام کیخسروستی

بنا بحکایت نظامی عروضی در چهار مقاله روزی طفاشاه فرد میبخت دو ، شش
خواست و دو يك در آمد و از این طالع خشمگین شد در این مورد ازرقی این رباعی میگفت:
گر شاه دوشش خواست دو يك زخم افتاد تا ظن نبی كه كمترین شاد داد
آن زخم كه كرد رای شاهنشاه یاد در حضرت شاه روی بر خاك نهاد
سال وفات ازرقی درست معلوم نیست گویا در هر صورت قبل از ۴۶۵ اتفاق
افتاده باشد .

ادیب صابر - شهاب الدین: ادیب صابرین اسمعیل را از ترمذ شمال خراسان
نوشته اند پدرش ادیب اسمعیل نام داشت . گویا در موقع وزمجومی سنجر با انز
خوارزمشاه برای کسب اطلاع از مقاصد دشمن از طرف سنجر به دیکی انز فرستاده
شده بود . اشعار و قصاید روان خوب سروده و خود در آن باب گفته :

شعر روان گفت مدحت توانم روانی فزونست شعر روان را .
ایضا: شعر صابر ز بحر خاطر و طبع غمه درو رشك مرجانست
در بلاغت شهرتی رسانید حتی انوری در ضمن قصیده معروفی خود در اینست

بشاعر كوچك شمرد و گفت : چون سنائی هستم آخر گرنه همچون صابرم . . دربك
يشتريرو غمیری و فرخی است و به مسعود سعد و معزی اعتقاد داشت . در زبان
تازی مهارت داشت چنانكه از اشعار تازی زیاد خوانده و از شاعران آنان نام برده و
مضمون بعضی اشعار فارسی را بتازی گفته .

صابر تغزل و غزل را بشیرین و موزون سروده بطوريكه این فن او را در میان بعضی
معاصرین خویش امتیازی میبخشد . از عشق شوریده وارسخن میراند و از وجنت سخنش
پیدا است كه خود میگزاري و شب زنده داری کرده و گاهی در شبهای تیره می سرخ
میخورده و دوستان عشق و نشاط و دم غنیمت شماری بوده است . با شعرای مشهور
آن زمان مانند رشید و طواط و خاقانی و عروضی و سنائی و انوری و دیگران مناسبت
داشت و با بعضی مانند رشید مشاعره میکرد . با وجود عاشق پیشگی از اندیشم آخرت
فارغ نیست و گذران بودن جهان و عجز و بیچارگی مردمان را یاد میآورد و مرگ
را كه حساب آخرین بدست اوست متذکر میگردد و گوید :

جور ازین بر کشیده ابوانست	كه درو مشتری و كی - وانست
گرچه كه سعد و گاه نص دهد	ورچه كه ذرق و گاه حرمانست
زوجه نالی كه چون تو مجبور است	زوجه گویی كه چون توحیر است
نایب پرده های اسرار است	پرده راز های پنهانست
دور او هر چه كرد و هر چه كند	كرده كرد كار كیبهانست
جان كه جان آفرین بآداد است	ملك ما نیست بلكه مهمانست
نزد بر ناو پیر عاریست	مرگ در حق هر دو یكسانست
زندگی را زوال در پیش است	زنده بسی زوال یزدانست
مرگ چون موم نرم خواهد كرد	تن ما گر زسنگ و سندانست
ای ترا خانه های آبادان	خانه دینت سخت ویرانست
كار دینت اگر فراهم شد	كار عقبیت بس پریشانست

گویا در نتیجه اینگونه تنبیه است كه رو بسوی خویشتن میکند و از حساب
اعمال می پرسد و بی كردار نيك میگردد و میگوید :

حق بین و بگو بچشم و زبان تا بصرای دین وسی زنهت

کور نادان که حق نخواهد دید گنگ نادان که حق بیارد گفت

ایضاً

نگردان روی خود در فکر بد که بد کردن نه کار بخردانست
بدی اندیشه کردن در حق خلق بدی کار تو در وی نهانست
کسی کویکی اندیشد بهر کسی بنیکی در جهان صاحبقرانست
برو یکی کن و از بد بیرهیز که بد کردن نه کار زیر کانست
اگر بنیکی کنی پنهان نه ظاهر بترد نیکمردان یکی آنست
از برخی اشعار صابر بوی مباد و خود را در دست حوادث و
طالع زیون و یچاره میداند چنانکه در آیاتی در بالا اینمضمی مشهود است در همین
زمینه گفته :

روزگار خنجر کنز کرد گداز ترس و گرت بر همه آفاق دسترس باشد
چو روزگار بر آشفته کرد کار گرفت زوال دولت تو در یکی غش باشد
نه کرد کار بتدبیر خلق کار کند نه روزگار فرمان هیچکس باشد
عجب اینکه مرگ شاعر دستبرد طالع و خشم تقدیر وی اثر بودن تدبیر را
نشان داد :

گفته اند آنسرا از کار صابر که گویا اخبار نهانی بسنجر میفرستاده و نسبت بدو
سوء قصد داشته خبر شد و او را بکیفر این کردار در جیحون غرق کرد (سال ۵۴۶ هجری)
صابر مرکب است از قصاید و غزلیات و قطعات و رباعیات و ممدوحین او بیشتر سید
مجدالدین ابوالقاسم علی بن جعفر رئیس خراسان و گاهی سنجر و آنسز بودند .

رشید و طواط - رشیدالدین محمد بن عبدالجلیل بلخی ملقب به و طواط در
حوالی سال ۴۸۰ در بلخ تولد یافت از شرای دربار خوارزمشاهیان بود و از شاهان
این سلسله آنسز وادسلان و تمش را درک کرد و بمناسبت جلوس تمش در سال ۵۶۸
یک رباعی ساخت . عمده زمان شهرت این شاعر در دوره آنسز خوارزمشاه (۵۲۱-۵۵۱)
بود و در واقع منشی درباری او محسوب میشد و عمری بستگی باو داشت چنانکه
خود گوید :

سی سال شد که بنده بصف نعل در بودست مدح خوان و تو بر تخت مدح خواه
ایضاً

خدایگانا سی سال مدح خوان توام ز مدحت تو شدم در همه جهان مذکور
در موقع جنگ سلطان سنجر سلجوقی با آنسز و محاصره هزار اسب رشید
رباعی انوری را که بواسطه تیر بلشکر که آنسز پرش داده بودند چنین جواب داد
گر خصم تو ایشاه شود رستم کرد یک خر ز هزار اسب تواند برد
بعد از فتح هزار اسب و شکست آنسز سنجر نخست بزم تأدیب رشید افتاد
سپس ویرا بشفاعت منتخبالدین بدیع پیشود :

قسمتی از تحصیلات رشید در مدرسه نظامیه بلخ و از استادان او امام ابو سعید
هروی بود . در فارسی و عربی و انشاء مهارت کسب کرد . رشید اندامی ضعیف و تنی
کوچک داشت و گویا از این حیث او را بهزل و طواط نام نهادند سرش نیز کل بود و
گفته اند روزی سلطان او را که بر میخواست تا سفر و گل بیارود گفت بنشین که تو
مارا هم سفری هم گل و گویا منظور سلطان مزاحی بوده که اگر این دو کلمه را به
تصحیف بخوانند شاعر و گل می شود خود سلطان در مدح شاعر گفته

از فضل سرت بر آسمان میساید زان بر سر تو موی همی بر ناید
بیز روزی در مجلسی که رشید با دانشمندان بحث علمی میکرد و در پیش او
دوانی نهاده بود خوارزمشاه از بابت مزاح گفت دوات را بردارید تا معلوم شود از پس
دوات کیست رشید در یافت و بر خلعت و گفت : البره با صفریه قلبه و لسانه.
معلوم میشود که موقعی خوارزمشاه رشید را بسماعت دشمنانش از دربار خود
دور کرده و شاعر اشعاری ساخته و تأثرات خود را از این حادثه بیان نموده چنان
که گوید :

خدایگانا من بنده را ز قهر عذر همی بسوزد جان و همی بکاهد تن
ز ناز بدوست همی گشتمی ملول کنون چگونه صبر کنم بر شتمات دشمن
مرا مباد فراموش حق نعمت تو اگر تو راست فراموش حق خدمت من
در طی قصیده دیگر گوید :

از نظم من برند بهر خطه یادگار از شر من زنتد بهر بقعه داستان

چو شهر گنجه اندر کل آفاق ندیدستم حقیقت در جهان خاک
 که رنگ خلد و بوی مشک دارد گلایش آب باشد ز غفران خاک
 ظاهراً مسافرتی نیز می‌بازند آن کرده از سوانح جسمانی او اینکه در چشم شدید
 پیدا کرد و چشمش جوش در آورد چنانکه در قطعه‌ای می‌گوید:
 محروم مانده ام ز فواید بدرد چشم خود الحریص محروم در حق ماست راست
 طفل بسر در آبله گشتست شیرخوار صدباریش خورد تو گویی که ناشناخت
 در خون من شد آبله و من ز ابلهی بر دیده می‌نشانمش این خود چه طوطی است
 همچنین وی لکنت زبان داشت چنانکه از این آیات پیداست: ●
 گویند کج زبانم کج باش گو زبان چون هست در معانی و در لفظ استوا
 طرف کلام خوبان خود کج نکوترست ابروی زلف دلبر کج بهتر و دوتا
 جمال‌الدین اصفهان را مدح میکرد و هم قدح ولی در مقابل ترمیم دیگران
 مانند مجیرالدین نسبت باصفهان و مردم آن بس زود رنج بود و سخت دفاع میکرد
 جمال‌الدین از قصیده گوین و غزل سرایان معروف عراق محسوب است و در عصر خود
 شهرتی بسزا داشت. سخنان روان و از تعقید و تکلف آزاد است در قصیده و غزل و
 ترجیع بند و مقطعات اشعار شیرین از و باقیست. از قصاید مؤثر او آنهاییست که در
 نایاب‌دار بودن و بی‌وفایی مردمان ساخته: مدیحه‌های جمال‌الدین غالباً منتسب بوده
 به سلاطین سلجوقی عراق مانند ارسلان بن طغرل (۵۷۳-۵۵۶) و طغرل پسر او
 (۵۹۰-۵۶۸) هشتمین و نهمین شاهان آن سلسله. نیروی جهان پهلوان محمد بن
 ایلدگز (۵۸۱-۵۶۸) دومین اتابکان آذربایجان و بعضی امرای باویدی را که در
 مازندران و نواحی حکومت داشتند مدح کرده. همچنین افراد آل خجند و آل صاعد
 دو خاندان بزرگ و نامی اصفهان را که اولی‌ها از بزرگان شافعی و دومیها از رؤسای
 حنفی بودند در اشعارش ستوده. پیداست جمال‌الدین که معاصر خاقانی و نظامی و
 انوری و نظایر آنان بود در سبک و شیوه از آنان متأثر میشد خود حکیم انوری و سید
 حسن غزنوی و رشید وطواط را پیشوای خود خوانده و گفته:
 اشرف وطواط و انوری سه حکیمند کز سخن هر سه شد شکفته بهارم
 الحق در سخن ادبک شعرای معاصر مشهور است. مثلاً انوری گوید:
 حیدرزمی کزو مردم دگر گون زیوری آسمان بر عالمی بلند زمین بر کشوری

جمال‌الدین گوید:
 اینک اینک نوبهار آورد بیرون لشکری هر یکی چون تو عروسی درد گر گون زیوری
 شیوه خاقانی را هم تأسی کرده و خود در مقام مباحثات گفته:
 ولی بشعر گر افزون نیم ز خاقانی بهیچ حال تو دانی که کم نیم ز مجیر
 همچنین از شعر سنایی در سخن جمال‌الدین تأییراتی مشهود است:
 جمال‌الدین گوید:
 الحذر ای قافلان زین وحشت آباد العذار الفرار ای قافلان زین دیو مردم الفرار
 سنایی گوید:
 ای خداوندان حال اعتبار الاعتبار ای خدا خوانان قل الاعتذار الاعتذار
 چنانکه در گذشته هم مذکور افتاد میان بعضی از این شاعران مطایبه و مقارنه
 هم وقوع داشته و اشعاری از قبیل هجو و هزل نسبت بهم سروده‌اند.
 چنانکه گفته شد جمال‌الدین را در واقع میتوان سر سلسله قصیده گوینان عراق
 شمرد سبک او در مدح و تغزل و تشبیهات و مضامین بطور کلی شیوه سبک استادان
 پیشین است مگر اینکه نسبت بسبک خراسانی بزیان و شیوه معمول عصر ما نزدیکتر
 است و نسبت به برخی معاصرین خودش مانند انوری و خاقانی سخن اوساده‌تر و از
 تعقید لفظی و پیچیدگی معنوی آزادتر است
 مضامین اغراق آمیز ولی لطیف و ادبی و سرشار بر از نکته پردازی در شعر
 او فراوانست مثلاً این مضامین در مدح خواجه رکن‌الدین یکی از اعظم عصر آمده:
 رشح اقلام تو خال روی شریعت است و بوی اخلاق ترا خرد می‌فهمد. گردون در لکد.
 کوب معالی تو یست و آهن در سر انگشت معانی تو موم است در برابر قدر تو سطح
 نه دایره چرخ از قطعه موهوم کمتر است
 در باره خواجه قوم‌الدین گوید: بحر علوم و کوه وقار و سپهر مجد و کان سخا
 و کج کرم و معدن حیات. لطفش مانند نسیم سحری و خلشش مانند وزش باد پر گل
 است فرمان او هم پهلوی قدر و حکم او هم زانوی قضاست سخن عذب او مرد را از
 دام جهل و کف در بار او از فقر نجات مبخشد بل چرخ هم عنان و با بخت هم رکاب و
 با عقل همنشین و با غیب آشناست...

بالجمله قصاید جمال الدین که جمله در مدح شاهان و امیران و قضاة و دانشمندان و قبیله‌ای است گرچه فنون تشبیه و نقل کاری قدما را کار بسته ولی سخن را ساده تر گفته یعنی در قرائت شعر، او که در خودی خود فصیح است مانند اشعار خاقانی یا انوری احتیاج بشکر زیاده نمی‌افند و معمائی در کار نیست قصایدش معمولاً بدون تنزل و تشبیب بیدرنگ با مدح ممدوح شروع میکند و وصف طبیعت هم در آن نادر است. این چند بیت مثالی از آن نوادر است که سبک و لحن متقدمین در آن پیداست:

اینک اینک نوبهار آورد بیرون لشکری
هر یکی چون و عروسی در دگر گون زیوری
گر تماشام بکنی بر خیز کاند در باغ هست
باد چون مشاطه ای و باغ چون لبشکری
از هر آنجا که روی آرد بوسش بدیم
جبریل آنجا بگستر دادست گوی شیری
لبستان باغ پنداری ز فردوس آمدند
هر یکی در سر کشیده از شکوفه چادری
آسان بر فرقش ز کس دوختش تر کی کلاه
بوستان در پای سوسن ریخت هم سیم وزری
بر طوی گشت گویی جامه هر غنچه
چشم شاهین گشت گویی دیده هر عبهری
باد اندر آب می پوشد بهر دم جوشنی
خاک از آتش نهد بر فرق لاله مغزی
هست هر شاخی زیبایی کنون چون طوطی
هست هر حوضی زیبایی کنون چون کوثری
لاله و ترگس نکر در باغ سرمست آمده
بر سر این افسری و بر کف آن ساغری
در ضمن قصاید چند قصیده‌ای نیز در مرثیه امرا و بزرگان و دانشمندان سروده که به جای خود مؤثر و دلنواز است از آن جمله است آن چه بمطلع های ذیل آغاز می‌کند:

مرا باری درین حالت زبان نیست
دل اندیشه و طبع بیان نیست.
ایضاً در مرثیه قوم الدین:

باز این چه ظلمتست که در مجمعی چنین
کسرا شکیب نیست دریا قواهدین ..
از جمله اشعار مؤثر و صمیمی شاعر آنست که در شکایت از کردش دوران و تخطی مردمان و شرح اندوه خویش و غفلت دیگران سروده. اینک مطالع آن گونه قصاید از ایتقرار است:

دگر باره چه صنعت کرد با ما
سپهر سرکش فرتوت رعنا
ایضاً:

درین قرنی زنگار خورده و داندود
مرا بکام بد اندیش چند باید بود

ایضاً:

بازم ز دور چرخ جگر خون همی شود
کارم ز روزگار دگر گون همی شود
این بیت اخیر مطلع ترکیب بند نیز مؤثر است که از دلشکستگی و بلادیدگی خود و بیوفایی و حسد و بد خواهی مردم گفته.

جمال الدین قصاید چندی هم در حکمت و موعظت سروده مانند این:

الرجل ای خفتن کایک صدای فسخ صور
رخت بر بندید ازین منزل که دارا فرود ..
همچنین ابیات زیرین عبرت انگیز است و ما را بملو طبع و معالی و کشتن شہوات پست دعوت میکند:

بذروه ملکوت آی ازین نشمین خاک
که نیست لایق تخت ملوک تخت مفاک
بخاک بازده این خاک و سوی علوی گر
که جان پاک سزا نیست جز بهالم پاک
محیط دور فلک چیست جسم سانی دود
بسط روی زمین چیست کلاباری خاک
بجان بمبرو بدل زنده گردد دایم مان
که جان زنده دلان را زمرک ناید پاک
بمبرو شاد بزی زانکه هر دو نیست بهم
نشاط زندگی با تانک چشمی اترک
در بخت نیست که ضایع شود ز تو عمری
بجمع کردن مال و عمارت و املاک
با این مقدمه در علو همت و دون شمردن دنیای ظاهرو پرداختن بامور معنوی

سخنای هم در فروتنی و در خوبی بد دیگران میگوید:

یک نصیحت بشنو از من کاندان نبود غرض
چون کنی رای مهمی تجربت از پیش کن
طاعت فرمان ایزد شفت بر خلق او
در همه حال این در معنی را شمار خویش کن
کار تو دایم تواضع بود بهما خرد و بزرگ
منصبت گری بیشتر گشتت اکنون پیش کن
آب در حلقی ضعیفان از کرم چون نوش ساز
موی بر اندام خصم از بیم چون نیش کن
گر تکبر میکنی با خواجگان سفله کن
ور تواضع میکنی با مردم درویش کن
چون کسی در دلی گوید ترا از احوال خویش
گوش بر دود دل آن عاجز دلریش کن
مصلحت از لفظ دینداران کامل عقل جوی
مشورت با رای نزدیکان دور اندیش کن
در برخی از قصاید شاعر استغفای طبع و بزرگ منشی پیداست که میکوشد قدر مرد را فوق زر و سیم بدارد و بعزت نفس بخواند تا روان و ایمان خود را بزرگ فروشد:

این همه لاف مزین گرچه تراسیم و زراست
 دل میندار خردی داری بر سیم و زوت
 که زور سیم جهان همچو جهان در گذراست
 لاجرم از بی حفظش همشب در سهراست
 تلج زور بر سر شمع است چه را میگرد
 خود همه گریش از آنست که آن تلج زراست
 از ترازو و دو گشت تو قیاسی میکن
 کانکه زرد در دوزیر آنکه ندارد زور است
 فاخته پیرهن کهنه پیوشید از آن
 فایرغ از بند و زدام قس حیلہ کراست
 باز طلوس گرفتار بدست نا اهل
 بهر آنست که زور بر زور بل و پر است
 سرو آزاد از آن شده که نهی دست آمد
 غنچه دلتنگ بداست که در بند زراست
 در ضمن مطالعه اینگونه اشعار اخلاقی از بلویکی فکر و لطف مضمون و
 ابتکار در تشبیه نباید غافل بود و ارزش ادبی يك قصیده از احاطه قنی همانست .
 پندهای دیگر در دیوان شاعر که اشعارش بیشتر مدیحه سرایشست نایاب نیست
 از آنجمله است بند راجع به احترام پدر و مادر :

بشنو از من نصیحتی که ترا
 بد نخواهی که باشدت هرگز
 کار هر دو جهان شود بنظم
 بدمکن خاصه با اولی الارحام
 حق مادر نگاهدار و بتسرس
 ز ایزد ذوالجلال والاکرام
 کانکه با مادر و پدر بد کرد
 نه بود جز همیشه دشمنکام
 دور نیست شاعر کوشیده باشد تا موافق آنچه بد دیگران بند میدهد زندگی
 نماید و عالم با عمل گردد . مثلاً با وجود مدایح اغراق آمیز که در سرتاسر دیوانش
 هست باز در موردش مستقل و صاحب نظر و آزاده منش بوده و در برابر دونان کردن
 فرود نمی آورد چنانکه خود گفته .

بدانخدای که بر خوان پادشاهی او
 که نزد همت من بس تفاوتی نکند
 به بیم پشه رسد کاسه سر نمرود
 از آنچه چرخ بمن داد با زمین بر بود
 نه خاک نیستیم ز آتش غرور بکاست
 نه آب هستی در باد نخوتم افزود
 مرا تواضع طبعی عزیز آمد لیک
 مذلتست تواضع بنزد سفله نمود .
 مشاعرهای جمال الدین با شاعران زمان از آنجمله مجیر یلقانی و خفائی در
 بلا مذکور افتاد از جمله قصایدی که خطاب بخفائی ساخته و او را در ابتدا دم و

در پایان مدح کرده قصیده ایست باین مطلع که معروفست :
 کیست که پیغام من بشهر شروان برد
 يك سخن از من بدان مرد سخندان برد
 در این قصیده شاعران عراق را ستایش کرده و گوید :

هنوز گویند گن هستند اندر عراق
 که قوه ناطقه مدد از ایشان برد

سبب که سخن را بمدح خفائی میروساند چنین سراید :

اینهمه خود طبیعت است بالله اگر مثل تو
 چرخ بسبب قران گشت بدوران برد
 نتایج فکر تو زینت گلشن دهد
 معانی بکرتو زورستان برسد
 فلک ز الفاظ تو زبور عالم دهد
 خرد ز اشعار تو حجت و برهان برد
 از فیوض وجود جمال الدین غیر از دیوان اشعار یکی نیز فرزند او کمال الدین
 است که از گویندگان بود و ذکر او بیاید . وفات جمال الدین را ۵۸۸ نوشته اند .

ابوالفرج رونی - ابوالفرج رونی از نامیان شمرای دوره سلجوقی است اتشایش
 بدربار غزنوی بود و ابراهیم بن مسعود (۴۵۱-۴۹۲) و پسرش مسعود بن ابراهیم
 (۴۹۲-۵۰۸) یازدهمین و شانزدهمین شاهان غزنوی را مدح گفته .

مسقط الراس او را قصبه رونه از توابع لاهور هندوستان دانسته اند . با مسعود
 سعد معاصر بود و بمدح او را مدح کرد . قریحه لطیف داشت و سخن شناس و قصیده
 پرداز توانایی بود و با شمرای زمان خود مشاعره و مرابطه میکرد و سخن پردازان
 بزرگ عصر مانند انوری و مسعود سعد ویرا ستوده اند .
 انوری در ضمن قصیدهای گفته :

در متانت خیل اقبال چو شعر بوالفرج
 و ز عذوبت مشرب عیشت چو نظم فرخی
 مسعود سعد در تعریف و تمجید او چنین گفته :

خاطر خواجه بوالفرج بدست
 گوهر نظم و شر را کان گشت

ذهن باریک بین و دور اندیش
 سخن او بدید و حیران گشت

مدایح رونی بسبب محمود غالباً با تفضل آغاز میکند نظیر این مدیحه در ستایش
 * سیف الدوله محمود بن ابراهیم غزنوی که در آن ایام از طرف پدر حکومت هندوستان
 داشت (و او همانست که مسعود سعد هم او را ستایش کرده) :

نوروز جوان کرد بدل پیر و جوان را
 ایام جوانی است زمین را و زمان را

هر سال درین فصل برآمد فلک از خاک چون طبع جوانان جهان دوست جهان را
گر شاخ توان بود زبی برکی و بی برگ از برگ نوا داد فضا شاخ توان را
بگرفت شکوفه بچمن بر گذر باغ چون آن که ستاره گذرد کاهکشان را
آن غنچه گل بین که همی نازد بر باد از خنده دودیده فرو بسته دهان را
در تغزل زیرین که مقدمه مدح منصور است (که گویا مراد منصور شاه پسر
بهرامشاه غزنوی باشد) لطف قریحه و قدرت توصیف جلوه گراست :

جشن فرخنده فروردین است روز بازار گل و سرین است
آب چون آتش عود افروز است باد چون خاک غیر آگین است
باغ پیراسته گلزار بهشت گلین آراسته حورالعین است
برج نوراست مکر شاخ سمن که گلشن را شبه پروین است
در گلستان ز فروغ لاله گویی آتشکده پروین است
پیشه از سبزه و از جوی و درخت چون زمین گلی غزین است
آب چین یافته در حوض از باد همجو پر گل و هر بر چین است
در قصاید رونی اشارات تاریخی هم توان یافت که از کار و کارزار غزنویان بحث
میکند نظیر این قصیده :

سپهر دولت و دین آفتاب هفت اقلیم ابوالمظفر شاه مظفر ابراهیم
که در مدح سلطان ابراهیم بن مسعود است نیز مانند قصیده :
شاد بقی ای مناع فتنه نشان ای زامن تو خفته فتنه شبان
این شاعر هم مانند هوشمندان دیگر در این جهان آفت خیز غم انگیز خطری
آزوده دلشته چنانکه گفته است :

کرد و ن ز برای هر خردمند صد شربت جانکزا درامیخت
کینی ز برای هر جوانمرد هر زهر که داشت در قح ریخت
از بهر هنر در این زمانه هر فتنه که صعبتر برانگیخت
جز آب دو دیده می نشوید خالی که زمانه بر درخم ریخت
بر اهل هنر جفا کند چرخ نتوان ز جفای چرخ بگریخت

دیوان رونی که چاپ شده حدود چهار هزار و اندی بیت دارد. با شاعران

زمان خود ارتباط داشت و مورد توجه بود و با مسعود سعد وی را دوستی در میان بود
و هر دو شاعر درباره هم شعرها سرودند از آن جمله قطعه ای است که رونی در باب خانه
نوساخت مسعود سروده با این مطلع :

بوالفرج را درین بنا که در آن اختلاف سخن فراوان گشت
سخن چند موجب است که عقل باوقوفش رسید و حیران گشت

و مسعود جوابی با مطلع زیرین فرستاد :

خاطر خواجه بوالفرج بدست گوهر نظم و شر را کان گشت
نیز مسعود سعد باینکه خود استاد بود در باب این شاعر ایات ذیل را سروده :
ای خواجه بوالفرج نکنی یا منم تا شاد گردد این دل ناشاد من
دانی که هست بنده آزاد تو هر کسی که هست بنده آزاد من
نازم بدانکه هستم شاگرد تو شادم باینکه هستی استاد من
مانا نه آگهی که بلان اشک از من همی بشوید بنیاد من ...
وفات رونی در اواخر قرن ششم با اوایل قرن هفتم اتفاق افتاد.

سید حسن غزنوی - سید حسن بن ناصر علوی غزنوی ملقب بلشرف از
واعظین معروف زمان خود بود و هزاران مردم باستماع وعظ او حاضر میشدند نیز
طبع عالی شاعرانه داشت و غالباً بهرام شاه بن مسعود نوزدهمین شاه غزنوی ۵۴۷ -
۵۱۲) و فتوحات او را مدح کرده . گویا بواسطه نفوذ و شهرتی که پیدا نموده بود
طرف بعضی وحسد سلطان واقع و ناچار از مسافرت شد و سفر حج اختیار کرد و در
بازگشت در بغداد مسعود الطاف غیاث الدین مسعود بن محمد چهارمین شاه از
سلجوقیان عراق (۵۲۹ ۵۴۷) گردید .

دیوان اشعار سید حسن بقول مجمع الفصحه پنجهزار بیت دارد و فاش را ۵۰۶
نوشته اند و محل وفاتش بقول دولت شاه قریه آزاد و از ولایت جوین است.
برادرش جمال الدین ناصر نیز از شعرای نامی بوده و بدربار بهرام شاه اتساب داشته از
قصاید مدحیه او یکی آنست که این بیت از آن در راحة الصدور آمده :

ای خورده آسمان یسارت بسی زمین وی برده آرزو زمینت بسی پسر
و مطلع آن اینست :

اکنون که تر و تازه بخندید نو بهار
ما و سماع و باد رنگین و زلف بار
و مدیحه دیگر است در حق سنج که ایات ذیل از آنست :

جهان را شاه فرخ بی چنین باید چنین باید
که خلق عالمی در سایه عدلش یاساید
خجسته‌های او از ملک راهفته بر بندد
مبارک روی او از خلق کار بسته بگشاید
چو دریا طبع او را دی کند اماغنی ماند
چو گردون کار او گردش بود اما نرساید
کمی بر صفحه اقبال عشق خویش بشکارد
کمی ز آینه اصف رنگ ظلم بسزاید
ولی را اگر عطا باید عدد را اگر خطا افتد
خدا و خلق داند کین ببخشد و آن ببخشاید
تغزلی است از مدیحه‌ای بنام پیرامشاه غزنوی :

هفته دیگر بسمی ابر مروارید بار
آورد شاخ شکوفه عقد مروارید بار
گاه باد از عارض گلین برانگیزد نسیم
گاه ابراز طره شمشاد بنشانند غبار
باد می‌سوزد بخور و ابر میریزد کلاب
چرخ می‌گوید نوید و باغ میبارد تار
گلستان هر صبح دم چون بلبلان خندند خوش
بلبلان هر نیم شب چون بیدلان گریزند زار
چنانکه اشارت رفت مسعود سمند را با سید حسن دوستی قلبی در میان بود
همدرد و همراه بودند چنانکه مرگ سید حسن که ظاهرأ در حدود سال ۵۰۶ اتفاق
افتاد و در این موقع هنوز سی سالش نبود مسعود را باندوهی سخت گرفتار نمود
بطوریکه این مویه غم انگیز وی گواهی از حال ضمیر میدهد مطلع این قصیده که
در ضمن اشعار مسعود مندرج گشت اینست :

بر تو سید حسن دلم گرید (۱) که چو تو هیچ غمگسار نداشت

سوزنی سمر قندی — محمد بن علی سوزنی که بدعوی خودش نسبتش به
سلمان فارسی میرسد در شهر نیشابور تولد و در بخارا تحصیل علوم کرد. سوزنی از شاعران
معروف قرن ششم و در دلف گویندگان دیگر ماوراءالنهر و خراسان مانند رشیدی
سمرقندی و مختاری غزنوی و رضی الدین نیشابوری و عمیق بخارایی و شمس طبری از
مداحان ملوک خانی یا افراسیابیه آن سامان و نیز ستایشگر بزرگفت و وزیران آنجا
و خانوادهای بزرگ مانند خاندان آل برهان بود.

شعر سوزنی سمرقندی صفت سادگی و روانی متصف است. از خصایص سوزنی

۱- مرتبه مربوط بسید حسن دیگر است.

هزل است و همانطور که در جوانی از زندگی ناشایست خودداری نکرده در سخن
نیز بسا از حدود عفت بیرون رفته ولی از لحاظ فن مهارت نشان داده است. اشعاری
ماتر این :

در این جهان که سرای غمست و تله و تلب چو کاسه بر سر آیم و تیره دل چو سراب
گواهی میدهد که عیش و نوش این جهان او را خوشبخت نکرده و غبار غم را
از صفحه دلش نسترده

در ضمن اشعارش گاهی ما را یکسب هنر دعوت میکند و میگوید :

اندر جهان چو بی هنری عیبو عاری نیست با فخر و با هنری وی عیب و عاری باش
فخر از هنر نمای و با هل هنر گرای و ز عیب و عاری بی هنری بر کار باش
وفات سوزنی را ۵۶۹ نوشته اند.

عبدالواسع جبلی - عبدالواسع جبلی از غرچستان بود و بهیمی جهت او را
جبلی نامیده اند. قصاید و غزلیات ساخته و بیشتر از مصانیع و بدایع لفظیه
پرداخته. ذوبلاغین بود و اشعار ملمع نیز خوب میگفت.

طغرل بنکین محمدرکه در ۴۹۰ بخوارزم استیلا جست با سلطان سنجر سلاجوقی
و پیرامشاه غزنوی مدح کرد. وفات او را ۵۵۵ نوشته اند در ۵- صورت بشعاری
قصاید خودش سال ۵۴۴ زنده بوده

عبدالواسع نیز مانند همکاران و همشاعران خود که نظر دقیق و قلب رقیق
داوند و متمکلبها و کوتاه نظریهای بشر آنان را سخت میسازد از خیانت انسانی
زمن و خواری دانشمندان بدینگونه نوان و نالاست :

منسوخ شد مروت و مه-خوم شد وفا و زهر دو نام ماند چو سیمرغ و کیمیا
شد راستی خیانت و شد زیرکی سفه شد دوستی عداوت و شد مردمی جفا
گشته است بازگشته همه رسمهای خلق زین عالم نپسره و گردون بی وفا
هر عاقلی بزوايه مانده منتحن هر فاضلی بدایه گشته مبتلا
با یکدیگر کنند همی کبر هر گروه آگاه نه کزان توان یافت کبریا
هرگز بسوی کبر قنابد همی عنان هرک آیت نغمت نخواند ز هل اتی
با اینهمه که کبر لکوهیده عادت است آزاده را همی ز تواضع رسد بلا

آمد نصیب من ز همه مردمان دوجیز از دشمنان خصومت و از دوستان ربا
مختاری غزنوی - سراج‌الدین عثمان بن محمد مختاری غزنوی نیز از
قصیده‌گویان قرن ششم بشمار است بدربار ارسلان شاه بن کرمانشاه (۴۹۵-۵۳۶)
صاحب کرمان و سلطان ابراهیم بن مسعود (۴۵۱-۴۸۱) و مسعود بن ابراهیم
(۴۹۲-۵۰۸) از سلاطین غزنوی اقتساب داشت و آنان را مدح میکرد. غیر از
قصیده در اقسام دیگر شعر هم دست داشت و ترجیع بندهای خوب میساخت یک‌مثنوی
داستانی نیز بنام شهریار نامه بدو منسوبست و در آن افتاء باستاد فردوسی نموده و
در نظم آن سه سال رنج برده و نام مسعود ابراهیم را آورده و گفته:
سه سال از بدین رنج برداشتم سخن آنچه بد هیچ نگذاشتم
گل باغ و بستان محمود شاه جهانجوی بخشیده مسعود شاه
وفات مختاری در غزنه گویا بسال ۵۵۴ اتفاق افتاد.

قصاید مختاری معمولاً هتین و شیوا و موزون و متناسب است و نشان میدهد
که شاعر با قریحهٔ قاد و خاطر و قاد کلمات و ترکیبات را نیک سنجیده. ایاتی از
قصیدای که در مدح مسعود سعد سروده شاهد این دعوی تواند بود:

براهل سخن تنگ گشت میدان	وزجای بشد طبع هنر سخندان
هر طبع که بر سحر بود قادر	ازعجز چو محصور گشت و حیران
خاطر نبرد پی‌پی همی بمعنی	فکاحت بکشد سر همی ز فرمان
چون جزو بکل باز شد معانی	زی خاطر مسعود سعد سلمان
مخدوم سخن پروران مجلس	سر دفتر خوان گستران میدان
آن چرخ که هر صبحدم برآرد	خورشید کامل از ره گریبان
تیر از قلم تیر قامت او	در فخر سزافراز تر ز کیوان
ابر هنرش نا پدید گوشه	بهر سخنش نا پدید پایان
در بیاغ به‌سار سنای خسرو	شعرش گل و طبعش هزار دستان

با اینکه سیمای ظاهر شعر مختاری چنانکه از مثال فوق پیداست فرقی اساسی
از شاعران قصیده‌سرای عصر نشان نمیدهد باز در لحن و آهنگ و بعضی مضامین
مانند تشبیه شاعر به چرخ و ظهور او و اثر قریحهٔ او به خورشید و نظایر آن کمی
تازگی و تصرف پیداست.

مختاری در وصف طبیعت و تشبیهات فنی و لطف قیاس نیز اشعاری ساخته و
هنرنمایی کرده از آنجمله در یکی از قصایدش این ایات لطیف آمده:

شاخ مرصع شد از جواهر الوان	شاخ تل باقوت شد ز لاله نعمان
بر گهرهای گل بفت همانا	خورده الماس گشت قطره باران
حوض زنبیل فروچمن ز گل سرخ	کوه نشابور گشت و کان بدخشان
بود گل نا شکفته بر صفت دل	بازچوبشگفت گشت بر صفت جان
آهواز بسکه بر ریاحین غلطید	سبزه و سنبل چردهم از کف و روان
باغ چومیدان آبگینه شد از خوید	برگ شکوفه ز باد تخت سلیمان
انبجیل آغاز کرد بلبل بر گل	چون ز بنفشه بدید حالت برهان
شبه‌مشب کبک ز هجران چرداز کوه	روز همه روز ازان بگرده خندان
چون شبی داشت مرغزار بدربار	لاله بر اطراف او برست چو مرجان
کومی در پیش آفتاب نه‌دادند	آینه سایهای برگ درختان

در این وصف نیز تشبیهات و لطیفه‌های نادری نظیر مضمون بیت اخیر بکار گرفته
که نسبت بمعمول تازگی دارد و شاید از ابتکارات طبع خود شاعر باشد.

عمیق بخارائی - شهاب‌الدین عمیق بخارائی در اواسط قرن پنجم تولد یافت.
در بلاد ماوراءالنهر شهرت داشت در مدح ابوالحسن شمس‌الملک نصر از ملوک
افراسیابیه یا الملک خانیان (۴۶۰-۴۷۲) قصاید ساخته و مخصوصاً بدربار خضرخان
از شاهان همان سلسله تقرب پیدا نمود و لقب امیرالشعرائی یافت عمر طویل کرد و
در حدود ۵۲۴ دچار ضعف پیری شده بود چنانچه در آنسال سلطان سنجر بواسطه
فوت دختر خود او را برای سوگواری و مرثیه گفتن احضار نمود و او از ضعف پیری
رفتن نتوانست

در نمودن ضعف خود این ایات را که در صنعت اغراق و تشبیه مشروط و نازک
کاری نظیرش در اشعار کمتر است برود:

اگر مودی سخن گوید و گر مومی روان دارد

من آن مود سخن گویم من آن موم که جان دارد

اگر مرآب و آتش را مکان ممکن بود مومی

من آن موم که هم طوفان و دوزخ در میان دارد

اگر بامور و باموئی شب و روزی شوم بمره

نه مور ازمن خبریابد نه موی ازمن نشان دارد

بچشم مور در کنج زبس زاری و بس خستی

اگر خواهد مرا موری بمو اندر نهان دارد

از اشعار خوب عمیق قصیده ایست که در مدح ابوالحسن شمس الملک نمراس است که ایات ذیل از آنست .

غیرای بت بهشتی آن جام می ییاد
هش خورنق است همه باغ و بوستان
وین چون بهارخانه چین پر ز قشچین
آن افسر مصرع شایع سمن نکسر
این چون مدار حوریر از گوهری سرشک
کلین عروس وار ییاد است خویشتن
آن لاله بین نهفته در او آب چشم ابر
گمنام لبنتان بهشتی شدند باز
این چند بیت قدرت وصف و صنعت ترکیب کلمات موزون و هنر تشبیهات لطیف را چنانچه فن قصیده سرایی در آن زمان اقتضا میکرد بخوبی نمودار میسازد . بطور کلی این شاعر شعر شیرین و روان و گاهی سوزناک سروده و قطعات مؤثر از او باقیست از شعرای معاصر او انوری او را استاد سخن نامیده و رشید و طواط بقول او استشهد کرده است در صحبت از عمق نباید فراموش کرد که وی در شعر مویه و مریه استاد بوده و این طرز را بکمال مهارت بکار برده است برای نمونه در بیت ذیل از آنچه بمناسبت مرگ دختر سلطان سنج ساخته است نقل میشود :

هنگام آنکه گل دمد از من بوستان
رفت آن گل شکفته و در خاک شد نهان
هنگام آنکه شاخ شجر من کشد ز ابر
بی آب ماند نرگس آن ناز از غوان
وفات عمیق را بسال ۵۴۳ نوشته اند .

گویندگان آذربایجان

آذربایجان در قدیم شامل قطعه بزرگتر از اینکه هست بود و در حدود سه هزار سال پیش نخستین دولت بزرگ ایرانی یعنی دولت ماد در آنجا تشکیل یافت . زبان مادی نوعی زبان ایرانی و نژاد مادی ها نیز ایرانی بود . آذربایجان از مراکز عادات و رسوم و دین ایرانی شمرده میشود و بحکم اخبار فراوان اسلامی و ایرانی که خاورشناس آمریکایی چکسن آنها را جمع و تألیف نموده زرتشت پیامبر قدیم ایران هم در آذربایجان بدنیا آمده آذربایجان همواره پاسبان و نگهبان ایران بوده و در حملات یونان و روم و عرب و مغول و ترک و هم در اعصار اخیر سینه خود را برای نگهداری کشور سپر ساخته است در تاخت و تاز اسکندر یعنی قرن چهارم پیش از میلاد شهریان آذربایجان (که بتلفظ فارسی آن زمان خشتر یادن و بتلفظ یونانیان ساتراپا گفته میشد) آثربانی یا بتلفظ امروز آذربد نام داشت . چنان که میدانیم آذربد بانگهبان و سرپرست آتش در حقیقت يك عنوان دینی زرتشتی و يك نام ایرانیست . اسکندر این شخص را از لیاقتی که داشت در حکومت خود باقی گذاشت و در واقع آذربایجان استقلال خود را نسبت به یگانه حفظ کرد و از آن زمان آن قطعه آثربانیگان یعنی منسوب بآذربد یا محل آذربد نام گرفت . (در تواریخ قدیم مانند تواریخ ارمنی این کلمه آنور پاتیگان ضبط شده) شکل و تلفظ کنونی آذربایجان صورت معرب همان کلمه قدیمی است .

آذربایجان گذشته از آنکه در اعصار پیش از اسلام مرکز تمدن ایرانی بود در قرون اسلامی نیز اهمیت خاصی داشت و نه تنها نهضت های مهم ملی ایرانی از نهضت خرمندان تا نهضت صفویان از آنجا سرزد بلکه دانشمندان و بزرگان در عالم اسلامی و ادبیات ایرانی از آن سرزمین ظهور کردند و بخصوص گویندگانی پیدا شدند که در سخن فارسی در ردیف اول قرار گرفتند و شهرتی بسزا بهم رسانیدند و اینک از نمایان آنان که در دو قرن مورد بحث ما سخن آرا می کرده اند یعنی خاقانی و مجیر ییلقانی و فلکی شیروانی و نظامی در اینموقع نام برده میشود . در مطالعه اشعار این بزرگان دیده میشود که گویندگان این سامان سبکی خاص داشته اند و لغتها و ترکیباتی بکار برده اند که در شاعران خراسان کمتر پیدا توان کرد و چنین هینمایند که شیوه فارسی بومی است . پیش از این دوره که در این فصل موضوع

بحث است نیز حکما و دانشمندان و شاعران دیگر مانند ابوالحسن بهمنیارین مرزبان (متوفی در ۴۵۸) از شاگردان معروف ابوعلی سینا از حکیمان نامی ایران و محمد بن عبدالله خطیب تبریزی (متوفی در ۵۰۲) و قطران شاعر که شرح حال و گذشته و نظایر آنان در آسمان علم و ادب آذربایجان طلوع کرده بودند و بعد از این دوره هم دانشمندان و گویندگانی مانند شیخ محمود شبستری و امثال او ظهور کردند که ذکر آنان در این کتاب بیاید.

خاقانی شیروانی - افضل الدین بدیل بن علی خاقانی از سخنگویان نامی و قصیده سراین درجه اول ایرانست که در حدود سال ۵۲۰ هجری در شروان تولد یافت. در بلب نام خود که بدیل باشد در قطعه‌ای گوید:

بدل من آمدم اندر جهان سنائی را بدین دلیل پدر نام من بدیل نهاد
گویا نخست حقایق لقب داشته پس بمناسبت اتساع به خاقان اکبر منوچهر بن فریدون شیر وانشاه خاقانی تخصص یافت، منوچهر معاصر بود با سی و یکمین خلیفه عباسی المقتدی بالله (۵۳۰-۵۵۵) اولین قریب خاقانی بدستگیری ابوالملاء گنجوی حصول یافت چنانکه ابوالملاء خود گوید:

چو شاعر شدم بر دمت نزد خاقان به خاقانیت من لقب پدر نهادم
نام پدرش علی بوده و شغل درودگری یا نجاری داشته چنانکه در قصیده‌ای که در مرثیه امام ناصرالدین ابراهیم با مطلع زیر:
ناراضی من هر شب شکر ریزست پنهانی که همت را ز ناشو نیست از زانو و پیشانی
ساخته سخن را بمدح خویش کشانده و گوید:

بخوان معنی آرائی ابراهیمی بدید آمد ز پشت آذر صنعت علی نجار شروانی
و در قصیده دیگر که با او تجدید مطلع در ستایش پدر سروده گوید:
شیخ مهندس لقب پیر درودگر علی کازرو اقلید سند عاجز برهان او
نیز در تحفه المراقین گوید:

از سوی پدر درودگرم دان استاد سخن تراش دوران
محل تولد استاد شهر شروان از نواحی آذربایجان بوده چنانکه در قصیده معروف شکوائی با مطلع:

قلم بخت من شکسته سر است موی بر سر ز طالع هنر است
چنین گوید:
عیب شروان ممکن که خاقانی هست از آن شهر که ابتدای شراست
عیب شهری چراکتی بدو حرف کمال شرع و آخر بشر است
مادر خاقانی از خانواده عیسوی آن سامان بود و مذهب عیسوی نسطوری داشت
پس اسلام آورد چنانکه در تحفه المراقین آمده:

کارم زمزاج به نه رستی گرنه دعوات ما درستی
نسطوری و موبدی نژادش اسلامی و ایزدی نهادش
پس کرده گزین بقل و الهام بر کیش کشیش دین اسلام
شاعر در کار معیشت تنگدستی داشت و اوایل بر سفره پدر و پس از مرگ او
که نا بهنگام وقوع یافت بمعونه مادر که از راه پیشه طبخی و جولا هکی وسیعی
و کوشش میزبست محتاج بود. در این معنی در تحفه گوید:

از بر خلاقم سبکبار بر مایه علی نجار
و در اشاره بمادر گوید:

هستم زبانی غذای جان در طبایع نسب ز سوی مادر
و در قطعه مؤثری که بیاد نوازش‌های مادر خطاب بخود سروده چنین گفته:
ای ریزه روزی تو بوده از ریزش ریسمان مادر
خو کرده به تنگنای شروان با تنگی آب و نان مادر
زیر صلف کسی نرفته جز آن خدای و آن مادر
افرده چو سایه و نشسته در سایه دو کدان مادر
ای باز سید چند باشی محبوس به آشیان مادر
شرمت ناید که چون کبوتر روزی خوری از دهان مادر
ناکی چو مسیح بر تویتند از بی پدری نشان مادر

شاعر نه تنها روزی فراخ نداشت بلکه در تنگنای شروان دلی شاد نصیب
نیود و از وجود دوستان مونس نیز محروم بود و در قصیده بمطلع:
کار من بالا نمیکرد در این شیب بلا در مضیق حادثاتم بسته بند عنا
از این حال چنین یاد میکند:

یا که گیرم انی کز اهل وفا می روزیم روزی من نیست یا خود نیست در عالم وفا
در همهش روان مرا حاصل نیامد نیم دوست دوست خود نا ممکنست ایکنش بودی آشنا
مری و سرپرست عمده خاقانی همانم او کافی الدین عمر بن عثمان بود که در
پزشکی و فلسفه دست داشت و او را با دانش و ادب پرورش داد شاعر در موارد چند
از وی و مهربانیهای یاد میکند و از آن جمله در تحفه گوید:

من فایده جوی و او مفیدم عم بوده مدرس و معیدم
گذشته از عم و بناچار دانشمندان دیگر که خاقانی نزد آنان کسب و دانش و
فرهنگ نمود از شاعران زمان ابوالملاک کنجوی نیز او را سم استادی داشت و دختر
خود را بلا بزنی داد و چنانکه گذشت او را بدربار راهنمایی کرد گرچه بعد میان
استاد و شاگرد بهم خورد و همدیگر را هجو کردند. با این مقدمات و بشهادت اشعار
خودش عجب نیست که او را مردی فاضل و دانشمند بدانیم چنانکه معاصرینش بنقدم
او در فضل و ادب اعتراف کرده اند رشید و ملوفا گوید:

افضل الدین بوالفضایل بحر فضل فیلسوف دین فزای کفر کاه
بدون تردید وی در فنون ادب و فلسفه و علوم دینی و آداب قرآن آزموده و
توانا بوده است و این حقیقت از سخنان خود او نیز پیداست.

زندگی شاعر ما بطور کلی توأم با کامیابی و سرود نبوده در جوانی گرفتار
تنگدستی و در تمام دوره زندگانی از نداشتن دوستان قلبی که هنگام غم و اندوه یار
خاطر باشند اندوهگین بود در عهد صباوت از وجود پدر و در یست و پنج سالگی از
سرپرستی و نوازش عم خود محروم شد و در سال ۵۷۱ هجری بیست ساله او رشیدالدین
این جهان را بدرود گفت و داغ در دل پدر نهاد خود گوید:

دریغ میوه عمرم رشید کز سربلی به بیست سال برآمد یکفرض بگذشت
مرا ذخیره همین یک رشید بود از عمر نتیجه شب و روزی که در هوس بگذشت
سپس غم مرگ همسر بدردها و غمهای دیگر او افزوده گشت چنانکه گوید:

پسر داشتم چون بلند آفتابی زنا که بتاری مفاکش سپردم
بدرد پسر مادرش چون فروشد بنگ آن تن دردناکش سپردم
یکی بکر چون دخترش نمیش بودم بروشدلی چون سماکش سپردم
بماندم من و ماند عبدالمجیدی و دیت یزدان پاکش سپردم

گذشته از اینها شاعر بواسطه آزادگی طبع و خود داری از خدمت کسورانه و
عاجزانه دیوانی و میل بمسافرت و رغبت بدیدن اطراف جهان و اوصاف مردمان و مدح
امیران دیگر و بدتر از اینها بحکم سماعت حاسدان شتم ممدوحان خود یعنی خاقان
اکبر منوچهر و پسر او خاقان کبیر ابوالمظفر را نسبت بخود جلب کرد حتی چند سال
پس از بازگشت در بلب گردن پیچیدن شاعر از خدمت سلطانی و آزاده روانی او در
منظومه شبوائی که جزو غزلیات او بطبع در آمده این بیت را میخوانیم:

گفتی نکنی خدمت سلطان نکنم نی یک لحظه فراغت بدو عالم نفروشم
میل بمسافرت و شکایت از شروران در موارد متعدد از سخنان محسوس است
بخصوص شوقی برای زیارت مکه و خراسان داشته و گویا مصافقتی بعمل میآمده چنانکه
خود گوید:

چشم بسوی خراسان شدم نگذارند عندلیم بگلستان شدم نگذارند
سراپتام اجازت سفری گرفته و تا دیار ری رفت و در آنجا بلا بد گذشت و
گویا بحکم فتنه ترکان غز که در خراسان رو داده بود و هم ممانعت والی ری مجبور
ببازگشت شد. خود در قصیده شکایت از ری در این باب آورده:

چون نیست در خصم سوی خراسان شدن مرا هم باز پس شوم نکشم من بالای ری
گر باز رفتنم سوی تبریز اجازت است شکرانه گویم از طرف پادشاه ری
نیز در قطعه ای گوید:

من به ری عزم خراسان داشتم زانکه جان بود آرزو مندش مرا
والی ری بند پر هزم نهاد یک دامن گیر شد بندش مرا
حبس او بحکم قرائن در زمان اخستان بن منوچهر در حدود سال ۵۷۰ اتفاق
افتاد و در آن اوان پنجاه سال داشت چنانکه در ضمن قصیده مؤثر شکایت آمیز خود
که مطلع آن اینست:

فلک کز روترست از خط ترسا مرا دارد مسلسل راهب آسا
چنین گوید:

مرا از بعد پنجاه سال اسلام تربید چون صلیبی بند برپا
بیشتر شکایت او در زندگی از حسد مردمان و نشاخته شدن قدر و ارزش
شعر است او را در عمر همه همتی بلند زنده داشته ولی مقامش پس بیشتر از همتش

بوده و ازین تضاد رنج میکشیده چنانکه ازین قطعه پیداست :

نه همت من پایاه راضی است نه پایه سزای همت هست
یارب چو زهمت و زیایه نکشاید کار و نکند دست
یا پایه چو همت بر افراز یا همت من چو پایه کن پست

پس خاقانی گذشته از مسافرت تاری در حدود سال ۵۵۱ بزرگت مکه معظمه نایل آمد و در این سفر قصیده‌ای شیوا که نماینده سبک او هم هست در مدح بیت‌الحرام ساخت که مطلع آن اینست :

صبح از حمایل فلک آهیخت خنجر زوش کی سخت کوه ادیم شد از خنجر زوش
گفته اند این قصیده را با تجدید مطلع صدونه بیت است خواص مکه بآب‌زور نوشتند

در ضمن قصیده از جمال‌الدین اصفهانی وزیر صاحب موصل که مکه را تعمیر کرده بود یاد کرده و گوید :

شکر جمال‌گوی که معمار کعبه اوست یارب چو کعبه دار عزیز و معمرش
همین جمال‌الدین او را در بازگشت از مکه به بغداد که در سال ۵۵۲ اتفاق افتاد و در این سال سلطان محمد سلجوقی بغداد را محاصره کرده بود و خلیفه عباسی المقتدی بالله گرم مدافعه از شهر بود بحضور خلیفه معرفی کرد و خلیفه او را معز داشت و شغل دیرری فرمود ولی او که از بغداد و بغدادیان رنجیده خاطر بود پذیرفت و بمبین خود ایران برگشت در این مسافرت و مسافرت دومی که بلائیکه نمود سبک زندگی و رفتار تازیان و مشاهدت آثار خرابه ایران بستان در سواحل دجله فکر شاعر را سخت تحریک نمود و قصیده معروف مداین را بسرود . بطور خلاصه توان گفت خاقانی يك زندگانی بی آرام و پر رنج دشواری داشت و جهان بهرام او نمیساخت و او را که پیروی از مملک دینی و اخلاقی میکرد و وفا و راستی از مردم میخواست روزگار آسایش و فراغت خاطر رو نمی آورد .

وفات خاقانی در حدود پانصد و نود و پنج در تبریز اتفاق افتاد و در آنجا در مقبره‌الشمراء که در شمال شهر در کوی سرخ‌لب واقع بود مدفون گردید .

سبک و افکار - خاقانی چنانکه گفتیم از قصیده‌گویان درجه اول ایرانست و وجود او و نظامی و امثال آنان مینمایاند که کلهای ادب در هر قسمتی از سرزمین

ایران خواه خراسان و خواه آذربایجان بخوبی رشد میکند و سبز تر میگردد و شکوفه و گل میدهد . شعر خاقانی قرص و محکم و از حیث لفظ و معنی غیر عادی و عالی و لطیف است . از مزیت‌های اساسی سخن ادبی یکی آنست که فوق معناد و معمول باشد یعنی معنی نغز و دقیق که باندیشه هر کس نرسد در قالب لفظ جامع و فصیحی ادا شود و اکثر سروده های شاعر ما این صنعت را داراست .

شعر خاقانی میرساند که وی در زبان عربی هم مانند فارسی تجری داشته و با لفاظ و ترکیبات ادبی زبان آتچنان مسلط بوده که هر معنی را بهر شکل که خواسته بیان کرده و مانند فرمانده لایقی که سربازان جمله در کف فرمان وی باشند در زبان فرما فرمائی داشته است .

در ضمن بیان بین استوار از استخدام اقسام و انواع کلمات و ترکیبی نیاندیشیده و از آوردن آیات و امثال و اشارات و کنایات باز نه‌استاده و از صنایع شعری از تجنیس و ایهام و تشبیه و استعاره و نظایر آن کوتاه نیامده است و چیزی که هست يك صفت تازه نیز بدینها افزوده شد و آن خصوصیتی است که در این ترکیبات و حتی کلمات دیده میشود و شعر خاقانی و هم ولایتی و نظامی را از شعر خراسانی و قطاد دیگر تمیز میدهد یعنی کلمات و ترکیبات و معانی تازه‌ای بکار رفته که یافتن و شمردن آنها شاید کار دشوار است ولی برای کسیکه قوه تشخیص دارد در موقع مطالعه و مقایسه محسوس میگردد و فرق سبک آذربایجان و خراسان و خصایص عبارتی و فنی از اینرا ظاهر میگردد . خود خاقانی در قصیده‌ای که راجع بنصری ساخته این خصوصیت را اینگونه بیان میکند :

مرا شیوه خاص تازه است و ادات همان شیوه بستان عنصری
در دیوان چاپ جدید تهران تالی همین قصیده این بیتها را درباره خود میگوید
شاعر منطق منم خان معانی مراست ریزه خور خوان من رود کی و عنصری
زنده چو نفس حکیم نام من از تازگی گشته چو مال کریم حرص من از اندکی
هم در ایات زیرین از قصیده‌ای که در آن بنا بمباهات خود و سرزنش بدخواهان است خود ابتکار خود را متذکر است :
نیست اقلیم سخن را بهتر از من پادشا در جهان ملک سخنرانی مسلم شد مرا
هریم بکر معانی را منم روح القدس عالم ذکر معانی را منم فرمانروا

شه طلفان عقل را نایب منم نعم الوکیل
درع حکمت پوشم وی ترس گویم القتل
نکته دوشیزه من حرز روحست از صفت
عقد نظمان سحر از من ستاند واسطه
هر کجا نملی بیندازد براق طبع من
من قرین گنج و اینان خاک ییز از حسد
من همی در همد معنی راست همچون آدم
چون میان کاسه اوزیر دلشان بی فروغ
اگر ماهمین آیات را با آیات شاعران اقسام دیگر کشور مثلا خراسانیان بسنجیم
خود بفرقهائی برخورد خواهیم کرد. مثلا ترکیبائی مانند « شه طلفان عقل » « درع
حکمت » « نکته دوشیزه » « نظمان سحر » « ضرابان شعر » « خاک ییزان حسد » « روز
گوران هوا » « هند معنی » « بچین صورت » و نظایر اینها را که در این قصیده و قصاید دیگر
شاعر هست دو سخن شاعران دیگر را هرگز نخواهیم یافت یا بسیار نادر خواهیم دید و
بدیهی است معانی که ازین ترکیبها و روابط آنها استخراج شده نیز تازگی دارد.
همچنین در شعر خاقانی کسلی وازه هائی بکار رفته که صیغه محلی دارد و
شاید بتوان آنرا از فارسی آذربایجانی یا زبان آذری دانست مانند ایبه بمعنی اکنون در
این بیت:

غلط گفتم ایبه کدام آشتابان
که هیچ آشنائی ریائی نیستم
همچنین:

ایبه نه بغداد جای شیشه گرانست
بهر کلاب طرب فرای صفاهان
در قسمت ادبیات پیش از اسلام دیدم که وازه ایبه (این) بشکل ایسم (این را)
در سنگنگاری یستون بکار رفته.
همچنین گاهی کلمات محلی یگانه در شعر این شاعر استعمال شده مانند ناچر
مکی که لغت گرجی است در بیت:
من و ناچر مکی و دیر مغران
و وازه های مغران و مطران و بطریق و اسقف و نسطور و ملکا اصطلاحات
در بقراطیانم جا و ملجا

سریانی عیسوی است و در آن سامان بین نسطوریان بیشتر معمول بوده است. لا خاقانی
از حیث اطلاع بقایید عیسوی و آشنائی با انجیل و انس با اخبار و اصلاحات آن دیات
در میان تمام شاعران ایران امتیازی دارد و میتوان این صفت را یکی از معیارات شعر
اوشمرد و پیداست که عیسوی بودن طایفه مادر او در این امر بی تأثیر نبوده.
قصاید خاقانی معمولا مفصل و دامنه دار است و بسا که تجدید مطلع میکند
صفت بارز اغلب این قصاید داشتن لغات و ترکیبات دشوار و معانی و تشبیهات و کنایات
غامض و معانی مشکل است و فهم آنها مستلزم تسلط کامل در زبان و ضرب و امثال آن
و اطلاع از روایات اسلامی و قصص و اخبار است.

مثلا در قصیده معروفی که در وصف و مدح مکه با مطلع:
شبروان در صبح صادق کعبه جان دیده اند
صبح را چون معمران کعبه عربان دیده اند
شروع کرده و تجدید مطلع نموده است معلومات تاریخی و ادبی و دینی و
اصطلاحات مربوط به بناسک و نجوم و نظایر آن بکار رفته و این معانی با کلمات و تعبیرات
خاص ادا شده که فهم آن برای خواننده متوسط نصب نیست و فکر و نظر و سابقه
اطلاعات و آشنائی با اصلاحات در خود است. اینک چند بیت از آن قصیده بر وجه
مثال ذکر میشود:

ناخیال کعبه هفت دیده جان دیده اند
دیده را از شوق کعبه زمزم افشان دیده اند
عشق بر کرده بمکه آنشی کز شرق و غرب
کعبه را هر هفت کرده هفت مردان دیده اند
ماه نو را نیمه قنبدیل عیسی یافته
دجله را بر حلقه زنجیر مطران دیده اند
بر سر دجله گذشته تا مداین خضر واد
قصر کسری و زیارتگاه سلمان دیده اند
طاق ایوان جهانگیر و ودق پیر زن
از نگو نامی طراز فرش ایوان دیده اند
از تمجیر گشته چون زنجیر پیچان کازمان
بر در ایوان زنجیر و نه دربان دیده اند
ناجدارش رفته و دندانهای قصرشان
بر سر دانه های تاج گریبان دیده اند
رانده زانجا تا بخاک حله و آب فرات
موقف الشمس و مقام شیر یزدان دیده اند
پس بکوفه مشهد پاک امیر التمل را
همچو جیش نعل جوش انسی و جان دیده اند
رانده از رحبه دواسبه تا مناره بکسره
از سم گوران سر شیران هراسان دیده اند
وان کجاوله چیست میزان دو کفه باردار
باز جو زا و دو کفه شکل میزان دیده اند
بادیه بحر است و بختی گشتی و اعراب موج
واقعه سرحد بحر و مکه پایان دیده اند

بهر دفع درد چشم دره روان ز آب و گید
دائرة افلاك را بالای صحن بادیه
وز طنب خیمه هابر کرد لشکرگاه حاج
قاع مصف دیده و صف مصف سپه داران حاج
کوه محروق آنکه همچون زرد بشه اشک در
از دم پاکان که بشاندی چراغ آسمان
ماه نو در سایه ابر کبوتر فام راست
بامدادان نفس جوان کرده قربان درمنی
سعد ذابح بهر قربان تیغ مریم آخته
در سه جمره بوده پیش مسجد خیف اهل خوف
عید ایشان کبه وز ترتیب پنج ارکان حج
رفته و سبی و صفا و مروه کرده چار و سه
پس برای عمر کردن سوی تنیم آمده
خواننده این قصیده که تنها ایاتی از آن ققط برای نمونه برگزیده شد .
معلومات کافی از ادبیات ایرانی و اسلامی داشته باشد مثلاً بداند که مقصود از هفت کرده
هفت زیور عروسان یعنی حنا و وسمه و سرخاب و سفیداب و وزک و غالیه و سرمه است
و هفت مردان شاید اصحاب کهف یا هفت طبقه عارفان نظیر قطب و غوث و امامان
و او تاد و ابدال و نجباء و شهاب و یا هفت خاندانواده قدیم اشکانی که عرب
بیوت السبعه می گفت یا امثال آن باشد و مطرا ب لقب روحانی بر رک عیسویت و
ایوان کسری و مدائن یا (نیسفون) پایتخت سامانیان بود و سلمان فارسی از ایرانیان
صحابه رسول بود نیز باید نام شهرها و قصبه های مانند رجب و مناره را بدانند و باینکه
امیر و نر زنیور را بتازی مصوب گفته اند و چون از القاب حضرت علی مصوب الدین
است بدین قرینه آن حضرت را امیر النحل لقب نهاده می برد و اطلاع داشته باشد از اینکه
جوزا نام برج معینی است دائرة و افلاك بجزم نحویان که گرد است و طنب خیمه هابه
اشکال هندسه اقلیدس تشبیه شده و مقصود از قاع صف صف تذکر آیه قرآنست که
در سوره طه فرموده یثلونک عن الجبال قلل یسفها ری سفافینرها قللاً صف صفا
و یا حوراء دوره شدت گرمای تابستان و حاجر نام منزلی از راه مکه و سعد ذابح یکی

از منازل قمر است و جمره و عمره و رکن و طوف و صفا و مروه و امثال آن اصطلاحات
اعمال و مناسک حج است . .

گرچه اینگونه خواص عبارت و معنی در اغلب کویندگان دیگر نیز پیدا است
ولی در سخن خاقانی زیاد است و تعبیرات مخصوص بومی و مبتکرانی فراوان هم بر آن
افزوده و بیجهت نیست که شرح بقصاید این شاعر نوشته اند .

قصاید او چنانکه گفته شد اغلب دور و دراز و دارای تجدید مطلع و اوزان
طویل و بیشتر بطرز ردیف است . معمولاً شاعر در مطلع ورود بمقصود میکند و گاهی
تقری و تشبیه بکار میبرد و با شرح جلوه صبح و طلوع مهرنیز یا عشق و با وصف
طبیعت آغاز میکند .

تصویر فجر و نقاشی بامدادان و ظهور آفتاب باین بخصوص مورد نظر او بوده و این
صفت در بسی از قصاید او هویدا است نظیر این قصاید :

دست صبا بر فروخت مشعل نو بهار مشعل داری گرفت کو کبه . شاعر
زانت خورشید شد نافه شب نیم سوخت قوت از آن یانت روز خوشدم از آن شد بهار
خانه ما نیست طبع چهره گشای جهان نایب عیسی است ماه و رنگر ز شاعر . . .
صبح از حمایل فلك آهیخت خنجرش کیخست کوه ادب شد از خنجر زرش
صبح از صفت چو یوسف و مه نیمه ترنج بکران چرخ دست بریده برایش . . .
می و مشکست که با صبح بر آمیخته اند یا بهم رلف و لب یار در آمیخته اند .
صبح یون خنده که دوست شدست آتش سرد آتش سرد به عنبر مکر آویخته اند . . .
در کام صبح از ناف شب مشکست عمار ریخته گردون هزاران نرگه از سقف عین ریخته
صبحست گلگون تاختم مشیر بیرون آخته بر شب شیخون ساخته خوش بهمدار ریخته
جو به جوار جهان بنمود صبح مشک جو جو از دهان بنمود صبح . . .
لاف از دم عاشقان زنده صبح بسی دل دم سرد از آن زنده صبح . . .
در نظم شتوی تحفه المراقین نیز درخشیدن بامکه دیده نور پرست شاعر را جلب
کرده و خطابه های نسبت بافتاب سروده که اینک نمونه و نخبه از آنرا که شاعر در
حوقع گرفتگی و اندوه و شاید در زندان گفته می آوریم :

ای مهر دهان روزه خواران
 ای کعبه رهرو آسمان را
 از سهم تو در هاب خضرا
 زرباشی و نا گشاده گنجی
 که راست گهی کج اندرایی
 در قصر شهن بسی نیایی
 روشن بتو چشم شاه و درویش
 ای رنگ آمیز این کهرها
 آن نور که بی دروغ باری
 این شیوه نه شرما دوستانست
 شردان ز تو گرم و روشن اوقات
 نه هم نفسی نفس گشایم
 نو گر چه درختی ها نمایی
 بر روزن من تنای از خشت
 بی بی غلطت هر چه گفتم
 صبحت سوی تو عنذر خواهم
 صبح آینه دار تازه رویت
 با این همه خصوصیت و ابتکاری که او را است از تأثیر گویندگان بزرگ خراسان هرگز
 فارغ نبوده بسا که شیوه آنان را بکار برده مثلاً در این قصیده سبک منوچهری جلوه گراست :

ضمایندار سلامت شد دل من	که دار الملک عزلت ساخت مسکن
امل چون صبح کاذب گشت کم عمر	چو صبح صادق دل گشت روشن
بوحدت رستم از غرقاب وحشت	برستم رسته گشت از چاه یژن

از اشاراتی که بشعرا دیگر مانند عنصری و رودکی و دیگران کرده پیداست
 که با اشعار آنان مانوس بوده مخصوصاً طرز سخن عنصری در نظرا و وقتی داشته چه
 بسا در مقام مباحثات از او مانند رقیب توانائی نام میبرد مثلاً در قصیده ای گوید :

بدیهه همی یارم از خاطر این در
 کز و سمعها بحر عمان نماید

ازین شعر خجالت آید عنصری را
 و گر عنصری جان جانان نماید
 حتی کسانی شعر عنصری را برخ او میکشیده اند چنانکه در پاسخ آنان سبک
 و طرز سخن خود را با سخن او قیاس میکند و چنین سراید :

بمعریض گفتی که خاقانیا	چه خوش داشت نظم روان عنصری
بلی شاعری بود صاحبقران	ز ممدوح صاحبقران عنصری
ز ممشوق نیکو و ممدوح نیک	غزل گوشه و مدح خوان عنصری
جز از طرز مدح و طراز غزل	نکردی ز طبع امتحان عنصری
شناسند افاضل که چون من نبود	بمدح و غزل در فشان عنصری
که این سحر کاری که من میکنم	نکردی بسحر بیان عنصری
زده شیوه کان حیل شاعر است	یک شیوه شد داستان عنصری
مرا شیوه خاص تازه است و داشت	همان شیوه بلستان عنصری
نه تحقیق گفت و نه حفظ و نه زهد	که حرفی نداشت از آن عنصری
نبود است چون من که نظم و شعر	بزرگ آیت و خرده دان عنصری
بنم چو پروین و شر چو نقش	نبود آفتاب جمیع عنصری
ادیب و دبیر و مفسر نبود	نه سبحان یعرب زبان عنصری

تمایل خاقانی بدیانت و زهد از اشعارش مانند قصایدی که در وصف کعبه و
 نعمت حضرت رسول و نظایر آن سروده نیک پیداست . همه جا بنا را به روحانیت و
 ایمان مینهد و حکمت یزدان را حکمت یونان ترجیح میدهد و گوید :

فلسفی فلسفی و یونان همه یونی اورد
 نفی این مذهب یونان بخراسان یابم
 اینجا :

قتیبی بغزافلاطون که آن کش چشم درد آید
 یکی که حال کابل به زسد عطار کرمانش
 اینجا :

فلسفه در سخن میامیزد	وانگهی نام آن جدل منبید
و حل کمر چیست بر سر راه	ای سران بلی در وحل منبید

مدایح خاقانی از تعریض ممدوح باصاف و سخاو دانش پروری خالی نیست
 و سبکش در این قصاید همان عبارات مطمئن و تشبیهات مرکب و اغراق و مبالغه
 است که معمول بین خراسانیان هم بود نهایت اینکه این نوع سخن را چنانکه در

گذشته هم مذکور افتاد باید از نظرفرن نگریست و اتفاق کلام و لطافت فکر و زیردستی در قیاس و تشبیه و ایهام و تجنیس و نکته سنجی و امثال آنرا جست نه از نظر دیگر مثلاً در قصیده مدح شاه اخستان این چنین سخن رفته : از خاک در انصاف شاه کحل کسری و حنوط عمر ریخته و از آتش شمشیر او اختران در بوتۀ چرخ اکبر قضا و قدر آمیخته اند زمین درگاه او از نم اشک داد خواهان برق میزند عنصر هفت فلک از دود آتش قدرت او است و طبیعت هفت زمین را از خاک پای اسب او گرفته اند همانطور که بقویب را از بوی پسر کحل چشم حاصل شد رأی پیرو او را نیز بخت جوان یاری کرد شمشیر او مانند برقی است که میجد و از آن بلران خود میبارد رضای او مانند دم فردوس و خشمش مانند سموم سفاست ...

شاعر نه تنها در ضمن اینگونه مدایح رشته سخن را به ترغیب ممدوح به سعیا و عدل کشانده بلکه در قطعات مستقل مضامین اخلاقی ساخته و راه و رسمی برای زندگی پرداخته است . بسکه از مردم بدی دیده مارا بهر اس و پرهیز از بدی و بدان میخواند و در مقابل به نیکی ترغیب میکند و این بحقیقت شیمۀ بزرگان و شیوه خردمند است .

بترس از بد خلق خاقانیا	ولیکن ز بد ده امن خلق را
وفا طبع گردان و ایمن مبای	ز غدیری که طبیعت آن خلق را
دروغی مران بر زبان و مدان	که صدقی بود بر زبان خلق را
در افکار خلق آشکارا شود	قضائی که آید نهان خلق را
بد خلق هر چت فروتر رسد	نکومی فروتر رسد خلق را

چیزیکه در اینمضمی شایان ذکر است اینست که شاعر نه تنها بد دیگران پند داده بلکه آنچه پیداست خود بدان کار بسته و در نتیجه تجارب زندگی و سرگذشتی تلخ و مسافرتها و آزمایشها نیز بتحریرك حس دیانت که در وی صفای درون بوجود آورده و او را بگذشت و نیکی و فداکاری سوق کرده و در عمل هم به نیکی و پاکی گردیده چنانکه این قطعه شاهد است :

منکه خاقانم این مایه صفا یافته ام	که بدل در حق بدخواه شدم نیکی خواه
چون شوم سوخته از خامی گفتار بدان	بنکو کار پناه آورم و او هست پناه
که نگویم که مکافات بدیشان بدکن	لیک گویم که مرا از بدشان دار نکاه

الحق خاقانی در همه عمر از اینای روزگار ستم دیده و اینهمه بدبینی او را بیایه نداشت و از همین راهست که حتی در باب دوستان هم دقیق و در گمانست :

کیست ز اهل زمانه خاقانی	که تو اهل وقتی پنداری
دوستی کز سر غرض شد دوست	هان و هان تا که دوست نشماری
خواجه گوید که دوستدار توام	پاسخش ده که دوست چون داری
تا عزیزم مرا عزیز کنی	چون شدم خوار خوار انگاری

در این اندیشه تدریک نسبت بنیکی آدمی ، وقایع و سرگذشتها هم در روح شاعر مؤثر بوده و شاید دردناکترین آن وقایع مرگ عزیزانش بوده . اینک برای نمودن بایه رنج و اندوه او ایاتی را از آنچه در مرثیه پسر سروده میآوریم :

صبحگاهان سرخوین جگر بکشاید	زاله صبحدم از نرگس تر بکشاید
دانه دانه گهر اشک بیبارید چنانک	گره رشته تسمیح ز سر بکشاید
خاک لب تشنه خونت و ز سر چشمه دل	آب آتش زده چون چاه سقر بکشاید
سپیل خون از جگر آرید سوی باغ دماغ	نلودان مژه را راه گذر بکشاید
چون سیاهی غیب کلب دهد سرخ شما	سرخ خوں ز سیاهی بصر بکشاید
تسخون کز مژه بر لب زد لب آبله کرد	ز مهربری زلب آبله و در بکشاید
بر وفای دل من ناله برارید چنانک	جنبر این فلک شعله کر بکشاید
دوستان جمع بر آید چو بلران مسیح	بر من این ششدر ایام مگر بکشاید
جهان پشت میندید و یک صدمت آه	مهره پشت جهان يك زدگر بکشاید
گر به گر سوی مژه راه نیابد مژه را	ره سوی گریه کز نیست گذر بکشاید
غم و صدوار زلب باج نفس میگیرد	لب زیم و صد غم بچند بکشاید
آگهید از رنگ جانم که چه خون میریزد	خون زرگهای دل و سوسه گر بکشاید
نه کمید از شجر رز که گشاید رگ آب	رگ خون همچو رگ آب شجر بکشاید
همه هم خوابه و همدرد دل تنگ منید	مرکب خواب مرا تنگ سفر بکشاید
خواب بدیدیم و از بیم خطر ناکی خواب	نیک بدرنگ شدم بند خطر بکشاید
آتشی دیدم کوباغ مرا سوخت بخواب	سر این آتش آن باغ بیر بکشاید
گردانید که تمیر کنسید آتش و باغ	رمز و تمیر ز آیت و سور بکشاید

آری آتش اجل و باغ بیر فرزند است
 رفت فرزند شما زیور وزر بکشاید
 نازنینان منامرد چراغ دل من
 همچو شمع از مزه خنوب جگر بکشاید
 ای نهان راستکن موی ز سر بکشاید
 وز سر موی سراغوش بزر بکشاید
 شد شکسته کرم دست برآید ز جیب
 سر زنان ندبه کنان جیب و کمر بکشاید
 کیوان یافته چون خوشه چیدار بدهنوز
 بند آن خوشه که آن یافته تر بکشاید
 سکه روی بنخن بخرائید و جو زر
 خون بر نک شفق از چشمه خور بکشاید
 بامدادان همه شیون بسر بام برید
 ز آتشین آب مژه و جوج غرر بکشاید
 مادرش بر سر خاکست بخون غرق و زخلق
 دم فرو بست عجب دارم اگر بکشاید
 ای همه عاجز اشکال قدر ممکن نیست
 که شما مشکل این غم بهتر بکشاید
 این توانید که مادر بفراق پسر است
 پیش مادر سر تابوت پسر بکشاید
 پدر سوخته در حسرت روی پسر است
 کفن از روی پسر پیش پدر بکشاید
 تابینند که بیافش نه من ماندن سرو
 در آن باغ بآمین و خطر بکشاید
 از پی دیدن آن داغ که خاقانی راست
 چشم بند امل از چشم بشر بکشاید

درست است اگر تمام این قصیده مؤثر را بدیده غلام بخوانیم خواهیم دید
 شاعر در ساختن آن با وجوه و سوز دل و تشنج خاطر باز از زیور لطفی و مضمون
 تراشی خود داری نکرده یعنی هم دل و هم دماغ در آن تأثیر داشته و عقل و حس با
 هم و نوا مؤثر بوده در صورتیکه کسی را که دل در آتش اندوه میسوزد چه برای
 هنر پردازی و نکته سازی تواند بود با اینچه باید گفت که صدای قلب در این ابیات
 بلند است و احساسات رقیق بدر غمزده ای در آن جلوه گس است و در و جنت آن
 سوختگی و صمیمیت پیداست و از اینگونه اشعار در دیوان شاعر کما بیش میتوان
 یافت و از این رو میتوان گفت که شعر از دل در آمده در دیوان خاقانی کم نیست
 از همین رقم است اشعاری که شاعر در شکایت از تنهایی و بی یاری خود و بیوفائی مردم
 ساخته یا آنچه در اثر زجر زندان سروده مانند قصیدههایی که با مطلعهای زیرین آغاز میکند:

قلم بخت من شکسته سر است
 دل روی مراد از آن ندیدمست
 موی در سر بطالع هنر است...
 کز اهل دلی نشان ندیدمست

هر صبح پای صبر بدامن در آورم
 هر صبح سر ز گلشن سودا در آورم
 پرگار عجز کرد سرو تن در آورم...
 وز صورت آه بر فلک آوا در آورم...
 عجب است که شاعر با وجود چشمانی که دیده و غمهایی که کشیده تحمل و بردباری
 و عزت نفس خود را از دست نداده و زبان به مجزولابه نگشوده چنانکه شرح حال و
 اشعار او آنچه ابیات ذیل که از قصیده است که امام ناصرالدین را در آن ستوده است
 این سبب مردانه او را هویدا میسازد.

در این دام که ارچه همدم ندارم
 مرا با من از نیستی هست سری
 بهمدالله از هیچ غم غم ندارم
 که کس را در اینباب محرم ندارم
 در این بام از نیستی هست سری
 ندارم دل خلق و گرد راست خواهی
 سر صحبت خویشان هم ندارم
 چو از عالم خویش بیگانه گشتم
 بسیر غم منم ز روی حقیقت
 بنام و بوحثت چو سر فرازم
 مرا گشت و زاریست در طینت دل
 به پیش کس از بهر بکشد خد خوش
 چو در سبز پوشان بالا رسیدم
 دهان خشک و دل خسته ام لیکن از کس
 باز هر کس ننگم گرچه بر خوان
 از ظاهر پرستی و تلبیس و تملق گریزانست و ما را بمعنی پرستی میخواند حتی
 صوفیان بشمنه پوشی را بازادگی از آرایش بیرون و برداختن به پیرایش درون دعوت
 میکند درینمعنی است در تحفه المراقین آورده:

معنی طلب از لباس بگذر
 کلان پیران کاسمان سر شدند
 دیبا پوشی ز کعبه خوشتر
 خرقه ز درون نفس پوشند
 هر چند بتقنه صوفی آساست
 صوفی که صفات گوهرش را
 این معنی صوفیانه گرامست
 چه کفش چه تاج زر سرخ را

در ذکر خصایص شعری و خواص اخلاق خاقانی نباید لطف ضمیر او را در
 منفسکی ساختن وقایعی که در کشورش ایران رو میداد فراموش کنیم از آن جمله
 حادثه خون آلود هجوم ترکان غر بود که در حدود ۵۴۹ ه در خراسان اتفاق افتاد و

ویرانیا روداد و جانها باخته شد و بزرگانی مانند امام محمد باجی شهید شدند و قلب
شاعر در این مصائب ناگوار سخت متأثر گردید و نامه ها کرد و قصیده ها سرود که از آن
جمله است این قصیده :

آن مصر مملکت که تودیدی خراب شد وان یل منکرم که شنیدی سراب شد.
همین قلب حساس بود که چون در سفر مکه و زیارت بغداد و برانه های کاخ شاهی
ساسانیان را که شکسته نمونه جاه و شکوه دیرین ما بود از درچه چشم جویان و گریان
شاعر یعنی یک سخنگوی صاحب دل ایران نگرست این سخنان عبرت بار را گفت :
هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان ابواب مدائن را آینه عبرت دان
یکره ز لب دجله منزل به مدائن کن وز دیده دوم دجله بر خاک مدائن ران
خود دجله چنان گریه دمد دجله خون گوی کز گرمی خوانش آتش چکد از مزگان
ینی که لب دجله چون کف بدنهان آرد گوی زلف آتش لب آله زد چندان
از آتش حسرت بین بریان جگر دجله خود آب شنیدستی کاتش کندش بریان
بر دجله گری نو نو و ز دیده ز کونش ده گرچه لب دریا هست از دجله ز کوه آسان
گردجله در آب زد باد لب و سوز دل نیم می شود افسرده نیم شود آتش دان
تا سلسله ایوان نکست مدائن را در سلسله شد دجله چون سلسله شد پیچان
که که بزبان اشک آوازه ابواب را تابو که بگوش دل پاسخ شنوی ز ایوان
دندان هر قصری پندی دهدت تو نو بند سر دندان به شو زین دندان
گوید که تو از خاکی خاک تویم اکنون گاهی دوسه برمانه اشکی دوسه هم فشان
از نوحه جند الحق ماییم بدرد سر از دیده کلای کن درد سرما نشان
آری چه عجب داری کاندید چمن گیتی جند است می بلبل نوحه است می الحان
ما بار که دادیم این رفت ستم بر ما بر قصر ستمگران تا خود چه رسد خذلان
گویی که نیکون کرد است ایوان فلک و شرا حکم فلک گردان یا حکم فلک گردان
بر دیده من خندی تا اینجا ز چه میگرد خندند بر آن دیده کاینجا نشود گریان
این است همان ایوان کز نقش رخ مردم خاک در او بودی دیوار نیکارستان
این است همان در که کور از جهان بودی دیلم ملک بسا بل هندوشه ترکستان
این است همان صفه کز هیبت او بودی بر شیر فلک حمله شیر تن شاد روان

بندار همان عهد است از دیده فکرت بین در سلسله در که در کوکبه میدان
مستست زمین زیر آغ خورد است بجای می در کاس سر هرمز خون دل نوشی روان
کسری و ترنج زر پرویز و تره زین بر باد شده یکسر با خاک شده یکسان
پرویز بهر خوانی زین تره گستردی کردی ز بسا زر زین تره را بستن
پرویز چنین گمشد زان گمشده کمتر گو ز ریشتره کو بر خوان و کم تر کو بر خوان
خاقانی ازین در که در یوزة عبرت کن تا از دوتو زین پس در یوزة کند خاقان
مجیر الدین یلقانی - از گویندگان آذربایجان در این عصر یکی نیز مجیر -
الدین یلقانیست یلقان در شمال آذربایجان از شهرهای شهرستان اراک واز توابع
شروان است .

تفصیلی از زندگانی این شاعر در دست نیست همینکه وی از قصیده سرایان
توانای خوش لوح بود و از امرای آذربایجان شمالی سیف الدین ارسلان نامی را
ستود و در باقی ستایشگر ارسلان طغرل بن محمد بن ملکته از سلجوقیان عراق (۵۵۵
- ۵۷۱) و اتابک ایلدگز (۵۵۵-۵۶۸) و پسرانش جهان پهلوان محمد بن ایلدگز
۵۶۸-۵۸۱) و قزل ارسلان عثمان بن ایلدگز (۵۸۱-۵۸۷) از اتابکان آذربایجان
بوده است :

در دیوار این امیران مراد داشت و شعر نیکو می ساخت و آنان را مدح می کرد
وصله دریافت مینمود محمد ایلدگز جهان پهلوان او را بجای و مال رسانید و فراغت
بال بخشید .

قزل ارسلان نیز در ابتداء ویرا گرامی داشت ولی بعد بملتی دو شاعر دیگر
ایبر الدین اغشیکنی و جمال الدین اشهری را بدر بار خود جلب کرد و آنان را بمجیر
برتری داد چنانکه وی در ضمن قصیده ای که با این مطلع :
شاهای بدن خدای که آثار صنع او جان بخشی و وجود دهی بنده پرورست
شروع کرده گفته است :

گفتند کرد شاه جهان از امیر یاد وز اشهری که پیشه او مدح گسترست
داند خدایگان که سخن ختم شد بمن تا در عراق صنعت طبع سخنورست
چنانچه میدانیم مجیر الدین شاکر دقانی بوده است ولی بعد بملتهائی که افسوس

در جامعه بشری از آنگونه علما وافر بروز میکند بر خد استاد بر خاست و بهمانطور که خاقانی استاد خود ابوالعلاء گنجوی را هجو کرد مجیر نیز خاقانی را هجو نمود بقول تذکره نویسان مجیر با سمت مأموریت دولتی باصفهان رهسپار شد ولی اهالی اصفهان چنان که سزاوار بود پروای او نکردند و او را ازین حیث رنجشی حاصل گشت و اشعاری سروده اصفهانیان را هزل کرد از آنجمله این رباعی بگفت:

گفتم ز صفهان مدد جان خیزد لعلی است مروی که از آنکان خیزد
کی دانستم کاهل صفهان کورند با اینهمه سر مرکز صفهان خیزد
و نیز از اوست:

صفهان خرم و خوش مینماید بسان پر شهر آرای طلوس
ولی زین زاغ طبعان کاهل شهرند خجل شد بدل خوش سیمای طلوس
یقین میدان که سیمرخ صفهان چو طلوس است و اینان بای طلوس
ازین جهت موجبات خشم مردم آنسلمان فراهم آمد و شاعران آنجا بدو پاسخ گفتند در ضمن جمال الدین عبدالرزاق بتصور اینکه این هجا بتحریر خاقانی گفته شده مجیر و خاقانی هر دورا هزل کرد و این تعرض بکوش خاقانی رسید و برای رفع اشتباه قصیده معروف مدح اصفهانرا با مطلع:

نکبت حور است با صفای صفهان جیبت جوز است یا لقای صفهان
بساخت و در ضمن نسبت بمجیر با تعبیر «رجیم» اینگونه طعن زد:
دیو رجیم آنکه بود دزد بیانم گردم طفیان زد از هجای صفهان
او بقیامت سپید روی نخیزد زآنکه سیه بست بررقای صفهان

بموجب روایت مجیر را عوام و اوباش اصفهان در سال ۵۸۶ کشتند. دیوان مجیر که از قصاید و غزلیات و قطعات و رباعیات مرکب است باقی است وی شاعر خوش ذوق مدح پرداز بوده است و با وجود شیرین سخنی و تأثیر و لطیفه که او را است تعمق علمی یا روح عرفانی در شعرش کم توان یافت در مدح همان اغراق شاعرانه و هنر نمایی ماهرانه و تشبیه و قیاس استادانه را بکار برده که شاعران خراسانرا عادت بود گاهی ممدوح را با عدل و سخاوت و امن بخشی و شجاعت یاد میکند. مؤلف تاریخ راحه الصدور که تاریخ سلجوقیانست قصایدی چند از مجیر که در مدح سلطان ارسلان است آورده اینک نمونه ای از آن:

شاه جهان ارسلان که در چمن ملک آمد ازو شایخ فتح بار گرفته
آنکه ز تأثیر عدل اوست درین دور مورد مکن در دهن مار گرفته
سایه چترش که حاملست بسد فتح ملک جهان آفتاب وار گرفته
گنبد گردون لقب شکوه و لطافت از دل او روز بزم بار گرفته
موج کف زرفشان او که بخشش شهره این سقف زر نکار گرفته
خطبه و سکه زنام و کثیت عالیش مایه و قانون و افتخار گرفته
در ایات ذیل که نیز در مدح ارسلان بن طغرلست شاعر در عین بدیهه گوئی و نکته جوئی تأییری هم در قالب سخن دمیده و در ردیف لطیفه - رایشهای غفلانی جلوه ای از حس در آن نهاده:

باد صیحت که مشاطه جمد چمنست یا دم عیسی پیوند نسیم سمنست
نکبت نافه مشکست نه نافستونه مشک اثر آه جگر سوخته همجو منست
نفس سرد سحر گرم رو از بهر چراست یادم آمد زبی آنکه رسول چمنست
یارب این شیوه نو چیست که از جنبش باد طره لاله پر از نافه مشک ختنست
باد با دست نهی بر سر خس تاج نهست ابر با دامن پر بر در گل نویه زلست
بید پاسخ زن باغست و صبا حلقه ربای ابر نورد کن رو صافه زوین فکتنست
لاله و گل را زاندر پشته آن عمر که نیست گردلی هست همه روزه بغم منتحنست
سبزه گر نیمچه بر آب کشد باکی نیست کلبه را روز و شب از باد زره در بدست
از این نوع قصاید در مدح امرای دیگر مانند قزل ارسلان در همان کتاب راحه الصدور آمده.

چنانکه معلوم است شاعران بزرگ و معروفی مانند خاقانی و نظامی و ابیرالدین اخسیکتی و اشهری و جمال الدین عبدالرزاق و امثال آنان معاصر با مجیر بودند و اغلب باهم مناظره و معارضه داشتند و در این باب نسبت بخاقانی و جمال الدین اشارتی رفت ابیرالدین نیز بلای سرنظیره گوئی و ستیزه جوئی داشت. امیر خسرو دهلوی در مقدمه کتب غرناکه کامل مجیر الدین را ستوده و او را بخاقانی برتری داده.
زندگی شاعر گذشته از اینکه مروض اینگونه نثر و ابیها بود و حدودان و بدخواهانی او را می آزرند از حیث معیشت هم در تنگنا میگذراند و طالع شاعر

روی خوش نینمود چنانکه برخی قصاید اینحقیر را میرساند از آنجمله آنکه با مطلع:
هر شب که سر بچیب تعبیر فرو برم ستر فلک بدرم و از سنده بگذرم
آغاز میکند در آن شاعر از قرونوج زندگی و وطنه خبیان دهر سخن میراند و
مرک را بیار محنت ترجیح میدهد. قصیده ذیل هم بر همین روش است.

تا دستخوش جهان شدم من	در دست قناعت ممکن
خود را بهزار فن گستم	از همدی جهان پر فن
بی سر بزم جو مردم چشم	با مردمی از همه جهان من
بر با بزم جو مرغ آزاد	از دانه دل شدم مسمن
محنت شوم سیر ز محنت	کاهن شود آینه ز آهن
شد دوست از آن شدم که در شب	خورشید ستابدم بر روزن
گر شمع فلک بسازم قوت	چون شمع کنم نواله از تن
از خود ز برای خود بسازم	ماتده عنکبوت ممکن
حلوائ زمانه چون خورم کو	خونیست فشرده از تن من
شادم که شدمت کردن دهر	از گوهر نظم من مزین
سنگ سخن از مجره بگذشت	تا بافت بطبع من فلاخن

دور نیست در مضمون این بیت آخر شاعر قصیده نوبه منوچهری را در نظر
داشته باشد در موارد دیگر هم شاعر رنجیدگی خود و حسد حامدان و ستمکاری
فرزند انسان و زیبایی سخن وجودت طبع روان خود را متذکر میگردد.

فلکی شروانی - از گویندگان آذربایجان در این عصر یکی هم ابو النظم محمد
فلکی شروانیست که در اوایل قرن ششم در قصبه شماخی شروان تولد یافت. تحصیلات
وی مرتب بود و بخصوص در علم نجوم دست داشت و گویا از همین جهت فلکی ملقب
گردید و بقول یکی از تذکره نویسان او را در نجوم کای بوده است. ظاهر آنکه فلکی
تمام روزگار حیات خود را در شهرستان شروان و در دربار شروان شاهان بخصوص
خاقان اکبر منوچهر بن فریدون بسر برده چنانکه او را در قصاید خود مکرر ستوده
است. افسوس که این شاعر نیز مانند خاقانی مدتی زندانی گشت چنانکه در اشعار خود
ازین ناکامی مینالد و نیزه در قصیده ای با مطلع:

هیچ کس چاره ساز کارم نیست چکنم بغت ساز کارم نیست
از ستم روزگار شکوه میکند. وی نیز مانند خاقانی دوست صمیمی در موطن
خود نداشته چنانکه در قصیده مذکور گفته

زین دیارم نژاد بود ولیک هیچ یار اندرین دیارم نیست

وفات او را در تذکره نهای الدین کاشی ۵۸۷ نوشته اند.

فلکی قصیده و غزل و قطعه رباعی و مسط ساخته با اینکه عده اشعار دیوان او
را تا ۷۰۰۰ نوشته اند آنچه چاپ شده و بدست است ۱۲۰۰ بیت دارد.

شعر فلکی نسبت بشعر همزمانان و هم دیاران خود مانند خاقانی بس ساده و
روانست و جنبه اینکار و تصرف در آن کمست ولی سخنی شیرین و جذاب و روانست
معمولا قصیده ساخته و در اغلب قصاید تغزل بکار برده و بیشتر از می و معشوق سخن
رانده و در وصف فنی مبالغه کرده یعنی بدیهه گوئی را بیشتر پس ندیده باشد این قصیده:

دوش چو کرد آسمان افسر زر ز سر پله	ساخت ز ماه و اختران باره عقد مرسله
شکل فلک خراش شد مهر چو دانه آس شد	عقد راس داس شد از آبی گشت سنبله
طرف چین نمود ماه از طسرف بساط شاه	آمد با قبول جاه از قبل مقابله
از پی تیر آسمان ساخته ماه نو کمان	تا ز کمان بید کمان همچو بلان کدبله
زهره چو شیر شریزه ای برده ز دهر بهره ای	آخته شهره دهره ای داده صقل و مقله
شاه فلک ز بارگه کرده بساط خوابگه	بر در بارگه سپه ساخته شمع و مشطه
شیر سپهر پنجمین شیر سپهر کرده زین	خیره چو شیرها بکین ناکه کند مجادله

تأثیر شاعران خراسان در سخن او پیدا است گفته اند محمود سعد را بسیار می-
خوانده و ابیات ذیل شعر خراسانی را بخاطر میاورد:

نارست شعله شعله رخ دلبرم ز تلپ	مارست عقده عقده دوزلفش بر آفتاب
زین شعله شعله آتش نهفته روز	زان عقده عقده تنین گرفته تاب
چون نافه نافه مشک دوزلفش بر نلک بو	وز توده توده عنبر تر بر در نلک و آب
زین نافه نافه مشک اندر اهتمام	زان توده توده عنبر در اکنساب

این صنعت تکرار را پیش از فلکی کسانی از شاعران خراسان بکار برده اند از
آنجمله عجمی گفته:

بلران قطره قطره همی بارم ابروار هر روز خبره خبره از اینچشم سیل بار

زان قطره قطره باران شده خجل
زین خیره خیره خیره دل من زهر یار
یاری که ذره ذره نماید همی نظر
هجران یاره یاره بمن بر نهاد یار
زان ذره ذره چو کوه آیدم بدل
زان یاره یاره یاره بچشم آیدم غبار
در بین اشعار فلسفی که در قسمتی از آن فن و هنرهای بدیعی منظور بود مشعر
از دل در آمده و ساده کم نیست و نمونه آن قصیده زیرین است که تأثر فراق را در دل
شاعر نشان میدهد:

سودا زده فراق یارم	باز پیچ دست روزگارم
ناچیده کلی ز گلین وصل	صد گونه نهاد هجر خارم
بی آنکس را بصل خوردم	از شربت هجر در غمارم
اندیشه دل نمی گذارد	یک لحظه مرا که دم بر آرم
توانم گفت کز غم دل	ایام چکونه میکذارم
از بهر خدا برا نکوئی	ایدل که ز دست تو چه دارم
بکباره سیاه گشت روزم	بکباره تیره گشت کارم
این جامه صبر چند پوشم	وین تخم امید چند کارم
کارم همه انتظار و صبرست	من گشته صبر و انتظارم
دل دادم و رفت دلخوازم	غم دارم نیست غمگسارم
عید آمد و شد جدا ز من یار	عید چه بود چون نیست یارم
ای آنکه زیم خشم نداشت	گفتم بزبان همی نیارم
جز نقش خیال تو نجویم	بر هر چمدو دیده برگذارم
در سیاه زهر روز فردا	امروز مرا که سخت دارم

نظامی - حکیم ابو محمد الیاس بن یوسف بن زکی بن مؤید نظامی در حدود
سال ۵۳۵ در شهر کجی از حوالی آذربایجان تولد یافت راجع بکجی در اشعارش
اشارات زیاد است از آن جمله گفته:

نظامی ز کجینه بگشای بند	گرفتاری کجی تا چند
نظامیکه در کجی شد شهر بند	مباد از سلام تو نا بهرمند

یکی از دلایل تاریخ تولد او اینکه در مخزن الاسرار که آنرا بموجب بیت زیرین
در حدود ۵۷۰ آغاز کرده:

بناشد و هفتاد بس ایام خواب - روز بلند است بمجلس شتاب
در ضمن ابیاتی که در نکوهش رشکبران سروده از جوانی خود و رشک
بران سخن بیان آورده و بحکم قرائن سخن در این هنگام از ۳۵ تا ۴۰ سال داشته
است از طرف دیگر این تخمین با سال تقریبی وفاتش هم مناسب می آید چنانکه
خواهیم دید.

اهالی کجی مذهب سنت داشتند و در دین متعصب بودند و علماء و فضلاء
در میان آنان زیاد بود و ناچار جوانی نظامی زیر تأثیر محیط خود بود.
نظامی در لیلی و مجنون از پدر و مادر خود ذکر کرده و از مرگ آنان
که دور نیست در اوایل عمر شاعر اتفاق افتاده باشد سخن در دناکی یاد کرده:

گر شد پدرم بسنت جد	یوسف پسر زکی مؤید
با دور بدآوری چه کوشم	دور است ز دور چون خروشم
گر مادر من رنج کرد	مادر صفثانه پیش من مرد
آن لابه گری کراکنم یاد	تا پیش من آردش غریاد
با این غم و دردمی کناره	داروی فراموشیست چاره

نظامی همسر اختیار نمود و فرزندی داشت بنام محمد که در پایان داستان
خسرو شیرین هفت سال داشت چنانکه گوید:

بین ای هفت ساله قره العین	مقام خویشتن در قاب قوسین
---------------------------	--------------------------

و چون نظم خسرو شیرین در ۵۷۶ خاتمه یافته پس تولد محمد در حدود ۵۶۹
بوده است. در آغاز لیلی و مجنون محمد ۱۴ سال داشته چنانکه آمده:
ای چارده ساله قره العین
ببالغ نظر علوم کونین
در هفت پیکر نیز نام ازو برده.

شاعر در ذکر نام فرزند پندهای حکیمانه بوی داده که بس نفوذ و اوجمند است
اما در اقبالنامه اسمی ازو بمیان نیامده که شاید دلیل رنجیدگی پدر نسبت پسر
باشد پسری که در آغاز جوانی آنهمه پندهای ویرایی دلنشین شنیده بود شاید
در بزرگی آن راهنمایها را فراموش کرد چنانکه در این بیت اشارتی بدین معنی
توان دید:

چو شد جامه بر قد فرزند راست نباید دگر مهر فرزند خواست.

خل نظامی خواجه عمر نام داشت چنانکه گوید :

گر خواجه عمر که خل من بود خالی شدش وبل من بود
در آنمصر آذربایجان و حوالی مرکز حکومت سلاله های مختلف بود.
مخصوصاً انا بکان آذربایجان و موصل همچنین شروانشاهان در آن اوان شهرت
داشتند و با دولت سلجوقی مؤتلف بودند. نظامی قسمت بزرگ عمر خود را در
موطن خود گنجه صرف کرد و مسافرت مهمی نمود و ظاهراً یکبار بلخ و احضار
انابک قزل ارسلان سفری به تبریز نمود.

چنانکه از اشعار و اخبار این شاعر خوقی طبع سخن سنج برمیاید وی برسوم
ظاهر چندان وقع ننهاد و با اینکه بعضی را از سلاطین سلاله های مزبور فوق ستود
و آنان هم جانب او را عزیز داشتند و در پاداش او فروگذار نکردند هیچکدام در
مدح مبالغه ننموده و برای جلب خاطر حکمرانان شعر ساخت و مخصوصاً در اواخر
عمر گوشه گیر و آزاده زیست و کردن در پیشگاه امرا فرزند نیارود و در سخن راه
راستی پیمود و از سخن نا صواب پرهیز کرد چنانکه در مثنوی خسرو شیرین گفت:
منم روی از جهان در گوشه کرده کمی از پست جو را توشه کرده
اگر چه در سخن کلب حیات است بود جایز هر آنچ از ممکنات است
چو نتوان راستی را دج کردن دروغی را چه باید خرج کردن
وگر گویی سخن را قدر کم گشت کسی کوراست که گوشت محتشم گشت
از اشعار شاعر معلوم می گردد که فنیل او منحصر به شعر و شاعری نبوده
و از جوانی بفنون ادب و تواریخ و قصص رغبتی داشته و به تحصیل علوم همت گماشته
و مخصوصاً در نجوم صاحب اطلاع بوده چنانکه خود گفته :

هر چه هست از دقیقه های نجوم یا یکایک نهفته های علوم

خواندم و هر ورق که میجستم چون آتشی را باختم ورق ششم

آنچه موجب شهرت و شاهد استادی و مهارت نظامی است کتاب خمسه یانچ
گنج اوست که بطرز مثنوی است و کمایش بیست و هشت هزار بیت دارد نخستین
آنها یعنی مثنوی مخزن الاسرار در زهد و تقوی و مقامات مثنوی و چهار مثنوی
دیگر یعنی خسرو شیرین، لیلی و مجنون، هفت پیکر و اسکندرنامه در قصه و
حکایات است.

ترتیب تألیف خمسه را خود نظامی در اسکندرنامه چنین آورده :

سوی مخزن آوردم اول بیج که سستی نکردم در آن کار هیچ
وزو چرب و شیرینی انکیختم به شیرین و خسرو در آویختم
وز آنجا سرا پرده بیرون زدم در عشق لیلی و مجنون زدم
وزین قصه چون باز پرداختم سوی هفت پیکر فرس ساختم
کنون بر بساط سخن پروری زدم کوس اقبال اسکندری
تاریخ تألیف پنج گنج بطوری که از اشعار آن بدست می آید از قرار ذیل است:
مثنوی مخزن الاسرار را ظاهراً در حدود پانصد و هفتاد هجری بنام فخرالدین
بهرام شاهن داود (متوفی در ۶۲۲) حکمران ارزنکان و بساجگذار قاج ارسلان
از سلجوقیان روم نظم کرد و در آنموقع حدود چهل سال داشت خود گوید.

شاه فلک تلج سلیمان نگیں مفخر آفاق ملک فخر دین

یکدله شش جهت هفت گاه نقطه نه دایره بهرامشاه

خاص کن ملک جهان برعموم هم ملک ارمن و هم شاه روم

بدین مناسبت از حدیقه سنائی که بنام بهرامشاه پسر مسعود بیستمین حکمران
غزنوی بود یاد کرده و گوید :

نامه در آمد ز دو ناموسگاه هر دو مسجل بدو بهرامشاه

آن بدر آورد ز عزیز علم وین زده بر سکه رومی رقم

مطلع حدیقه این بیت است :

فاتحه فکرت و ختم سخن نام خدایست بر او ختم کن

در مثنوی خسرو شیرین که نظم یکی از داستان های دوره ساسانی است
نظامی از امرای معروف زمان خود نام برده مانند طغرل بن ارسلان (۵۷۳-۵۹۰)
از سلجوقیان عراق و کردستان و شمس الدین اوسو جعفر محمد بن ایلدگز جهان
پهلوان (۵۶۸-۵۷۲) و قزل ارسلان ایلدگز برادر جهان پهلوان (۵۸۲-
۵۸۸) از انا بکان آذربایجان و ظاهراً این مثنوی را بنام شمس الدین محمد کرده
و گفته :

طراز آفرین بستم قلم را زدم بر نام شاهنشاه درم را

خسرو شیرین سال ۵۷۶ انجام بدنه چنانکه این بیت هم میرساند .
گذاشته پانصد و هشتاد و شش سال نزد بر خط خوبان کسی چنین فل
عده ابیات این مثنوی بالغ بر شش هزار است .
میدانیم که این قصیده را نخست فردوسی بسلک نظم کشید . نظامی آنرا با
تصرفاتی تجدید میکند و درباره استاد طوسی گوید :

حکیمی کابن حکایت شرح کردست حدیث عشق از ایشان طرح کردست
نکتم هر چه دانسا گفت ز آغاز که فرخ نیست گفتن گفته را بساز
مثنوی لیلی و مجنون را بسال پانصد و هشتاد و چهار بفرمان شروانشاه
ابوالمظفر اخستان پسر منوچهر که نامه نوشته و قاصدی سوی شاعر فرستاده بود
نظم کرد و بنام آن پادشاه اتحاف نمود و او را در آن مدح کرد و گفت .

تاج ملکان ابوالمظفر زینده تخت هفت کشور
شروانشاه آفتاب سایه کیخسرو کیقباد پایه
شامسرخن اخستان که نامش مهریست که مهر شد غلامش
لیلی و مجنون که چهار هزار بیت دارد اینگونه آغاز میکند :
ای نام تو بهترین سر آغاز می نام تو ناله کی کنم باز
برخلاف خسرو و شیرین که يك داستان ایرانیست منشاء لیلی و مجنون
داستان های تازه است .

هفت پیکر یا بهرام نامه را که نیز از قصه های ایرانی مربوط بمصر ساسانیست
سال ۵۹۳ سروده و آن را بنام علاءالدین کربلارسالان از اولاد اقسنقر که حکومت
و امارت مراغه داشته است اتحاف کرده چنانکه گوید :

از پس پانصد و نود سه قران گفتم ایننامه را چو ناموران
عمدتا المملکت علاءالدین حفظ و ناصر زمان و زمین
شاه کرب ارسال کشور گیر به زالب ارسال تاج و سریر
نسل اقسنقری هوید از او جدو آبا کمال امجد از او
هفت پیکر مرکب از چهار هزار و شصده بیت است و آغاز آن بدین بیت است .
ای جهان دیده بود خویش از تو هیچ بودی نبوده پیش از تو
اسکندر نامه بر دو قسم است که در اولی اسکندر فاتحی بزرگ و در دومی .

حکیم و بیامیری است نظامی این مثنوی را شرفنامه و مقبلنامه و اقبالنامه نیز نامیده
و گاهی آن نامها را یکی از دو قسمت نهاده و قسمت دوم را خردنامه هم گفته .
اسکندرنامه بنام نصرالدین ابوبکر بن محمد جوان پهلوان (۶۰۷-۵۸۷) از
انابکان آذربایجان اتحاف شده چنانکه خود گفته :

جهان پهلوان نصرت الدین که هست بر اعداء خود چون فلک چیره دست
در بیت ذیل بعد حروف اسم شاه که ابوبکر است اشاره کرده :
بدانگونه شش چیز در ظرف تست گواه سخن نام شش حرف تست
در بعضی نسخ اسکندرنامه در قسمت دوم که شرفنامه نامیده شده الملك القاهرة
عزالدين ابوالفتح مسعود پسر نورالدین ارسلان شاه صاحب موصل (۶۱۵-۶۰۷)
بدین سخنان ممدوح شاعر واقع گردید :

سر سر فرازان و گردنکشان ملك عز دین قاهر شه نشان
بطرفای دولت چو طغرل تکین ابوالفتح مسعود بن نور دین
تاریخ تألیف اسکندر نامه بموجب ابیات ذیل که در صحت استاد آن بنظامی
تردید هست سال ۵۹۷ است

بگفتم من این نامه را در جهان که تا دور آخر بود در جهان
تاریخ پانصد و نود هفت سال چهارم محرم بوقت زوال
دلی اگر اشعار راجع بملك القاهرة عزالدین مسعود که در فوق نقل شد از
نظامی باشد افلا باید خدنامه اسکندرنامه سال ۶۰۷ نظم شده و خود نظامی کمتر از
تا سال مزبور عمر کرده باشد .

اسکندر نامه را اینگونه آغاز میکند
خدا یا جهان پادشاهی تراست زما خدمت آید خدای تراست
این داستان را هم مانند خسرو و شیرین نخست فردوسی طوسی برشته نظم
کشیده و نظامی از سبقت استاد سخن رانده و بر اینکه خود آنرا تکمیل نموده نیز
اشاراتی بدین طرز کرده :

سخن گوی پیشینه دانای طوسی که آراست روی سخن چون عروس
در آن نامه کان گوهر سفته راند بسی گفتنیها که نا گفته ماند
نکست آنچه رغبت پذیرش نبود همان گفت کز روی گزیرش نبود

نظامی که در رشته گوهر کشید
قلم دیده ها را قلم در کشید
بدوجب قطعه ای در لایحه اسکندرنامه نظامی شصت و سه سال و نیم عمر داشته
و چون سال تولد او در حدود ۵۳۵ هجری سنه وفاتش ۵۹۹ خواهد بود و این تخمین
با قرائن دیگر میسازد. بهر صورت تأیید اسکندرنامه بعد از نظم هفت پیکر یعنی
بعد از سال ۵۹۳ واقع شده و عده ایات اسکندرنامه بیشتر از ده هزار است.
سبک و افکار - نظامی از شعرای نامی داستان سرا محسوب است و میتوان
گفت بعد از فردوسی کسی از سخن گوین در این فن پایه شهرت او نرسید و او بی
شبهه در مثنوی داستانی استاد و پیشرو دیگران است.
سبک سخن متین و نظم شیرین است و شعر صاف و روان ساخته و بطور کلی
سخنش از تنقید آزاد است ولی در مواردی عبارات پیچیده در شعرش توان یافت.
پیداست که نظامی در دامن سرایی حکیم فردوسی را سرمشق خود اتخاذ نموده.
اما چنانکه گفته شد خود او در این طرز داد سخن داده و سمرق سخنگویان دیگر
مانند امیر خسرو و دیگران واقع گردید بعضی ایات خسته را در نمودن
احسان و عواقب طبیعی بشر از نمونه های ممتاز زبان فارسی توان نامید.

ایات نظر بلند او در معانی حکمی و توحید و نعمت لحنی خاص و لطافتی بسزا
دارد حقیقت این که در مقام توحید و نعمت عظمت مخصوص سخن بخشیده و سرای
مثل میتوان انواع هر يك از مثنوی پندگانه را متذکر شد و ابیاتی مانند ایات
ذیل را که از مقدمه مخزن الاسرار و در توحید پروردگار است بیاورد

ای همه هستی ز تو پیدا شده	خاک ضعیف از تو توانا شده
زیر نشین علمت کائنات	ما بتو قائم چو تو قائم بذات
هستی تو صورت و پیوند نه	تو یکس و کس بتو مانند نه
آن چه تغییر پذیرد نمویی	آنچه نمرده است و نمیرد تویی
ما همه فانی و جایی تو راست	ملک تعالی و تقدس تراست
ساقی شب دستکش جام تست	مرغ سحر دستخوش نام تست
برده بر انداز برون آید فرد	گر منم آن پرده بهم در نورد
عجز فلک را بفلک و انسانی	عقد جهان را ز جهان و اکشی
ای بزلزله بوده و نابوده ما	دی باید مانده و فرسوده ما

دور جنیت کش فرمان تست
مقت فلک غاشیه گردان تست
همچنین در خسرو و شیرین چنین آمده:

بنام آنکه هستی نام ازو یافت	فلک جنبش زمین آرام ازو یافت
خدایی کافریش در سجودش	گواهی مطلق آمد بر وجودش
تعالی الله یکی بی مثل و مانند	که خواتندش خداوندان خداوند
فلک بر پای دار و انجم افروز	خرد را بی میانجی حکمت آموز
جواهر بخش فکرت های بلربک	برون آرنده شبهای تارک
غم و شادی نگر و بیم و امید	شب و روز آفرین و مدام خورشید
نکهدارنده بالا و پستی	گوا بر هستی او جمله هستی
وجودش بر همه موجود قاهر	نشانش بر همه بیننده ظاهر
کواکب را بقدرت کار فرمای	طبیاع را بصنعت گوهر آرای
سواد دیده بلربک بنیان	انیس خاطر خلوت نشینان
خداوندی که چون نامش بخوانی	نیایی در جوابش لن ترانی

با اینکه نظر شاعر بدستان سرایی بوده باز در ضمن سخن از استخراج
معانی اخلاقی و حکمی و پند نفیخته نموده و از این لحاظ شیوه او فردوسی را بخاطر
میآورد که وی نیز گاهی در ضمن داستان رشته نظم را بسختان پند و عبرت کشانده.
در میان اشعار بدآمیز نظامی ابیاتی لطیف دلنشین هست از آجمله آنچه را که بحکم
عاطفه پدرا نه خطاب فرزند خود محمد نظامی سروده بطعنی خاص و تأثیری فراوان
آورده چنانکه ایات ذیل مینمایاند - از خسرو و شیرین:

بین ای هفت ساله قره العین	مقدم خویشتن در قاب قوسین
منت پروردم و روزی خدا داد	نه بر تو نام من نام خدا باد
درین دور هلالی شاد میخند	که خندیدیم مامم زور کی چند
چو بدر انجمن گردد هلال	بر افروزند انجم را جمالت
قلم در کش بحر فی کان هوایست	علم بر کش بلمی کان خدا بیست
بناموسی که گوید عقل نامی	زهی فرزند فرزانه نظامی
از لیلی و مجنون:	
ای چارده ساله قره العین	بالغ نظر علوم کوبین

آنروز که هفت ساله بودی
و اکنون که بیچاره رسیدی
غافل متشین نه وقت بازیست
دانش طلب و بزرگی آموز
چون شیرخود سپه شکن باشی
دولت طلبی سبب نکهدار
وان شغل طلب زروی حالت
میکوش بپر ورق که خوانی
میینم که در این ایات نکاتی لطیف در اجماع به آموزش و پرورش موجود است . شاعر
بطور کلی در بندهای خود خوی بلند و رفتار و گفتار ارجمند و کار سازی و مردم نوازی را
توصیه میکند از آن جمله در فن سخن گوید :

با اینکه سخن بلطف آیدست
آب ارچه همه زلال خیزد
کم گوی و گزیده گوی چون در
لاف از سخن چو در توان زد
یکدسته گل دماغ پرور
گر باشد صد ستاره در پیش
از رهنمائیهای برگزیده استاد نسبت به فرزند شعر دلاویز عبرت خیز است که در
هفت پیکر آمده و اینک ایاتی از آن برای انتباه نقل میشود :

ای پسر هان و هان ترا گفتم
چون گل باغ سرمدی داری
سکه بر نقش نیک نامی بند
صحبتی جوی کز نکو نامی
هم نشینی که نافه بوی بود
عجب یک همنشست باشد پس
در چنین رهمخسب چون پیران
رقص مر کبمین که رهوار است

چون گل بچمن حواله بودی
چون سرو بلوچ سر کشیدی
وقت هنر است و سرفرازیست
نسا به نگرند از روزت از روز
فرزند خصل خویشتن باشی
با خلق خدا ادب! نکهدار
کز کرده نباشدت خجالت
کن دانش را تمام دانی . . .

کم گفتن هر سخن صوابست
از خوردن پر ملال خیزد
نسا ز اندک تو جهان شود پر
آن خشت بود که پر توان زد
از صد خرمن گیاه بهتر
تعظیم یک آفتاب ازو بیش

که تو بیدار شو که من خفتم
مهر باغ محمدی داری
کز لندی رسی چرخ بلند
در تو! آرد نسکو سر انجلی
خویشتر ز آنکه بافه گوی بود
کافکنند نام زشت بر صد کسی
کرد کن دامن از زبون گیران
راه بین تا چگونه دشوار است

گر بر این زده پری چو باز سپید
بلو چندین بر این ستور آویز
چو رسد تنگتی ز دور دورنگ
بس گره کسو کلبه پنهانست
ای بسا خواب کو بود دلگیر
گر چه پیکان غم جگر دوز است
عهد خود با خدای محکم دار
چون تو عهد خدای نشکستی
گوهر نیک خود ز عقد مریز
هنر آموز گر هنرمندی
هر که ز آموختن ندارد تنگ
ای بسا تیز طبع کاهل گوش
وای بساکور دل که از تطلم
خویشتن را چو خضر باز شناس
آب حیوان نه آب حیوانست
جان چراغست و عقل گوهر او
عقل با جان عطیه احدیست
نا جوانی و تند رستی هست
نو که سر سبزی جهان داری

دیده بر رامدار چون خورشید
که نماند بر این گریوه تیز
راه بر دل فراخ دار نه تنگ
بس درشتی که در وی آسانست
واصل آن دلخویشست در تعبیر
ذرع صبر از برای این روز است
دل ز دیگر علاقه بیغم دار
عهده بر من کز این و آن رستی
و آنکه بدگوهر است از و بگریز
در کشائی کن و نه در بندی
در بر آرد ز آب و لعل از سنگ
که شد از کاهلی سفلی فروش
گشت قاضی القضاة هفت اقلیم
تا خوری آب زندگی بقیلی
جان با عقل و عقل با جانست
عقل جانست و جان ما تن او
جان با عقل زنده ابدیست
آید اسباب هر مراد بدست
ره کنون رو که پای آن داری

چنانکه در بالا هم یادآوری شد نظامی نخستین شاعر ایرانیست که داستان
بزمی را هدف اصلی شعر خود قرار داده و آن را در مثنوی روان با تمییزات نو و
ترکیبات وصفی خاصی ادا کرده است پس در این شیوه فضیلت سبقت از آن اوست
و آنکه که میگوید از کسی علایت نپذیرفته ام و بحکم دل سخن گفته ام راست است
زیرا این مرد را جاد معانی و تشبیهات و عبارات و افکار تازه نموده .

علایت کس نپذیرفته ام
آنچه دلم گفت بگو گفته ام
شعبه تازه بر انگیختم
هیکلی از غالب تو ریختم

هنر نمایهای شاعر در ضمن داستان سرایی فراوانست از آنجمله است پندگویی که اشارتی بدانراست دیگر تاج عبرت آمیز که در ذکر وقایع و حالات بشر گرفته وما را بدان متنبه میسازد و در شرح اوضاع عیش و نوش ملای از بی اساسی زمان و سست بنیادی دوران آگاه میکند:

چه خوش باقیست باغ زندگانی گر ایمن بودی از باد خزان
چه خرم کنخ شد کنخ زمانه گری بودی اساس جاودانه
از آن سرد آمد این کنخ دلاویز که چون جاگرم کردی گوشت خیز
ز فردا وزدی کسی را نشان نیست که رفت آن از میان بین در میان نیست
یک امروز است ما را قد ایام بر او هم اعتمادی نیست تا شام
یا تا یک دهن پر خنده داریم یک امشب را بشادی زنده داریم
دیگر نمودن حالات روحی انسانست در مواردی الحق بدیست مثلا در باب چشم براهی گوید:

همیشه چشم بر ده دل دو نیم است بالای چشم بر راهی عظیم است
اگر چه هیچ غم بی دردسر نیست غمی از چشم بر راهی بتر نیست
مبادا هیچکس را چشم بر راه کز روخ زرد گردد عمر کوتاه
دیس از نشان دادن تلخی انتظار شیرینی وصال را بخطر خواننده میآورد:
اگر چه آفت عمر انتظار است چو سر با وصل دارد سهلکاست
چه خوشتر ز آنکه بعد از انتظاری بامیدی رسد امید واری
در باب جوان شوریده و عاشق پیشه غافل چه بهتر ازین توان گفت:
ببخشد کشوری بر بانك رودی زملکی دوست تر دلد سرودی
ز گرمی ده بکار خود نداند ز خلی هیچ نیک و بد نداند
سیاهی شب و تنهایی واضطراب قلبی آرامی دل ازین نیکوتر چگونه میتوان سرود:
چه افتاد ای سپهر لاجوردی که امشب چونندگر شبانگردی
مگر دود دل من راه بست غیر من خشک در پا شکست
نه زین ظلمت همی یابم امانی نه از نور سحر بینم نشانی
مرا بنگر چه غمگین داری امشب ندارم دین اگر دینداری امشب

شبا امشب جوانمردی بیاموز مرا با زود کش با زود شو روز
چرا بر جای ماندی چون سیه میخ بر آتش میروی یا بر سر تیغ
دهل ز نرا گرفتم دست بستند نه آخر پای پروین را شکستند
من آنشمع که در شب زنده داری همه شب میبکنم چون شمع زاری
چو شمع از بهر آن سوزم بر آتش که باشد شمع وقت سوختن خوش
گره بین بر سرم چرخ کهن را بیاید خواند و خندید این سخن را
بخوان ای مرغ اگر داری زبانی بخندای صبح اگر داری دهانی
اگر کافر نه ای ای مرغ شبگیر چرا بر ناروی آواز تکیه .

برای نمودن حل شوق و رقت عاشقی که تأثیر مهر و عاطفه نسبت به معشوق تمام علایق و عواطف حیات را دوست دارد تا بجاییکه حق چار بایان و جانوران را هم میگذارد چه بهتر و چه لطیفتر از داستان دلسوزی مجنون نسبت به آهوان و کوزنان و انس گرفتنش با وحشیان بیابان.

وزن و شیوه این داستانها خواه لیلی و مجنون خواه خسرو و شیرین خود همین میدارد که این اشعار بزمی را ناچار با نغمه های دلکش میخواندند و مینواختند تا چه ماند بدانکه خود شاعر در ضمن قصه باین موضوع اشارتها نموده و از آنجمله در شرح بزم آرامی خسرو سخن از سی آواز گوناگون بمیان آورده که گویا آنها را بارید نغمه ساز نامی از میان صد دستگاه برگزیده در بر بط زده است اینک نامهای سی آواز:

۱- کنج باد آورد ۲- کنج گاو ۳- کنج سوخته ۴- شادروان مروارید ۵- تخت طاق دینی ۶- ناقوسی ۷- اورنگی ۸- حقه کالوسی ۹- ماه بر کوهان ۱۰- مشک دانه ۱۱- آرایش خورشید ۱۲- نیمروز ۱۳- سبز درسیز ۱۴- قفل روی ۱۵- بیروستان ۱۶- سروسی ۱۷- نوشین بساده ۱۸- رامش جان ۱۹- ناز نوروز ۲۰- مشکو ۲۱- مهر گانی ۲۲- مروای نیک ۲۳- شب بیز ۲۴- شب فرخ ۲۵- فرخ روز ۲۶- غنچه کبک دری ۲۷- نصیج گان ۲۸- کین سیلوش ۲۹- کین ایرج ۳۰- باغ شیرین
ایات دیگری هست که اشعار میدارد خود استاد نیز بهره مند بوده و بسا گفته های خوش را با نغمه و ساز میسروده.

در هر صورت شعر روان و پر هیجان نظامی از پند و داستان تفرل و تعشق

آنگاه که با ساز و آواز توام میشد در دل دلداران بزمهای نشست و این تأثیر را خود شاعر دریافته و در خسرو و شیرین چنین گفته :

نصیحت ها که شاهان را بشاید	وصیتهای کز درها گشاید
بسی پالوده های زعفرانی	بشکر خندشان دارم نهانی
گاهی چون ابرسان گریه کشادم	گاهی چون گل نشاط خنده دادم
سماعم ساقیان را کرده مدهوش	مغنی را شده دستان فراموش
شهنشه دست بر دوشم نهاده	ز تمسین حلقه در گوشم نهاده

در ذکر خواص شعر نظامی استمداد وصف و قوه تصویر او را نباید فراموش نمود که گرچه از تشبیهات مصنوع آزاد نیست ولی باز لطیف و گاهی تردیدک بطیعت و بدیع است از این قبیل :

چو پیر سبز پوش آسمانی	ز سبزه بر کشد بیخ جوانی
حوان را و پیران را دگر بار	بسر سبزی در آورد سرخ گلزار
گل از گل تخت کاوشی بر آورد	بنفشه بر طایفی بر آورد
بسا مرغاکه عشق آوازه گردد	بسا عشق کهن کن نازه گردد
چو از خرم بهار و خرمی دوست	بگلها بر در دین از خرمی پوست
گل از شادی علم در باغ میزد	سپاه فاخته بر زاغ میزد
شمال انکسخته هر سو خروشی	زده بر گلوچشمی پیل گوشی
سوی سرو از چمن قامت کشیده	ز عشق لاله پیراهن دریده
بنفشه تلخ زلف افکنده بر دوش	گشاده باد نسوین را بناگوش
عروسان ریاحین دست بر روی	شکر خاکش کوفه شانه در روی
هوای بر سبزه گوهر ها گسته	ز مرد را پیر و اربید بسته
تندران بر ریاحین پر فشانده	ریاحین در تندران پر نشانده
ز هر شاخی شکفته نو بهاری	گرفته هر گلی بر کف شاری
نسوای بلبل و آوای دراج	شکيب عاشقان را داده تاراج

معمولا نظامی پس از وصف طلوع صبح یا نسیم سحر گاهان یا نمایش اختران شب بدستانت میرازد و در ضمن داستان اصلی بسا قصه های فرعی نقل میکند و

آنگونه قصه ها را با یک مهارتی روشن و کوتاه میگوید و در صفت ابجاز سرمشقی بدست میدهد

او نیز مانند خاقانی که هر دو از یک شهرستان ایراند معانی تازه و عبارات مبتکر فراوان دارد و گاهی افتد که آن معانی با آن عبارات کمی تا معلوم و مبهم بنظر میآید و بازی کلمات و تغییرات لغز مانند و استعاره و تشبیهات غریب بکار میبرد مانند این آیات در مخزن الاسرار که نعت حضرت نبویست :

تحفه اول که الف نقش بست	بر در محبوبه احمد نشست
حلقه حا را کالف اقلیم داد	طوق ز دال و کمر از میم داد
لاجرم او یافت از آن میم و دال	دایره دولت و خط کمال
بود در این گنبد فیروزه خشت	تازه ترنجی ز سرای بهشت
رسم ترویج است که در روزگار	پیش دهد میوه پس آورد بهار

ولی اغلب اشعار خمسه روان و روشن و نفز و لطیف است و در فارسی سرمشق داستانسراییست از خواص شیوه استاد کثرت استعمال و ترکیبات وصفی است مانند :

«یکی گوی» «شب سنج» «گر انسنگ سبکسیر» «پویه یا» «فلک بر پای داره»
«غم و شادی لکله» «شب و روز آفرین» «نکوسرانجامی»

بدیهی است لغات و کلمات خاص و شاید بومی نیز در شعر استاد آمده و امتیازی بدان بخشیده .

نظامی غیر از مثنویات خمسه قصیده و غزل نیز سروده و مقداری از آن گرد آمده و چند قطعه و رباعی هم بنام او بدست هست . در این اشعار نیز استادی و زبردستی او پیداست .

آیات ذیل از قصیده ایست منسوب باو در شرح پیری خود که متین و مؤثر است :

در این چمن که ز پیری خمیدم شد کمرم	ز شاخهای بقا بعد از این چه بهره برم
نمسیایه ایست ز فخلم نه میوه ای کسی را	که تند باد حوادث بر ریخت برگ و برم
سپهر با قد خم گشته میکند لحدم	بیاض موی ز کافور میدهد خیرم
دورشته پر ز گهر بود در دهن ما را	جفای چرخ گشت و بر ریخت آن گهرم
رسید روز با آخر چو جغد میخوام	کزین خرابه بمسوره فنا بیرم

دوتا خدم که یالایدم بخون دامن
نست برف گران بر سر مزموی سپید
زمن کسی نکند باور آنکه بتوانم
در همین مضمون دلسوز که تاریکی روزگار آدمی را مجسم میدارد قطعه یغزلی
نیز از آن شاعر نغز گوئل میگردد :

جوانی بر سر کوچ است در باب این جوانی را
خمیده پشت از آن گشتند پیران جهان دیده
که شهری باز کی باشد غریب کاروانی را
که اندر خاک میجویند ایام جوانی را
بهرزه میدی بر باد عمر نازنین کز روی
بجاسل میتوان کردن حیات جاودانی را
اگر تو شادمان باشی چه همزولی رسد غم را
و گر خود را کشتی از غم چه فصل شادمانی را

تشریح فارسی در زمان سلجوقی

بطوریکه در مقدمه این فصل اشارت رفت تشریح فارسی نیز مانند نظم در عصر سلجوقیان یعنی قرن پنجم و ششم ترقی کرد و نویسندگان زیادی پیدا شدند و در قرون گوناگون تألیفات نمودند در ارفع بعضی از شاهکارهای ادبیات منشور فارسی مانند تاریخ بهمنی و چهارمقاله و کلبه و تذکرة الاولیاء در این دوره نوشته شد معلوم است قسمتی از این کتب تا اینکه در عصر سلجوقیان تألیف بیادونه حمایت و تشویق دیگر سلاطین و امرای معاصر مانند غزنویان و خوارزمشاهیان و سایر سلاطین بوده است چنانکه در ذیل معلوم خواهد شد . شراین عصر نیز مانند نظم ادوار قبل معمولاً ساده و روان یعنی از تکلفات و عبارات پردازی عاری است و حشو و زوائد و تزینات قبل لفظی که بیشتر بعد از معمول معمول شد در آن ندر و در عن حال شری یخته و آرموده و بدیع و فصیح است با اینهمه باید گفت که استعمال کلمات و جملات قلیل و صریح و اصول ترسل و سبک ابراد شواهد و اشعار عربی در طبع کلام و نظایر در انشای مطبوع و شعر مرسل در بعض تألیفات این عصر آغاز میگردد و در واقع طرح انشای دوره منقول ریخته میشود و میتوان در این موقع برای مثال از کتب راحة الصدور راوندی و کتب التوسل الی التوسل بهد الدین بغدادی نام برد .

کتب عرفانی

چنانکه اولین شعرای معروف صوفیه در دوره سلجوقی ظهور کردند بهمانطور معروفترین تألیفات عرفانی فارسی منشور نیز در آن دوره تألیف یافت و مهمترین آنها عبارتست از کشف المحجوب و اسرار التوحید و تذکرة الاولیاء

کشف المحجوب - کتاب کشف المحجوب در اواسط قرن پنجم تألیف یافت . اولین کتاب معروفی است فارسی فصیحی در شرح حالات و عقاید و مقالات مشایخ صوفیه . مؤلف آن ابوالحسن غزنوی است که به نسبت اقتساب بدو محل از جوار غزنه اورا جلایی هجویری نیز گفته اند گذشته از اینکه این کتاب مهم نمونه شیوه قرن پنجم است اقوال و حکم اخلاقی و عرفانی نغز و مفیدی در آن نقل شده نیز اشعار و جمل قصار نازی در آن آمده است که قسمتی از آن در تعریف تصوف است .

اسرار التوحید - اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید نیز از تصنیفات مهم متصوفه است که به تشریح فارسی شیرین نوشته شده تألیف آن در نصف دوم قرن ششم شاید حدود ۵۶۰ یعنی حدود صدسال بعد از کشف المحجوب بعمل آمده است و آن در تعریف احوال و کرامات و اقوال شیخ ابوسعید ابی الخیر است در ضمن شرح حالات و کرامات شیخ حکایت و اخبار و اشعار عرفانی نیز در آن ثبت گردیده همچنین اسامی و اخبار بسیاری از فضلا و مشایخ عصر به نسبت ذکر شده . مؤلف اسرار التوحید محمد بن منور از احفاد شیخ ابوسعید است .

تذکرة الاولیاء - تذکرة الاولیاء مانند کشف المحجوب و موافق ترتیب آن در تعریف مقامات و غرایب صفات و نخبة کلمات و عبادت و عادات بزرگان صوفیه است پند های سودمند و حکایات دلپسند و اخبار عبرت آمیز عبارت فارسی مؤثر و بسیطی در این کتاب آمده و قرائت آنرا جاذب و آسان نموده میان این کتب و اسرار التوحید و کشف المحجوب از حیث معانی و اسلوب شباهتی تام موجود است و گاهی عین عبارات کشف المحجوب با مختصر تغییراتی در آن دیده میشود .

مؤلف تذکرة الاولیاء چنانکه در گذشته اشاره شد شیخ فریدالدین عطار است و تألیف آن در اوایل قرن هفتم حصول یافته .

کتاب تاریخی

زین الاخبار - زین الاخبار از جمله کتابهای قدیم تاریخی بزبان فارسی است مؤلف آن ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود از اهل کردیز بود که ولایتی بوده در مسافت یکروزه غزنه بر سر راه هند.

در این کتاب تاریخ مختصر ایران تا زمان مؤلف باضماف شرح ظهور اسلام و تاریخ خلفه تا وقایع سال ۳۲ باختصار مندرج است تألیف آن در زمان سلطنت عبدالرشید پسر محمود غزنوی یعنی بین ۴۴۰ تا ۴۴۴ بمیل آمده. این تألیف مخصوص بمناصب قرب زمان از لحاظ تاریخ سامانیان و غزنویان مهم است.

تاریخ بیہقی - این تألیف مهم نه تنها مانند کتاب گردیزی از حیث احتوای وقایع سلطنت سلسله غزنوی که نویسنده آن ابوالفضل بیہقی اغلب آنها را به رای الین دیده اہمیتی بسزا دارد بلکه مؤلف خود از شرنویسان ماهر عصر بوده و مدت نوزده سال در دیوان رسائل دربار غزنوی خدمت منشی گری مینموده و از این جهت کتابش را بفارسی ادبی و فصیح و متینی نوشته و در ضمن ذکر وقایع امثال و اشعار مناسب آورده و از فضلا و ادبا نام برده است بطوریکه این کتاب در ردیف شاهکارها و بهترین نمونه های شرفارسی قرار گرفته این تألیف در اصل گویا سی جلد بوده و اکنون جز چند جلد ناقص آن که امروز بنام تاریخ بیہقی معروف است از میان رفته این مجلد که بقیة شرح وقایع سلطنت سلطان مسعود است و از این لحاظ اسم آن تاریخ مسعودی است و در زمان حکومت فرخزاد پسر سلطان محمود یعنی سال ۴۵۱ شروع شده و گویا تمام آن چند سال طول داشته از مسطورات این کتاب بخوبی پیداست که ابوالفضل بیہقی مردی بوده درستکار و حق پرست و در روایت حوادث و نقل وقایع نہایت صفت و دقت داشته و از حقیقت انحراف نمیبسته و سخن بگزاف نگفته است.

تولد ابوالفضل بیہقی در ۳۸۵ و فاتی در ۴۷۹ بوده است.

مجموع التواریخ و القصص - کتابیست در تاریخ اجمالی عالم عموماً و تاریخ ایران خصوصاً از مبداء خلقت تا سال ۵۲۰ هجری که سال تألیف آنست در ضمن ذکر وقایع تاریخی داستانها و قصه های زیاد آمده.

در اینموقع بیافایده نیست که از تاریخ بیہقی نیز نام برده شود که در اواسط

قرن ششم تألیف یافته و از آثار گران بهای شرفارسی بشمار است و موضوع آن تاریخ ولایت بیہقی و شرح حال بزرگان و دانشمندان آن سامان و از آن جمله ابوالفضل بیہقی است. مؤلف آن ابوالحسن علی بن زید بیہقی است.

راحة الصدور - راحة الصدور مهمترین کتاب فارسی است در تاریخ ساجوقیان ایران از آغاز کار این سلسله تا اقرض آن بدست خوارزمشاهیان.

مؤلف راحة الصدور ابوبکر محمد راوندی از اهل راوند واقع در نزدیکی کاشان بود خود، دربار سلجوقی را دیده و در خدمت طغرل بن ارسلان آخرین حکمران سلجوقیان عراق بوده است کتابش را در اواخر قرن ششم تألیف نمود و آنرا در سال شصده و سه بنام کیخسرو بن قلج ارسلان از سلجوقیان روم کرد و بآن سلطان تقدیم داشت. راحة الصدور گذشته از ارزشی که نسبت بتاریخ سلجوقیان دارد نیز اہمیت ادبی را مالک است زیرا مؤلف، بسیاری از شعرا و فضلا نام برده و از اشعار و قصاید آنان ذکر کرده و همچنین عده زیادی از امثال عرب آورده است.

راوندی مؤلفات دیگر نیز داشته و خود شعر میسروده است چنانکه قصایدی از او در همین کتاب کیخسرو و قلج ارسلان مندرج است.

کتاب اخلاقی و ادبی و طبی

سیاستنامه - سیاستنامه یا سیر الملوك اولین کتاب معروف فارسی است در آداب معاشرت و اخلاق و سیاست ملوك و امیران و وزیران و قاضیان و خطیبان و دیگر طبقات همچنین ابعالی در آن راجع باشخاص و فرقه های مختلف مانند سنیان و مزدک د باطنیان و خرم دینان آمده است که از لحاظ تاریخ مورد استفاده تواند بود. انشای سیاستنامه نسبتاً ساده و شیرین و متین است.

مؤلف آن خواجه ابوعلی حسن بن علی نظام الملک وزیر ایرانی است که مدت سی سال در دیار الب ارسلان و ملک شاه سلجوقی منصب وزارت داشته و سیاستنامه را در حدود سال چهارصد و هشتاد و چهار یعنی کمی قبل از کشته شدنش بدست اسمعیلیان بر حسب درخواست ملکشاه تألیف نمود.

قابوسنامه - مؤلف قابوسنامه امیر کیکاؤس بن اسکندر بن قابوس و شمشیر حکمران زبیری است که آنرا در اواخر عمر برای پند و تہذیب پسرش کیکاؤش در چهل

و چهار فصل تألیف کرده امیر کیکاوس شخصی بوده راستگو و درستکار و پهلوا.

قابوسنامه در آداب معاشرت و رسوم دوستی و الفت و ترتیب زندگانی و کسب فضایل و تهذیب خصال است تألیف آن در حدود چهارصد و هفتاد و پنج بیت کمی قبل از ازوفات مؤلف بعمل آمده است. امیر کیکاوس قریحه شاعرانه داشت و اشعار نیک میسرود کیمیای سعادت - کنایی است اخلاقی و دینی که آنرا حجة الاسلام غزالی در اواخر قرن پنجم تصنیف نمود و عمده محتویات آنرا از تألیف دیگر معروف خود موسوم با حیاء العلوم که بحر بی است بطور خلاصه بفارسی نقل کرد این کتاب اصول تعالیم اخلاقی اسلامی را بطور تفصیل حاوی و مورد بسی استفاده است.

کلیله و دمنه - اصل این داستان معروف در زمان ساسانیان از زبان هندی به پهلوی نقل شده بعد عبدالله بن مقفع آنرا از پهلوی بحر بی ترجمه نمود گرچه کلیله این مقفع را در دوره سامانی بفارسی منظوم و مشهور در آوردند و لسی آن از میان رفت و تنها اشعاری از کلیله منظوم رودکی باقی ماند چنانکه گذشت. کلیله حاضر که گذشته از اصل هندی در سه حکایت ایرانی و اسلامی بر آن افزوده شده ترجمه ابوالعالمی نصرالله بن محمد عبدالحمید از فضلی آن زمان است از کلیله این مقفع و آن در اواسط قرن ششم یعنی در دوره سلطنت بهرامشاه غزنوی (۵۱۲-۵۴۷) بعمل آمده نصرالله این کتاب را بنام بهرامشاه کرد و امثال و اشعاری بفارسی و عربی بر آن افزود و الحق شر متین و شیوائی بکفر برد چنان که می توان آنرا از کتاب های ادبی در زبان فارسی شمرد. نصرالله در نظم نیز دست داشت و اشعاری بفارسی و عربی می ساخت.

چهار مقاله - این کتاب مهم بطوریکه از نام آن پیداست مرکب است از چهار مقاله بترتیب ذیل :

در ماهیت علم دیری - دو ماهیت علم شعر - در ماهیت علم نجوم - در ماهیت علم طب - مؤلف آن ابوالحسن احمد سمرقندی ملقب بتظامی عروضی است گذشته از این که وی استاد بلاغت و انشاء فارسی بود در علم ادب مهارت داشت و خود نیز شعر می گفت چنانکه در همین کتاب از اشعار او دیده میشود.

تألیف چهار مقاله در حدود پانصد و پنجاه بعمل آمده و آن بنام ابوالحسن حسام الدین علی شاهزاده غوری اتحاف گردیده.

چهار مقاله را میتوان لزحیث سلامت انشاء و طرز سخن و اسلوب عبارت در ردیف اول آثار مثنوی فارسی شمرد و نمونه و سرمشق شرفارسی محسوب داشت و همدوش تاریخ بیقی و کلیله پنداشت.

از مزیتهای این کتاب آمدن شرح حالات و اشعار و مقالات شماره ای از شعرا و فضلی معروف آن زمان است که ازین حیث اهمیت بزرگ تاریخی نیز دارد مخصوصاً ترجمه فضلا و شعرا که بزمان مؤلف نزدیکتر بوده اند مانند فردوسی یا با مؤلف همعصر بوده اند ممزی و خیام بسیار سودمند است.

حداائق السحر - حداائق السحر فی دقایق الشعر کنایی است در صنایع شعر - ری و قدیمتر تألیف فارسی در این فن است که بدست ما رسیده و تالیفات سابق بر آن مانند ترجمان البلاغه فرخی و نظایر آن ازین رفته است.

این کتاب به تریبلیخی نوشته شده و آمدن امثال و شواهد خوب به شر و نظم فارسی و عربی اهمیت و ارزش آنرا بیشتر کرده.

مؤلف آن رشیدالدین محمد و طوطا از شعرا و ادباء قرن ششم بود که کتاب ترجمان البلاغه فرخی را بحضور انشخوارزمشاه (۵۲۱-۵۵۱) آورد و در نتیجه بحکم آن پادشاه بتألیف حداائق السحر قرارداد و این کتاب مفید را در همان اوان یا چندسال بعد تصنیف نمود.

مقامات حمیدی - مقامات حمیدی کتاب معروفی است بفارسی مسجع و قصد مؤلف آن نظیره گوئی بمقامات حریری و بدیع همدانی بوده. این کتاب مرکب است از زیست و سه مقامه و در آن مطالب ادبی و مباحثات و مناظرات و لغز بوده و منظور اصلی مؤلف ابداع طرز مقاله نویسی بفارسی و درج لغات غریبه و نسج عبارات مزین بوده است. مصنف کتاب حمیدالدین ابوبکر بن عمر بن محمود از قضاة و ادبای نامی بلخ بود و نامیان زمان مانند انوری او را در اشعار خود ستودند. تألیف مقامات اراسط قرن ششم عمل آمد و خود حمیدالدین بسال ۵۵۹ در گذشت.

ذخیره خوارزمشاهی - ذخیره خوارزمشاهی کنایی است مفصل و مفید در

ادویه و سموم و امراض گوناگون و تشخیص آنها و آن مرکب است از ده کتاب و هر کتاب عبارت است از چندین گفتار و باب. مؤلف آن زین الدین ابوالبراهیم اسمعیل حسن جرجانی است که سال ۵۰۴ هجری بمصر ابو القنح قطب الدین محمد خوارزمشاه پسر اتوشکین (۴۹۰-۵۲۱) بخوارزم آمد و در آنجا اقامت جست و این کتاب سودمند را بنام همان حکمران تألیف نمود. وفات مؤلف را سال ۵۳۱ هجری نوشته اند.

مرزبان نامه - کتابی است مشتمل بدساتنها و قصه ها و حکایات و افسانه ها که غالباً مانند کلیله و دمنه از زبان حیوانات نقل شده این کتاب را مرزبان بن رستم بن شروین از ملوک طبرستان که خاندان آنها را بلوندیان یا آل بلوند میگویند در اواخر قرن چهارم هجری بلفظ قدیم طبرستانی تألیف کرده است. در اوایل قرن هفتم یکی از ادبا و مشایخ درجه اول آن عصر موسوم به سعدالدین و راوی که ظاهراً اهل آذربایجان بوده آنرا به فارسی فصیح ادبی در آورده و بنام ریس الدین هریر وزیر از بک بن محمد از اتابکان آذربایجان موشح نمود.

نخبه ای از دانشمندان و زواریان ایرانی که بیشتر بتازی نوشته اند

شیخ طوسی - شیخ ابو جعفر محمد بن حسن طوسی بر حسب زمان بعد از ابن بابویه و کلینی بزرگترین قهای مذهب شیعه بود. تحقیقات او در حدیث و تفسیر و فقه و رجال و کلام و ادب مرجع علمای شیعه است. از تألیفات معروفش کتاب استبصار و تهذیب الاحکام و کتاب العدة فی اصول و کتاب الرجال و کتاب النبیة است. شیخ در کتاب التبیان را تصنیف کرده که معروف است نیز تألیفی مفید دارد بنام فهرست کتب الشیعه و اسامی المصنفین تولدتش سال ۳۸۵ در طوس و رحلت او در ۴۶۰ هجری بود.

غزالی - از سرامدان و مشاهیر علمای دوره سلجوقی یکی حجة الاسلام امام ابو حامد محمد بن محمد بن احمد غزالی است غزالی سال چهارصد و پنجاه در طوس تولد یافت در آنجا و در جرجان و در نیشابور تحصیل علوم پرداخت و در بسیاری از علوم خاصه فقه و حکمت بمقام اجتهاد رسید.

اوایل جوانی را در تعلیم و اقتضای مشایخ متصوفه صرف کرد از اولین معلمین وی در نیشابور امام الحرمین ابوالعمانی بود. غزالی بعد از تحصیل، بوخط و

درس و تألیف پرداخت و شهرتی بسزا رسانید و بخدمت وزیر نظام الملک رسید و در نزد او پیشگاه سلطان ملکشاه قریب پیدا کرد در سال چهارصد و هشتاد و چهار بموجب دعوت خواجه نظام الملک برای تدریس در مدرسه نظامیه ببغداد رفت و چهار سال در آنجا تدریس نمود در اینجا حدود سیمتین از طلاب علم و دانش در محضرش دانش آموزی میکردند. بعضی از تألیفات خود را در این موقع انجام داد بعد از عالم ظاهر به عالم باطن رجوع نمود و تعولی عظیم روحانی در حل او پدید آمد و در اثر این تحول که در آن موقع حدود ۳۹ سال داشت میل باعتزال کرد و اما احمد غزالی برادر خود را جانشین خود قرار داد و از مدرسه اخصال جست و سفر حج اختیار کرد و مدتی در سوریه ماند و در آنجا در عزلت و اختفاء زیست و تنها با هر فقه و متمسکه معاشرت داشت. یکی از تألیفات معروف خود را که موسوم است به احیاء علوم الدین و آن در فقه و احکام و اخبار و کلام و مذاهب و بخصوص اخلاق اسلامی است در آن خطه تألیف نمود. کتابهای دیگر غزالی در فقه و علم و قرآن و حدیث و حکمت متعدد است از آن جمله است مقاصد الفلاسفه و تنبیه الفلاسفه در حکمت و معیار العلم در منطق. از رسالات مهم غزالی که حاوی شمه ای از شرح حال و تجارب روحانی و عقاید اوست رساله المتقذ من الضلال است. غزالی بعد از عودت از سوریه باز مدتی در نیشابور در مدرسه نظامیه تدریس نموده بعد عزلت گزید و تنها با وعظ و تدریس در حلقه مشایخ صوفیه و علماء بسر برد تا اینکه در ۵۰۵ هجری سن ۵۵ در طوس وفات یافت.

شیخ طبرسی - شیخ ابو علی فضل بن حسن طبرسی مانند شیخ طوسی از بزرگان قهای شیعه بود و در حدیث و تفسیر و فقه تحقیق و اجتهاد نمود بسی از علمای شیعه قول او را حجت شمرده اند از مؤلفات معروف او مجمع البیان است که از تفسیرهای بزرگ و معتبر شیعه محسوب است. وفات شیخ طبرسی در ۵۴۸ یا ۵۵۰ در سبزوار وقوع یافت.

امام فخر رازی - ابو عبدالله فخر الدین محمد رازی از ائمه حکماء و متکلمین و فقهائ زمان خود و در علوم اسلامی از سرامدان و بزرگان اسلام بشمار است. عمده اقامتش در هرات و مجالس وعظ و درس او زیارتگاه خاص عوام و مقصد آنان بود.

از تألیفات مهم او کتاب نهایة العقول و کتاب المحصل در کلام و حکمت و کتاب المباحث المشرقیة در تصوف و کتاب المحصول در اصول فقه و شرح اشارات ابوعلی سینا در منطق و حکمت است. تولد او سال ۵۴۳ و فاتهش سال ۶۰۶ در هرات اتفاق افتاد.

شهاب الدین سهروردی - شهاب الدین یحیی بن حبش بن امیرک سهروردی معروف بشیخ اشراق منسوب ببلده سهرورد زنجین از تخبه علمای حکمی و اشراقی عصر خود بود از مجلس درس فخرالدین رازی استفاده نمود در اصول و حکمت تألیفات داشت.

تألیف معروفش حکمة الاشراق نام دارد که در شرح مسائل فلسفی موافق ذوق عرفان و اشراق است. سهروردی در ۵۴۹ بدیاء آمد و سال ۵۸۷ در حلب بامر ملک الظاهر پسر صلاح الدین ابوی (۵۸۲-۶۱۳) بجرم اشتغال به حکمت مقتول شد. يك شهاب الدین سهروردی دیگر نیز موسوم به ابوحنس محمد بنی محمود از عرفای نامی قرن هفتم بود که در ۶۳۲ وفاته یافت و کتاب عوارف المعارف در تصوف از دست و سندی در بوستان از یاد کرده.

میدانی - ابو الفضل احمد بن محمد میدانی از اهل نیشابور در قواعد و لغت عرب استاد بود و در نحو تألیف دارد. معروفترین آثار او از کتاب مجمع الامثل است که امثل مشهور عرب را محتوی است و السامی فی الاسامی است که اسامی دینی و نجومی و جغرافیائی و حیوانات با ترجمه های فارسی در آن آمده. میدانی سال ۵۱۸ در نیشابور وفاته یافت.

زمخشری - ابو القاسم محمود زمخشری خوارزمی در لغت و نحو و حدیث و تفسیر محقق بود. از تألیفات مشهور الکشف عن حقیقة التنزیل است در تفسیر و المفصل است در نحو. همچنین کتابی بنام اساس البلاغة در تحقیق لغت عربی و کتاب لغتی مفید از عربی بفارسی باسم مقدمة الادب دارد. تولدش در زمخشر ۴۶۷ و وفاتهش سال ۵۳۸ اتفاق افتاد.

شهرستانی - ابو الفتح محمد شهرستانی نیز از فضلاء ایران بود. در چهارصد و هفتاد و نه در شهرستان تولد یافت در فقه و کلام و علم ادیان صاحب تحقیق است. تألیف معروفش کتاب الملل والنحل در تعریف فرقی اسلامی و مذاهب

شرح آوله حکماء است وفاته شهرستانی سال ۵۴۸ اتفاق افتاده. از فضلاء دیگر ابن نصر ابو الحسن علی بن حسن باخرزی از قسبه باخرزین نیشابور و هرات است که در فقه و ادب استاد بود و اشعار بتازی سرود.

تألیف معروف او دمیة القصر نام دارد و در آن شرح حال و منتخب اشعار دوست و بیست و پنج تن از شعراء عربی گوی عصر خود را که شماره ای از آنان ایرانی بوده اند آورده و از ادبا و نویسندگانی نام برده. سال وفاته او را ۴۶۸ نوشته اند.

دیگر ابو بکر عبد القاهر هری بن عبد الرحمن هرجانی که از استادان علم نحو بود و تألیفات مهم دارد و از آن جمله است کتاب العوامل در نحو و فاتهش سال ۵۰۲ واقع شد.

دیگر ابو اسمعيل حسين بن علی طفرانی اصلهانی بود که وزارت مسعود بن محمد بن ملک شاه از سلجوقیان عراق ۵۴۷ - ۵۳۸ داشت یعنی مشیر و صاحب تدبیر او بود بهر حال از جمله ادباء و شعراء نامی عصر خود محدود است و تألیفات و دیوان اشعار لطیف عربی دارد. قصیده معروف عربی موسوم به لایة الجهم از او است. طفرانی سال ۵۱۴ کشته شد.

دیگر ابو سعید و ان بن خالد بن محمد کاشانی وزیر سلطان محمود بن محمد بن ملک شاه (۵۱۱-۵۶۵) اولین سلجوقیان عراق که از جمله ادباء و مورخین بود.

دیگر ابو زکریا یحیی بن علی کیریزی معروف به خطیب کیریزی که در ادب و لغت عربی مقام بزرگی داشت و در مدرسه نظامیه بغداد تدریس میکرد در عروض و قوافی و اعراب قرآن و شرح مغلقات و شرح دواوین عربی تألیفات دارد و فاتهش سال ۵۰۲ اتفاق افتاد.

ماخذ - کتابهای فارسی واجبع بتصوف و شرح حال مشایخ و اولیاء: کشف المحجوب چاپ روسیه - ایضاً اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ای سید چاپ روسیه و چاپ ایران با اهتمام آقای مهربار و تصحیح آقای بهمنیار - ایضاً تذکرة الاولیاء شیخ طاهر چاپ فرانک ما مقصده بقلم آقای محمد قزوینی - ایضاً قد النصوص جامی - ایضاً سخات الانس جامی - ایضاً گوهر مراد تألیف ملا عبد الرزاق لاهیجی - ایضاً شرح گلشن راز محمد لاهیجی ایضاً تاریخ ادبی براون ج ۲ - ایضاً قست اول رساله دکتر رضا زاده شفق چاپ برلین (آلمانی).

در باب سلجوقیان: راحة الصدور تألیف راوندی چاپ فرنگی برای اخبار و حکایاتی
راجه بشر و نویسنده گان و ادیان مانند باباطاهر و مزنی و انوری و طغرانی بهرست
آن کتاب رجوع شود.

راجع به باباطر: گذشته از راحة الصدور مقدمه دیوان باباطاهر چاپ طهران به
اهتمام مجله ارمغان - ایضا برون جلد دوم.

وسائل خواجه عبدالله انصاری چاپ ارمغان ۱۳۱۹ با تصحیح آقای تائبه کنابادی
تاریخ برامکه از بهترین منشآت قرن چهارم و پنجم با اهتمام آقای عبدالعظیم قریب گرگانی
۱۳۱۳

فهرست نسخ خطی دیوج ۲ - (برای تذکره های فارسی رجوع بآخر کتاب شود)
فرنگ اسدی چاپ فرنک ایضا چاپ طهران با تصحیح آقای انبال - مقدمه دیوان ناصر
خسرو بقلم مرحوم غنی زاده چاپ برلین - دیوان ناصر خسرو چاپ طهران با مقدمه
آقای تقی زاده

راجع بقطران و زمان او: شهریاران گشتام تألیف آقای کسروی - ایضا منتقبات
فارسی (کریستوماتی) تألیف هرج ۲ - ایضا سفرنامه ناصر خسرو چاپ برلین - ایضا
این الاتیر حوادث سالهای ۴۱۸ و ۴۲۷ و ۴۵۰ - ایضا تاریخ ابن خلدون چاپ مصر ۴۹۶
دیوان سنائی به تصحیح آقای مدوس رضوی طهران - سیرالعباد الی الماد حکیم سنائی
با اهتمام آقای کوهی تصحیح آقای سید غیبی ۱۳۱۶ - ویس و رامین ضراب الدین گرگانی
بصحیح آقای مجتبی مینوی ج ۱ طهران ۱۳۱۴.

راجع بخیم: تعلیقات چهار مقاله چاپ فرنک بقلم آقای محمد قزوینی و حکایات
من همان کتاب - ایضا تعلیقات آقای کریستنسن Christensen دو کتاب خود موسوم به
رباعیات خیام (انگلیزی) ایضا مقدمه آقای غیبی بچاپ طهران رباعیات خیام - ایضا
مقدمه آقایان دکتر رضا توفیق و حسین دانش به رباعیات خیام - چاپ استانبول (ترکی).
راجع بطار: تذکره الاولیاء چاپ فرنک با مقدمه آقای محمد قزوینی - دیوان
عطار با تصحیح آقای سید غیبی طهران ۱۳۱۹ - احوال و آثار عطار تألیف آقای سید
غیبی طهران ۱۳۲۰

راجع به ابوری و مزنی: حکایات چهار مقاله عروضی سرقتی چاپ فرنک و
طهران - ایضا تعلیقات ذر کوووسکی در باب انوری که خلاصه آنرا براون در تاریخ ادبی
خود آورده - ایضا حبیب السیر چاپ بمبئی ج ۲ ص ۱۰۳ - ایضا تاریخ راحة الصدور و تاریخ
کریمه - دیوان امیر مزنی با مقدمه بتصحیح آقای عباس اقبال طهران ۱۳۱۸ بهترین
شرح حال مسعود سعد مستخرج از اشعار و اقوال خودش بقلم آقای محمد قزوینی چاپ
فرنک (ترجمه انگلیزی) دیوان مسعود سعد بتصحیح و مقدمه آقای رشید یاسی چاپ
طهران ۱۳۱۸ - « حصار نای » شرح حال مسعود سعد تألیف آقای سبیلی خوانساری
دیوان جمال الدین اصفهانی (مختصر) با اهتمام آقای ادیب نیشابوری طهران - دیوان کامل

جمال الدین اصفهانی با تصحیح و حواشی آقای وحید دستگردی طهران ۱۳۲۰ - دیوان
ابوالفرج رونی با اهتمام آقای وحید دستگردی طهران ۱۳۰۴ - تحقیقات خانیک و فراج
به خاقانی که در جلد دوم براون خلاصه شده - ایضا تاریخ ادبیات تألیف اته (آلمانی)
سغن و سفنوردان تألیف آقای بدیع الزمان فروزانفر چاپ طهران ج ۲ - دیوان خاقانی
بتصحیح آقای عبدالرسولی چاپ طهران ۱۳۱۶.

نظامی و زمان او: مقدمه خسه چاپ سنکی - طهران - ایضا اخبار نظامی تألیف
باخر (آلمانی) چاپ آلمان ۱۸۷۱ - ایضا براون ج ۲ ایضا تاریخ ادبیات اتم مقالات آقای
سید غیبی دو مجله ارمغان سال ۴ شماره ۳ و ۴ مقاله پروفیسور ریکا سال ۱۶ شماره
اول ایضا توضیحات مفید ریو دو فهرست نسخ خطی فارسی ج ۲ ایضا این الاتیر حوادث
سال ۶۲۷ و ۶۲۵ - خسه نظامی با تضام منتقبات تصاحب عنوان اندر زمانه و دیوان و شرح
حال نظامی بعنوان گنجینه گنجوی بهیت و تصحیح آقای وحید دستگردی طهران مقدمه
حدائق السحر چاپ طهران بقلم آقای اقبال - عمق بخارانی بقلم آقای ذبیح الله صفامجله
مهر منطقه طهران شماره های ۳ و ۴ سال سوم مقدمه کشف المحجوب چاپ روسیه (روسی)
تذکره الاولیاء دو دو مجلد چاپ فرنک با مقدمه آقای قزوینی - داستان لیلی و مجنون
و مقابله ادبی با روشو و ژولیت تألیف آقای علی اصغر حکمت طهران ۱۳۲۰ - سیاستنامه
چاپ طهران.

شرح حال بیهای بقلم دکتر رضازاده شفق دو مجله ارمغان شماره ۱۲ سال ۱۱
و شماره های ۱ و ۲ سال ۱۲ - مقدمه راحة الصدور چاپ فرنک با اهتمام آقای محمد اقبال
با شرح حال مؤلف بقلم خودش - مقدمه قانوننامه بقلم آقای غیبی چاپ طهران ۱۳۱۹
مقدمه مرزبان نامه بتصحیح آقای قزوینی چاپ طهران ۱۳۱۱.

کلیله و دمنه با مقدمه آقای عبدالعظیم قریب - ایضا منتخب کلیله و دمنه با مقدمه
و اهتمام آقای قریب چاپ طهران ۱۳۲۰ - کیبای - مادت چاپ طهران با اهتمام آقای
احمد آرام - غزالی نامه تصنیف آقای جلال همای طهران ۱۳۱۸ - چهارمقاله چاپ فرنک
با مقدمه و حواشی آقای محمد قزوینی - مقامات حمیدی چاپ تبریز - ذخیره خواورزمشاهی
نسخه خطی کتابخانه سپهسالار طهران - مقالات راجع به امام ضررازی بقلم آقای سید
غیبی دو مجله مهر طهران

راجع بدانشندان و قضا (گذشته از کتاب های فوق) مجالس المومنین قاضی
نورالله خوشتری - روایات الجنات خوانساری - قصص العلماء تنکابنی - فهرست شیخ طوسی
فهرست ابن الندیم - و دیگر کتب رجال مانند طبقات الاطباء ابن ابی اسیمیه - و طبقات
الشافیه تألیف سبکی - و معجم الادباء باقوت - و اخبار الحكماء قنطلی - ایضا خاندان
نویسنی تألیف آقای اقبال - تاریخ ادبیات مرب برو کلان - و فیات الاحیاء تألیف
این خلکان.

۴ - عصر مغول و تیموریان

استیلای مغول بایران با حمله چنگیز خان از طرف ترکستان در اوایل قرن هفتم هجری شروع نمود و منجر به تلبیس سلطنت احفاد او در ایران شد که تا اواسط قرن هشتم هجری بنام ایلخانان حکمرانی کردند در حمله مغول سلطنت سلجوقیان جای خود را به خوارزمشاهان داده بود و علاءالدین محمد خوارزمشاه از سلاطین معروف آن سلسله گرفتار هجوم مغول گشت و در کارزار با مغول مغلوب شد و سلسله خوارزمشاهی بتاریخ ششصد و بیست و هشت آه قمر منقرض گردید.

از جمله معاصرین و رقیبان خوارزمشاهان اتابکن فارس بودند که نیز دچار استیلای مغول گشتند ولی با آنها از در تدبیر و اطاعت در آمدند و خراجکاری آنها را پذیرفتند و جنوب ایران را بدین طریق حفظ کردند و بالاخره در حدود ششصد و هشتاد و شش انقراض یافتند.

نخستین حکمران سلاله ایلخانی هلاکو و از دیگر سلاطین معروف آن آباکان و غازان و اولیجا تو بودند غازان، اول سلطان مغول بود که در ایران اختیار دین اسلام نمود.

قریب نیم قرن بعد از انقراض مغول تیموریان که اصلاً با مغول خوبان نبودند بنای سلطنت در ایران گذاشته و تا اوایل قرن دهم یعنی شروع کار صفویه فرمانفرمایی نمودند از معروفترین افراد سلاله تیموریان تیمور لنگ و شاه رخ و البیک و ابوسعید بودند سلاله‌های کوچک دیگر نیز با انقراض مغول در نقاط مختلف ایران بوجود آمده بود مانند جلالریان و سربدمران و آل کرت و مظفریان و قره قوینلو که اغلب آنها در نیم قرن فاصله بین انقراض ایلخانان و ظهور تیمور یعنی نصف دوم قرن هشتم در نقاط مختلف حکومت داشتند.

فتنه مغول و حمله تیمور یکی از مصیبت‌های بزرگ تاریخ است که نه تنها بایران روی آورد بلکه يك قسمت مهم آسیا و اروپا را ویران و پریشان نمود و تریباً

تمام شهرهای بزرگ شمالی ایران ردیف هراوان ده و قصبه نهب و تخریب و ساکنین آنها قتل عام شدند. تأثیر این هدم و قتل و غارت در ادبیات و علوم زیاد بود. نه تنها شماره‌ای از علما و فضلا با فجیعترین وضعی کشته گردید بلکه مساجد و مدارس و ابنیه متبرکه و موقوفه و کتابخانه‌ها که حاوی کتب بی‌شمار و خزاین علوم و آثار بود طعمه یغما و چپاول گشت و بایمان و نابود شد و بقیه السیف از اهل دانش متواری و فراری شدند و در آن نقاط نام و نشانی از علم و فضیلت نماند و بدایت و وحشت به دانش و معرفت غلبه نمود ولی با اینهمه فتنه و تخریب که در این سرزمین روی داد آثار علم و ادبیات ایران کاملاً عرضه زوال نکشت بلکه بعد از دوره اول صدمات مغول باز فرصت جسته و رستخیز نمود حتی در بعض شعب علوم مخصوصاً در فن تاریخ دوره مغول و تیموری دارای امتیاز گردید و توان گفت این عصر کلیه دو تاریخ ادبی ایران اهمیت بی‌پیدا کرد علت این تضاد آنکه اولا اساس تمدن و علوم و ادب در ایران از زمان ساسانیان روی بترقی نهاده و بمرور ایام به تدریج و تکمیل رسیده و صدها اشخاص دانشمند در هر گوشه این سرزمین ظهور نموده و تألیفات و آثار از خود بیادگار گذاشته بودند و سخت بود اینهمه ذخیره معنوی که یادگار اعصار و بی محکم و استوار بود بایک حمله مغول هر چند سخت و خونریزانه باشد از بین برود. مقداری از کتب و آثار بتصادف از نظر وحشیان مغول مکتوم ماند. مقدار دیگر را بشهرهای دوردست بردند. همچنین شماره‌ای از بزرگان و دانشمندان از دست جلادان مغول جان بدر بردند و مخصوصاً بولایات جنوبی ایران که از تخریبات آه قمر بی‌گرمصون بود پناه آوردند و عده‌ای بهندوستان و آسیای صغیر النجا نمودند و در آن نقاط به فرصت بنشر ادبیات و علوم ایرانی همت گماشتند. ثانیاً سلاطین مغول و تیموری با اینکه در ابتدا دوده و آدمی خوار بودند بعد از اقامت در ایران و تألف شدن با افکار آن سامان کمی تغییر ماهیت دادند و خوی ناخست و ناز و خواص حرص و آرز خود را باختند و بتدریج بشمن اسلام و ایران آشنائی بهم رسانیدند و بصحبت علما و فضلا گرویدند و بعضی آنان خود کسب هنر کردند و اهل هنر را حمایت نمودند حتی شماره‌ای از دانشمندان ایران را مانند خواجه نصیرالدین طوسی و خواجه شمس‌الدین محمد جوینی صاحب دیوان و برادرش عظاملك جوینی و رشیدالدین فضل‌الله بهشتور با بوزارت و امارت برگزیدند و هر يك از این اشخاص

بنوبه خود اهل فضل را حمایت و تشویق نمودند. خواجه نصیر که بدرجه ملاک و احترامی بزرگ داشت از علمای بزرگ و نامی ایران بود و صد هاشاگرد در حلقه تدریس خود داشت و نشر فضایل ایرانی و اسلامی مینمود. صاحب دیوان وزیر آبقان مرئی دانشمندان بود و استادی مانند شیخ سعدی او را مدح و تحسین میکرد.

برادرش عظاملك جوینی که از طرف شاه مغول حکومت داشت همت به بسط علم و ادب گماشت. اصلاً خاندان جوینی در نشر معارف ایرانی بفضل سبقت و حسن خدمت ممتاز بود.

رشیدالدین فضل الله وزیر غزغان از دانشمندان و طبیبان و مورخان زمان خود بود و در عقل و تدبیر نظیر نداشت.

پس عجب نیست که در عصر مغول و تیموری با آن همه ویرانی و پریشانی ادبا و فضایی نامی بدرآمدند. نه تنها بعضی شعرای درجه اول ایران مانند سعدی در آن دوره شهرت یافتند و مولانا جلال الدین رومی و حافظ و جامی و دیگران از مورخین نویسندگان و شعرا در آن عصر ظهور کردند بلکه محیط ایران عمده ای از امرا و شاهزادگان مغول و تیموری را ترتیب نمود (از میان آنان اشخاص صاحب ذوق پیدا شدند مخصوصاً خود تیمور با همه درشتی و شقاوت و خونخواری از درك لذایذ معنوی ادبیات اسلام و ایران بی نصیب نبود و مجالس ادب و ظرفه را خوش داشت. اولاد و احفاد او نیز کمایش اهل فضل و دانش دوست بودند از آن جمله بود الغ - يك که دانشمندان را تشویق نمود و میل و استعدادی نسبت به علم نجوم نشان داد و خود زبجی ساخت بایستقر برادر الغ يك نیز ذوق مخصوص ادبی داشت و اشعار و آثار فارسی را بدقت و هوش مطالعه مینمود و مجلس او همواره مجمع شعرا و مورخین و خوش نویسین و نقاشان ایرانی بود خود در خط استاد بود و رقم استادانه او بر طاق و پیرامن سردر مسجد گوهر شاد مشهد که آیاتی از قرآن شریف نوشته جلوه گراست. هم بود که امر کرد نسخه ای از شاهنامه را برای او استنساخ کردند. و مقدمه مفیدی بر آن نوشتند و امروز قدیم تر نسخه معروف شاهنامه که در دست است همان نسخه بایستقری است که بسال هشتصد و بیست و نه تحریر یافته. نیز از احفاد دانش پرور تیمور ابوالغازی سلطان حسین بود که در هرات و اطراف قریب چهل

سال حکومت داشت و دربار این حکمران مرکز فضلا و شعرا مانند جامی و مورخین و ادبا مانند دولتشاه و حسین واعظ و خواندمیر و نقاشان ماهر مانند بهزاد و شاه مظفر و خوشنویسان مانند سلطانعلی مشهدی بود و جمله بهر مند تشویق این امیر بزرگ و وزیر دانشمند او علیشیر نوائی بود. نیز شاخه هندی تیموریان ادبیات ایران را ترویج کرد و هندوستان در زمان آفتاب بابر تیموری مرکز تألیفات و ترجمه های فارسی گردید چنانکه در فصل دیگر بیاید.

در میان سلسله های دیگر نیز اهل فضل کم نبود چنانکه ابو بکر و پسرش سعد از اتابکان فارس حامی سعدی بودند و اهل فضل را که از یورش مغول گریخته و پناه آورده بودند نگهداری مینمودند و شاه شجاع از مظفریان مشوق حافظ بود و فخرالدین از آل کرت مفرخود را مرکز ادب قرار داده بود.

از حواصت مهم ادبی این عصر انتشار زبان فارسی بود در خارج ایران زیرا در نتیجه تشقت و مسافرت و مهاجرت ادبای ایران و بتأثیر بعضی از سلاطین تیموری با مغول در هند زبان فارسی در اطراف و ممالك مجاور خاصه هندوستان رواج یافت و نویسندگان و مؤلفان و سخنگویان فارسی در آن سامان پدید آمدند و شعرای نامی فارسی زبان هند مانند امیر خسرو و فیضی دکنی و عرفی شیرازی از این تاریخ پیوسته شهرت کردند و این سخنگویان گذشته از هند در ترکیه نیز مورد تقدیر و تقلید گشتند و بدینوسیله بر رواج زبان فارسی در آن مملکت خدمت کردند.

ولی افسوس که اوضاع غیر طبیعی عصر مغول و تیموری زبان فارسی را نیز مخصوصاً در شرمشوی غیر طبیعی وارد کرد و شیوه ساده و شیرین قدیم تاجدی متروک شد و شماره ای از نویسندگان به لفاظی پرداختند و مطالب را با استعاره و مجاز و کنایه و طول و تفصیل ادا کردند و عبارت پردازی و درج کلمات ناغفار عربی و استعمال حشو و زوائد و بکار بردن الفاظ و عبارت غامض بی معنی و تشبیهات نازوا و مبالغه های بیجا مرسوم گردید حتی ادای مطالب تاریخ تابع این اصول لفاظی شد بطوریکه برای بیان مطلبی کوچک گاهی صحایف بزرگ را ببارات غلیظ و تهیل پر کردند و اگر کتابی مانند تاریخ معجم یا تاریخ وصف که از آثار مهم این عصر است با سبک مکلف آن مدتی مورد تقلید مؤلفین واقع گردید مثلاً با تاریخ

بیهی برابر کرده شود فراق فاحش میان دوا سلوب دیده خواهد شد و تنزل مریم سبک زبان فارسی معلوم خواهد گشت.

بدیهی است این سبک عمومیت نداشت بلکه نویسندگان در نظم و نثر همان طرز قبل از مفعول را مرعی داشتند بالا اقل مانند دیگران غرق ظاهر بردازی نبودند و نثر و نظم فصیح شیرینی میساختند و علت اختلاف بین آناری مانند گلستان و تاریخ جوینی با تاریخ و صفی و جامع التواریخ که جمله از یک عصرند همین است:

در مورد نظم دوره مفعول میتوان گفت که شعر عرفانی نمونه های کامل پیدا کرد و در واقع بهترین و لطیف ترین معانی تصوف در این عصر بقال عبارت موزون فارسی اندر آمد و نامی ترین گویندگان این طرز مانند حافظ و جامی خاصه جلال الدین رومی در این دوره ظهور کردند و شاید یکی از عوامل قوت پیدا کردن این مسلک همانا ظلم و اعتساف و تجاوز و اجحاف مفعول باشد که صاحبان ایران در برابر این طغیان چون از جهان سرون رنجیده و دل شکسته شدند لاجرم رو به علم درون آوردند و در معنویت و تأمل و مطالعه و ریاضت تسلی خاطر جستند و شورش و آشوب عالم ظاهر را بسکوت و آرامش و صفای عالم باطن معاوضه کردند /

از تأثیرات فرعی استیلای مفعول و تیموریان یکی نیز ورود شماره زیادی کلمات مفعولی و ترکی فارسی بود که هنوز عده ای از آن در زبان حاضر فارسی باقی و متداولست اینک برای مثال معدودی از آن لغات بیکانه ذکر میشود: ابله ساز (هجوم) پشما (ناخت و تاز و غارت) چپاول (غارت) بورت و اردو (قرارگاه و سپاه) ابلجی (فرستاده - نماینده) قراول (پاسبان - سرباز) تومان (ده هزار، پیور) نویان (درجه و لقب شاهزادگان مفعول) کوچ (رحلت رهسپار شدن) اوغراق (نوشه، زائراه) تمغا (مهر).

همچنین است القاب خان (قان) و خاقان و خاتون و اسامی خاصه مانند البشکین و سبکشکین و خان بالیغ و ابش و منکیرنی و تکتش و تطلق و نظایر آنها.

شعرا و سخنگویان معروف

سعدی - مشرف الدین مصلح بن عبدالله سعدی شیرازی یکی از ستاره های قدر اول آسمان ادب ایرانست که نظم و نثر بدیع او زبان فارسی را باعلی درجه

فصاحت و سنانید و بهتر نمونه بلاغت را بدست داد و در واقع مفاد این بیت را که خود فرمود:

هفت کشور نمیکند امروز

در هر عصری مقبول اهل ذوق و ادب قرار داد.

سعدی بنا بدلالت بیانی از بوستان که آنرا در ۶۵۵ تالیف کرده و گفته است:

الا ایکه عمرت بهفتاد رفت

مگر خفته بودی که بر باد رفت

(در صورتیکه این بیت را خطاب بخودش گفته باشد) بایستی در سال ۵۸۵ تولد یافته باشد و اگر بیت دیگر را که در گلستان آمده و عبارت ازین است:

ایکه پنجاه رفت و در خوابی

مگر این پنجروزه در بایمی

در تاریخ تالیف گلستان یعنی ۶۵۶ ساخته و خطاب بخویشتن گفته است پس تاریخ تولدش سال حدود ۶۰۶ خواهد بود.

له قرائن تاریخی فرض دوم را بیشتر نزدیک به حقیقت میکند. نخست آنکه در

کلیات سعدی ذکری از اتابک سعد زنگی سلطان فارس (۵۹۹ - ۶۲۳) نشده در

صورتیکه شاعر متاسب بدان خاندان بود و شاهان آنرا مدح کرد پس معلوم میشود شاعر

دور زمان سعد هنوز بسیار جوان و گمنام بوده. دوم آنکه چون وفات سعدی بین ۶۹۱ و

۶۹۴ اتفاق افتاد تولد او، در اوایل قرن طبعی تر بنظر میآید تا در ۵۸۵ که عمر او را

بیشتر از صد سال میکند.

سوم آنکه سعدی در گلستان و بوستان و ازواعظان و استادانی مانند ابوالفرج

بن جوزی (متوفی در سال ۶۵۶) و شهاب الدین سهروردی (ابو احض عمر بن محمد

مؤلف عوارف المعارف متوفی در سال ۶۳۶) طوری نام میبرد که باو پند و اندرز نمی-

فرموده اند و معلوم میشود موقع ارشاد و تدریس این بزرگان در بغداد شاعرا، تلمذ

نیکو کرده و خوشه دانش میچیده و جوانی نورس بوده و مفعول اینست که در این روزگار

حداکثر حدود بیست و اند سال داشته باشد نه بیشتر.

پس تولد او در حدود ۶۰۶ چنانکه بیت ایکه پنجاه رفت و در خوابی ۰۰ می

نمایاند بنظر درست میآید.

شاعر در اوایل جوانی از نوازش پدر محروم گردید چنانکه خود گوید:

مرا باشد از حال طفلان خبر
که در طفلی از سر برقم پدر
من آنکه سر تا جور داشتم
که سر در کنار پدر داشتم
اجداد سمدی اهل علم و دانش بوده و در علوم دینی اشتغال داشته اند چنانکه
فرمود :

همه قبیله من عالمان دین بودند
مرا معلم عشق و تو شعری آموخت
سمدی در شیراز به تحصیلات آغاز کرد سپس بیفداد و هسپار شد و در آنجا
در مدرسه معروف نظامیه و در دیگر محافل علمی کسب فضایل و علوم نمود .
از جوانی روح بی آرام داشت و پای بند یکجا نبود و گردن اطراف جهان و
دیدن مردمان را میخواست و در واقع این ایات ترجمان حال خودش بود :

بهیج یار مده خاطر و بهیج دیار
که برو بهر فراخت و آدمی بسیار
چو ما کیان بدر خانه چندینی جور
چرا سفر نکنی چون کبوتر طیر
زمین لکد خور داز گاو و خر بملت آن
که ساکت نه مانند آسمان دوار

گذشته از شوق جهانگردی و طش ایران معروض هجوم مبول گردیده قفس
کرفتار کشمکشهای بین احفاد خوارزمشاهان و اتابکان واقع شده بود پس دل از
زادگاه کند و جهانگردی آغاز نمود و مسافرتی را که بین سی تا چهل سال طول داشت
پیش گرفت و بغداد و سوریه و مکه را تا شمالیهی افریقا گشت و شهرهای مختلف و
ملتهای گوناگون بدید و با مذاهب و فرق بر آمیخت و با طبقات مردم اختلاط نمود
شاید قطعه :

ندانی که من در اقالیم غربت
چرا روزگاری بکردم دورنگی
اشاره بهمین مسافرت باشد دور نیست آغاز این سفر در سال هجوم غیاث الدین
خوارزمشاهی بخراسانی یعنی سال شصت و بیست و دو باشد و اگر بعضی حکایات گلستان
تغیلات صرف شاعرانه نیست سمدی کاشف و هند و ترکستان را هم دید حتی بموجب
روایتی از سفر مکه به تبریز رفت و در آنجا اباقلان و صاحب دیوان و برادرش را دیدار
کرد .

بعد از این سفر طولانی و سیر در آفاق و اقصای جهان بدیده بایک دنیا تجارب
معنوی و افکار ورزیده بسوی شیراز برگشت و در این حین در آنجا ممدوح و حامی

او اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی (۶۶۸-۶۷۳) حکومت میکرد و رفاه و امان حاصل
بود چنانکه گفت :

چو باز آمدم کشور آسوده دیدم
پلنگان رها کرده خوی پلنگی
چنان بود در عهد اول که دیدی
جهان پر آشوب و تشویش و تنگی
چنین شد در ایام سلطان عادل
اتابک ابوبکر سعد بن زنگی
در این موقع بود که شعر فراغت جست و میل بتألیف و تصنیف نمود و سرودها
و گفتههای خود را گرد آورد و بوستان و گلستان را پرداخت و اشعار و قطعات خود را
فراهم ساخت .

سمدی از آن نیکبختانست که در زمان خود حتی از اوان جوانی صیت شهرت
خود را شنید و این ناموری او در زمان اتابک ابوبکر باوج رسید در بوستان گوید:
که سعدیکه گوی بلاغت ربود
در ایام ابوبکر بن سعد بود
در این موقع یعنی سال ۶۵۵ بوستان را برشته نظم و تألیف کشید چنانکه گوید:
ز شصت و فزون بود پنجاه و پنج
که من گفتم این نامبردار کنج
یکسال بعد گلستان را تصنیف کرد چنانکه در مقدمه آن گفت :

در آنمست که مارا وقت خوش بود
ز هجرت شصت و پنجاه و شش بود
گذشته از ایندو استاد را قصاید و غزلیات و قطعات و ترجیع بند و رباعیات و
مقالات و قصاید عربی هست که در دیوان کلبانش جمع آمده .

سمدی گذشته از اتابکان با بزرگان و فضلا و دانشمندان مانند صاحب دیوان
و برادرش عطا ملک ارتباط داشت و آنانرا مدح میگفت و با شاعران و گویندگان معاصر
خویش نیز روابط ادبی داشت و بسا که مورد آسایش آنان واقع میگردد .

چنانکه مجد همگر که خود اتابک ابوبکر داشت گفت :
از سمدی مشهور سخن روانجوی
کو کعبه فضل است و دلش خشمه زمزم
و خواجه هماد الدین تبریزی که شاعر شیرین سخنی بود و صاحب دیوانرا مدح
میکرد در اشاره با همیت و حسن شهرت سمدی گوید :

هماد را سخن دلفریب شیرین هست ولی چنود که بیچاره نیست شیرازی
تأثیر سخن استاد در اخلاف و آواز شهرت او در جهان و نفوذش در ادبیات
ایران و مشرق زمین زرد گتر از آنست که در این مختصر مشروح گردد و بیجهت

نیست که شمار زیادی از دانشمندان ایران و فضایی جهان بزرگی استاد را به عنوان
گوناگون بیان کرده حتی شاعران نامی نیز ستایش او را آورده بودند.

لسان الغیب خواجه حافظ فرماید:

استاد سخن سعدیست نزد همه کس اما دارد سخن حافظ طرز سخن خواجه

امیر خسرو دهلوی اینگونه بوی میالد:

جلد سخنم دارد شیرازه شیرازی

همو در قرآن السعدین گوید:

نوبت سعدی که مبادا کهن شرم نداری که بگوئی سخن

نیز در مورد دیگر گوید:

خسرو سمرست اندر سفر معنی بریخت شیره از خمخانه مستی که در شیراز بود

سعدی نه تنها در ایران بلکه در کشورهای مجاور اسلامی و در تمام عالم علم
و ادب از همان عصر خودی تا کنون جزو سخنگویان نامدار به شمار آمده و افکار و
اشعار او را از روی شوق و رغبت جسته اند کاتب گلستان حتی کتب درسی سلاطین
هند و عثمانی بود و شاهان و شاهزادگان آن ممالک اشعار او را از سر داشتند تا چه
ماند باطل علم و ادب در زمان ما آثار او تقریباً بتمام زبانهای مهم عالم نقل شده و نامش
زیادتر از آگاهان جهانست.

سبک استاد در شعر و نظم مورد تقلید بسیاری از گویندگان ایران گردید و مقاله
ها و کتبها از منظوم و منثور در تتبع شیوه او بوجود آمد که از آن جمله میتوان در
تتبع گلستان از روضه خلد مجد خوانی که از شعرای قرن هشتم و بهارستان جامی و
نگارستان معین الدین جوینی و پریشان قانی نامبرد.

وفات این مرد بزرگ میان سالهای ۶۹۱ و ۶۹۶ در مقطع الرأس خود شیراز اتفاق
افتاد و در همان شهر مدفونست.

۸ سبک و افکار - اگر در تاریخ ادبیات بخواهیم استادان را بر گزینیم که صاحب سبک و مسلک
و ابتکارند و از مرحله تقلید گذشته اند بدون تردید یکی از آنان سعدی شیرازیست.

چنانکه در بالا هم اشارت رفت سعدی در اقسام شعر طبع آزمایی نموده و الحق
در هر یک خوب از عهده برآمده. تصایید سعدی بسبب تقدمین است ولی

معمولاً روشن تر و ساده تر و بی تکلفتر است و موضوع آن نعت خداوند دیند و اندرز
و مرانی و مدایح است. مدح و عین عده سعدی عبارتند از:

اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی ششمین پادشاه سلسله سلفریان یا تاتیکان فارس

و پسر او سعد بن ابوبکر که سعدی اقتساب خاص بدو داشته و گویا تخلص اش هم از او

بود و اتابک محمد بن ابوبکر بن سعد بن زنگی و ترکان خاتون دختر اتابک و محمود

شاه از اتابکان یزد و اتابک سلجوق شاه بن سلف شاه بن سعد بن زنگی و اتابک ابی

خاتون دختر اتابک سعد بن ابوبکر نیز امیران و حاکمان فارس مانند امیر انکیانو

و مجدالدین رومی و وزراء و دانشمندان مانند صاحب دیوان شمس الدین محمد جوینی

و وزیر نامی هلاکو و برادرش عظامک جوینی از حکام و دانشمندان زمان و

نظایر آنان ...

نکته ای که همت استاد شیرازی در مدح ابداً طول و تفصیل و افراق و
مضمون سازی متقدمین را بکار نبرده و صفی را که مدایح استاد را امتیازی خاص
می بخشد و از این حیث نسبت بشمار گذشتگان برتری پیدا میکند همانا عبارتست
از اینکه وی با شهامت شکفت انگیز شاهان و امیران زمان را بدل و نیکو کاری میخواند
حتی آنان را با سیردن روزگار و گذشتن جاه و جلال و تغییر احوال متنبه ساخته
و بیدار میکند و اینگونه اندرز دلیرانه تا آن زمان نه تنها در ادبیات ایران بلکه در
ادبیات همه جهان سابقه نداشت و میتوان آنرا نمونه و دلیل فکر آزاد و فرهنگ
عالی کشور ما گرفت زیرا شاعر ایرانی هفتصد و اند سال پیش که همه جهان غرق تاریکی
جهل و خموشی بود این چنین چراغ هدایت فرا راه فرمانروایان عهد خود داشت و
حقایق را بآنان زور و زرداشتند بی پروا گفت. اینک چند بیت از راه نمونه در این باب
نقل میشود تا روح حق پرستی و آزادی در ادبیات ما و ارزش سخن اسفاد معین گردد
و معلوم شود که قول خود شاعر:

نه هر کس حق تواند گفت گستاخ سخن ملکی است سعدی را مسلم

در ضمن قصیده مدیحه مجدالدین که در سال ۶۸۰ حکومت شیراز داشت گوید:

جهان بر آب نهاده است و زندگی بر باد غلام همت آیم که دل بر او نهاده

جهان نماند و خرم روان آدمی که بازماند از در جهان به نیکی یاد

بر آنچه میکند دل معنه که دجله بسی پس از خلیفه بخواهد گذشت در بغداد

کرت ز دست بر آید چون نخل باش کریم
درت نصیب نیفتد چو سرو باش آزاد
در قصیده‌ای در ستایش علاء الدین عطاملک جوینی مؤلف تاریخ جهانگشا و برادر
صاحب دیوان که حاکم عراق عرب و خوزستان بود (۶۲۳-۶۸۱) این ابیات آمده :
اگر همین خور و خواب حاصل از عمرت
بهیچ کار نیاید حیات بی حاصل
بنای طول بقا هیچ فایده نکند
که در مواجهه گویند را کب و راجل
بلی ثنای جمیل آن بود که در خلوت
دعای خیر کنندت چنانکه در محفل
در ضمن مدح اتابک سلجوق شاه بن سلفر (۶۶۱-۶۶۲) این ابیات را سروده :
جهان نیاند و آثار معدلت ماند
بخیر کوفی و صلاح و بقل کوثر و کرم
خطای بنده نگیری که مهتران ملوک
شنیده اند نصیحت ز کبوتران خدم
خنگ کسی که پس از وی حدیث خیر کنند
که جز حدیث نمی ماند از بنی آدم
حتی مطلع قصیده‌ای که عنوانش مدح اتابک ابوبکر است اینگونه آغاز میکند -
بنوبت است ملوک اندرین سپنج سرای
کنون که نوبت تست ایملک بعدل گوی
نه تنها قصاید مدیحه استاد بهمن روش متوجه به بند و راهنمایست بلکه
قصایدی سرتاسر بقصد اندرز سروده شده مانند آنهاییکه با مطلع های زیر آغاز میکند
ایها الناس جهان جای تن آسای نیست
مردمانا جهان داشتن ارزانی نیست
ایضاً :
خوشست عمر در یفا که جاودانی نیست
بس اعتماد بر این پنج روز فانی نیست
ایضاً :
روزی که زیر خاک تن ما نهان شود
و آنها که کرده ایم یکا یک عین شود ..
جا دارد ابیاتی از قصیده‌ای در مدح انگلیانو که در ۶۶۷ از طرف هلاکو به حکومت
فارس منصوب گردید برای عبرت و اتباه قتل گردد تا شیوه استاد بهتر روشن شود :
س بگردید و بگرد روزگار
دل بد دنیا در نیندد هوشیار
ایکه دست میرسد کاری بکن
پیش از آن که تو نیاید هیچ کار
اینکه دو شهنامها آورده اند
رستم و رومی تن اسفندیدار
تا بداند این خداوندان ملک
کز بسی خلقت دنیا یادگار
اینهمه رفتند و مالی شوخ چشم
هیچ نگرفتیم از ایشان اعتبار

ایکه وقتی نطفه بودی در شکم
وقت دیگر طفل بودی شیر خوار
مدتی بالا گرفتی تا با - و غ
سرو بالائی شدی سیمین عذار
همچنین نامرد نام آور غدی
فارس میدان و مرد کارزار
آنچه دیدی برقرار خود نماند
و آنچه بینی هم نماند برقرار
دیر و زود این شکل و شخص نازنین
خاک خواهد گشتن و خاکش غبار
اینهمه چیست چو نمی بگذرد
تخت و تخت و امرونی و گرو دار
نام نیکو گر بماند ز آدمی
به کزو ماند سرای زنگبار
ازین چند مثل توان دید که سعدی جای مضامین تودرتو و تشکلفات عبارتی و
مدح افراق آمیز قصاید مرسوم را بعبارت موزون فصیح و روشن داده بیشتر توجیش
به هدایت افکار و اتباه مردم و حقیروری و داد گستری بوده .
بدیهی است استاد اجل اشعار قدما را میخواند و بسبک و مضامین آنان نیک
پی می برد نهایت خود تصرفی عقیق کرد و قصیده را که باستانی کم سرتاسر مدیحه
سرایی بود عنوان بند و راهنمای قرار داد . چند مثل زیرین که محض نمونه ذکر
میکرد نشان میدهد که ویرا با آثار گویندگان پیش از خود مانند فردوسی و اسدی
و سنائی و انوری و ظهیر قاریایی و امثال آنان الفتی بوده و اشعار آنان را تتبع
می نموده .
فردوسی گوید :
ز ناپاک زاده مدارید امید
که زنگی بشتن نگر در صفید
سعدی گوید :
ملاحت کن مرا چندانکه خواهی
که توان شستن از زنگی سیاهی
فردوسی گوید :
ازین پنج شین روی رغبت متاب
شب و شاهدوشم و شمع و شراب
سعدی گوید :
شباست و شاهدوشم و شراب و شیرینی
غنیمت است دمی روی دوستان بینی
فردوسی گوید :
که چون بچه شیر فر پروری
جو دندان کند تیز کیفربری

سعدی گوید :

یکی بچه گرگ می پرورید
همچنین استاد بلندی توجه داشته باشد و این بیت را :
مکن تکیه بر ملک و دنیا و پشت
از او اقتباس کرده
ایضا سنائی گوید :

اندوین راه در بدی نیکی است
سعدی گوید

همچنین حکایت دروبه و شتر گلستان مأخوذ از قطعه انورست که اینگونه شروع میکند :

رویی میگرخت از بی جان
نیز استاد بعضی تغزلات ظهیر قاری را استبداد کرده از این قبیل :

هزار توبه شکسته است زلف پر شکفتن
سعدی

و ما نمیکند ایام در کنار منش
با اینهمه امتیاز و اشعار سعدی در سخن و تصرف او در قصیده و تبدیل آن از مدیحه به ابقاض و موعظه یک پیداست .

امتیاز دیگر شعر استاد آنکه همان درجه که قصیده مدیحه را از نظر انداخت به آرایش غزل پرداخت درست است پیش از او شاعران نامی تغزل کرده یا غزلهایی ساخته بودند ولی شعر رسمی و مورد نظر همان قصیده بود و غزل مقام فرعی داشت در صورتیکه سعدی غزل را که بیشتر تغییر احساس میکند بر قصیده که معمولاً در مفاصلی ساخته میشود ترجیح داد و آنرا ترویج کرد و در واقع در آیین سخن سرایی این شاعر ، دل ، نادمه و حس ، خرد مبارزه نمود و عشق و ذوق و شور و شوق جای قیاس و نکته برداری و مضمون سازی را گرفت بدین ترتیب میتوان گفت با ظهور سعدی و بعضی همزمانان او غزل در ردیف اول اقسام شعر فارسی قرار گرفت

و قصیده که در گذشته هل مجالس رسمی شاهان و مراسم روزهای جشن درباریان بود عقب رفت . اینک چند بیت از دوغزل استاد که نمودار شیوه اوست نقل میگردانم (۱)
با شب و روز جز فکر توام کاری هست
بگمند سر زلفت نه من اقدام و بس
که بهر حلقه زلف تو گرفتاری هست
گر بگویم که مرا با تو سر و کاری نیست
در دیوار گواهی بدهد کاری هست
تا ندیده است ترا بر منش انکاری هست
هر که عیب کند از عشق و ملامت گوید
همه دانند که در صحبت گل خاری هست
صبر بر جور رقیبت چکنم گر نکنم
نه من خام طمع عشق تو ورزیدم و بس
که چون سوخته درخیل تو بسیاری هست
من ازین دلق مرقع بدر آیم روزی
تا همه خلق بدانند که ز ناری هست
عشق سعدی نه حدیثی است که پنهان ماند
داستانیت که در هر سر بازاری هست
ایضا :

من ندانستم از اول که تو بی مهر و وفا
دوستان عیب کنندم که چرا دل بتو دادم
ایکه گفتی مرد اندر بی خوبان زمانه
برده بردار که بیکانه خود آبروی نبیند
گفته بودم جو بیایی غم دل با تو بگویم
سعدی آن نیست که هرگز کمندت بگریزد
عهد نداشتن از آن به که به بندی و پایی
باید اول بتو گفتن که چنین خوب چرایی
ما کجائیم در این بحر فکرتو کجایی
تو بزرگی و در آینه کوچک نه نمایی
چه بگویم که غم از دل برود چون توییایی
تا بدانست که در بند تو خوشتر کمرهایی
امتیاز سوم سعدی که در آن نیز پیشوا و توان گفت بیهمتاست شاعر روان شیرین اوست که الحق با نظمش برابری میکند و پیش از او کسی بدان شیوه نثر نساخته

خصوص که شاعر استاد نثر مسجع است و نمودار گرانمیز آن همانا کتاب گلستان است که باید گفت گلچینی گلزار ادبیات ایران است در این تألیف منیف است که سعدی داد صنعت مسجع را داد و حسن انتخاب و حسن وزن و تناسب را در عبارت فارسی نمایاند و دفتر مسجع سازان پیش از خود را مانند شیخ عطار و دیگران خط بطلان کشید و متر صلابت نامی گذشته را نیمه گذاشت و معجزه استادان شاعران را مانند ابوالعانی نصرالله صاحب کلبه و دمنه که استاد را بسبب او نظری بوده باطل کرد و با اینکه مسجع مستلزم تصنع است یک جمله مصنوع و متصنع نساخت و عباراتش مانند آب (۱) رجوع شود به استقبال این غزل از طرف آقای ملک الشراء بهار دوم سعدی نامه ۱۳۱۶

روان و آهنگ جانان جاذب و شیرین و گوشنواز و دلفریب در آمد مانند اینها :
 نهر که بقامت مهمتر بقیمت بهتر - توانگری بهتر است نه بمل و بزرگی به
 عقل است نه بسال - همه کس را عقل خود بکمال نماید و فرزند بیجمال - محالست
 که هنرمندان بپیرند و پیهنران جای ایشان گیرند .

زمین را از آسمان شمارست و آسمان را از زمین غبار - گوهر اگر در خلاب افتد
 همچنان غیبی است . و غبار اگر بر آسمان رود همچنان غیبی - دوران با خبر در
 حضور و نزدیکان بی بصر دور - خانه دوستان بروب و در دشمنان مکوب عالم بی علم
 زنبوری عمل است - نوبی دستان را دست دلیری بسته است و پنجه شیری شکسته ...
 از مزایای شر سمدی که در گلستان جلوه گراست آوردن اشعار و شواهد مناسب
 است در ضمن عبارت که تأییدی خاص بسخن او میبخشد بخصوص آنچه که استشهاد از
 قرآن کریم مینماید و معنی آیات یافت و با نظم شیوایی تصویر میکند نظیر آیه انسا
 اقرب الیه من حبل الورد که گوید :

دوست نزدیکتر از من بمن است وین عجبتر که من از وی دورم
 چکنم با که توان گفت که او در کنار من و من مهجورم
 و آیه : فلما رآه اکبر نه و قلمن ابدین ... که گوید
 کاش کاناکه عیب من جستند رویت ای دلستان بدیدندی
 تا بجای ترینج در نظرت بیخبر دستها بردندی
 این نوع شعر ملمع تا زمان استاد نادر بود و در شیوایی هرگز بدین پایه
 نرسیده بود .

اما چهارم آنکه گلستان در حقیقت کتابی است در آموزش و پرورش و هدف اغلب
 حکایات و امثال آن ادب و تربیت و تهذیب نفس است و از هنرهای استاد آنکه حقایق
 را بدون ورود به استدلال و طول مقال از راه تمثیل با عباراتی بس شیرین جزیل بیان
 میکند و معنی شعر و شاعری همینست مثلاً برای آنکه شخص را به تأمل و شکیبایی
 بخواند بدین طرز سخن میراند :

چشم خویش دیدم در بیابان که آهسته سبق برد از غنایان
 سمند باد پا از تک فرو ماند شربان همچنان آهسته میراند

و برای اینکه لزوم نظامی و مرامی را در امور معیشت گوشزد کند چنین فرماید:
 چو دخلت نیست خرج آهسته تر کن که میگویند ملاحان سرودی
 اگر باران بکوهستان نیارد بسالی دجله گردد خشک رودی
 از قسمت های لطیف گلستان آنست که شاعر با روح عرفانی که او را بود گاهی
 صدای طبیعت و نسیم درختان و نوای مرغان را بگوش جان میشنود و آنهمه در ذوق
 او چون نفه وحدت و آهنگ خلقت ترنم میکند پس حل شوق و جذب پیدا مینماید
 تا بجایی که گوئی سرود مرغی او را از صدای قلب عالم آگاه میسازد تا اینگونه
 سخنان میگوید :

دوش مرغی صبح مینالید عقل و صبرم بر دو طاقت و هوش
 یکی از دوستان مخلص را مگر آواز من رسید بگوش
 گفت باور نداشتم که تو را بانگ مرغی چنین کند مدد هوش
 کفتم این شرط آدمیت نیست مرغ تسیح خوان و من خاموش
 همین روی عرو و توجه بمعنی و مرکز جهان چشم استاد را باز و فکر او را
 بلند پرواز کرد و نظر جامع و رآی محیط او حقایق را دریافت و از اوج وحدت ندا کرده
 و بشر را که مانند امروز گرفتار فرقه بود اینگونه یگانگی و همداستانی خواند:
 بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش زیک گوهرند
 چو عنوی بدرد آورد و دوزگار دگر عضو ها را نماند قرار
 و دو آن روزگاران کینه توزی که هر فرقه معتقدات خود را میزان حق
 میدانست و دیگران را گمراه تصور میکردند شاعر بزرگ اینگونه خود پسندیهای
 قشری آدمی را بچگانه شمرد و از آن دشمنیهای کودکانه با قهر خند شاعرانه اینچنین
 تخیل کرد :

یکی جهود و مسلمانی را عیب کرد چنانکه خنده گرفت از حدیث ایشانم
 بطیره گفت مسلمان گراین قبایل من دوست نیست خدایا جهود میرانم
 جهود گفت بتورا میخورم سوگند و گر خلاف کنم همچو تو مسلمانم
 گرازیست زمین عقل منعمم گردد بخود گمان نبرد هیچکس که نادانم !
 در اشاره بملک عارفانه استاد بی مناسبت نیست آنچه را که در گلستان در باب
 درویشان آورده میآوریم :

پادشاهی بدیده استحقاق در طایفه درویشان نظر کرد یکی از ایشان بفرست
 بجای آورد و گفت ای ملک ما درین دنیا بجیش از تو کمتریم و بیش خوشتر و بمرک
 برابر و بقیامت بهتر... ظاهر درویش جمله زنده است و موی سترده و حقیقت آن دل
 زنده و نفس مرده. طریق درویشان ذکر است و شکر و خدمت و طاعت و ایثار و قناعت
 و توحید و توکل و تسلیم و تحمل هر که بدین مفتها که گفتم موصوفست بحقیقت درویش
 است اگر در قیامت اما هرزه گرد بی نمازها و پرست هوس باز که روزها بشب آرند در
 بندشوی و شبها روز کنند در خواب غفلت و بخورد هر چه در میان آرد و بگوید هر چه
 بر زبان آید رند است و گردد رعاست.

تمام گلستان که به ترتیب ذیل در هشت باب است : ۱- در سیرت پادشاهان ۲- در
 اخلاق درویشان ۳- در فضیلت قناعت ۴- در فواید خادوشی ۵- در عشق و جوانی
 ۶- در ضعف ویری ۷- در تأثیر تربیت ۸- در آداب صحبت مانند آنچه برای نمونه
 آورده شد دارای نکات نظر اجتماعی و اخلاقی و تربیتی است و این مزایاست که آن
 کتاب را سر حلقه ادبیات جهان قرار میدهد زیرا در هر باب قرار مطالبی عمیق و سودمند
 که هر یک سرمشق زندگی تواند بود مندرج است.

کتاب بوستان که نیز هدف تربیتی دارد می نمایاند که استاد درمثنوی اجتماعی و
 اخلاقی نیز ماهر و زبردست بوده و کلاس سابقین را مانند شیخ عطار در این رشته بکمال
 رسانده و حقایق بس مهم و سودمند بسلك حکایت بیان نموده است.
 بوستان مبتنی برده بایست که ایانی در هر باب برای اشاره بطرز سخن شاعر
 آورده میشود :

باب اول در عدل و تدبیر و رأیست و این ابیات از آن باب است :

شنیدم که در وقت نزاع روان	بهرمز چنین گفت نوشیروان
که خاطر نگهدار درویش باش	نه در بند آسایش خویش باش
نیسا ساید اندر دیار تو کس	چو آسایش خویش خواهی و بس
نیاید بنزدیک دانایا پسند	شبان خفته و گرگ در گوسفند
برو پلس درویش و محتاج دار	که شاه از رعیت بود تاجدار
مکن تا توانی دل خلق ریش	که چون میکنی میکنی بیخ خویش
فراخی در آن مرزو کشور منخواه	که دلتك بینی رعیت ز شاه

رعیت نشاید ز بیداد کشت
 مراعات دهقان کن از بهر خویش
 که هر سلطنت را پناهند و پشت
 که مزدور خوشدل کند کار بیش
 باب دوم در احسانست و در آن باب چنین گوید :

یکی را خری در گل افتاده بود	ز سودااش خون در دل افتاده بود
یابان و باران و سرما و سیل	مرد هشته ظلمت بر آفاق ذیل
همه شب در این غصه تا بامداد	سقط گفت و غریب و دشنام داد
نه دشمن مرست از زبان نه دوست	نه سلطان که این بوم و برزان اوست
قضارا خداوند آن بین دشت	در آن حال منکر بر او برگزشت
شنید این سخن های دور از صواب	نه صبر شنیدن نه روی جواب
بچشم سیاست در او بنگریست	که سودای این بر من از بهر چیست
یکی گفت شاهها بیفتش بزن	ز روی زمین بیخ عمرش بکن
نگه کرد سلطان عالی محل	خودش در بلا دید و خر در وحل
ببخشود بر حال مسکین مرد	فرد خورد خشم سخنها سرد...

باب سوم در عشق و مستی و شور است و در آن بحکم ذوق و حدت عرفانی این ابیات آمده :

ره عقل جز بیج بر بیج نیست	بر عارفان جز خدا هیچ نیست
نوان گفتن این با حقایق شناسی	ولی خرده گیرند اهل قیاسی
که پس آسمان و زمین چیستند	بنی آدم و دام و درد چیستند
پسندیده پرسیدی ای هوشمند	بگویم گر آید جوابت پسند
که هامون و دریا و کوه و فلك	بری و آدمیزاد و دیو و ملك
همه هر چه هستند از آن کمترند	که با هستیش نام هستی برند

باب چهارم در تواضع است و در آن از جمله چنین فرماید :

یکی قطره باران ز ابری چکید	خجل شد چو پنهانی دریا بدید
که جایگاه دریاست من کیستم	گر او هست حقا که من نیستم
چو خود را بچشم حقارت بدید	صدف در کناری بجان پروردید
سپهرش بجای رسانید کار	که شد نامور لؤلؤ شاهوار
تواضع کند هوشمند گزین	نهد شاخ بر میوه سر بر زمین

باب پنجم در رضاست و در آن باب آمده :

عبادت باخلاص نیت نکوست
و گرنه چه آید ز بی منزل پوست
چه ز نار مغ دو میات چه دلق
که در پوشی از بهر پندار خلق
باندازه بود باید نمود
خجالت نبرد آنکه ننمود و بود
اگر کونهی پای چوین میند
و گر قره اندوده باشد نحاس
نه جان من آب زو بر پیشیز
زرد و گداز را با آتش برند
باب ششم در قناعت است و این ایات از آنست :

شنیدی که در روزگار قدیم
شدی سنگ در دست ابدال سیم
نپنداری این قول مقول نیست
چو قانع شدی سیم و سنگت یکیت
کدارا کند یک درم سیم سیر
فریدون بملک عجم نیم سیر
اگر پادشاهست و گر پینه دوز
چو خفتند گردد شب هر دو روز
چو بینی توانگر سر از کبر مست
بروشکر یزدان کن ای تنگدست
نداری بحمدالله آن دسترس
که بر خیزد از دست آزار کسی

باب هفتم در تربیت است و در آن با اشاره بیداندیشان و بدگمانان گوید:
اگر در جهان از جهان رسته ایست
در از خلق بر خویشتن بسته ایست
کس از دست جور زبانها نرسد
اگر خود نمایست و گر حیرست
اگر بر پری چون ملک ز آسمان
بدامن در آویزد بد گمان
بکوشش توان دجله را پیش بست
ن شاید زبان بد اندیش بست
تو روی از پرستیدن حق هیچ
بهل تا نگیرند خلقت هیچ
باب هشتم در شکر بر عافیت است و در آن چنین فرمود :

یکی گوش کدوک بمالید سخت
که ای بوالعجب رأی برگشته بخت
ترا تیشه دادم که هیزم شکن
ن گفتم که دیوار مسجد بکن
زبان آمد از بهر شکر و سپاس
به غیبت نکردانش حق شناس

باب نهم در توبه و سوابست و در آن گوید :

ز عهد پدر یاد دارم همی
که باران رحمت بر وهردمی

که در خریدیم لوح و دفتر خرید
ز بهرم یکی خاتم زر خرید
بدر کرد ناکه یکی مشتری
بخرمایی از دستم انگشتری
چون شناسد انگشتری نقل خورد
بخرمایی از وی تواند برد
تو هم قیمت عمر نشناختی
که در عیش شیرین بر انداختی
باب دهم در مناجاست و این چند بیت از آنست :

خدا یا بجزت که خوارم مکن
بذل گنه شرمارم مکن
مسلط مکن چون منی بر شرم
ز دست تو، به گر عقوبت برم
بگیتی نباشد بتر زین بدی
جفا بردن از دست همچون خودی
مرا شرمساری به روی تو بی
دگر شرمسارم مکن پیش کس
گرم بر سرافند ز تو سابه ای
سبهرم بود کمترین پایه ای
اگر تاج بخشی سر افرازم
تو بردار تا کس نپندازم

خلاصه آنکه آثار استاد سعدی شیرازی از نظم و نثر مظهر عقاید و افکار است
که در نتیجه عمری آزمایش و اندیشه و مطالعه آفاق و احوال و سفر و آمیزش
با اقسام ملل و ترحل و مشاهده وقایع تاریخی بحصول پیوسته خود فرماید :

در اقصای عالم بگشتم بسی
بسر بردم ایام باهر کسی
تمتع زهر گوشه ای یافتم
زهر خرمی خوشه ای یافتم

این عقاید گرانبها در عباراتی موزون و شیوا و حکایتها و مثلها و اشعار زیباییان
شده و بدین ترتیب مجموعه ای نفیس که حاوی بهترین دستورهای اخلاقی و اجتماعی و
نمونه هیوای فارسی ادبی باشد بوجود آمده که مطالعه آن بدون تردید متعلمان را
بکار آید و مترسلان را بلاغت افزاید *

شیخ محمود شبستری - شیخ سعدالدین محمود بن عبدالکریم شبستری در قسبه
شبستر هفت فرسنگی تبریز تولد یافت و رشد و نموش در همان جبات بود و در عهد
الحایت و ابوسعید شهرت یافت و در عداد علماء و فضلاء تبریز معدود میشد. از شرح
حال وی تفصیلی در دست نیست ولی اخبار و آثارش معلوم میسازد که از اجله علمای
متصوفه زمان خود بشمار میرفته و در حل و فصل مسائل دینی و حکمی بس دقیق بوده
و در آن موضوع ها مرجعیت و شهرت بسزا داشته.

دانشی دوستان از اطراف و اکناف بحضورش شتافته و در مجهولات خود حل

اشکال ازو درخواست میگردد اند چنانکه شیخ معروفترین تألیفات خود یعنی مثنوی گلشن راز را در چنین موردی در جواب سئوالات مرد بزرگی از اهل خراسان یعنی امیرسید حسینی هروی مرید و خلیفه شیخ بهاءالدین ملتانی که او هم خلیفه شیخ شهابالدین سهروردی بود سروده است. این سئوالات بطوریکه از اشعار گلشن راز ظاهر میگردد بسال هفتصد و هفده بشیخ رسیده چنانکه فرماید:

بسال هفده از هفتصد سال ز هجرت ناگهان در ماه شوال رسید از خدمت اهل خراسان

تمام این سئوالات را جمع بمسائل دینی و عقاید عرفانی میباشد که شیخ بمناسبت و ترتیب جواب داد سپس بخواهش مریدان آنرا در اندک مدتی تکمیل کرد و بر آن بیفزود و آنرا گلشن راز نام نهاد

شیخ شبستری شاعر بخصوص نبوده و بتصریح خودش تا نظم گلشن راز شعر سروده ولی رسایل و کتب راجع بهمین موضوعات تألیف نموده بوده است و در این مورد گویا سئوالات منظوم بوده و بناچار جواب آنها را نیز منظوم داده چنانکه ابیات ذیل اینمعنی را میرساند:

بدو گفتم چه حاجت کاین مسایل نوشتم بارها اندر رسایل و بعد درباره تصنیفات خود گوید:

به تر از چه کتب بسیار میساخت به نظم و مثنوی هرگز نپرداخت

در مقدمه مثنوی دیگر موسوم بمسائدت نامه که منسوب باوست بلز شیخ از اهتمام نداشتن بکلام منظوم سخن رانده است با اینهمه شیخ شاعری را حق نمیشمرده و شاعر بودن شیخ عطار را که اعتقادی خاص بدو داشت شاهد آورده و در گلشن راز چنین گفته:

مرا از شاعری خود عار ناید که در صد قرن چون عطار ناید

و توان گفت گلشن را از حیث طرز سخن و سبک نظم هرگز متوسط نیست و بهمار شاعرانه شیخ دلیلی است که مطالب غامض تموف را در اشعار متق خوشآیندی ادا کرده و گاهی واقعا معانی نفی عرفانی را در یک و دو بیت بیان نموده.

از تصنیف مشهور شیخ آنچه معروف است حق الیقین میباشد که در مسائل دینی است نیز شاهد نامه از آنست اوست.

شیخ شبستری بسال هفتصد و بیست وفات یافت و مرقدش در شبستر واقع است. اینک چند پرسش و پاسخهای آن محض نمونه بر وجه ایجاز نقل میشود تا زبدهای از افکار عرفانی و خلاصهای از معنویات گلشن راز و نشانه ای از ذوق و عقاید شیخ شبستری معلوم گردد:

پرسش: تفکر چیست پاسخ:

تفکر رفتن از باطل سوی حق بجزو اندر بدیدن کل مطلق
محقق را که وحدت درشهود است نخستین نظره بر نور وجود است
دلی که معرفت نور و صفا بدید زهر چیزی که دید ازل خدا دید
بود فکر نکو را شرط تجرید پس آنکه لعمه از برقی ناید

غرض اینست که عمل فکری پیدا کردن حق از باطل است ولی اهل تحقیق از مقام فکر استدلالی بالاتر رفته و حقیقت عالم و وحدت اشیاء را بنور شهود میبینند و در جزئیات عالم کلی را مییابند و اجزاء از نظر آنان ناپدید میگردد و کل نمایان میشود پس هر جا مینگردند خدا را که روح کل است مشاهده کنند.

پرسش: چه نوع فکر شرط سلوک سالک است کدام فکر طاعت و کدام گناه است؟ پاسخ:

در آلا فکر کردن شرط راه است ولی در ذات حق محض گناه است
همه عالم ز نور اوست پیدا کجا او گردد از عالم هویدا
رها کن عقل را با حق همی باش که تاب خورد ندارد چشم خفاش
بود نور خرد در ذات انور بیان چشم سر در چشمه خور

یعنی خداوند را که نور مطلق و محیط جهان است با عقل ضعیف نتوان درک کرد و ذات او را بنور خرد نتوان دریافت دلیل بذات او جستن بدان مآید که خفاش با قلب نکرد و چشم ضعیف ما بچشمه خورشید نظر کند تنها مشاهده عالم که مظهر اوست و رجوع بقلب و توسل بابیان ما را بحق میرساند.

پرسش: من چیست و حقیقت نفس آدمی کدام است؟ پاسخ:

جو هست مطلق آید در اشارت بلفظ من کند از وی عبارت
حقیقت کز تعین شد معین تو او را در عبارت گفته من

برو اینخواجه خود را نيك بشناس
يكی ده برتر از کون و مکان شو
من و تو چون نمند در میانه
در این خانه یکی شد جمع و افراو
یعنی اگر شخص دمی بنظر عرفان بخود نگردد و حدود جسمانی و ظاهر را
فراوش کند خواهد دید میان او و عالم فرقی نیست و اصل هر چیز يك حقیقت است پس
خواهد دریافت که وی همان حقیقت کل است که تعیین پیدا کرده و از راه ظاهر یعنی
این وجود ظاهر را حقیقت تصور میکرده یعنی آماس میدیده و فربه مینداشته جهان
محسوس را که جهان کثرت است میدیده و جهان واقعی را که جهان وحدت و در آن
فصل و حقیقت و خدا یکی است نمیدیده است حقیقت وحدت مانند واحد است که همه
اعداد از او بوجود آید و در واقع همان يك است که مکرر دیده میشود :

پرسی : سالک راه حق کیست و مرد تمام عارف کدام است ؟

پاسخ :

مسافر آن بود که بگذرد زود
سلوکش سیر کشفی دان ز امکان
با اخلاق حمیده گشته موصوف
همه با او ولی او از همه دور
تبه گردد سراسر مغز با دام
ولی چون بختشد پیوست نیکوست
شرعت پوست و مغز آمد حقیقت
خلل در راه عارف نفس مغز است
چو عارف با یقین خویش پیوست
بود از سر وحدت واقف حق
دل عارف شناسی وجود است
را هر دو عارف کسی است که از همان آغاز سلوک معایب خود را اصلاح کند
و هستی خود را از هر گونه نفس خالی نماید و این مرتبه تعلیه است سپس

خویش را بزبور اخلاق حمیده بیاراید و بدانش وزهد و پرهیزکاری گردد و این مرتبه
تعلیه است وقتی ازین مراحل گذشت و با احکام ظاهر شرعت کار بست و در راه عبادت
و خدمت و نهج یار و از خود پرستی مانند آتشی که از دود بگذرد گذشت و برای خویش
و نیکی کوششها کرد کم نفس او روشن میگردد و از مقام علم گذشته بمقام عرفان یعنی
کشف و شهود قدم مینهد و از این طریق بتدریج سلوک کرده ترقی میکند تا از مبدأ
شرعت سلوک در طریقت میرسد تا سرانجام بمغز و حقیقت نزدیک میشود آنگاه
است که وحدت جهان در نظر او جلوه می کند و این مرتبه تعلیه است که دانش او
منتهی بینش و دانایی او مبدل بمفاساتی می گردد و چیزهایی را که سابق با نقصان
می دانست اکنون بکمال می بیند یعنی عارف می شود و تا بجای واصل می گردد که
فرقی بین نفس و عالم و من و تو و عالم و معلوم و عارف و معروف در نظر او باقی نماند
و خودش آینه حق میشود یعنی خود جسمانی و زمینی و شهوانی از اوایل می شود و
خود روحانی او که حقیقت عالم است در وی جلوه میکند و از این لحاظ میتواند
انا الحق گوید زیرا در وجود او تنها حق میباشد .

بجز حق کیست تا گوید انا الحق
انا الحق کشف اسرار است مطلق
چرا نبود روا از نیکبختی
روا باشد انا الله از درختی
یقین داند که هستی جز یکی نیست
هر انکس را که اندر دلش کی نیست
در آنحضرت من و ما و تویی نیست
جناب حضرت حق را درمی نیست
که در وحدت نباشد هیچ تمیز
من و ما و تو و او هست يك چیز
بهین روش استاد در مسائل دیگر عرفان بحث میکند مگر جلوه خداوند
در عالم و وسایل عارف بحق و هدف و حدود نطق آدمی و مسئله جزو کل و حادث و
قدیم و معنی اصطلاحات و اشارت در اشعار عرفانی مانند رخ و زلف و خط و خال و چشم
و لب و شراب و شمع و شاهد و خرابات که عارفان از این عبارات معانی مخصوصی قصد
کنند مثلا در باب شراب چنین گوید :

مگر از دست خود پایی امانی
شراب بی خودی در کش زمانه سی
تورا پاکی دهد در وقت هستی
طهور آن می بود کز لوث هستی
خودی کفر است اگر خود پارسایت
خراباتی شدن از خود رهاییست

غرض این که معنی شراب و خرابانی شدن در اصطلاح عارفان یخود شدن و از خود پرستی که اساس اغراض مردمان و علت اصلی خرابی جهان است گذشتن و تصوف بقداکاری و صمیمیت و پاکدلی گردیدندست . ۱
بالجملة باید گفت گلشن راز معانی تصوف را در يك مثنوی ساده و شیرین در طی حدود هزار بیت شرح و توضیح مینماید و آدمی را بترك عادت و درك وحدت و جستجوی حقیقت رهبری میکند .

۲- جلال الدین - مولانا جلال الدین محمد فرزند سلطان العلماء بهاء الدین محمد بن حسین النطنبی بزرگترین شمرای متصوف ایران سال شصت و چهار هجری در بلخ که از مراکز فرهنگ و ادب و عقاید ایرانی شمرده میشد تولد یافت . پدرش محمد بن حسین ملقب به بهاء الدین ولد بر حسب روایت نوه دختری علاء الدین خوارزمشاه بود و از فضلا و مشایخ عرفه محسوب میشد و ظاهراً از جمله خلفه شیخ نجم الدین کبری بود پیش خوارزمشاه قرب داشت و گویادر نتیجه پندگویی و در اثر نفوذ و شهرتیکه پیدا کرده بود جلب خصومت او را کرد و مخالفان تصوف از رسامیت نمودند و از مردم بلخ هم آزار دید پس مجبور بمهاجرت شد و بایسرش جلال الدین از راه بغداد قصد سفر حج نمود . بحکم اشماری از مشوای تألیف پسر مولانا سلطان ولد این مسافرت در غلظت و رفعت مفعول اتفاق افتاد و شاید اینفته در این عزیمت مؤثر بوده پس شاید مسافرت در حدود تاریخ ۶۱۷ وقوع یافته و در این صورت سن جلال الدین در اطراف ۱۴ خواهد بود .

گفته اند بهاء الدین ولد در نیشابور بدیدار شیخ فرید الدین عطار نایب آمد و او جلال الدین را در آغوش کشید و دعا خواند و مثنوی اسرار نام را باو هدیه کرد بعد از عبور از بغداد و زیارت حج بملاطیه رسید و در آن شهر چهار سال اقامت نمود بعد به لارنده که از مراکز حکومت سلجوقیان در آسیای صغیر بود آمد و در آن شهر نیز هفت سال رحل اقامت افکند سپس بموجب دعوت سلطان علاء الدین کیقباد (۶۱۷-۶۳۴) دوازدهمین سلجوقیان آسیای صغیر که از شاهان بزرگ دانش پرور بود بقونیه مقر حکومت او رفتند و در آنجا بهاء الدین ولد که در علوم ظاهری و باطنی مقامی بزرگ داشت بنشر فضایل و علوم و بارشاد مردم پرداخت و علاء الدین کیقباد ارادت بی سزا نسبت بلو پیدا نمود .

اولین تعلیم و تربیت و ارشاد و هدایت جلال الدین در نزد پدرش بود و بیکسال بعد از وفات او (که سال ۶۲۸ اتفاق افتاد) سید برهان الدین محقق ترمذی که از شاگردان سابق بهاء الدین ولد بود و در این موقع درسك خواص و اولیة اهل طریقت مقلی داشت بقونیه آمد و جلال الدین از مجالس درس او کسب فیض نموده و تمام تحت ارشاد آن مرد عارف بود بعد بزم سیاحت و اخذ مصرفت و درك مجلسی اصحاب طریقت مسافرت شام اختیار کرد و مدتی در حلب و دمشق اقامت گزید و تحصیل معالی کرد و با تجارب معنوی و مکتسبات علمی باز بقونیه برگشت و در آنجا مانند پدرش بامر سلطان بنای تعلیم و تدریس علوم شرعی نهاد و همی بنشر فضیلت انس مشغول بود تا روزی گردش روزگار او را با یکی از اوتاد زمان و نواد در دوران بیکجا آورد و این ملاقات در حیات جلال الدین تأثیری عظیم نمود . این شخص عبارت بود از شمس الدین بن علی بن ملك داد تبریزی که ژولیده پری از پیران صوفیه بود و نفسی گرم و جاذبه ای بزرگ و بیانی مؤثر داشت و از شهری به شهری راه می پیمود و با اهل راز و ریاضت و درویشان و عارفان انس و الفت مینمود تا اینکه در این موقع که سال ۶۴۲ هجری باشد سراغ جلال الدین بقونیه آمد و در اول نظر بارقه عشق و حقیقت را در چهره او دید و او را شیفته معنوی خود کرد و در بقیه عمر مرشد و قائد روحانی او گردید . از تعظیم و احترامی که جلال الدین در اشعار و اقوال خود نسبت به شمس ابراز نموده نیک پیداست که تأثیر نفس او در جهانگیر جلال الدین بس عمیق بوده چنانکه ابیات ذیل که از دفتر نخستین مشوای انتخاب شده بهترین شاهد این دعوی تواند بود :

شمس تبریزی که نور مطلقست	آفتابست و ز انوار حقست .
این نفس جان دامنم بر تافتست	بوی پیراهان یوسف یافتست
کز برای حق محبت سالها	بازگو رمزی از آن خوشی حالها
من چگونیم بگریم هشیار نیست	شرح آن یاری که آنرا یار نیست
خود تا گفتن زمن ترك فناست	کاین دلیل هستی و هستی خطاست
شرح این هجران را س خون حکر	این زمان بگذارد تا وقت دگر
گفتش پوشیده خوشتر سر یار	خود تو در ضمن حکایت گوش دار
خوشتر آن باشد که سر دلبران	گفته باشد در حدیث دیگران

بنا بنحوای این اشعار جلال الدین در شرح حکایات مثنوی و بیان معانی تصوف این مرشد پیردا در برابر چشم داشته و بیاد او در شور و طرب بوده گرچه اذکر نام او خود داری نموده و اسرار عرفان و راز ایمان او را در حدیث دیگران گفته است. مولانا تا مدتی در خلوت و قیام صحبت این عارف سوخته و سوزنده گذراند بعد مرشد مسافرتی بدمشق نموده و باز بقونیه برگشت و باز بارشاد و تحریک شوق و شعله در ساختن آتش عشق مولانا پرداخت.

گفته اند شمس در مقام وجد و شوق عنان اختیار را از دست میداده و مضه رات درون را بزبان می آورده و در برابر مقتضات قشری عوام می باک بوده و اسرار را فاشی میکرد و بساط سماع و طرب عارفانه را بیباکانه میکشترده است چنانکه بنا بر روایت از این رامدشمنان زیاد پیدا کرد و روزی از سوء حادثه عوام قونیه بر او شوریده او را در ملا عام کشت (۵۴۵) و علاء الدین پسر ارشد مولانا نیز در این عمر که سخت مجروح شده جان سپرد.

ولی آنچه از برخی غزلیات دیده میشود اینست شمس روزی ناپیدا شد و مولانا دوسال شبان و روزان در فراق کعبه مقصود جوین و گویان بود ولی اثری نیافت.

مولانا جلال الدین بعد از این همه سرگذشت و ریاضت و تجربه در عالم عرفان بمقام بلندی رسید و قطب سالکین آن ملک گردید و چنانکه رسم مشایخ آن طایفه است خلیفه ای برای خود معین نمود و اولین خلیفه او صلاح الدین فریدون زر کوب نام داشت که مولانا توجیهی خاص و علاقهای وافر و اعتقادی زیاد نسبت بوی بر از میفرمود بعدی که این توجه مایه حسد مریدان واقع میگشت و او ده سال در این خدمت بود بعد از اوجینی سال ۶۵۷ حسام الدین حسن بن محمد بن حسن را بخلاف خود برگزید و او یازده سال در حال حیات مولانا خلیفه و ۱۲ سال بعد از وفات جانشین او بود.

حسام الدین از نخبه مریدان و پیروان و طرف توجه خاص بود و از سخنان استاد که در حق او گفته پیداست که وی در طریقت مراحل طی نموده و در عالم م و قوی و معرفت بمقام منیع و مرتبه رفیع رسیده بود و قول او در حضور استاد تأییری بزرگ داشت چنانکه بشوق و تذکر او بود که کتاب مثنوی که شاهکار ذوق عرفان ایرانست بسلك نظم و تحریر در آمد. وفات حسام الدین سال ۶۸۳ اتفاق افتاد و بعد از او

خلافت بعده فرزند مولانا سلطان ولد را گذار شد و اوستی سال پیشوای یاران طریقت بود.

۱ مثنوی معنوی بزرگ ترین میوه افکار و بهترین جلوه اشعار جلال الدین بلکه کاملترین دیوان تصوف در زبان فارسی است که بشمار بیست و شش هزار بیت و در ضمن شش کتاب در جرم مل سروده شده.

تاریخ شروع تالیف کتاب اول بدرستی معلوم نیست ولی دوسال بعد از ختم آن کتاب دوم شروع شده و آن بتاریخ شصت و شصت دو بود و از این لحاظ تاریخ شروع دفتر اول بین ۶۵۷ و ۶۶۰ باید باشد زیرا انتصاب حسام الدین بخلاف در ۶۵۸ بود. علت این وقفه دوساله اندوهی بود که بمناسبت وفات زوجه حسام الدین که ملهم و مشوق مولانا بود در دل شاگرد و استاد حاصل شده و ظاهراً این مصیبت حسام الدین را غرق سکوت و ریاضت و اعتکاف نموده بود ایات ذیل که بمطلع کتاب دوم است این معنی را می رساند:

مدتی این مثنوی تأخیر شد	مهاشی بایست تا خون شیر شد
چون ضیاء الحق حسام الدین عنان	از گردانید ز اوج آسمان
چون بمعراج حقایق رفته بود	بی بهارش غنچه ها نشکفته بود
چون ز در یاسوی ساحل باز گشت	چنگ شمر مثنوی با ساز گشت
مطلع تاریخ این سودا و سود	سال هجرت شصت و شصت دو بود

از همین ایات بخوبی پیداست که حسام الدین در تحریک ذوق و تشجیع شور و شوق پیر خود چه تأثیری داشته. دفتر سوم مثنوی نیز بدینگونه بنام حسام الدین شروع میکند:

ای ضیاء الحق حسام الدین یار
این سیوم دفتر که سنت شب سه یار
در آغاز دفتر چهارم جلال الدین بار دیگر تأثیر معنوی حسام الدین را اینگونه بیان مینماید:

ای ضیاء الحق حسام الدین تو می	که گذشت از مه بنورت مثنوی
همت عالی تو ای مرتجی	می کشد این را خداداند کجا
گردن این مثنوی را بسته	میکشی آنجا که تو دانسته
مثنوی را چون تومبده بوده ای	گرفتار کرد تو اشی افزوده ای

در مطلع کتاب پنجم باز همین معانی بدین سخنان تکرار میگردد :

طالب آغ از سفر پنجم است	شه حسام الدین که نورانچم است
اوستادان صفا را اوستاد	ای ضیاء الحق حسام الدین راد
ورنبودی خلقتها تنگ و ضعیف	گر نبودی خلق محبوب و کثیف
غیر این منطق بنی بکشادمی	در مدیحت داد معنی دادمی

ابتدای کتاب ششم که آخرین دفتر مثنویست نیز بنام حسام الدینست :

میل می جوشد بقم سادسی	ای حیات دل حسام الدین بسی
در دهان گردان حسامی نامه	گشت او جذب چو تو علامه

در این دفتر هم علاقه معنوی و الفت و عشق عارفانه مرشد بزرگ نسبت بحسام الدین بدفعات ظهور میکند از آنجمله در ضمن ابیاتی که چنین شروع میکند :

ای ضیاء الحق حسام الدین بیا	ای مقلد روح و سلطان الهدی
-----------------------------	---------------------------

باز از تأثیر و تهییج او سخن میراند .

محتویات مثنوی حکایات مسلسل منظومی است که مولانا با ذکر آنها تالیف دینی و عرفانی گرفته و حقایق معنوی را بزبان ساده واز راه تمثیل بیان مینماید .

و با این ترتیب بسی از آیات قرآن شریف و اخبار و احادیث را نیز بسبک عرفان شرح و بیان میکند . این کتاب شریف گو اینکه اولین مثنوی در تصوف نبود و قبل از آن گویندگان عارف مانند سنائی و شیخ عطار مثنوی ها در بسط عقاید صوفیانه سروده و گوی سبقت را ربوده بودند و پیداست که این سروده های عارفانه و گویندگان آنها نصب العین و سرمشق جلال الدین بود و بیجهت نیست که فرمود :

هفت شهر عشق را عطار گشت ماهنوز اندر خم بك كوچه ایم

ولی الحق مولانا خود لحنی و فنی داشت و در شعر تصوف پر جمی بلند و کاخی استوار دلپسند افراشت .

بعد از مثنوی تصنیف بزرگ مولانا مجموعه غزلیات اوست که بنام دیوان شمس تبریزی جمع آمده یعنی آن را بلسم مرشد و قائد روحانی خود کرده عده ایلیت آنرا سی هزار گفته اند و دیوان چایی تا حدود پنجاه هزار بیت دارد که دور نیست مقداری بر آن افزوده باشند .

گذشته از مثنوی و دیوان ؛ کتابی مشهور بنام فیه مافیه از گفته های جلال الدین

خطاب بمصن الدین پروانه که بحلقه درس وصحبت استاد گرویده بود موجود است و آن نیز در مطالب عرفانی است . مقداری از مراسلات و مقالات مولانا نیز باقیست . تأثیر مولانا جلال الدین در افکار و اذهان بسیار و پیروان و مقلدان او بیشمار است نه تنها نفوذ معنوی و ادبی استاد در ایران و هند و آسیای صغیر بکمالست بلکه شهرتش بمغرب زمین هم رسیده و اشعارش بلفظ های آن سامان نقل و ترجمه گردیده است . تفسیر زیاد در شرح مثنوی تألیف یافته که از آن جمله میتوان از جواهر الاسرار کمال الدین حسین خوارزمی بخارمی و تفسیر اسماعیل بن احمد بترکی نام برد . حکیم نامی ملاهادی سبزواری نیز شرحی و جیز مرقوم داشته . وفات مولانا بسال شصت و هفتاد و دو در قریه افلاق افتاد و او را در مقبره پدر که بامر سلطان ساخته شده بود بخاک سپردند .

پسر مولانا سلطان ولد که بعداً پیشوای مولویان گردید نیز ذوق عارفان و قریحه شاعرانه داشت و سهم مثنوی از او باقیست که معروفترین آنها مثنوی ولدیه یا ولد نامه است و آن در شرح حالات پدر اولیاء و تفسیر مطالعات و مقالات عرفانیست . وی بنثر نیز مطالبی عرفانی بر پنج کتاب فیه مافیه پرداخته .

سلطان ولد بلفظ و شعر ترکی هم آشنا بوده و در ادبیات ترکی تأثیری بزرگ داشته و یکی از عوامل انتشار ادبیات ایران در ترکیه او بوده . وی در سال ۷۱۲ در قریه در گذشت و در تربت پدر مدفون گشت .

سبک و افکار - مولانا جلال الدین در مثنوی خود از حیث رسائی مقصود و اتفاق مطلب و لطافت معنی و باریکی اندیشه و صفا و پختگی فکر عرفانی داد سخن داده است و توان گفت شعر عرفانی باستانی قوام و موزونیت تام پیدا کرد و باشیخ عطار مظهر معانی لطیف و شور و شوق گردید و با جلال الدین بکمال رسید و اگر بنا بود شخص کاروان سخنگویان ایرانرا بدیده نهاد در نکرد بایستی گفت فردوسی در شعر داستانی و رزمی و خیام هنرور در رباعی حکمی و انوری کامل در قصیده فنی و نظامی توانا در قصه و داستان عشقی و سعدی سر مشق در شر بدیع و غزل و جلال الدین مثال با هر دو مثنوی عرفانی و حافظ سخن پرداز در غزل عرفانیست .

جلال الدین چنانکه رشته معانی را با فکری دقیق و حسی رقیق بهم بسته در

الفاظ نیز زیر دستی نشان داده و یا اینکه اغلب مثنوی را املاء فرموده و حسام الدین آنرا بسلك تحریر در آورده و بدینگونه شش دفتر حاوی فزون بر بیست و شش هزار بیت بوجود آمده باز از حیث عبارت و انسجام کلمات و استعمال لغات قدرتی تمام نشان داده است نهایت اینکه توجه استاد بر خلاف تمام شاعران دیگر هرگز به زینت های لفظی نبوده است و اساساً انتخاب وزن مثنوی برای همینست که به ادای مقصود آسانتر آید و بمیزان طبع سخنگوی معنوی سهولت گراید جذبه معانی و شوق حقایق عرفانی نه بعدی بود که استاد را در بند آرایش الفاظ گذارد و در قید عروض و قافیه نگه ندارد اینست ایاتی در مثنوی پیدا توان نمود که از حیث فصاحت لفظی و استعمال بعضی کلمات و ترکیبات و قوافی هرگز جالب و فریبده نیست و خود را با حقیقت نظر داشته که گفته است غیر نطق و غیر ایما و سبیل صد هزاران ترجمان خیزد ز دل و اینکه که برای تقریر لطائف و معارف حال پیدا کرده قید قال را بر انداخته و معنی در سخنی بقافیه چیره گشته اینست که فرموده :

قافیه اندیشم و دلدار من گویدم ندیش جز دبدار من
حرف و صوت گفت را بر هم زدم تا گاهی این هر سه باتو دم زدم

برای درک لطایف سخنان عارفان عموماً و کلمات مولانا خصوصاً گذشته از الفت با علوم اسلامی و انس با اصلاحات خاص تصوف صفای ضمیر و شوق معرفت و ذوق وحدت لازمست تا پرده از روی راز کلمات برداشته شود .
شرح کتاب مثنوی و بیان مطالب و افکار آن در این مختصر ممکن نیست که در بابا در کوزه نمیکنند :

گر بریزی بحر را در کوزه ای چند گنجد قسمت بکروزه ای
پس قطا اشارتی نخواهد رفت و الماقل بکعبه الاشاره :

گر بگویم شرح این بیحد شود مثنوی هفتاد من کاغذ شود

هستی جهان یکیست و آن ذات خداستمالی است که جز او نیست و هر چه هست در حقیقت او و عالم همه جلوه گاه اوست . روح ما نیز از اشعه هستی اوست که از مبداء جدا افتاده و بدین جهان ظاهری و کثرت و تعین نزول یافته و همواره در حسرت دبدار و شوق و عشق دلدار بسر میبرد و میخواهد حجابات ظلمانی این نشئه

جسمانی را بدود و باصل خود پیوند و ناله هجر است که مانند نی که از بیستان بریده باشند ازو شنیده میشود نهایت ظاهر بیان و کوردلان مبداء خود را فراموش کرده اند و زبان روان را در نمی یابند :

بشنو از نی چون حکایت میکند وز جداییها شکایت میکند
کز بیستان تا مرا بپرسیده اند از غمیرم مرد و زن نالیده اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا نمایم شرح درد اشتیاق
هر کسی کود و در ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش
من بهر جمعیتی نالان شدم جفت خوشحالان و بدحالان شدم
هر کسی از ظن خودش یار من از درون من نجست اسرار من
آتش است این بانگ پای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد
آتش عشقت کاندردنی فتاد جوشش عشقت کاندردمی فتاد...

برای دریافتن وحدت و یی بردن بحقیقت باید عشق سوزانی داشت که آتش آن تمام هستی ظاهری و غرور جسمانی را خاکستر کند و گوید :

عشقهایی کز پی رنگی بود عشق نبود عاقبت تنگی بود
خام را جز آتش هجر و فراق که بزد که و ابرهاند از فراق
چون تویی و توهنوز از تو نرفت سوختن باید تورا در نارفت

کسیکه عاشق ذات خدا باشد باید از بت پرستی و وهم و نقش ظاهر بدراید :
عاشق تصویر و وهم خویشتن کی بود از عاشقان ذوالمن
عاشق آن وهم اگر صادق بود آن مجازش تا حقیقت میکشد
عاشق صادق باید از خود بگذرد بنی شهوات و اغراض را بکشد زیرا :

چون فرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل بسوی دیده شد

باید خود پستی و غرور جاه را بر طرف نماید و حتی فریب علم خود را نیز نخورد و در واقع خود را بنی خود شهوانی را ازین برد و ببرد تا زنده گردد و گر نه تا در گریوه ظاهر پرستی است زنده نیست نظیر آن نحوی که بقواعد نحو خود میباید و دیبگری را بجهل سرزشت می نمود ولی چون موقع جانبازی رسید بدو گفتند نحوی شدن سود ندارد محوی باید بود یعنی در گرداب حوادث و آزمایش زندگی مرد حقیقت پرست شهوت کش خواهد تا سالم بدر آید و دیگران را هم رهایی بخشد :

آن یکی نحوی بکشتی در نشت
گفت هیچ از نحو خواندی گفت لا
دلشکسته گشت کشتیبان ز تاب
باد کشتی را بگردابی فکند
هیچ دانی آشنا کردن بسکو
گفت کل عمرت ای نحوی فناست
معومی باید نه نحو اینجا بدان
آب دریا مرده را بر سر نه
چون بمردی تو ز اوصاف بشر
مرد نحوی را از آن در دوختیم
کمتر طایفه در جهان مانند طایفه عارفان
بر خلاف ظاهر پرستی و ربا و خود فریبی
قیام کرده است چون به نظر آنان همه جهان مظهر يك حقیقت و جلوه گاه يك مشیت
است پس اختلاف اعم و دشمنیهای فرزندان آدم نشانه بی خبری و غرور است و منشاء
این غرور همانا ظاهر پرستی و قیاسهای غلط است مانند آن طوطی که شیشه روغن
بادام را شکست و بقل بر سرش زد و موی سرش ریخت و کل گشت و چون ژولیده‌ای
با که کل از آنجا میگذاشت طوطی گفت ناچار تو هم شیشه روغن شکستی که کل شدی !
مردم نادان هم طوطی وار دیگران را از خود قیاس میکنند .

بود بقالی و او را طوطی	خوش نوا و سبز گویا طوطی
بردگان بودی نکبهان دکان	نکته گفتی با همه سوداگران
در خطاب آدمی ناطق بدی	در نوای طوطیان حاذق بدی
گرچه برجست ناگه در دکان	بهر موشی طوطیک از بهرجان
جست از صدر دکان سومی گریخت	شیشه های روغن بادا ریخت
از سوی خانه ییامد خواجه اش	بردگان بنشست فارغ خواجه موش
دید بر روغن دکان و جش چرب	بر سرش زد گشت طوطی کل ز ضرب
رو زك چندی سخن کوتاه کرد	مرد بقل از ندامت آه کرد
ریش بر میکند می گفت ای دروغ	کافتاب نصتم شد زیر میخ

دست من بشکسته بودی آزمان
هدیه میداد هر درویش را
بعد سه روز سه شب حیران وزار
می نمود آن مرغ را هر گون شکفت
جولتی سر برهنه می گشت
طوطی اندر گفت آمد در زمان
از چه ای کل با کلان آمیختی
از قیاسی خنده آمد خلق را
کار با کافر قیاس از خود نکیر
جمله عالم زین سبب گمراه شد
هر قومی تصور میکند اویک فهمیده کل حزب بمالد بهم فرعون و گمراهی بشر از
اینجاست و اختلافها و جنگها بهمین علت بوجود آید . این فکر لطیف را شاعر عارف
ایران در هفتصد سال پیش که بشر بیشتر از حالا در ظلمات جهل بود اظهار کرد و پندآوری
و توانایی فکر ایرانی را اینک نمودار ساخت .
برای راهنمایی و نجات بشر باید حقیقت را پیدا نمود و از ظاهر در گذشت .

حقیقت را بچشم حقیقت بین تواند دید و برای داشتن چنین چشمی ریاضت و
تهذیب نفس و کسب فضایل لازمست و گرنه انسان سایه را حقیقت و سراب را آب
خواهد پنداشت مجنون باید بود تا لیلی را شناخت ابلهان بی خیال میگرددند و جید
سایه می پردازند و حق را از باطل تشخیص نمیدهند :

گفت لیلی را خلیفه کلان تومی	کز تو مجنون شد بریشان و غوی
از دگر خویان تو افزون نیستی	گفت خامش چون تو مجنون نیستی
هر که بیدار است او در خوابتر	هست بیداریش از خوابش بتر
چون بحق بیدار نبود جان ما	هست بیداری چو در بندان ما
جان هم روز از لکد کوب خیال	وز زبان و سود و زخوف زوال
نی صفای ماندش نی لطف و فر	نی بسوی آسمان راه سفر
خفته آن باشد که او از هر خیال	دارد امید و کند با او مقل
مرغ بر بالا پیران و سایه اش	می دود برخاک بران مرغ و شی

ابلی میاد آن سایه شود میدود چندانکه بی مأشود
تیر اندازد بسوی سایه او ترکش خالی شود در جست و جو
برای بیداری واقعی رنج خدمت و عبادت و معنی پرستی و تربیت نفس و دردمندی
لازمست اشخاص فشری بیدرد را پرده پیش چشم کشیده میشود زیرا در حقیقتی ندارد:
هر آنکه او بیدارتر پر درد تر هر که او آگاه تر رخ زرد تر
پیداست مقصود ازین دردمندی و ریاضت هرگز دست از وظائف زندگی شستن
و با توکل بیکار و آواره نشستن نباشد در این جهان باید بسبب و عمل قائل شد تا کار
زندگی که مقدمه حیات جاوید است تعطیل بر ندارد :

گفت پیغمبر :- آواز بلند با توکل زانوی اختر بیند
رمز الکاسب حبیب الله شنو از توکل در سبب کاهل مشو
در توکل جهد کسب اولیتر است زانکه در ضمن محبت مضمر است
گر توکل میکنی در کار کن کشت کن پس تکیه بر جبار کن
پس درویشی و عبادت از فقر و نداری و در یوزگی و بی اسبابی نیست بلکه از
غرور و خود پرستی رستن و از صورت گذشتن و بخدا پیوستن است و گر نه مال دنیا
وسيله است و باید از راه مشروع کسب کردن نهایت شخص باید بمال مسلط گردد نه مال
به شخص همچنین این سلك مخالف زن و فرزند نباشد درویشی در استغنا و بی اعتنائی
است نه در احتیاج و نداری .

چيست دنیا از خدا غافل بدن نی قماش ولی زور فرزند وزن
مالدار اگر مهر دین بلی حمل تمام مال صالح و خواندش رسول
آب در کشتی هلاک کشتی است آب اندر زیر کشتی پستی است
صوفی صادق اینگونه هدف و مقصود هر چیز را بجای خود درمی یابد و معنی عالم
باطن و ارزش جهان ظاهر و اسباب و علل را پی میبرد و مطابق گفته شیخ شبستری
میداند که :

جهان مانند خط و خال و ابروست که هر چیز بجای خویش نیکوست
و روزگار خود را بیشتر به خدمت سر میبرد و در امور تأمل میکند و
پیش از آزمایش در تردید و پیشوا دم نمیزند و ادعا نمیکند زیرا میدانند دعوی

دانش و برگزینی نشانه نابخستگی است و سخنی که گفته شد مانند تیر است که از کمان
در رفت و پشیمانی سود ندارد :

کودک اول چون بزاید شیر نوش مدتی خاموش باشد جمله گوش
مدتی میسپایدش لب دوختن از سخن تا او سخن آموختن
نکته کن جست ناگه از زبان همچو تیری دان که جست آن از کمان
و انگرود از ره آن تیر ای پسر بند باید کرد سیلی را ز سر
پس تأمل و خاموشی و آموختن و پند گرفتن در آمین عرفان بهتر است تا پر گفتن
و خود ستایی و دانش فروشی کردن در ذواقع عارف صاب دلست و دل را بزبان ترجیح
میدهد زیرا دل جابجاست و تا روابط بشر از عالم الفاظ گذشت و قلبی شد بیکانگی
و همدردی حاصل می گردد و رنگ و بوی ظاهر ناپدید میشود زیرا جدال و قتال
آدمی از منافق و زبان باز است .

چونکه بی رنگی اسیر رنگ شد هوشی باموشی در جنگ شد
دل و صمیمیت راه وحدت است و میتواند اقوام را از یگانگی به یگانگی در
آورد نه زبان و ظاهر :

ای بسا هند و ترک هم زبان ای بسا دوترک چون یگانگان
پس زبان همدلی خود دیگر است همدلی از همزبانی بهتر است
بی بردن به سر وحدت و عوامل جمعیت تا آنجا که شخص از کثرات بگذرد
و بمقام جمع الجمع برسد بسیار دشوار است و آنکه کسی آن مقام را یافت افشای
راز آن پیش همه کسی آسان نباشد زیرا تربیت و تهذیب باید ، ازین لحاظ است که
صوفیان را اهل راز گفته اند :

گفت پیغمبر که هر کو سر نهفت زود باشد با مراد خویش جفت
دانه چون اندر زمین پیدا شود سر آن سر سبزی بستان شود
افشای راز عرفانی از دوشوی زبان دارد یکی از سوی اهل ظاهر و پوست پرستان
و دیگر از سوی عالم نمایان که میخواهند هر مطلب را بزور جسد استدلال
کنند در صورتیکه تقیاس خرد بنور عرفان منور نکردد بسا که عقل از پی بردن حق
عاجز میماند .

بلی استدلایان جویین بود بلی جویین سخت بی تمکین بود

همین سرهرفان وراز ایمانست که دود یوان شمس تبریزی بشکل غزلهای شور انگیز ظهور میکند.

اگر در مثنوی نام شمس تبریز نادر آمده و نظر بطور غیر مستقیم بدو معطوف بوده در غزلیات طرف خطاب و هدف اشعار پر دود و تلب مستقیماً شمس تبریز است و غیر از غزل های ممدودی هر غزلی بنام او که معشوق معنوی و کعبه عرفانی مولانا بوده خاتمه مییابد. صفت خاصه غزلهای مولانا جوش و غروش عاشقانه ایست که هر خواننده صاحب دل را تکان میدهد و احساسات او را تحریک میکند و در واقع در هر غزلی اثر جذب و محال و آتش و اشتغال محسوسست و در نهاد اغلب آنها روح سماع و رقص عارفانه دمیده زیرا سر تلسر شود و جنب و جوش پیدا و سوز عشق هویداست و توان گفت این سنج سخن شوریده و بی آرام را پیش از جلال الدین هیچ قلمی رقم نکرد مگر نسبت شیخ عطار و کمی هم سنائی.

و بیجهت نیست در اینجا نیز مانند مثنوی از این پیشوایان شعر عرفانی یاد میکنند و در یک غزل گوید:

اگر عطار عاشق بد سنائی شاه و فائق بود نه آن من نه این من که کم کردم سرو بار و دوزل دیگر از سنائی این چنین یاد میکند:

گفت کسی خواجه سنائی بمرد	مردن این خواجه نه کاریست خرد
گاه نبود او که پیادی رود	آب نبود او که ز سرها فسد
شانه نبود او که زمونی نسکت	دانه نبود او که زهینش فسد
کنج زری بود در این خاکدان	کو در جهان را بجوی میسر شد

و این ابیات قطعه رودکی را در مرثیه ابوالحسن مرادی شاعر بخارا بخاطر آورد که گفت:

مرد مرادی نه همانا که مرد	مرگ چنان خواجه نه کاریست خرد
جان گرامی پیدا بجز داد	کالبد تیره بباد سپرد

هدف غزلهای شور انگیز مولانا نیز همانا وصل حق و درک وجود مطلق است و هجران یار و عشق دلدار که مظهر آن پیرو مرشد بزرگ او شمس تبریز است در هر بیت پیداست یعنی گاهی در این سخنان بر هیجان نشاط و شوق دیدار گاهی

سوز و گداز هجران یار در کار است هنگامی ساز سماع و مجلس انس آن پیر معنوی و هنگامی سوز روزگار دوری و غیبت اوست که مؤثرترین سخنان را بوجود آورده. روح آشفته هر غزل از وزن دل انگیز و ندهای پیاپی و جوش های دمام پیداست مانند این غزلها:

بیایید بیایید که گلزار دمیست	بیایید بیایید که دلدار رسیدست..
ای عاشقان ای عاشقان من خاک را گهر کنم	ای مطربان ای مطربان دف شما پر زر کنم..
مرده بدم زنده شدم گریه بدم خنده شدم	دولت عشق آمدو من دولت پاینده شدم..
نمشم نه شب پرست که حدیث خواب گویم	چو غلام آفتابم همه ز آفتاب گویم..
ای عاشقان ای عاشقای یک لولئی دیوانه شد	طشش فتاد از بام انکسری معجون خاتمه شد..

در این گیر زدار عشق بنهنگاه بزرگ عارف کعبه دل و نزدیکترین راه بسوی وصال دوست راه دلست زیرا دل جایگاه خداست اینست که فرمود:

طواف کعبه دل کن اگر دلی داری	دلست کعبه معنی تو گل چه پنداری
طواف کعبه مودت حق از آن فرمود	که تا بواسطه آن دلی بدست آری
هزار بار پیاده طواف کعبه کنی	قبول حق نشود گر دلی بیآزاری
هزار بدره زرگر بری حضرت حق	حق بتگوید دل آر گر بما آری
زعرش و کرسی و لوح و قلم فرون باشد	دل خراب که او را بیچش نشماری

آنانکه دل ندارند و از صفای درون محرومند و بی خدا میگردند راه نزدیک را گم کرده از راه دور میروند و بار در خانه گذاشته دور جهان میگردند:

آنها که طلبکار خدایید	بیرون ز شما نیست شما خدایید
چیزی که نکردید کم از هر چه جوید	کس غیر شما نیست که بجایید که بجایید
در خانه نشینید نگردید بی ر کوی	زیرا که شما خانه و هم خانه خدایید

همچنین آنان که کعبه دل را فراموش میکنند یعنی از حضور قلب و محال و روحانیت محرومند و ظاهری بعمل میآورند و طواف بی خبرانه از کعبه میکنند یار را چگونه توانند یافت:

ای قوم صبح رفته که بجایید که بجایید	معشوق همین جاست بیایید بیایید
معشوق تو همسایه دیوار بدیوار	در وادیه سرگشته شما در چه میجوید
کر صورت بی صورت معشوق بینید	هم خواجه و هم بنده و هم قبله شما خدایید

گر قصد شما دیدن آن کعبه جاست اول رخ آینه بقبل بزداید
همچنین است کار آنکه قلب آلوده ای دارند و حرام از حلال نشانند و بحق
اندکی پی نبرده اند و از عشق الهی محرومند ولی بظاهر نمازی میخوانند کارشیرست
نماز یدلان جز حرکاتی بیش نخواهد بود تاجه ماند بنماز آنسان که بر وی ریا
میکنند و بظاهر زاهد و در باطن مردم آزارند :

اگر نه روی دل اندر برابرت دارم من این نماز حسب نماز نشمارم
ز عشق روی تو من رو بقبله آوردم و گرنه من ز نماز و ز قبله بیزارم
مرا غرض ز نماز آن بود که پنهانی حدیث درد فراق تو بسا تو بگذارم
و گرنه اینکه نمازی بود که من با تو نشسته روی بمحراب و دل بیزارم
نماز کن بصف چون فرشته ماند و من هنوز در صفت دیو و دد گرفتارم
کسیکه جامه بسک برزند نمازی نیست نماز من بچه ارزد که در بفل دارم
ازین نماز نباشد بجز که آزارت همان به آنکه تریش از این نیازم
از این نماز ربائی چنان خجل شده ام که در برابر رویت نظر نمی آرم
اشارتی که نمودی به شمس تبریزی نظر بجانب ما کن غفور و غفارم
خلاصه اینکه هدف کلمات این عارف بزرگ نظر به وحدت و رجوع بیاطن
و اعراض از ظاهر و نشر خلوص و صفا و در تظاهر و ریا و گذشتن از نمایش بیرون
و پیوستن به گشایش درون و چشم پوشیدن از تجمل آفاق و دیده دوختن بنور
اشراق است بحکم این همانست که فرماید :

ما دل اندر راه مردان باختیم	قلبی را در جهان انداختیم
آتش اندر دل خلقان زدیم	شورشی در عاشقان انداختیم
خرقه و سجاده و تسبیح را	در خرابات هفتان انداختیم
داشتیم بر پشت خود بار گران	شکرکان بار گران انداختیم
جبه و دستار و طم و قیل و قال	جمله در آب روان انداختیم
از کمال شوق تیر معرفت	راستی سوی نشان انداختیم
تخم اعمال سعادت تا ابد	در زمین امتحان انداختیم
دست شستیم از همه اسباب خود	آتش اندر خانمان انداختیم
دینی دون نزد دانا جیفه ایست	جیفه را پیش سگن انداختیم

ما ز قرآن بر گزیده مفر را پوست را پیش خسان انداختیم
ما بساط عشرت و ذوق و صفا در سرای لا ممکن انداختیم
بهر عشق شمس تبریزی لقب غلغلی در آسمان انداختیم
در باب برگزیدن مفر قرآن و دریافتن هدف اصلی آیات آن در مثنوی معنوی
هم این آیات آمده که در آن ضمن بازبازی از سنائی شده :

خوش بیان کرد آن حکیم غزنوی بهر محبوبان مثال معنوی
که ز قرآن گر نیند غیر قل این عجب نبود ز اصحاب ضلال
کز شعاع آفتاب پر ز نور غیر گرمی می نیابد چشم کور
حرف قرآن را بدان که ظاهرست زیر ظاهر باطنی بس قاهرست
تو ز قرآن ای پسر ظاهر همین دیو آدم را نه بیند جز که طین
ظاهر قرآن چو شخص آدمست که نقوش ظاهر و جانش خفیت است
افکار و مقاصد مولانا در فیه مافیه نیز همان معانی است که در مثنوی بیان شده
و ترجیح بندها و رباعیا و مکاتیب نیز پیمانه همین سودا و سود و پروانه شمع این
مقصود است .

کمال الدین اسماعیل - خلاق المعانی کمال الدین اسماعیل پسر جمال الدین
محمد عبدالرزاق اصفهانی از شاعران و قصیده سراین معروف عراق در قرن هفتم
بشمار است پدرش چنانکه ذکرش گذشت از سخنگویان نامی زمان خود محسوب میشد
او نیز مانند پدر مداح آل ساعد و آل عجمد دو خانواده معروف مذهبی اصفهان بود
همچنین کمال الدین خوارزمشاهان و اتابکان فارس و سپهبدان طبرستان را در اشعار
خود ستود . در زمان حیات این شاعر بود که وقعه خونین قتل عام مردم اصفهان
بدست خوتخواران مغول روی داد و کمال نیز مانند بسی از بزرگان و دانشمندان
متواری گشت و بعد از فشار و آزار که از ستم روزگار و فجاجع اشرار دید سرانجام
خود بسال ۶۳۵ طمه شمشیر مغول گردید .

قصاید کمال الدین معمولاً بدون تفل شروع میکند و گاهی بعد از گریز بمدح ممدوح
ایاتی پندآمیز می سراید مانند این قصیده مدح خواجهر کن الدین ساعد بن مسعود:
ای آنکه لاف میزنی از دل که عاشقت طوبی لك از زبان تو بسا دل موافقت

بگذار سازو آلت حس و خیال و وهم تنها جریده رو که کند پر مضایقت
 از عقل پرس راه که ییری موحد است مسیر پی خیال که دزدی منافق است
 ز افلاک برگذر اگر ت میل نزهت کین گرد خیمه نیز محل طوارقت
 چون غنچه دل درین تن ده روی بسته بس لاف یکدلی زنی آنهم نه لایقت
 خورشید حق ز سایه تو در حجاب شد ورنه همه سراسر عالم مشارقت...
 در قصابی کمال الدین توجه خاصی نسبت بزادگانش اصفهان دیده میشود و
 روزگار آبادانی و نشاط یا ایام خرابی و اندوه آن شهر را از دل در می یابد و شرکت
 می جوید مانند قصابی یا مطلع های ذیل :
 منم اینکه گشته اشت ناگه مرا دل و دامن از جنگ محنت رها...
 اصفهان خرم است و مردم شاد اینچنین عهد کس ندارد یاد...
 صفاهانرا بهر یکچند دولتها جوان کردد هوایش غیر فشانند زمینش گلستان کردد...
 شاعر قصابی مؤثر در گذشتن عمر و شکایت از مردم و بند و اندرز سروده است
 از قبیل قصیده :

جهان بکشتم و آفاق سر بسر دیدم بمردمی اگر از مردمی اثر دیدم
 درین زمانه که دلبستگی است حاصل او همه کشایشی از چشمه جگر دیدم
 بنام ار کسی از بدهمی بنالداز آنک ز روزگار من از بدبسی بتر دیدم
 در قصیده ای که بمطلع : ()

چشم عقل نظر می کنم برین و بساز ز شاعری بتر اندر جهان ندیدم کار
 آغاز کرده و کساد بلزار شمر و حشت و منت مردم یاد میکند خود از علو طبع
 خود سخن میراند و میگوید :

هزار شکر و سپاس از خدای عزوجل که من ز حرص و طمع نیستم بر این هنجار
 وجود کسب خود از شمر و شاعری نکنم چو من اگر چه کم افتد ناظم اشعار
 نشسته بر سر گنج قاعتم شب و روز نعمن ز کس نه کس از من همی برد تیمار
 برخی ایات می نمایاند که بر این دردهای معنوی درد جسمانی هم پیوند بود و هم
 مانند پدرش از درد چشم شبیهانی غنوده چنانکه گوید :

جانم ز درد چشم بجان آمد از عذاب یارب چه دید خواه ازین چشم درد یاب
 گویند مشک ناب شود خون پر روزگار دیدم چشم خویش که شمشک خون ناب

کمال الدین در مرثیه پدر هم قصیده ای مؤثر ساخته که مطلع آن اینست :
 من سر بآفتاب و فلک در نیلورم گر تیغ آفتاب زند چرخ بر سرم
 همام تیریزی - خواجه همام الدین بن علامی تیریزی از شعرا و سخن گوینان
 نامبردار آذربایجانست و در فنون نظم بخصوص در غزل سرایی استادی بکار برده و
 سبک سعدی را بخوبی تتبع کرده است . خود نیز لطایف سخن خویش را دریافته و گفته :
 همامرا سخن دلفریب و شیرین است ولی چسود که بیچاره نیست شیرازی
 و در این بیت نظری بمعاصر بزرگش سعدی است . دیوان غزلیات همام قریب
 دوهزار بیت دارد نیز منظومه ای موسوم به صحننامه بنام خواجه شرف الدین هارون
 پسر شمس الدین محمد صاحب دیوان جویی که از ادب پروران عهد و همام خدمت
 آن بزرگ را ملتزم بود ساخته همام در غزل تأثیر مهر و صفای عشق را بزبانی فریبنده
 نصیر میکند و از آنجمله گوید :

دانی چگونه باشد از دوستان جدایی چون دیده ای که ماند خالی ز روشنائی
 سہلست عاشقان را از جان خود بریدن لیکن ز روی جانان مشکمل بود جدایی
 در دوستی نیاید هرگز خلل از دوری گر در میان یاران مهری بود خدائی
 هر زو که خالص آید بربك عیار باشد صد بار اگر در آتش آنرا بیازمائی
 آثار عشق در گل و بلبل نیز پیداست و مردیکه آتش مهر در دل او ظهور
 کرد از ملا متکران نیندیشد :

بلبلانرا همه شب خواب نیاید از بیم که مبادا ببرد برگ گللی باد نسیم
 شب مهتاب و گل و بلبل سرمست بهم مجلس آن نیست که در خواب رود چشم ندیم
 باد را گر خبر از غیرت بلبل بودی هیچ وقتی نگذشتی ز گلستان از بیم
 اثر عشق نگر در همه چیزی ورنی مرغ را نفه داد که کردی تعلیم
 عشق میورزم و گو خصم ملامت میکن نه من آورده ام این شیوه که رسمیت قدیم
 گر نمایم بملامتگر خود صورت دوست دهد انصاف و کند مسئله با ما تعلیم
 از همین چند بیت پیداست که همام فقط مضامین معمول و مشهور را اقتباس
 نکرد و خود تصرفی نموده مثلا در غزل فوق مضمون باد و برگ و گل و بیم بلبل
 چندان شایع نیست و شاید ابتکارات شاعر باشد .

اوحدی مراغه‌ای - رکن‌الدین اوحدی از شعرای متصوف آذربایجانست در حدود ۶۷۰ در مراغه تولد یافت. قسمت مهمی از عمر خود را در اصفهان اقامت جست از سخنانش پیداست که در علوم دینی و عرفانی غوری و در مسائل اخلاقی و اجتماعی نظری داشته.

در عرفان به‌عنوان معروف شیخ ابو حامد اوحدالدین کرمانی (متوفی در ۶۳۰) دست ارادت داده و تخلصش از نام اوست. عمده شهرت اوحدی در دوره سلطنت آخرین ایلخان مغول یعنی ابوسعید (۷۱۶-۷۳۶) بود و پادشاه و وزیر او غیاث‌الدین محمد پسر خواجه رشیدالدین فضل‌الله را در اشعار خود مدح کرده.

دیوانش مرکب است از قصاید و غزلیات و قطعات و ترجیع بند و رباعیات. غزل عرفانی را متین ساخته، در قصایدش نیز آیات عرفانی و مرانی لطیف موجود است از منظومات دیگر او مثنوی ده نامه یا منطق‌العشاق است که آنرا بنام وجیه‌الدین شاه یوسف نوه خواجه نصرالدین طوسی ساخته و در آن گفته:

وجیه دولت و دین شاه یوسف که دارد رتبت پنجاه یوسف

نصیر الدین طوسی را نیریه که عقل از فلنت او گشت خیره

تاریخ نظم ده نامه سال ۷۰۶ بود چنانکه خود گفت:

بسال ذال و واد از سال هجرت پایان بردم این در حال هجرت

دیگر مثنوی معروف جام جم است که در آن مدح از سلطان ابوسعید نموده و آنرا بنام غیاث‌الدین محمد وزیر کرده و مشتمل بر پنجاهزار بیت است و میتوان گفت شاهکار شاعر است که بسال ۷۲۳ بسلك نظم آمده خود گوید:

چو بتاریخ بر گزفتم فال هفتصد رفته بود و سی و سه سال

وفات اوحدی بسال ۷۳۸ اتفاق افتاد و در زادگاه خود مراغه مدفون گردید. سنگ قبر او با این تاریخ هنوز بر روی خاکش محفوظ است.

قصیده زیرین چنانکه مشهور است لحن عرفانی دارد و بسلك سنائی و شیخ طاهر و مولویا یاد می‌آورد و از شاعران متأخر ترجیع بند هاتف بدان می‌ماند:

سر پیوند ما ندارد یار چون توانند ز وصل بر خوردار

همدمی نیست تا بگویم راز خلوتی نیست تا بسگریم زار

در خروشم ز صبت آن معشوق در سماعم ز صوت آن مزمار

مطربم پرده ها همی سازد که در آن پرده نیست کس را بار

همه مستان در آمدند بهوش مست ما خود نمیشود هشیار

چیت این ناله و فغان در شهر چیست این شور و فتنه در بازار

تو گمانی که میرسد معشوق او نشانی که میرود دلدار

همه در جستجوی و او غافل همه در گفتگوی و او یزار

نار در زن بخرمن تشویش پای در نه ز ممکن انکار

خانه در یشه الهی بر سنگ در شیشه ملاهی بار

در سودا سه شش کش خامه بر در چار طبع زن مسمار

این مثلث بنه بر آتش شك وان مربع بریز در مضمار

با غبارند شاه و لشکر باش تا برون آید آن علم ز غبار

جز یکی نیست صورت خواجه کثرت از آینه است و آینه دار

آب و آینه پیش گیر و بین که یکی چون دو میشود بشمار

سکه شاه و نقش سکه بکیست عدد از درهم است و از دینار

هم بدویاست باز گشت نمی که ز دریا جدا شود به بخار

بنهایت رسان تو خط وجود قطعه اصل از انتها بردار

تا بدانی که نیست جز یک نور و اندگر سایه در و دیوار

همه عالم نشان صورت اوست باز جوئید یا اولی الاصلار

نظر شاعر در این قصیده چنانکه هیاست بوجدت عالم و تجلی حقیقت واحد در کثرت است همانطور که قطره از دریا جدا شده باز بدان می‌گردد اجرای وجود نیز که از یک هسته هستی است اصل منتهی میشود.

باینکه شعرا وحدی از آن جمله این قصیده استادانه سروده شده و در استحکام عبارت و دقت معانی بسخن استادان درجه اول نرسد و اگر مثلاً این قصیده با ترجیع بند هاتف که شاید از همین شعر و امثالش ملهم شده مقایسه گردد سخن هاتف محکم‌تر جلوه خواهد نمود. حتی در ابیاتی مانند:

تو گمانی که میرسد معشوق .. خانه در یشه الهی بر ..

بنهایت رسان تو خط وجود .. کمی سستی در عبارت و معنی مشهود است.

اوحدی در مثنوی جام جم نیز افکار عرفانی ابراز نموده و در ضمن مطالب

اخلاقی واجتماعی گفته و حکمرانان و قوی‌دستان را پند آموخته و از آنجمله چنین آورده:

ایمکه بر ملک و مملکت شاهی	عدل کن گر ز آید آگاهی
عدل یعلم بیخ و بر نکند	حکم یعدل و علم اثر نکند
شاه کو عدل و داد پیشه کند	پادشاهیش بیخ و ریشه کند
بر قوی پنجه دست کین مگشای	بر ضعیف و زبون کین مگشای
رفت کسری ز خط شهر بدشت	با سواران ز هر طرف میگشت
گلشنی دید نازه و خندان	تر و نازک چو خط دل‌بندان
پر ز نارنج و نار باغی خوش	زیر هر برگ او چراغی خوش
گفت آب از کدام جویستش	که بدینگونه رنگ و بوستش
بغیانش ز دور ناظر بود	داد پاسخ که نیک حاضر بود
گفت عدل تو داد آب او را	زان بیند کسی خراب او را

در حقیقت باید گفت کمتر مثنوی در زبان فارسی توان یافت که مانند آیه جام جم مسائل اجتماعی و تربیتی بر خورده و مفهینی عبرت انگیز در مسائل مهم مانند آداب و رسوم مناسبات با مردم و شرایط ساختن شهر و عمارت و اصول تربیت اولاد و شرح حالت پیشه وران و نکوهش قضاة و راه مردی و مردمی و نظایر آن در آن آمده و حق مطلب بدین خوبی ادا شده باشد مثلاً در تربیت فرزندان چنین گوید:

شرم دار ای پدر ز فرزندان	نا پسندیده هیچ میبندان
با سر قول زشت و فحش مگوی	تا نکرده لثیم و فاحشه گوی
تو بدارش بگفتها آزر	تا بدارد ز کرده های تو شرم
بچه خویش را بنام ممدار	نظری هم ز کار باز ممدار
چون بخواری بر آید و سختی	نکشد محنت او زید بختی

و پیداست که آشنا ساختن بچه ها از خردی بکار و کوشش و سختی تا دیرزگی است و یکباره و آسان دوست نباشد هم از اصول تربیت عصر ما است:

در حالت پیشه‌وران چنین گفته:

خنک آن پیشه کار حاجتمند	بکم و بیش از این جهان خرسند
گشته قانع بر زرق و ریزی خویش	دست در کار کرده سر در پیش

چند سال از برای کار و هنر	خوردم سیلی ز اوستاد و پدر
دل او دارد از امانت نور	دست او باشد از خیانت دور
شب شود سر بسوی خانه نهد	هر چه حق داد در میانه نهد

در قسمت اخیر جام جم صفات مرشد و مقامات سالک و اصطلاحات هار فان مانتند دلوش و عشق و سماع و امثال آن موضوع سخنت .

امیر خسرو - چنانکه میدانیم زبان قدیم ادبی هندوستان یعنی سانسکریت بایاری باستان خویشاوندست و هندیان همزادان ما هستند . زبان فارسی کنونی بعد از اسلام مخصوصاً بعد از شروع غزنویان در هند رواج پیدا کرد و در دوره مغول بیشتر انتشار یافت و شعرا و فضایی پارسی گو در این دیار ظهور کردند یکی از معروفترین آنان امیر خسرو این امیر سیف الدین محمود دهلوی است که از ایرانیان شایسته هوشمند آنصر بود . پدرش در شهر کشی ترکستان اقامت داشت و در غائله مغول بهندوستان فرار کرد و در آنجا در شهر پتالی سکنی جست .

در این شهر بود که امیر خسرو سال ششم و پنجاه و یک تولد یافت و بهمان طور که پدرش از اهل فضل بود خودش نیز بتحصیل علوم و فنون پرداخت و مطالعه آثار و اشعار فارسی یعنی زبان ملی خود را شیمه خود ساخت تا دین زبان رسوخ کامل پیدا کرد و از ایام جوانی بسرودن اشعار آغازید بطوریکه ویرا از جهت کثرت اشعار که باو نسبت داده اند و از آنچه از او باقی مانده میتوان شاعر درجه اول شمرد:

اقامتگاه امیر خسرو شهر دهلوی بود و نزد سلاطین آن ولایت منزلی داشت و هدهای از آنان را در اشعارش نامبرد و مدح کرد .

امیر خسرو بحلقه ارامت یکی از مرشدان متصوفه هند یعنی شیخ نظام الدین اولیاء اندر آمد و سلوک در طریقت ریاضت و درویشی پرداخت در الفاظ و معانی اقتضای از شعرای نامی ایران خاصه سنائی و خاقانی و نظامی و سعدی نموده مخصوصاً در غزل پیرو سبک استاد شیرازی بوده و گفته است:

جلد سختم دارد شیرازه شیرازی

ولی با این همه توان گفت امیر خسرو یعنی خامس دارد که آن لحن در بگر شعرای پارسی زبان هند نیز متفاوت مراتب دیده میشود و این سبک بتدریج صورتی

مخصوص کسب میکند که سبک معروف بهندی را بوجود میآورد.

دیوان اشعار امیر خسرو که مدایح آن غالباً بنام سلاطین دهللی است بر پنج قسمت از قرار ذیل:

تحفة المعرکه اشعار جوانی شاعر است و عمدتاً از قصاید و غزلیات و ترجیع بند مرکب بوده و در آن سلطان غیاث الدین بلبلان (۶۶۴-۶۸۶) و پسرش شیخ نظام اولیه را مدح کرده.

۲ - وسط العجوة که گویا اشعار آن را میان بیست و سی سالگی سروده و قصایدی در مدح شیخ نظام اولیه و نصره الدین سلطان محمد پسر بزرگ بلبلان (مقتول در ۶۸۳) که حامی شاعر بود نیز در مدح سلطان معز الدین کیقباد (۶۸۶-۶۸۹) دارد.

۳ - غرة الکمال که آن را میان سی و چهل سروده و در مقدمه آن از محسنات و ترجیع شعر فارسی بهری سخن رانده و از شعرای بزرگ ایران مانند سنائی و خاقانی و سعدی و نظامی و سعدی و شیخ نظام الدین اولیه و سلطان معز الدین کیقباد و جلال فیروزه شاه (۶۸۹ - ۶۹۵) و جانشین های او رکن الدین و علاء الدین و دیگران را مدح کرده.

این دیوان بزرگتر از اقسام سابق و مرکب از قصاید و ترجیع بند و قطعات است.

۴ - بقیه قیه که اشعار دوده پیری شاعر را در بردارد و قسمتی از آن در مدح علاء الدین محمد شاه (۶۹۵-۷۱۵) و پسرش و دیگر امر است.

۵ - نهاية الکمال که محتوی آخرین اشعار شاعر است و قصاید در مدح سلطان غیاث الدین تغلق (۷۲۰-۷۲۵) و در مرثیه سلطان قطب الدین مبارک شاه (متوفی در ۷۲۰) دارد.

میتوان گفت قصاید این شاعر از غزلیاتش متین تر است و در این موضوع چنان که گفته شد پیروی از سخنگویان بزرگ کرده.

گاهی بعضی قصاید را با تغزل دلنشین آغاز میکند نظیر این ابیات:

سبزه گاه آید آمد که راه بوستان گیرد زمین را سبز و دیوار گل در پریشان گیرد
جهان از چشم موج آب و لرزان در زمین افتد زند بر لاله باد تند و آتش در زبان گیرد

زبان از گفتن آتش بسوزد لیکن از سوسن حدیث لاله گوید ترسم آتش دو جهان گیرد
نماشاکن که چون بگرفت لاله کوه را دامن کسی کو تیغ بی موجب کشد خوش چنان گیرد
زیاد فتنه مرغار را نوا بسته شود تا گل بسازد پرده نوروز و بلبل خود همان گیرد.
امیر خسرو مانند خاقانی قصاید دور و دراز دارد و یکی از آنها را در استقبال قصیده خاقانی با مطلع:

دل من پیر تعلیم است و من طفل زبان دانش ...

ساخته که چنین آغاز میکند.

دام طفلیست و پیر عشق استاد زبان دانش سواد لوحه سبق و مسکن گنج دبستانش
در طی این قصیده معانی مربوط به تقوی و اخلاقیات آمده و اشارات عرفانی هم شده و از جمله این بیت دیده میشود:

منو بینا چشم سر که ناردید خود را هم بدل بین تایینی هر چه خواهی ماله تابانش
غزل های امیر خسرو از حد غزل معمول نگذشته و موضوع آن بیشتر مضامین عاشقانه است و سخن از آرزوی دیدار و هجران بار و زر گس میبار و سوزش شمع و آرمینان آمده و از بار کرشمه ساز و زلف کنند انداز و سیل اشک و خندک سرگس مست و ایروی چو کمان و کبک خوش گم بهشت شده و زهد خرقه پوشان با دیر درد نوشان مقابله گشته و از چشم زیبا و احوال و اشکال آن فراوان یاد شده است.

امیر خسرو بحکیم نظامی اعتقاد خاصی داشت و بتقلید از آن استاد خصم ساخت که اقسام آن بر وجه ذیل است:

۱ - مطلع الاوار مقابل مخزن الاسرار نظامی که بیشتر اشعار دینی و اخلاقی دارد و در شصت و نود و هشت ختام یافته و بنام علاء الدین محمد شاه انحاف شده.

۲ - شیرین و خسرو مقابل خسرو شیرین نظامیکه در همان سال فوق سروده شده و در خاتمه این منظومه بندی خطاب به پسرش مسعود گفته این مثنوی نیز بنام علاء الدین محمد شاه است.

۳ - مجنون و لیلی مقابل لیلی و مجنون نظامی که نیز در سال مذکور فوق مذکور همان حکمران برشته نظم کشیده شده از اقسام مؤثر این منظومه ایاتی است که شاعر بپاد مرگ مادر و برادر خود سروده و مطلع آن اینست:

امسال دوزخ ز اخترم رفت هم مادر و هم برادرم رفت

۴ - آئینه سکندری مقابل اسکندرنامه نظامی که در شصت و نود و نه نظم شده و باز بنام علاءالدین است.

۵ - هشت بهشت در حکایت بهرام است و مقابل هفت پیکر نظامی است و در هفتصد و یک نظم یافته و شاعر در خاتمه این مثنوی گفته که تمام خمسه در ظرف سه سال سروده شده و قاضی شهاب الدین از فضلی آن سامان تمام آن را مطالعه و تصحیح نموده. علاوه بر آنچه مذکور افتاد امیر خسرو تصانیف و منظومه های دیگر مانند قرآن المبین و نه سپهر و مفتاح الفتح دارد که در اوصاف و شرح حال سلاطین هند بوده و گذشته از مزیت ادبی قیمت تاریخی دارند. از تألیفات منثور او خزائن الفتح است در تاریخ. در هزل و مطایبه و انتقاد و قصیده شکوایی نیز دست داشت.

امیر خسرو نه تنها در قصه گوئی بحکایات گذشته پرداخته بلکه از قصه های معاصر نیز بنظم آورده است چنانکه منظومه خضر خان و دولرانی را بطرز قصه مؤثری در سرگذشت خضر خان پسر علاءالدین محمد که معاصر و ممدوح شاعر بود ساخته در موسیقی نیز استاد بوده و در پاسخ پرشی راجع بشعر و موسیقی گفته:

پسرخ گفتم که من در هر دو معنی کامل
این شاعر در فن انشاء نیز دست داشته و کتبی بنام رسائل الاعجاز در آن باب تألیف نموده.

بالجمله امیر خسرو را میتوان بزرگترین شمرای ایرانی مقیم هند نامید قریحه اش گویا در روان بوده و در نظم سخن سرعت خیال وجودت طبع داشته چنانکه تنها خمسه را که قریب ۱۸۰۰ بیت دارد در مدت سه سال بنظم کشیده شعر او مانند شمرای دیگر هند لحن و لطافت خاصی دارد و لاشتمال بضی لغات و تراکیب تا حدی از اصطلاح معمول شمرای ایران دور می شود باید گفت باوجود ذوق استعداد و طبع و قاعده که امیر خسرو راست الحق در عذوبت الفاظ و رقت معانی هرگز پای مقتدای خود نظامی نرسیده است. وفات امیر خسرو بسال ۷۰۵ در دهلی اتفاق افتاد.

خواجو کرمانی - کمال الدین ابوالعطاء محمود بن علی کرمانی متخلص بخواجو بموجب گفته خود او در یک نسخه مثنوی گل و نوروز بتاریخ پانزدهم شوال ۶۷۹ در کرمان تولد یافت

اولین کسب فضائل را در زادگاه خود نمود سپس مسافرت کرد و با اشخاص و طوائف گوناگون ملاقات نمود و جهان و جهانیان را بیازمود، خود گوید:

من که گل از باغ فلک چیدم چار حد ملک و ملک و ملک دیده ام
در ضمن این مسافرت خواجو بملاقات علاءالدوله سمنانی متوفی در ۷۳۶ که از بزرگان صوفیه آن عصر بشمار میرفت نایل آمد و از و کسب فیض نمود حلقه ارادت او را بگوشه کرد. این رباعی را در باره مرشد روحانی گفت:

هر کوه بره علی عمرانی شد چون خضر بسر چشمه حیوانی شد
از وسوسه و غارت شیطان وارت مانند علاء دله سمنانی شد
خواجو معاصر سلطان ابوسعید بهادر (۷۱۶-۷۳۶) بود و آن پادشاه وزیر او غیاث الدین محمدا در قصاید خود مدح کرد. همچنین بعضی از سلاطین آل مظفر ستود و در موقع اقامت در شیراز با اکابر و فضلاء آن شهر از آن جمله باخواجو حافظ معاشرت داشت و از شاه شیخ ابو اسحاق اینجو (۷۴۲-۷۵۸) حمایت دید و او را نیز مدح کرد.

از ممدوحین دیگر خواجو یکی شمس الدین محمود مابن بود که نخست در خدمت امرای چوپانی بود بعد بخدمت امیر مبارز الدین محمد (۷۱۳-۷۵۹) از آل مظفر پیوست سرانجام بشیخ ابواسحق اینجو التحاق نمود و وزارت او منصوب گردید و در ۷۴۶ بدست امیر مبارز الدین مقتول شد.

یکی دیگر از ممدوحین شاعر تاج الدین احمد عراقی از بزرگان وجه داران کرمان بود و شاعر را او پیش محمود صابن برد:

قصاید دیگر خواجو عرفانی است و نمونه ذوق و مشرب تصوف شاعر است و در استحکام یای قصاید سنائی میرسد.

خواجو گذشته از قصاید و مدایح غزلیات شیوا دارد و در این طرز پیر و مقلد بود و سخن پرداز بزرگ آن عصر حافظ شمر او را می پسندید و تنبیح و اقتدا می کرد چنان خود فرموده:

استاد غزل سعدی است پیش همه کس اما دارم سخن حافظ طرز سخن که خواجو میتوان گفت طرز غزل خواجو. و از جهتی شبیه بشیوه سنائی و شیخ عطار و

مولوی و از جهتی شبیه بسبک حافظست ... مثلاً غزلی مانند این غزل بیشتر پیشینان را متذکر میسازد :

بانوای خویش را در بینوایی یافتیم	فخر بر شاهان عالم در گدایی یافتیم
ز آشناییکانه گشتیم از جهان و جان علیل	در جوار قرب جانان آشنایی یافتیم
سلاها بانگ گدایی بر دل‌دلها زدیم	لاجرم بر پادشاهان پادشاهی یافتیم
ای بسا شب کاندین وادی روز آورده ایم	تاکنون از صبح وصلش روشنی یافتیم
چون از آنظلمات این خاکدان بیرون شدیم	هر دو عالم روشن از نور خدایی یافتیم

و غزل‌های دیگر که چندیت زیرین نمونه‌ای از آنست بسبک حافظ را بنظر می‌آورد :

پیش صاحب‌نظران ملک سلیمان بادست بلکه آنست سلیمان که زم‌لک آزادست
آنکه گویند که بر آب نهادست جهان مشنوا بخواجه که تا درنگری بر بادست
همچو نرگس بگشای چشم و بین کاندرخاک چندرومی جوگل وقامت چون شمشادست
خیمه انس بزَن بر در این کهنه رباط که اساسش همه یموقع و بی بنیادست
هر زم‌لک مهر فلک بر دگری مینابد چه توان کرد که اینسفله چنین افتادست
خواجو گذشته از دیوان اشعار مثنوی‌هایی بسبک استاد نظامی ساخته و خیمه‌ای
بوجود آورده است که اسامی آنها به‌قرار ذیل است :

۱ - همای و همایون داستانی است عاشقانه و در بحر قهقرب گفته شده و با این بیت شروع میکند :

بنام خداوند بالا و پست که از همش هست شدرچه هست
و آن را در بغداد سال ۷۳۲ سروده و سلطان ابوسعید و وزیر او غیاث‌الدین محمد (مقتول در ۷۳۶) را در مقدمه آن مدح گفته . تاریخ تألیف این مثنوی را شاعر در کلمه بنذ آورده و گفته است :

کنم بنذ بر هر که دارد هوی که تاریخ آن نامه بنذ است و بس

در این مثنوی گذشته از نظامی تأثیر بسبک شاهنامه کاملاً محسوس است .

۲ - گل و نوردوز که باز مثنوی عشقی و در وزن خسره و شیرین نظامیست و از حیث روانی و شیرینی توان گفت بهترین مثنوی‌های خواجو است شروع این مثنوی با این بیت است :

بنام هفت‌بند صفحه خاک مذار افزور مهر وین افلاک
این مثنوی بنام تلح‌الدین عراقی سابق‌الذکر اتحاف شده و سال ۷۴۲ انجام یافته چنانکه گوید :

دوشش بر هفتصد و سی گشته افزون بیابان آمد این نظم همایون
۳ - کمالنامه که مثنوی عرفانیست بوزن هفت پیکر و آغاز آن اینست :

بسم من لا اله الا الله

در آغاز آن از پیروان طریقت و مراحل معرفت سخن رانده و بنام شیخ ابواسحاق اینجو سروده و در تاریخ نظم آن گفته :

شد بتاریخ هفتصد و چهل و چار کار این هفت آذری چون کار
اینک چندیتی از آن که روح عرفانی را مینمایاند و چشم بستن از ظاهر و کسب بصیرت باطنی و صفات معنوی را بیان میکند نقل میشود :

ای خوشا بر میان کمر بستن	دیده بگشودن و نظر بستن
دست‌شستن ز جام و مست‌شدن	سر بر آوردن و ز دست شدن
بی زبان حلال دوستان گفتن	دست نکشادن و سمن دیدن
بی‌قدم سوی بوستان رفتن	چشم در بستن و چمن دیدن
بای تنهاده در جهان گشتن	آمده ظاهر و نهان گشتن
ترک خود کردن و خدا جستن	مهر پروردن و وفا جستن
زندگی یافت آنکه جان در باخت	از برای دلی روان در باخت
هر که جان باز نیست جانش نیست	آنکه این دریافت آتش نیست

۴ - روضة الانوار که خواجو با استقبال مغزن الاسرار نظامی آن را بنام شمس‌الدین محمود صابن و وزیر شیخ ابواسحاق کرده .

تاریخ نظم روضة الانوار سال ۷۴۳ میباشد چنانکه خود شاعر با این بیت :

« جیم زیادت شده بر میم و دال » (و)

بتاریخ فوق اشاره میکند : روضة الانوار در بیست مقاله و بسبک مغزن الاسرار است حکایات عرفانی و دینی و اخلاقی دارد .

شاعر توجه خود را نسبت بنظامی و مغزن الاسرار چنین اظهار میدارد .

گرچه سخن پرور نامی نوی
معتمد نظم نظامی نوی
در گذر از مخزن اسرار او
بر گذر از جدول و پرکار او
خازن مخزن دل دانای تست
معتمد اسرار خرد رای تست
مقاله اول در حقیقت سخن است و در ضمن آن گفته :

عقل که اقلیم سعادت گشود
برد دل چشم فراست گشود
شد سخن تیغ زبان درفشان
گشت سخن گوهر تیغ زبان
جان نکر از دل بزمین آمده
واب حیات از لب جان آمده
مقاله دوم در مقامات اولیاست و در آن در صفات آن چنین گفته :

هم ره و هم رهرو هم رهبرند
هم می و هم ساقی و هم ساغرند
روی دل از کون و مکان نافته
وز در دل نقد روان بافته
راهبر خلق جهان آمده
وز نظر خلق جهان آمده

مقاله سوم در کمال مراتب بشر است و در آن در بلندی مقام انسان گوید:
ای بخرد ناظر نه بارگاه
وی بنظر مشرف شش گامگاه
گلبن جان خوش نظر باغ نو
لاله دل سوخته داغ نو
هیکل دل در برت افکنده اند
شور خرد در سرت افکنده اند
مقاله چهارم در تنبیه و تهدید است و در آن فرماید :

دم بکشا تا بکی این بستگی
گرم دوا تا بکی آهستگی
جهد بکن بو که بمنزل رسی
ور نشوی غرقه بساحل رسی
پادشاهی پس قهرمان بدار
پیر نه ای عزت پیران بدار
کل نکر از خار چشم آیدت
رنج کن از آنکه شفا بایدت
مردمک دیده شو خود مبین
نیک نظر باز کن و بد مبین
مقاله پنجم در انقلاب امور و در آن اینگونه ایات آمده :

چند شوی ای دل سودا پرست
از می نوشین هوی نیمه مست
خواب ز حد رفت تو مست و خواب
وقت یامد که درای ز خواب
دستخوش فکر سیکس مباحی
بی سیر و هم گسرا سر مباحی
در مقالات ششم نیز ما را به خرد و انتباه دینی بردن بعضی انسانی میخواند:
ایکه دم از پیر خرد میزنی
شرط خرد نیست که خود میزنی

راه خرد گیر ز خود در گذر
ز آنکه بخود راه نیابد بشر
آتش طبیعت ز چراغ دلست
و آب روان تو ز داغ دلست
مقاله هفتم در احوال نفس متکلم است و در آن به اتحاد حقیقت نفس با
حق گوید :

نیست در این خانه برون از تو کس
بوی تو بایم در این کوی و بس
گرتو شی یار بگو یار کو
جز تو در این دایره دیار کو
غیر تو کس ره نبرد سوی تو
ای دو جهان آینه روی تو
مقاله هشتم در شرح آیت عشق است و در آن گوید:

ای دل اگر اهل دلی جان بیاز
هر دو جهان دره جانان بیاز
دست بشوی از قدح و مست باقی
محو شوازیستی و هست باقی
زنده بجانان شود از جان بمیر
جان بدم و دامن جانان مگیر

مقاله نهم در اعراض از عالم ظاهر و رجوع بیاطن و در آن باب گوید:
از تو غریبست که چون مرع کور
ساخه بر لب این آب شور
حیف بود درخت تو وین رختگاه
زشت بود تخت تو وین تختگاه
بار تو در بار کهی دیگر است
کار تو در کار کهی دیگر است
مقاله دهم در صفت پیری و غنیمت جوانی است و در آن ایات ذیل آمده :

حسنت شود باده پرستی ممکن
ترك بلندی کن و پستی ممکن
شادی او خور که غم نان نخورد
دل بکسی ده که غم جان نخورد
همدم او باش که همدم نیافت
مونس فمخوار بجز غم نیافت

مقاله یازدهم در مذمت باده پرستی و شہوت شکاری است که در آن گوید :
هر که رخ از جان بر تافت
در مدد کم شد خود و نیافت
کعبه دل در حرم بی خودیست
یک روان را قدم سرمدیست
هر که جهان داد در این ره بیاد
خاتم جمشید بدستش فناد
مقاله دوازدهم در عقل و حیا:
عقل و حیا جان و دل آمدند
مشعنه افروز ره آمدند
تجربه گل دسته روحانیند
فاتحه باب مسلمانیند
آن چه بود مرحم آزار تو
دین چه بود شعله بازار تو

مقاله سیزدهم در مذمت کبر:
ای شده مفروز باقبال و جاه
سر چه فرازی پسر بر بلند
گر تو فرامرز تهمت تنی
مقاله چهاردهم در صفت سخا و کرامت و این چند بیت مثالی از آنست:
ایکه دم از جود و کرم میزنی
مایه توفیق کرم گردنست
ماده پرستان که در این خانه اند
مقاله پانزدهم در صفت عالم و حدت است که نمونه ای از ایات آن نقل میشود:
هر که ز طوفان بلا رخ بشفقت
هر که در این ره شد و خود را ندید
وانکه در خانه کثرت بیست
راه طریقت ز شریعت بجوی
مقاله شانزدهم در تصفیه خاطر است و در ضمن آن گوید:
بگذر ازین چشم که دورت تمای
صیقلی آینه روح باش
دست بر افشان و ز جان در گذر
مقاله هفدهم در صفت غرور و در آن گوید:
رنک تصوف نه بصفت و بی
صاف بر اینهمه صوف از کجاست
جامه ازرق چو این زرق چیست
مقاله هجدهم در صفت آفرینش و در آن گوید:
واجب مطلق چو وجود آفرید
سنبل جانرا بخسرد تل داد
اطلس افلاک کهر دوز کرد
مقاله نوزدهم در صفت توحید و محدود در آن گوید:
آنکه قدم در ره توحید زد
کوس قدم در ره تجرید زد

باطن او صورت ظاهر گرفت
علم ازل خواند ز لوح ابد
مقاله بیستم در صفت انسان و در آن چنین فرماید:
ایکه دم از ملک معانی زنی
سرخ گریبان طریقت بداد
در گذر از روضه و رضوان نگر
چون رود از عشق حقیقی سخن
از این چند مثال ذوق عرفانی و افکار روحانی خواجو هویدا و شیوه مشنوی عارفانه او در پیروی از نظامی و شیخ عطار و مولوی پیدا است.
۵- گوهر نامه که بوزن خسرو و شیرین و در اخلاق و تصوف است و در مقدمه آن امیر مبارز الدین محمد مظفر فاتح کرمان و وزیر او بهاء الدین محمود که نسبش بشش واسطه بخواجه نظام الملک معروف میرسد مدح شاعر واقع شده اند. مطلع آن این بیت است:
بنام نامدار نامداران
گدای در که اوشهر یاران
وفات خواجو بسال ۷۵۳ اتفاق افتاد:
این یمین - امیر محمود بن امیر یمین الدین طغرائی در حدود سال ششصد و هشتاد و پنج هجری در قصبه فریومد از ولایت جوین خراسان تولد یافت.
پدر امیر یمین الدین طغرائی از جمله شعرا بود و با سمر مشاعره میکرد. طغرائی بخدمت خواجه علاء الدین محمد که مستوفی خراسان از طرف سلطان ابوسعید بهادر بود شغل دیوانی داشت و از قرار معلوم این یمین نیز مدتی از عمر خود را به یمین شغل سپری کرد. درین شماری ایران کمتر کسی مانند این یمین دچار انقلابات زبان و حوادث دوران و دیار بدیدار و بی آرام و قرار بوده. وفات ابوسعید و ظهور سرداران در خراسان و آل کرک در هرات و طغا تیموریان در کرک و دیگر امرا و سرات و جنگها و محاصره های بین اینها یک قسمت مهم ایران خاصه نواحی خراسان را معرض خرابی و قتل غارت کرده بود و این یمین نیز دستخوش این حوادث بود و از دیاری به دیاری پناه می برد.
این یمین در اوایل خواجه علاء الدین محمد نامیده و بعد برادر او خواجه

غیاث الدین هندو را مدح کرد . بعد از ظهور سربداران با علاء الدین مذکور بگر گرفت و طغیانم و حاکمان آن ولایات را مدح نمود . سپس بفراسان برگشت و امرای سربداران مخصوصاً وجه الدین مسعود را در قنای خود ستود . بعد بپراشته امرای آن کورت را مدح کرد و مخصوصاً از مزالدین اکرام و امام دیند

از سوانح مهم حیات این شاعر آنکه در جنگی زاده نزدیکی خانی که سال ۷۴۳ میان امیر وجه الدین مسعود سربداری (۷۳۸ - ۷۴۴) و ملک مزالدین حسین کورت (۷۳۲ - ۷۷۱) رویداد دیوان اشعارش کم شد و ظاهراً خود او را باسلوت بهرات بردند ولی در آنجا بحکم امیر حسین از بند آزاد و در پیشگاه آن امیر مورد توجه خاص واقف شد ظاهراً این ابیات مشعر به همین وقعه است .

گر بهستان بستد از دستم فلک دیوان من شکر ایزد کانه او می ساخت دیوان با منست
در ربود از من زمانه سلك در شاهوار ز آن چه غم دارم چو طبع خاطر افشان با منست
و روز شاخ گلبن فصلم گلی بر بود باد گلشنی پر لاله و نسرين و ریحان با منست
آخرین قسمت عمر شاه در زادگاه خود فرو برد سر آمد و بسال ۷۶۹ در آنجا وفات یافته در مقبره پدر بخت سپرده شد .

این یمن دارای فضایل علمی و اخلاقی و اهل ورع و تقوی بوده چنانکه خود گویند
من اندر کسب اسباب فضایل نکردم هیچ تقصیر و توانی
هنر پرورده ام زبسان که بینی بیا انکار کن گر میتوانی
و در نتیجه سر آمد های زیاد و تجربه های گوناگون اشعار و قطعات پخته معنی دار سروده گذشته از قصاید که در مدح سلاطین مذکور فوق از او باقی است قطعات سودمند اخلاقی و اجتماعی و غزلیات خوب از او متعولست و مجموع اشعارش به پانزده هزار بیت میرسد .

از قطعاتی که نظیر آن در ادبیات ایران زیاد نیست آنهایی است که شاعر در ستایش سعی و عمل و کسب روزی بکند یمن و عرق جبین و تشویق باستقلال نفس ساخته و خود اوزمین و املاک داشته و بعد از اضطراب و فروش آنها بکار زراعت و زمین داری پرداخته است و از آنچه از اشعارش بدست می آید در اواخر عمر از مردم کناره جوئی کرده حتی از دوستان نیز دوری بسته و گفته است :

کوشه ای گیر و کناری ز همه خلق جهان تا میان تو و غیری نبود داد و ستد
زانکه با هر که تو را داد رستید باشد گفته آید همه نوع سخن از یک و زبید
بگذرد از صحبت همدم که ترا هست دلی همچو آینه و آینه زدم تیره شود
این یمن منسوب شیمی و ذوق عرفانی داشته و اشعاری در بیان این ذوق سروده و از قدیمترین شاعرانست که بتصریح از ائمه و شهیدان کربلا یاد کرده .

بطور کلی میتوان گفت که این یمن اولاد قطعه و نایباً در قصیده و غزل دست داشته و از ابیات ذیل پیداست که او را غیر از فن شاعری هنرهای دیگر بوده است .

خداوند مرا در علم متقول : زبان و دیده گویا گشت وینا
بمعقولات نیز مسترس هست اگر چه نیستم چون ابن سینا

این یمن را باید نامی ترین قطعه سرایان نامید که پیش از اوین فراینگونه مورد توجه نبود شاعر در هر قطعه فکری و نظری ابراز کرده مثلاً خست و مال پرستی و دنیاگیری را توبیخ نموده و تلقی و مداخله پیش ناکسان را زشت شمرده و از نیکی و شرافت و اصالت مدح و از مردم بد اصل دون همت و رزل طبیعت شکایت نموده حتی در قبل آنگونه مردمان تجرد و مردم گریزی توصیه کرده است بنظر او روزی مقوم است و برای جرعه آب و لقمه نان نباید منت ناکسان را برد در ضمن مازاب کوشش و عمل و بردباری و قناعت دعوت میکند . معمولاً در قطعات خود عقلاً را می ستاید و آنرا در امور قاضی قرار میدهد و مردم را بدان میخواند و با وجود اینکه از بعضی قطعات او قدرت تدبیر و تأثیر طالع و عجز انسان پیداست باز از تحریرش بهمت و اراده باز نمیایستد حتی در مواقع بیچارگی بخود ذاری و بیباکی تشویق مینماید :

روزی دو گر بود بتو ایام بد کنش هم عاقبت نکو شود او باشدت حیات
تا زنده ای مدار از احداث دهر باک بیرون زمرک سهل بود جمله حادثات
و میگوید مرد باید در عین احتیاج و زبونی همت و توانائی نشان دهد :

بگه فقر توانگر نمای همت باش که گرچه هیچ نداری بزرگ دارندت
به آنکه با همه هستی شوی خیس مزاج شوی اگر چه تو قارون گدا شمرندت
مرد ندار با همت از دارای بی همت بسی ارجمندتر و عزیزتر است .
اساساً دارای در مقابل دانش قبضی ندارد کمال از مال بهتر است که اولی را اگر بکاربری همواره در فرو نیست و در میرا هر چه صرف کنی در کاهشست :

حالت مال و علم اگر خواهی که بدانیکه هر یکی چونت
مال دارد چو بدروی بکاست علم چون ماه نو در انزوشت
اگر هم مرد مالی داشت باید بنسبت آن در حق مردم نیکی کند و تا تواند از
آن ببخشد و گرنه چه سود اگر کرد آورد و بگذارد :

سود دنیا و دین اگر خواهی مایه هر دو شان نکو کارست
گر در خلد را کلیدی هست یش بخشیدن و کم آزارست
قدم اول مردمی آنکه شخص دیگر از این ازارد سپس کسب هنر نماید و گرنه
در دم و دینار بدست مرد یی دل ۴ زار سودی دارد

هنر بیاید و مردی و مردمی و خرد بزرگزاده نه آنست کسودم دارد
ز مال و جله ندارد تمنی هرگز کسی که بازوی ظلم و سر ستم دارد
خوشا کسبیکه از هیچ بد بکس نرسد غلام هست آنم که این قدم دارد
خود پسندی و غرور و حقیر شمردن دیگران ابلهست

مرد باید که هر کجا باشد عزت خویش را نگهدارد
خود پسندی و ابلهی نکند هر چه کبر و منیست بگذارد
همه کس راز خویش بهداند هیچکس را حقیر نشمارد

از برخی قطعات این بین راجعه عرفان مشوم و روح ایمان مفهومت از جمله در قطعه
ذیل موافق ذوق عرفانی مراحل ترقی روحانی و وصول بمقام وحدت را بیان کرده است:
قدم از کتم عدم خیمه بصرای وجود و ز جمانی بنیانی سفری کردم و رفت
بعد از اینم کشش طبع حیوانی بود چون رسیدم بوی ازوی گذری کردم و رفت
با ملایک پس از آن سومه قدسی را گرد برگشتم و نیکو نظری کردم و رفت
بعد از آن در صفت سینه انسان صفا قطره هستی خود را گهری کردم و رفت
بعد از آن رموی آن بردهویی این بین همه او گشتم و ترک دگری کردم و رفت
این بین در قطعات خود گاهی از مشهور آورده و بدان مثل کرده نظیر
این بیت :

دشمن خود را حقیر مدار خواه ییکانه گیر و خواهی خویش
زانکه چون آفتاب مشهورست آنچه گفتند زیر کان زین یش

که زو مع دراز قد ناید آنچه سوزن کند به پستی خویش
باز از قطعات این بین روح مطالبه هم دارد و مطلب را از راه عزل ایفا میکند
نیز در بعضی قطعات از گویندگان نامی مانند فردوسی و عنصری و انوری و مزنی و
سعدی و مجیر نام برده و تمثل کرده بخصوص در باره حکیم طوسی عقیده عالی ابراز
کرده و گفته :

سکه ای کاندو سخن فردوسی طوسی نشاند کافر مگر هیچکس از زمره فرسی نشاند
اول از بالای کرسی بر زمین آمد سخن او سخن را باز بالا برد و بر کرسی نشاند
در شکایت از حق ناشناسی و ستم مرز و بوم خویش اینگونه از سعدی تمثل کرده:
چه کنم ملک خراسان چه کنم محنت جان وقت آنست که پرسی خبر از بغدادم
گر چه این مولد و منشاست ولی سعدی گفت «توان مرد بسختی که من اینجا زادم»
از مزنی اینگونه استشهاد کرده و سعی و کوشش ترغیب نموده :

اگر چه رزق مقسومت میجوی که خوش فرمود این معنی معزی
که ایزد رزق اگر می سمی دادی بهریم کی ندا کردی که هزی
بعضی قطعات شاعر دلالی بمعلومات ادبی و فلسفی او میکند مثلاً در قطعه
تلفظ دال با ذال او آخر کلمات این قطعه را ساخته :

تمین دال و ذال که در مفردی فتد ز الفاظ فارسی بشنو زانکه مبهمست
حرف صحیح ساکن اگر پیش او بود دالست ورنه هر چه جز این دالست مبهمست
و در مقولات ده گانه این قطعه را سروده :

هر چه موجودست آن را یافتند اهل حکمت منحصر در ده مقال
جوهر و کیف و کم و این و متی وضع و ملک و نسبت و فعل و افعال
و آنچه خارج زین مقولات افتد تنگ بینم عقل را در وی مجال
پس هر آن موجود کاندروی خرد هست حیران نیست الا ذوالحال

شماره ای از قطعات این بین در مرثیه و تاریخ وفات بزرگانست و شاید
منشاء قطعه هائی که درین مضمون سروده شده و بعد بماده تاریخ هم رسیده قطعات
این بین باشد.

سلمان ساوجی - خواجه جمال الدین - سلمان بن خواجه علاء الدین محمد مشهور
 به سلمان ساوجی اوایل قرن هشتم هجری در ساره تولد یافت پدرش علاء الدین اهل
 فضل بود و شغل دیوانی داشت. سلمان تحصیل کمالات کرد و سخن پردازى او تنها از
 روی قریحه و ذوق نبود. در اوایل عمر خواجه غیاث الدین محمد وزیر سلطان ابوسعید
 بهادر (۷۱۶-۷۲۷) در قساید خود مدح کرد و بعد از مرگ آن وزیر بدر بار جلایریان
 یا سلاطین ایلکان که در مغرب ایران و عراق عرب حکومت داشتند انتساب جست و
 شیخ حسن بزرگ (۷۳۶-۷۵۷) مؤسس آن سلسله و منکوحه او دلشاد خاتون زوجه
 سابق سلطان ابوسعید و مخصوصاً پسر شیخ حسن یعنی سلطان اويس (۷۵۷-۷۷۷) و
 بعد از او سلطان حسین (۷۷۷-۷۸۴) را مدح گفت و مدت چهل سال در سفر و حضرو
 تیریز و بغداد مداحی آن خانواده را نمود. آنکه که شاه شجاع دومین حکمران
 مظفریان (۷۶۰-۷۸۶) تیریز را در ۷۷۷ از جلایریان باز ستاند شاعر در شهر بود
 و قصیده‌ای در مدح شاه شجاع سرود. قصاید سلمان ازین لحاظ اشارت تاریخی دارد
 و ازین جهت هم سودمند است.

در دیوان شاعر قصاید دینی در نصرت خدا و رسول و امام هم هست و این قسمت اخیر
 بخصوص قصیده در مدح حضرت علی بدین نحو آشکار تا زمان او زیاد معمول نبود.
 سلمان نیز مانند خواجه در معرض کشمکش سلاله‌ها و امرای مختلف بوده و
 در نتیجه جنگها و خرابیها مشقات و تبدلات زیاد دید ولی بطور کلی در سایه حمایت
 و صلات جلایریان بفرخور حال زیست و صاحب املاک و مقام نیز بود.

سلمان در درجه اول قصیده سراسر است و میتوان او را از آخرین قصیده سرایان
 معروف ایران پیش از عصر صفویان دانست زیرا گذشته از استعداد و قریحه‌ای که
 خود داشت سبک متقدمین مخصوصاً کمال الدین اسمعیل و ظهیر و انوری را نیک تتبع
 کرده حتی بمنوچهری هم نظر داشته است مثلاً در قصیده : (۱)
 سقى الله لیلا کصدغ الکواعب شیخی عنبرین خل و مسکین ذواب
 اینجا :

شیوه منوچهری را بکار برده و در قصیده :

تا باد غزان رنگرز و رنگرز زانست گویی که چمن کلا که رنگرز زانست
 انوری را پیروی کرده و در قصیده :

هر کرا بخت همنان باشد در و کلب خدایگان باشد

در درج در عتیق لب ت همدجان نهاد.

شمر ظهیر را که گوید :

تساقمه تو تیر جفا در کمان نهاد ..

و در قصیده :

زهی نهال قدرت سروجویبار روان ...

شمر کمالا دین را با مطلع :

زهی کشیده جلال تو بر فلک دامن

متذکر میسازد :

سلمان در تغزل و تشبیه و غزل نیز زبردست بود و در آن رشته استادی نشان
 داد و ازین حیث مورد توجه خاص حافظ واقع شد و خواجه شیرازی بسی غزلهای
 او را تتبع نمود.

اینک چند بیت از تشبیهای در مدح سلطان اويس :

باد نوروز از کجا این بوی جان میآورد جان من بی تا بکوی دلستان می آورد
 جنبشی در خاک پیدا میشود ز اغاسی باد باد گویی از دم عیشی نشان می آورد
 گل بزیرب نمی دانه چه میگوید که باز بلبلان بی نوا را در فغان می آورد
 غنچه را در دل بسی معنی نازک جمع بود بلبل اکنون زان معانی در میان می آورد
 غنچه وقتی خرده در خرقة پنهان کرده بود گل کنون آن خرقة‌ها را در میان می آورد
 گل صبحی کرده پنداری که پیش از آفتاب باغبان گل را بدوش از بوستان می آورد
 کوه خارا پوش کش باقوت میبندد کمر باز سر در حله‌ای از پرنیان می آورد
 در جهان هر جا که آزاد است چون سوسهی منزل اکنون بر لب آب روان می آورد
 و چه خوش میآید در وقت رسیدن که سر و دستها بر دوش ید و ارقوان می آورد
 از مطالعه این چند بیت و مقایسه آن با ابیات تغزل آمیز شاعران پیشین می توان
 دید که مضامین تازه و تشبیهات نو در شعر سلمان کم نیست و این نکته موقع خاصی
 بشعر او می بخشد.

غزل ذیل سبک غزل سرائی عطار و سنائی و مولوی را بخاطر می آورد :

باز بجزیر زلف بار مرا میکشد در پی او میروم تا بکجا می کشد

نام همه عاشقان در ورق لطف اوست
گر قلمی میکشد بر سر ما می کشد
هر چه زنیك و بدست چو نه در دست اوست
بر من مسکین چرا خط خطا می کشد
بار تو من میکشم جور تو من میبرم
پرده ز رویت چرا باد صبا می کشد
حسن تو بین کز برم دل بچه رومبیرد
وین دل مسکین نکرت کز تو چها می کشد
بار غمت غیر من کس نتواند کشید
بر دل سلمان بنه آن همه تا می کشد
سلمان گذشته از قصیده ترجیع بند و ترکیب بند و قطعه و مثنوی و رباعی نیز
ساخته . در بحر و عروض نیز استاد بوده و قصاید و مثنوی در تمثیل آن فنون بنظم
آورده .

همچنین از ذوق عرفان و تصوف محروم نبوده و معانی آن مذهب را در اشعار خود
عین ساخته و از آن جمله آیات ذیل را در استفاد طبع و خوبستن شناسی پرداخته است:
گر سر و برگ کلاه فقر داری ای فقیر چار ترک باید اول تا رود کلاوت زبیش
ترک اول ترک مال و ترک ثانی ترک جاه ترک ثالث ترک راحت ترک رابع ترک خویش
و این آیات بیت نغمه منسوب بشیخ عطار را بخاطر می آورد که گفته :

در کلاه فقر میباشد سه ترک ترک دنیا ترک عقی ترک ترک

سلمان با وجود مداحی گاهی از بند گویی بشاهان خود داری نموده و ازین
طریق پیروی حقیقت کرده است . دو مثنوی عشقی سروده یکی موسوم است به جمشید
و خورشید که بسال ۷۶۳ بامر سلطان اویس ساخته دیگری فراتنامه نام دارد که آنرا
نیز بنام همای سلطان بسال ۷۷۰ سروده .

از ایاتی که درین اشعار سلمان موقع خاصی دارد و نظایر آن در آیات ایران
بندرت دیده میشود همانا آنهاییست که شاعر در نتیجه اقامت در بغداد و تماشای دجله
در وصف آب و جلوه و زیبایی آن سروده و گفته است :

دجله را اصل رفتاری عجب مستانه است پای در زنجیر و کف بر لبم کردیوانه است
در قصیده ای در وصف کشتی چنین میگوید :

یسر این زورق رخشنده بر آب روان میدرخشد چون دویسگر در محیط آسمان
دجله چون دریا و کشتی کوه در بالای کوه

سایان ابر است و خورشیدی زیر سایان

در ضمن وصف قصر شیخ حسن در بغداد گفته :

در تیره شب زبس لمان چراغ و شمع بر صبح روی دجله زند خنده از ضیا
سلمان در عصر خود شهرتی بسزا داشت و با شعراء و بزرگان زمان خود در اسله
و مشاعره مینمود و در نزد سلاطین مقرب بود .

در مدح او کافیست که دو بیت ذیل از خواجه حافظ که سبک او را اقتباس نموده
قل میشود .

سر آمد فضلی زمانه دانی کیست ؟ ز راه صدق و یمن نی ز راه کین و گمان
شهنشہ فضلای پادشاه ملک سخن جمال ملت و دین خواجه جهان سلمان
سلمان در اواخر عمر از نظر جلایریان افتاد و در ساوه آنرا اختیار کرده و گرفتار
پریشانی گشت و سرانجام بسال ۷۷۸ در همانجا وفات یافت .

حافظ - شمس الدین محمد حافظ که او را لسان النیب لقب میدهند در اوایل
قرن هشتم شاید در حدود سال ۷۲۶ هجری در شیراز تولد یافت : اسم پدری را
بهاء الدین نوشته اند که گویا در زمان سلطنت اتابکن سلفری فارس از اصفهان بشیراز
مهاجرت نمود و مادرش ظهراً اهل کازرون بود .

حافظ تحصیل علوم و کمالات را در زادگاه خود کرد و مجالس درس علماء
و فضلاء بزرگ زمان خود را که یکی از آنها قوام الدین عبدالله (متوفی در ۷۷۲) باشد
درک نمود و در علوم به قافی رسید و بشهادت محمد کلندام (که معاصر حافظ و از
فضلاء و مداومین درس قوام الدین عبدالله مذکور بود) شاعر بزرگ ماهبه و تحشیه کشف
و مصباح و مطالعه مطالع و مفتاح و تحسین قوانین ادب و تحسین دواوین عرب میپرداخته
که ظاهراً مقصود کشف زمخشری (متوفی ۵۳۸) در تفسیر و مصباح مطرزی (۶۱۰) در
نحو و مطالع الانوار من مطالع الاظفار تألیف یضای (متوفی در اواخر قرن هفتم) در حکمت
و یا شرح مطالع قطب الدین رازی در منطق و مفتاح العلوم سکاکی (۶۲۶) در ادب بوده
است .

حافظ قرآن شریف را زیاد مطالعه میکرد و آنرا حفظ داشت و تخلصش مشعر
بر آنست و از بعضی آیاتش نیز همان معنی مستفاد میکرد چنانکه گوید :

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ به - آئی که تو در سینه داری

و بدوق لطیف عرفانی که داشت تعالیم حکمت را با آیات قرآنی تألیف مینمود
چنانکه خود فرماید :

ز حافظان جهان کس چونده جمع نکرد لطایف حکما با کتب قرآنی

بروزگار جوانی حافظ سلاله اتابکان سلطری در فارس مدتی بود از بین رفته
و فارس مستقیماً تحت حکومت عمال مغول درآمده و محمود شاه از خانواده اینجو
بحکومت فارس منصوب گشته بعد مغلوب امیر پیر حسین نام از احفاد چوپانیان شده بود
در این بین یعنی سال ۷۴۲ بود که شاه شیخ جمال الدین ابواسحق اینجو پسر
محمود شاه با لیاقت و قابلیت که داشت پیر حسین و ملک اشرف چوپانی را از شیراز
بیرون کرد و خود حکومت فارس را بدست گرفت و تا ۷۵۴ آن ایالت را اداره نمود
ابواسحاق اهل عدل و داد بود و بهرمان شیراز کوشید و خود از ذوق ادبی بهره مند
بود لاجرم حافظ را نیز گرامی شمرد و جانب او را عزیز داشت و از اولین امرائی است
که جلب نظر شاعر شیرازی را کرد و بشکر او ممدوح او واقع شد و شاعر او را با
القاب جمال چهره اسلام، ده سپهر علم و حیه و نظایر آن بستود، هم از فضایل عصر
او بدینگونه نام برده :

بجهت سلطنت شاه شیخ ابواسحاق	پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد
نخست پادشهی همچو او را نبخش	که جان خلقی پرورد و داد عیش بداد
دگر بقیه ابدال شیخ امین الدین	که بمن همت لوکارهای بسته گشاد
دگر شهنشاه دانش عد که در تصنیف	بنای کار موافق بنام شاه نهاد
دگر کریم جوحاجی قوام دریا دل	که نام نیک ببرد از جهان بدانش و داد
دگر مرئی اسلام مجدد دولت و دین	که قاضی به از او آسمان نداد دیاد
نظیر خویش بنگذاشتند و بگذاشتند	خدای عز و جل جمله را بیامزد

شیخ امین الدین از ابدال متوفی و قاضی عبدالدین عبدالرحمن ایچی (متوفی
۷۵۶) از علما و حکمای عصر بود و کتب موافق در علم کلام از تألیفات اوست چنانکه
میاید، حاجی قوام الدین حسن از بزرگان بود و محصلی مالیت دیوانی داشت و حافظ
در جای دیگر نیز او را ستوده، مجدالدین اسماعیل (متوفی ۷۵۶) قاضی شیراز بود و
در مدرسه مجدیبه که بنام خود اوست تدریس مینمود.

بطور کلی میتوان گفت با اینکه عصر حافظ عصر انقلاب و خونریزی بود باز
علماء و بزرگان و شعراء و سخنگویان زیادی در فارس میزیستند و ازین جهت محیط
معنوی حافظ مساعد و سازگار بود حافظ را در زوال دولت ابواسحاقی که بدست محمد
مبارزالدین مؤسس سلسله مظفریان انجام یافت اشعاری است که نمونه تأثرات شاعر
است. مبارزالدین (۷۱۳-۷۵۹) تندخوی و ستمکار و متعصب بود و هدف کینه دویسر
خود شاه محمود و شاه شجاع گشته مغلوب آنها شد و دوجشم او را بامر شاه شجاع
میل کشیدند. حافظ در قصیده ای که مظلّمش اینست :

دل منه بردنی و اسباب او زانکه از او کس وفاداری ندید
از ستمکاری او یاد کرده و عاقبت کار او را چنین بیان مینماید :

آنکه روشن شد جهان ینش بدو میل در چشم جهان ینش کشید
از مظفریان مخصوصاً شاه شجاع پسر محمد (۷۵۹ - ۷۸۶) و شاه منصور
(۷۸۹ - ۷۹۵) آخرین حکمرانان این سلسله ممدوح حافظ واقع شدند جلال الدین
شاه شجاع خود ذوق ادبی و قریحه شاعرانه داشت و در زمان او شیراز از فشار
متمسین خشک و خشن خلاص یافت. حافظ چندین بار نام او را در اشعار آورده و
از آنجمله گفته است :

مظفر لطف ازل روشنی چشم اهل جامع علم و عمل جان جهان شاه شجاع
چنانکه از این بیت هم بدست میآید شاه شجاع از ادبیات و علوم بهره مند و
فارسی و تازی سخن شناس بود
شاه منصور بن شرف الدین مظفر بن محمد مبارزالدین ظاهراً آخرین ممدوح
شاعر است زیرا سلطنت او تصادف با سنوات اخیر عمر حافظ کرد و از او نیز در چند
مورد سخن به میان آورده و از آنجمله در قصیده معروف :

جوزا سحر نهاد حمایل بر ابرم

چنین گفته است :

منصور بن محمد غازی است حرز من وز این خجسته نام بر اعدا مظفرم
و از فحواي شاعر چنین پیدااست که از و حمایت خاص دیده و در زمان او سبب
شهرت شاعری و سخن پردازی او بقایت رسیده چنانکه گوید :

یمن دولت منصور شاهی علم شد حافظ اندر نظم اشعار

از سلاطین خارج فارس که حفظ یاد از آنها در اشعار خود نموده یکی سلطان احمد بن شیخ اویس بن حسن (۷۸۴-۸۱۳) پنجمین حکمران از جلاریان با سلاطین ایلکانی بود و آن سلسله از ۷۳۶ تا ۸۱۴ در مغرب ایران از بغداد تا آذربایجان حکومت داشتند و از شماری دیگر نیز مانند سلمان ساوجی، عید زاکانی آنان را مدح گفته اند.

مشهور است که سلطان احمد خواجه را از شیراز به بغداد دعوت نمود ولی شاعر بملتی آن دعوت را اجابت نکرد و غزلی را که بمطلع ذیل است پیش او فرستاد:

احمد الله علی ممدلة السلطان احمد شیخ اویس حسن ایلکانی

بنا بر روایت مؤلف تاریخ فرشته محمود شاه بن حسن (۷۹۹-۷۸۰) پنجمین حکمران از سلاطین بهمنی دکن هند که علم دوست و ادب پرور بود خواست حافظ را بدربار خواش ببرد و او را دعوت نمود و خرج راه فرستاد و خواجه این دعوت را پذیرفت و رخت سفر بست ولی چون به بندر هرمز رسید و سوار گشتی شد طوفانی در گرفت و شاعر شیرازی که آشوب پر خشکی بقدر کافی دیده بود نخواست گرفتار آشوب دریا هم گردد پس خود را بساحل رسانید و از مسافرت بشیمان گشت و غزلی را که بمطلع ذیل است ساخته پیش آن پادشاه فرستاد:

دمی باقم بسر بردن جهان بکسر نمی آرد بی فروشی دلق ما کزین بهتر نمی آرد

بقول شبلی نعمانی مؤلف کتاب شعر الجعم که بزبان اردو است غیاث الدین بن اسکندر از شاهان بنگاله نیز خواجه را دعوت کرد ولی چون مبدع تاریخ سلطنت او را ۷۹۲ نوشته اند اگر این دعوت وقوع داشته باشد ناچار قبل از جلوس وی خواهد بود زیرا در این تاریخ حافظ در گذشته بود.

حافظ برخلاف سمدی سفر طولانی نکرده و گذشته از مسافرت کوتاه تا بندر هرمز و یک مسافرت به یزد بقیه عمر را در شیراز که از صفا و زیبایی آن شهر و گلگشت و کنار آب رکن آباد همیشه سرور بوده صرف نمود چنانکه گوید:

نمی دهند اجازت مرا بسیر و سفر نسیم باد مصلی و آب رکن آباد

از سواح زندگانی حافظ آنکه او را فرزندی عزیز در جوانی از این جهان در گذشت و داغ در دل پدر نهاد و خود گوید:

دلآبدی که آن فرزانه فرزند چه بد اندر خم این طاق رنگین

بجای لوح سیمین در کناری فلك بر سر نهایش لوح سنگین

وفات خواجه حافظ بسال ۷۹۱ در شیراز اتفاق افتاد و در همان قسمت شهر که شاعر از گردش و تماشای آنجا دل خوشی داشت و گلگشت آنجا تخریجگاه او بود و مصلی نام دارد بخاک سپرده شد و اکنون بقعه شاعر در آنجا پیداست تاریخ وفات را گوینده ای در عبارت « خاک مصلی » اشعار کرده و گفته است:

چراغ اهل مصلی خواجه حافظ که شمع بود از نور تجلی

چو در خاک مصلی ساخت منزل بجزو تاریخش از خاک مصلی

سبك و افکار - بالطافت حس و سهولت و تأثر که از اشعار خواجه ساطع است عجب است که این شاعر در یاد دل در برابر وقایع خوین زمان خود که سرتاسر ایران دچار آشوب و میدان گیر و دار بود و فارس و شیراز نیز ازین مهر که جان بدر نبرد و حافظ بچشم خویش کشته شدن شاهان و ویران شدن خانمانها و جنگ های مدعیان و حتی ستیز گهای بین اعضای يك خاندان مانند مظفریان را میدید چگونه قوت و آرامش خیال خود را حفظ میکرد! گوی از يك ارتفاع معنوی تمام این حوادث را مانند امواج كوچك اقیانوس حقیر میدیده و نظرش بیشتر بر وحدت اقیانوس خلقت و معنی و هدف عالم متوجه بوده و اگر گاهی فکر او عصیان میکرد و بتأثر میگفته این چه شور است که در دور قمر می بینم همه آفاق پر از فتنه و شر می بینم

باز بسکونت خاطر خود بر میگشته و در يك جهان پر آشوب در زیر بل ویر، افکار پنهان آسمانی خود فراغت بل میجسته است این متانت عارفانه حافظ در قصاید او هم يك پیداست زیرا از جمله گویندگانی است که مدح خیلی نادر گفته و در آنهم ابدأ غلو نکرده و تملق نگار نبرده است و متانت را از دست نداده و با اینکه هرامبر بدوره خود قادر و قاهر بود او سخن را زبون نکرده و در ستایش از حد نگذشته حتی بمورد از پند گوئی نبراسیده و آنها را بحقیقت اینکه هر کسی سرانجام پسرای خود میرسد و این دهر کیفر کردار میدهد و شاه و گدا را یکسان میسجد آگاه ساخته و ایاتی نافذ و مؤثر سروده.

روح بزرگ و فکر توانای حافظ همانا از ذوق عرفانی بود که در وجود او بکمال آمد و مسلکی که سنایی و شیخ عطار و جلال الدین و سمدی هر یکی برین

و یانی از آن تعمیر کرده بودند در حافظ بحق تأثیر و اوج تعمیر خود رسید و مطالبی را که دیگران بتفصیل گفته بودند او در ضمن غزل های نثر کوتاه بهتر و شیرین تر ادا کرد و چنان در توحید تصوف مستغرق شد که در هر قصیده و غزل بهر عنوانی بود ییتی یا ایانی از آن مقصود بلند قالب عبارت در آورد و شاید بزرگترین خاصه شعر حافظ همین باشد و از همین استغراق در وحدت است که کثرت عالم و اختلاف ادیان و جدالها و بحثهای پیبوده را محال قائل نشد و گفت :

چنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر به چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
حافظ از عشقی که نسبت بحقیقت و بکردگی و وحدت داشت هر گونه خلاف و نفاق را نکوهش میکرد و بخصوص از ستیزگی های قشری و اختلاف ظاهری در عذاب و از دبا و تزویر زاهدان دروغی در رنج و اضطراب بود. حتی صوفیان ربائی را که اتساع بطریقت حافظ می نمودند ولی در واقع اهل ظاهر بودند و در ژنده پوشی و قلندری تظاهر مینمودند سخت سرزنش میکرد و نمیکخواست او را در عداد آنها بشمارند و میگفت :

آتش زرق و دریا خرم دین خواهد سوخت حافظ این خرقة پشمینه پنداز و برو
شاید از این لحاظ یعنی از لحاظ چشم و عصبان بر ضد ریا و سالوس کسی دیگر از شعرای ایران بدرجه حافظ نرسیده باشد.

استادی او در غزل است. غزل عارفانه در دست حافظ از طرفی بذروه فصاحت و ملاحظه رسید و از طرفی سادگی مخصوص پیدا کرد و چنانکه اشارت رفت در کلمات قصار معانی بزرگ و لطیفی را اشعار نموده گذشته از شیرینی و سادگی و ابجاز که در غزل حافظ مشهود است روح صفا و صمیمیت در هر بیت او جلوه میکند و پیداست که غزلهای استاد از دل در آمده و هر غزلی تعبیر لطیفی است از ضمیر گوینده آن و چه حکم همین ایمان است که شاعر از هر گونه ظاهر پرستی افراش کرده و روگردان شده و دام حیل و تزویر را پاره و آرایشهای مذاهب و فرق را رد نموده و ریاکاران را از شیخ و زاهد و صوفی در اشعار خود توبیخ کرده است.

حافظ خاصه در غزل گذشته از برقی که از آتش غزل شیخ عطار و مولوی گرفته از سبک عصر خود نیز اقتباس کرده پس در اساس پیروی از سبک سابقین و معاصرین خود مخصوصاً سمدی و خواجو و سلمان ساوجی و اوحدی و عماد قلیه

نموده و بسی از ابیات و غزلیات آن استاد نظیر غزل آن است اینک چند بیتی برای مقایسه و از راه نمونه آورده میشود:

خواجو (متوفی در ۷۵۳) :
باده مینوشم و از آتش دل میخوشم مگر آن آب چو آتش بنشاند جوشم
حافظ

گرچه از آتش دل چون خم می در جوشم مهر برب زده خون میخورم و خاموشم
عماد قلیه (متوفی در ۷۳۳) :

امید بلبل بیدلزل کل وفاداریست ولی وفا نکند شاهی که بازاریست
حافظ :

بنال بلبل اگر با منت سر یاریست که ما دو عاشق زاریم و کارما زاریست
سلمان ساوجی (متوفی ۷۷۸) :

خواهی که روشن شود احوال درد من در گیر شمع را و ز سر تا پا پیرس
حافظ :

خواهی که روشن شود احوال سر عشق از شمع پیرس قبه ز باد صبا پیرس
با اینهمه حافظ بهیچوجه در مقام تقلید توقف نکرده بلکه خود شیوه ای داشته و سخن را روشی از نو داده است و سر اینکه اشعار او نسبت با شمار خواجو و سلمان بیشتر ورد زبانهاست تنها از مقام معنوی و عظمت و نفوذ عرفانی او نیست بلکه لحن شیرین و نظم روان و متین او هم در آن شهرت مؤثر است و خود شاعر با حسن قریحه و لطافت ذوق و عطیه کشف که او را مسلم است مقام نظم خود را یافته و با اعتماد و اعتقاد گفته است :

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ بقر آنیکه تو در سینه داری
در واقع حافظ با قریحه عالی و روح لطیف و طبع گویا و فکر دقیق و ذوق عارفانه و عرفان عاشقانه که ویرا مسلم بود طرح سخن را طوری ریخت و اقسام عبارات و معانی را بهم آمیخت که در غزل عرفانی سبک مستقل و طرز خاص به وجود آورد چنان که آشنایان بادیات فارسی شعر او را بیدرنک میشناسند و لحنش را بی می برند.

حتی حافظ گذشته از ابتکار در یافت لفظ و تعبیر معنی کلمات و اصطلاحات

مضمون است. تمایل کرده که در آن خود «بتکر است و یا اگر دیگران هم بکار بردماند در کلام او بیشتر جلوه میکند نظیر:

«طامات» «خرابات» «مغان» «منیجه» «خرقه» «سالوس» «پیر» «هاتف» «پیرمغان»
«کرانان» «رطل گران» «زنار» «صومعه» «زاهد» «شاهد» «طلسمات» «دیر»
«کشت»

حافظ در سجع شمر از لطایف صنایع مانند ابهام و مراعات نظیر و تجنیس و تشبیه و امثال آن بکار برده و ابهام بیشتر میل نموده مانند این ایات:

شراب خورده و خوی کرده میروی بچمن

که آب روی تو آتش اوغوان انداخت (ابهام)
خرقه زهد مرا آب خرابت ببرد

خانه عقل مرا آتش میخانه بسوخت (مراعات نظیر)
دل ز پرده برون شد کجایی ای مطرب

بنالهان که ازین پرده کار مابنواست (تجنیس کامل)
لعل سیراب بخون تشنه لب یار من است

و زیبایی دیدن او دادن جان کار نیست (تشبیه)

برخی از تشبیهات معمول شاعران را حافظ نیز اقتباس کرده مانند تشبیه زلف به کفر و زنجیر و سنبل دام و گمند و مار، و تشبیه ابر و بکمان، و قد به سرو، و صورت به چراغ و گل و ماه. و دهان به پنجه و بسته. ولی این گونه صنایع ظاهری از تأثیر طبیعی سخن او سبک است. از کنایات و امثال زبان فارسی هم در نظم حافظ توان یافت مانند طبل زیر. گلیم زدن کنایه از پنهان کردن چیزی که پنهان نشود در این بیت:

دل گرفت ز سالوس و طبل زیر گلیم
خوشا دمی که بیخانه برکنم علمی
با این که غزل حافظ بنا بقاعده روشن و روانست باز ابیاتی در دیوانش توان یافت که ابهام و استعارات در آن مضامینی ایجاد کرده و پس از صرف فکر و نظر میتوان بدان پی برد نظیر ای بیت:

کس بدورتر گیت طرفی نیست از هایت
به که نروشد مستوری بمستان شما
از خواص معنوی شمر حافظ یکی آن که گاهی پیش می آید که در میان ابیات

یکغزل از حیث مطلب تنوع و اختلاف دیده میشود و بسا که یکی از علل این اختلافاً همانا الزام قافیه باشد مثلاً در غزل زیریابی:

ساقی بنور باده برافروز جام ما
مطرب بگو که کار جهان شد بکامها

ذکر ناگهان نام حاجی قوام بیشتر از راه سوق قافیه است.

چنانکه در فوق گذشته بنظرخواجه نیز حقیقت هستی یکیست و آن خدای تعالیست که در این جهان جلوه کرده. مظهر او بدایع عالم طبیعت و عشق معنوی و دل آدمیست و در واقع اوست که در همه جا حتی با خود آدمی هست گرچه خود در نیابد. برای دریافتن سر، وجود او رجوع بباطن و پی بردن بحقیقت نفس و رهبری پیر و تأیید حق لازمست:

یار هادل طلب جام جم از ما میکرد
آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد
گوهری کرسد کون و مکان بیرونست
طلب از گمشدگان لب دریا میکرد
مشکل خویش بر پیر مغان بدم دوش
کو بتائید نظر حل معما میکرد
دبدمش خرم و خندان قدح باده بدست
و ابدان آینه صدگونه تماشا میکرد
گفتم این جام جهان بین تو کی داد حکیم
گفت آنروز که این گنبد مینا میکرد
یدلی در همه احوال خدا با او بود
او نمیدیدش و از دور خدا یا میکرد...

حافظ در نتیجه این آنکه به خدا و فکر فراخ و نظر جهان بین و چشم نهان یاب دارای همتی عالی و فکری بلند و در کارها آسانگیر و باسرا آشنا و در ظهور و حواشی بیغم و در حریم عشق خاموش و مہرم است:

دوقی با من گفت پنهان کار دانی نیز هوش
کز شما پنهان شاید داشت راز میفروش
گفت آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع
سخت میگردد جهان را مردمان سخت گوش
و انکهم در داد جامی کز فروغش بر فلک
زهره دزرق آمد و بریط زانامی گفت نوش
تا نکردی آشنا زین پرده بولی نشنوی
گوش نامهرم نباشد جای پیام سروش
در حریم عشق توان زدم از گفت و شنید
زانکه آنجا جمله اعضا چشم باید بود گوش
در بساط سکنه دانان خود فروشی شرط نیست
با سخن دانسته گویا مرد بخورد یا خموش
گوش کن پندای پسر از بهر دنیا غم مخور
گفتمت چون در حدیثی گرتوانی دار گوش
گوش اوبه پیام اهل راز و صدای هاتف و پند پیر و سخن کاردان حتی بناله

درباب و چنگ بازاست و درموادی حقایق از زبان ایشان، که در حقیقت همه از یک زبان گویند، میشوند و از عالم حال رو به زاهدان پرقیل و قال نموده رندانه سخنها می گوید و ظهور یگانگی و شوق را در و جنت همه جهان دیده و با اشاراتی که گاهی عبرت انگیز و گاهی تمسخر آمیز است آنان را که اهل تظاهر و تفرقه اند این گونه ادب میکند :

عبدندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت که کنه دگران بر تو نخواهند نوشت
من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باشی هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت
همه کس طالب یارند چه هشیار و چه مست همه جا خانه عشقت چه مسجد چه کشت
سر تسلیم من و خشت در میکند ها مدعی گر نکند فهم سخن گو سر و خشت
نا امیدم مکن از سابقه لطف ازل تو بر سر پرده چاندانی که که خوبست و که زشت
نه من از پرده تقوی بدر افتادم و بس پدرم نیز بهشت ابد از دست بهشت
از اصطلاح باده و می و میکه که در شعر خواجه فراوانست اگر هم گاهی یکی
خون رزان و دیگری تیش که رندان را نمایند گاهی هم بدون تردید معانی عرفانی
بر می آید و شاعر در هر موردی یکی از این معانی را پرورده است مثلاً مقصود از می و
میخوارگی در موردی همانا تازیانه است که برای پرده دری از روحانیان ربانی عوام
فریب بکار میرود و در موافقی عالم صفا و پیریایی و بی غرور است و معلومست که مستی از
چنین باده ای کار آسانی نیست و رنج و ریاضت لازم دارد :

صبحدم مرغ چمن با گل نوساخته گفت ناز کم کن که درین باغ بسی چون توش کفت
گل بختدید که از راست نرجسیم ولی هیچ عاشق سخن سخت به عشوق نکفت
گر طمع داری از آن جام مرصع می لعل ای بسا در که بنوک مژه لبت باید سفت
تا ابد بوی محبت به شامش نرسد هر که خاک در میخانه بر خسار نرفت
در گلستان ارم دوش جو از لطف هوا زلف سنبل به نسیم سحری می آشت
گفتم ای مسند جم جام جهان بینت کو گفت افسوس که آن دولت بیدار بخت
سخن عشق نه آنست که آید بزبان ساقیا می ده و گونه کن این گفت و شفت
برای رسیدن بدر که حق که میکند واقعی آنست و مستی عارفان از آنچاست
بسا در که باید بنوک مژه سفت و در راه وصال رنجها کشید و اشکها ریخت و خاک
راه معرفت را بر خسار برفت . می پرستی چون آدمی را از خود بیخود میکند حافظ

آرادر مقابل خود پرستی استعمال میکند پس گاهی عشق ورزی و باده گساری عارفان
معنی حق پرستی و گذشتن از حرص و شهوت و آرزوی وصال حقیقت میدهد که حاضرند
در راه حق رنج برند و درد کشند و شکایتی نکنند :

منم که شهره شهرم به عشق ورزیدن منم که چهره نیالوده ام به بد دیدن
وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم که در طریقت ما کافر است رنجیدن
به پیر می که گفتم که چیست راه نجات بخواست جام می و گفت عیب پوشیدن
مراد دل ز تماشای باغ عالم چیست بدست مردم و چشم از رخ تو گل چیدن
بمی پرستی از آن عشق خود دزدم هر آب که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن
بر حمت سر زلف تو و اقامت و رنه کشش چون بود از آنسو چه سود کوشیدن
کوشش عارف در مقابل کشش عشق معنوی است یعنی میکوشد پاک و صافی بشود
و از چاه طیبت بدر آید و در بحر عمیق عشق حق که کرانه ندارد مستغرق شود و آلوده
عالم مادی نگردد :

دوش رفتم بدر می که خواب آلوده خرقه نردامن و سجاده شراب آلوده
آمد افسوس کنان مغبجه باده فروش گفت بیدار شو ای رهرو خواب آلوده
شست و شوی کن و آنکه بخراب است خرام تا نکرده ز تو این دیر خراب آلوده
بطهارت گذران منزل پیبری و مکن خلعت شیب چون شرف شیب آلوده
پاک و صافی شو و از چاه طیبت بدر آی که صفائی نهد آب تراب آلوده
گفتم ای جام جهان دفتر گل عیبی نیست که شود فصل بهار از می ناب آلوده
آشنایان ره عشق درین بحر عمیق غرقه گشتند و نکشتند بآب آلوده
شاعر اینگونه مستی معنوی و آزادگی از شهوات طبیعی را بیشتر از بیکار گوشزد

میکند باینکه در عین حال از حق طیبت هم نمیکند :

بسر جام جم آنکه نظر توانی کرد که خاک میکند کحل بصر توانی کرد
میاش می می و مطرب که زیر طاق سپهر بدین ترانه غم از دل بدر توانی کرد
گل مراد تو آنکه قصاب بکشاید که خدمتش چون نسیم سحر توانی کرد
بجزم مرحله عشق پیش نه قدمی که سودها کنی از این سفر توانی کرد
توکز سرای طیبت نمیروی بیرون کجا بکوی طریقت گذر توانی کرد
جمال یار ندارد قالب و پرده ولی غبار ره بشتن تا نظر توانی کرد

ییا که چاره ذوق حضور و نظم امور
ولی تواناب مشوق و جام می خواهی
دلا ز نور هدایت گر آگهی بایی
طریقت عارفان فداکاری و بلند نظری و از فیض اهل نظر بهره گرفتن و غرور
عقل را بکنار نهادن خلاصه از خود گذشتن و بجای خود خدا را دیدن است کسیکه در
میان خدا را دید خود را باخت و اگر خود را باخت :

سحر گاهان که مغمور شبانه	گرفتم باده با چنگ و چفانه
نهادم عقل را ره توشه از می	ز شهر هستیش کردم روانه
نکار می فروشم جرعه ای داد	که ایمن گشتم از مکر زمانه
ز ساقی کمان ابرو شنیدم	که ای تیر ملاحت را نشانه
نبندی زین میان طرفی کمر وار	اگر خود را به بینی در میانه
برو این دام بر مرغ دگر نه	که عقرا بلند است آشیانه
نبندد طرف وصل از حسن غاهی	که با خود عشق ورزد جاودانه
ندیم و مطرب و ساقی همه اوست	خیال آب و گل در ره بهانه
بده کشتی منی ناخوش بر ایم	ازین دریای ناپیدا کرانه

پس حافظ بحکم ذوق معنوی از طرفی مخالف با رویه شهوت پرستان و پروان
طبیعت و اسیران شهوت و از طرفی هم دشمن ریا و سالوس و زهد فروشی و عوام فریبی
است و گنبد دومی را که مردمی را همراه کند از اولی که زیانش راجع بخودشخص
است بیشتر میداند و در این بیت سلیقه خود را آشکار می سازد:

دلا دلالت خیرت کنم براه نجات
مکن نفس مباحات و زهدم مفروش
زهد ربانی و تقوی ظاهری و شریعت قشری هرگز موافق ذوق شاعر
عارف نباشد از دیگر سو فراموش کردن عالم روحانی و پرداختن بجهالت جسمانی
و کفایت کردن بشتن و لذت دنیای فانی شرط عقل و معرفت نیست ولی نکته ای
در این مقام هست که بخصوص در مورد حافظ نباید از دیده دور داشت و آن اینست
که بحکم اشعار او مقصود از عرفان درویشی و قلندری و خانه بدوشی و محرومیت
صرف از تمام لذایذ دنیوی و یخبری ازین جهان زندگی نیست زیرا هست آفریدگار
این جن را مقدمه آن جهان قرار داده و تا آنجا که خرد و ذوق و آیین آفرینش اجازم

هدد باید از زیباییها و دوستیهای این نشسته بهر مند شد و فرصت را غنیمت شمرد توان
گفت شاید غزلهای حافظ در این زمینه یعنی لزوم دریافتن فرصت زندگی و استفاده از
نصرت های این جهان مؤثر ترین غزلهای وی باشد :

دانی که چیست دولت دبدار یار دیدن در کوی او گدایی بر خسروی گزیدن
از جان طمع بریدن آسان بود ولیکن از دوستان جانی مشکل بود بریدن
خواهم شدن بیستان چون غنچه بادل تنک و اینجا بیکنامی پیراهنی دیدن
که چون نسیم با گل راز نهفته گفتن که سر عشقبازی از بلبان شنیدن
فرست شمار ^{ازین} فرست کز این دو ^{فرست} منزل چون بگذریم دیگر توان بهم رسیدن

باید از لطایف خلقت و جمال طبیعت بر خوردار شد و تا عمر کوتاه سپری نکرشته
و روزگار کمرانی نگذرته و تن ما خاک نشده میوه های مقصود را که خداوند در باغ
این سرای نهاده چیدم معنی و حال عالم محسوس را فهمید و چند روز زندگی را بخوشی گذراند:
نوبهار است در آن کوش که خوشدل باشی که بسی گل بدمد باز تو در گل باشی
من نگویم که کنون با که نشین و چه بنوشی که تو خود دانی اگر زیرک و عاقل باشی
جنگ در پرده همین میدهد پند ولی وعظت آنکه کند سود که قابل باشی
در چمن هر ورقی دفتر حالی دگر است حیف باشد که ز حال همه غافل باشی
قد عمرت بدهد غصه گیتی بگزاف گر شب و روز در این قصه مشکل باشی
کر چه راهیست بر از بیم زما تا بر دوست رفتن آسان بود ارواق منزل باشی
در واقع این چنین مینماید که وی خود بگفته خود در فرصت شماری و دریافتن
معنی زندگی و حفظ نشاط و داشتن روح قوی و فکر بلند و میل بوفاد و مروت و رغبت

بسی و عمل سرمشق بوده و اینگونه سخنان را مناسب حال خود گفته :
مزدع سبز فلک دیدم و داس مه نو بادم از کشته خویش آمد و هنگام درو
گفتم ای بخت بخشیدی و خورشید دمید گفت با این همه از سابقه نومید مشو
تکیه بر اختر شبگرد مکن کابن عیار تاج کادس ربود و کمر کبشرو
گر روی پاک و مجرد جو مسیحا فلک از فروغ ^{لو} بخورشید رسد صد پرتو
آسمان گو مفروش کابن عظمت کا ندر عشق خرمن مه بجوی خوشه پروین بدو جو
کو شواردر و لعل ارچه گران داری کوش دور خوئی گذران است نصیحت بشنو

هر که در مزرع دل تخم وفا سبز نکرد زرد رومی کشد از حاصل خود گامدرو
اگر شاعر گاهی چنانکه رسم اینجهانست بدشواری ها و ناکامیها بر خورده با
این اراده عارفانه و اندیشه نیرومند هرگز نشکسته و عزتش سست نشده و شوق
حیات و نور امید از دل او بدر نرفته بلکه سینه پیش حوادث داده و گفته چرخ بر هم زدم از غیر
مرادم بل شده وثبات و توانائی و بردباری و آزادگی خود را این گونه بیان نموده :

بر سر آنم که گر ز دست بر آید	دست بکاری زخم که غصه کسر آید
خلوت دل نیست جای صحبت اغیار	دیو چو بیرون رود فرشته در آید
صحبت حکام ظلمت شب بلد است	نور زخورشید خواه بو که بر آید
بر در ارباب بی مروت دنیا	چند نشینی که خواجگی بدر آید
بگذرد این روزگار ناختر از زهر	باز دگر روزگار چون شکر آید
بلبل عاشق تو عمر خواه که آخر	باغ شود سبز و سرخ گل بدر آید
صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند	بر اثر صبر نوبت ظفر آید

جامی - نورالدین عبدالرحمن جامی بسال هشتصد و هفده در محل خسر جرد
ولایت جام خراسان تولد یافت چنانکه خود گفت :

بسال هشتصد و هفده ز هجری نبوی که روز مکه به تیرب سرادقات جلال
ز اوج قلعه پرواز گشاده عز و قوم بدین حنیض هواست کرده ام پروبل
نام پدرش نظام الدین دشتی و جدش شمس الدین دشتی منسوب به محله دشت
اصفهان بوده بعد بولایت جام مهاجرت کرده اند .

تخلص جامی هم بمناسبت ولایت جام است و هم بحکم ارادت است که نسبت
بشیخ الاسلام احمد جامی (متوفی در ۵۳۶) داشته چنانکه خود فرماید :

مولد جام و رشحه قلم	جرعه جام شیخ الاسلامیت
لاجرم در جریده اشعار	بنو معنی تخلص جامیت

جامی از خورد سالی سالی بهرامی پدر بهرات وبعد بمرقند رفت و در آن
دیار که مراکز علوم اسلامی و ادبیات ایرانی بود بکسب علم و ادب پرداخت و در علوم
دینی و تاریخ ادب و کمال یافت سپس پای به عالم عرفان نهاد و بسیر وسلوک افتاد و
بیروی استادان و مرشدان مانند سعدالدین محمد کاشغری و غیاثی علی سمرقندی

وقاضی زاده رومی را شمار خود قرارداد و بدین طریق در راه ریاضت قدم زد روز
بروز بمقامات معنوی خود افزود تا بمرتبه ارشاد رسید و در سلسله رؤسای طریقه
تجسیدی که مؤسس آن مهردادین تهبشند بود درآمد و بعد از وفات سعدالدین کاشغری
که خلیفه تهبشندی بود خلافت این طریقت بدو تعلق گرفت شهرتش در روزگار
خودش شایع شد و بزرگ و کوچک او را شناختند و بنام او احترام گذاردند و با اینکه
امرا و وزیرستانرا مدح نمیکرد باز ایشان او را می ستودند و در صدر مجلس خود جای
میدادند و مقدمش را گرامی داشتند .

جامی مسافرتی دیگر کرد و زیارت حج بجای آورد و از راه دمشق به تبریز
برگشت و در ۸۷۸ بهرات وارد شد در این سفر جمعی از بغدادیان او را آزرده اند و
شاعر از آن شهر دل شکسته باز آمد و در قصیده ای نسبت بنادانی آنان لب بشکایت باز کرد
که مطلع آن اینست :

بکشی ساقیا بلب شط سر سبوی و ز خاطر م کدورت بغدادیان بشوی
بنا بروایت دولتشه که معاصر جامی بود وی در اواخر عمر پیشه شاعر را ترک
نمود و از آن بعد جز بندرت شعری نسرود و دل به تحقیق مسائل دینی گماشت و
چنین گفت :

جامی دم گفتگو فرو بند دگر	دل شیفته خیال میسند دگر
در شعر مده عمر گرانمایه بیاد	انگاری سیه شد ورقی چند دگر

از سلاطین معروف زمان جامی ابوالقازی سلطان حسین بایقرا بود که در سال
هشتصد و هفتاد و دو ابوسعید تیمور را شکست داده در هرات جلوس کرد و تا ۸۹۲
سلطنت نمود . سلطان گذشته از اینکه خود ذوق ادبی داشت وادبا را حمایت میکرد
وزیر دانشمندی مانند میرعلیشیر داشت که از فضایل عصر خود بود و در زبان فارسی
و ترکی بنظم و نثر تألیفات میکرد این وزیر دل آگاه با جامی دوستی خاص داشت و
شرح حال این شاعر را در کتاب خود موسوم به خمسة المنجربین آورد جامی از سلاطین
دیگر سلطان ابوسعید تیموری (۸۵۵-۸۷۲) و سلطان یعقوب آق قویونلو (۸۸۴-۸۹۶)
و جهان شاه قرا قویونلو (۸۴۱-۸۷۲) و سلطان محمد فاتح (۸۵۵-۸۸۶) پادشاه عثمانی
را در قصاید و اشعار خود نام برده .

توان گفت جامی بزرگترین شاعر و ادیب قرن نهم و آخرین شعرای بزرگ است مصوفه است که اسم او را میتوان ردیف انوری و سمدی و جلال‌الدین و حافظ و خیام و فردوسی برد و بعد از شعرای بزرگ در ایران بندرت ظهور نموده اند.

جامی نه تنها سروده بلکه در فون علوم دین و ادب و تاریخ نیز مهارتی بسزا داشته و از این حیث در میان دیگر شعرا دارای مقام مخصوصی بوده است امیرعلیشیر نوائی که خود از فضایل عصر بود در وصف کمالات جامی گفته:

عاجز از تعداد اوصاف کمال اوست عقل انجام گردون شمردن کی طریق اعور است
در اشعارش تأثیر شعرای سلف پیداست مخصوصاً شعرای مصوفه را اقتفا
نموده و سبک آنها را بکار برده. با این همه مقتدای خاص جامی در نظم هفت اورنگه
نظامی است و در غزلیات سمدی گرچه حفظ و خقانی و امیر خسرو نیز طرف توجه
او بوده است.

جامی هم مانند امیر خسرو با سخای قریحه موصوف و با کثرت تصانیف معروف است. بقول بعضیها تألیفات او از نظم و نثر موافق شماره حروف تخلص او «جامی» پنجاه و چهار دفتر و رساله است.

از آثار منظوم او یکی دیوان اشعار اوست که قصاید و غزلیات و مرابی و ترجیع بند و ترکیب بند و مشویات و رباعیات دارد. خود جامی دیوان را بر سه بخش کرده و آنها را فاتحه الشلب و واسطه لقد و خاتمة الحیات نام نهاده و دور نیست در این تقسیم از امیر خسرو پیروی کرده باشد. در بین این اشعار ملمعات نیز هست که شاهد وقوف کامل جامی بر زبان عربی است بطور کلی جامی قصاید متین و غزلیات عرفانی شیرین با اوزان نادر مطلوب دارد. در میان قصاید شعر اشعار روحانی و عقاید اسلامی کم نیست و هر يك دليل ایمان و دیانت اوست. در مقدمه این قصاید اشارات توجه جامی به شاعران سلف پیداست مثلاً قصیده:

چو بوند با دوست میخواهی ایدل ز چیزی که جز اوست پیوند بگسل
تا حدی منوچهر برادر نظر داشته و در قصاید:

معلم کیست عشق که کعبه خاموشی دستانش سبق نادانی و دانادلم طفل سبق خوانش
ایضاً: کنکرا بایوان شهر کز کاخ کیوان مر ترست

رخنها دان کش بدیوار حصار دین درست ..

خقانی را تتبع کرده و با همین روش از شاعران دیگر مثلاً امیر خسرو و خسرو پیروی نموده. در غزل ذوقی و غزل عرفانی نیز گاهی سخنان نثر و اشعار پر مفر سروده و در برخی از آن نافر و سرودن يك قلب آتشین را بر زبان آورده نظیر این غزل:

ریزم زمزه کو کب می ماه رخت شبها تار يك شی دارم با این همه کو کبها
چون از دل گرمی بگذشت خدنگ تو از بوسه پیکانش شد آبله ام لبها
از بسکه گرفتاران مردند بکوی تو بادش همه جان باشد خاکش همه فالها
از تلب و تب هجران گفتم سخن وصلت بود این هذیان آری خاصیت آن تنها
در غزل بسکه متقدمین از عارفان و بخصوص حافظ نظر داشته و گاهی با آنان نظیره ساخته. مثلاً در این غزل از حافظ پیروی کرده:

ساقی بیا که دور فلک شد بکام ما خورشید را فروغ ده از عکس جام ما
از غزلهای عرفانی جامی که در آن نغمه وحدت مینوازد یکی اینست:
مؤثر در وجود الا یکی نیست در این حرف شکر فاضلاشکی نیست
ولی جز زیر کان این را ندانند در بیا ذیر گردون زیر کی نیست
جمال اوست تابان و رنه بیرون دل مردان دل هر کسود کی نیست
عطای عشق بسیار است دردا کز آن بسیار ما را اندکی نیست
بار باب عمامه معنی فقر معجوب کاین تاج بر هرنار یکی نیست
چنانکه گفته شد جامی را در مثنوی خود نظامی را سر مشق خود قرارداد داده و در مقابل خمسة نظامی هفت مثنوی بعنوان هفت اورنگ مروده که اسامی آنها قرار ذیلست:
۱- سلسله الذهب در مسائل فلسفی و دینی و اخلاقی با حکایات و امثله از قبیل
عقاید و اصول اسلامی و تفسیر بعضی آیات قرآن و مطالب حکمی نظیر مسئله جبر و اختیار و معانی عرفانی مانند بحث در حقیقت حق که در این ایجاب آمده:

اوست مغز جهان جهان همه پوست خود چه مغز چه پوست چو نیمه اوست
بود کل جهان در او مستور کرد در کل بذات خویش ظهور
این مثنوی باسم سلطان حسین است و در ضمن از شعرای معروف مانند عنصری و رودکی و سنائی و نظامی و رمزی و انوری نام برده شده و جمله بوزن هفت پیکر نظامی است و آغاز آن این بیت است:

بسم الله الرحمن الرحيم

۲ - سلامان و اسال که از قصه‌ای قدیم اقتباس شده و آنرا پیش از شیخ الرئیس ابوعلی سینا اقتباس و تصنیف کرده است. در آن قصه نیز معانی عرفانی متظور است و جامی آنرا بنام یعقوب بیک پسر اوزون حسن آق قویونلو (۸۸۳-۸۹۶) بنظم کشیده.

۳ - تحفه الاحرار - مثنوی دینی و عرفانی بر وزن مخزن الاسرار نظمیکه در ۸۸۶ سروده شده و مرکب از ۱۲ مقاله است و در آن ناصرالدین عبیدالله معروف بخواجه احرار که از رؤسای طریقه هشتبندی و معاصر جامی بود ممدوح شاعر واقع شده مطلع آن این بیت است:

بسم الله الرحمن الرحيم هست صلا سرخوان کریم
 ۴ - سبحة الارار - که باز در معانی دینی و عرفانی و بنام سلطان حسین استو حکایت لطیف و تمثلات ظریف دارد آغاز سبحة الارار بدین بیت است:

ابتدای بسم الله الرحمن الرحيم الرحيم التوالی الاحسان
 و تمام مثنوی مرکب است از چهل عقد در موضوعهای گوناگون عرفانی از قبیل وصف دل و شرح سخن و استدلال از آثار پروردگار و اینکه حق تعالی حقیقت وجود است و در شرح تصوف و امثال آن و پس شرح هر عقد یک دو حکایت بر وجه حیل آورده چنانکه سابقین مانند شیخ عطار و مولوی همین طرز را معمول داشتند. مثلاً در عقد بیست و هفتم در باب اخلاص چنین گفته:

جست اخلاص دل از خود کردن کار خود را بخدا افکندن
 قد دل از همه خالص کردن روی چون زر بخلای آوردن
 دل با سبب جهان ندادن دیده بر حور جهان نهادن
 ساختن از دو جهان قبله یکی تافتن روی زهر و هم و شکی
 و بدین مناسبت این حکایت را آورده نسانای اخلاص و اهمیت آن را نشان دهد و بیابانی وصف ای قلب را نمایان سازد و معلوم نماید که قلب و نیت مهم است نه بیان و زبان:

عربی چند هم ذوق کنان لب گشادند بنادر سخنان
 یکی از نجد حکایت میکرد یکی از وجد روایت میکرد

بسم الله الرحمن الرحيم

یکی از ناله و محمل میگفت یکی از وادی و ساحل میگفت
 ناکهان مخلص از مملکت عجم زد بر منزل آن قوم قدم
 بنون ادبش راه نبود در زبان عرب آگاه نبود
 شد گمانش که دعا میخواند سخن از حمد و ثنا میراند
 او هم آنجا بتواضع بنشست گریه و آه و فغان در پیوست
 هر چه آهوم بیان میکردند با هم اسرار عیان می کردند
 او بتقلید همان را میگفت گوهر اشک بزرگان میسفت
 حشو میگفت و دعای پنداشت دم همیگفت و ثنا می پنداشت
 یک چون برایش آن خاص کلام بود در معنی اخلاص تمام
 یافت در باره وی حکم دعا داد خاصیت غفران و رضا
 شد از آن دعوت از نخوت دور جرم او غفو و گناهان مغفور

۵ - یوسف وزلیخا - معروفترین مثنوی جامی است و در وزن خسرو شیرین نظامی بسال هشتصد و هشتاد و هشت نظم شده و بنام ابوالغازی سلطان حسین اتحاف گردید آغاز آن بدین بیت است:

الهی غنچه امید بگشای گلی از روضه جاوید بنمای
 ۶ - یلی و مجنون که آنرا بوزن لیلی و مجنون نظامی در ظرف چهار ماه بسال هشتصد و هشتاد و نه سروده و ۳۷۶۰ بیت دارد و مطلع آن اینست:

ای خاک تو تاج سر بلندان مجنون تو عقل هوشمندان
 ۷ - خردنامه اسکندری - در وزن اسکندرنامه نظامی سروده شده و آن نیز بنام سلطان حسین است و پایان بیت آغاز میکند:

الهی کمال الاهی تراست جمال جهان پادشاهی تراست
 اینک بدلتیغی که در این مثنوی بر فرزند خویش فرماید:

بیای جگر گوشه فرزند من بنه گوش بر گوهر پند من
 صد فار بنشین دی لب خموش چو گوهر فشانی بمن دار گوش
 شنو پند و دانش بآن بار کن چو دانستی آنکه برو کار کن
 ز گوش ارنیقند بدل نور هوش چو سوراخ گوش و چو سوراخ موش
 بدانش که آن باکش یار نیست بجز ناخردمند را کار نیست

بزرگان که تعلیم دین کرده اند
که ای همچو خردان روشن ضمیر
بهر کار دل با خدا راست دار
بطاعت چه حاصل که پشت دوتاست
همی باشی روشندل و صاف رای
دم صبحگاهان چو گردان سپهر
از آن چرخ را بر توی حاصلست
چو باید بزرگیت پیرانه سر
بخشم درونی که آن غسّ تست
نصیحتگری بر دل دوستان
بدرویش محتاج بخشش نمای
تواضع کن آنرا که دانشور است
همچنین شاعر در موارد دیگری مثلاً در خاتمه بوسف و زلیخا پند و اندرز به فرزند
خود داده است .

چنانکه از ملاحظه مثنوی های فوق هم میتوان استنباط کرد جای بیشتر نظامی
را تتبع کرده و آثار آن شاعر را نصب العین قرار داده و سبک او را پیروی نموده جز
اینکه در صورت عمومی توان گفت جای ساده تر و گاهی شیرین تر از نظامی سخن
سرایی کرده با اینکه محقق است استاد نظامی در مثنوی داستانهای هنر و و یکنا و در
بین احاسن بیمنت است .

جای در مسقط نیز دستی داشته و مرثیه های مؤثر دلنشین ساخته که از آن جمله
یکی در مرثیه حاجک از پسرش صفی الدین است و اینک نندی از آن که معروف هم
هست نقل میگردد :

زیر گل تنگدل ای غنچه رعنا چو نی
سلك جمعیت ما یتوگست است زهم
بر سر خاک توام ای که ازین بیشترم
یتو در روی زمین تنگ شده رمن جای
میشود دیده یتا ز غباری تیره
زیر خاک آمده ای دیده یتا چو نی

خورد غمهای توام وه که خیال تو گهی
می نیرسد که درین خوردن غمها چو نی
رو بصحرای عدم تاختی از شهر وجود
من ازین شهر ملولی تو بصحرا چو نی
بطوریکه در فوق اشارت رفت جامی تنها شاعر نبوده و در علوم دیگر مانند
علوم دینی و لسانی و تاریخی هم دست داشته است . در این رشته ها استاد و تالیفات
متعدد است بشر فارسی که بعضی از معروفترین آنها نام برده میشود :

۱- قدالنصور فی مشرح نقش الفصوص که کتابی حکمی و عرفانی است و در شرح و
تفسیر عقاید شیخ محی الدین عربی (متوفی ۶۲۸) مؤلف فصوص الحکم و مختصر آن
یعنی نقش الفصوص است . در این کتاب جامی اقوال مفسرین دیگر فصوص خاصه عقاید
شیخ صدرالدین محمد قونی را نیز در نظر داشته تالیف قدالنصور بسال ۸۶۳ هجری بود .

۲- نفحات الاسر که در سال هشتصد و هشتاد و سه تالیف یافته و آن شرح حال
۶۱۴ تن از فضلا و علمه و مشایخ صوفیه را حاویست .

اصل این کتاب بزبان عربی تالیف محمد بن حسین سلمی نیشابوریست (متوفی در
۴۱۲) و موسوم است بطقف الصوفیه . بعد خواجه عبدالله انصاری (متوفی در ۴۸۱)
آنرا بزبان هروی تفسیر و توسیع نموده سپس جامی بر حسب دستور امیر علی شیر نوائی
آنرا از سر نو فارسی ادبی در آورده و تکمیل نموده و ترجمه احوال مشایخ را تا
زمان خودش آورده است

۳- لواح که موکب است از مقالات عمیق عرفانی و مشحون است با رباعیات
لطیف عارفانه .

۴- لواح که در شرح قصیده خبریه ابن فارض است که بسال ۸۷۵ تالیف یافته .
۵- شواهد النبوة که بسال ۸۸۵ هجری تالیف یافته و در شرح مقامات حضرت رسول (ص)
و وصف اصحاب اوست .

۶- اشعاع اللمعات که در ۸۸۶ تالیف و آن در شرح و تفسیر لمعات شاعر عارف
فخرالدین عراقیست (متوفی ۶۸۸) .

۷- بهارستان که در موقع قرائت گلستان سعدی با پسرش بوسف ضیاء الدین
به تالیف آن عزم کرده و بهمن سبک گلستان بسال ۸۹۲ انجام داده این کتاب مانند

گلستان مرکب از حکایات لطیف و نکات ظریف است و اشعار ملیح نیز دارد و ذکر شماره‌ای از شعراء و فضلا در آن آمده.

گذشته از آنچه مذکور افتاد جامی رسالات دیگر زیاد تألیف کرده از آن جمله است رسالاتی در مسائل دینی مانند تفسیر حدیث ایندر عقلی و اربعین حدیث که متن عربی را آورده و هر حدیث را بنظم فارسی شرح کرده و مناسک حج و رساله تهلیله و نظایر اینها و در علم و ادب و عروض مانند رساله در علم قوافی و رساله موسیقی و تجنیس الخط و منشآت و معنیات و غیره و در نحو و صرف مانند کتب فواید الفیایه معروف بشرح ملا جامی و در تاریخ مانند تاریخ صوفیان و امثال آنها.

پس جامی چنانکه در فوق هم اشاره رفت از سخن بردازان مشهور و منتقدان است معاصرین معروف او مانند بارو میرعلیشیر نوائی و دولت شاه نام او را بتعظیم و تکریم زبان آورده و از بلندی مقام و نفوذ کلام او در ایران و ممالک مجاور بحث کرده‌اند. امتیاز خاص جامی از مقدم و مرتب است که وی در عالم تصوف و عرفان احراز نموده و خلیفه و قطب پیروان آن مذهب بوده است.

تأثیر افکار و اشعار جامی در هندوستان و مخصوصاً در افکار و ادبیات عثمانی بسیار بود حتی سلاطین عثمانی مانند سلطان محمد فاتح (۸۵۵-۸۸۶) و پسرش سلطان با یزید ثانی (۸۸۶-۹۱۸) توجه و ارادات خاصی نسبت به او داشتند و با او مخایره و مراسله میکردند. در بین شعراء عثمانی عده ای سبک و عقاید جامی را تتبع و تقلید کرده و اولین بنای ادبیات عثمانی را روی اساس ذوق و شیوه ایرانی استوار نمودند.

وفات جامی بسال ۸۹۸ در هرات اتفاق افتاد و با اجلال و اعظام با حضور علماء و بزرگان و امرای زمان خاک سپرده شد. در ماده تاریخ وفات او این آیه مناسب آمده: ومن دخله کان آمناً.

ادبیات مشهور دوره مغول و تیموریان

تألیفات بشر فارسی در دوره مغول و تیموریان با وجود فتنه و آشوب در نواحی مملکت و انحطاط علم و معرفت باز زیاد بود و بدیهی است اگر وقایع ناگوار این دوره رخ نمیداد ادبیات بر مراتب بیشتر ترقی میکرد زیرا چنانکه در سابق

اشارت رفت مقارن هجوم مغول تمدن و ادبیات ایران تضییع تمام یافته و استادان و دانشمندانی ظهور کرده و شروع تألیف و تصنیف نموده بودند و آنچه را که از این همه خزاین علم و معرفت با واسطه مصون ماندن از آفت و نگهداری و دانش پروری سلاله‌های کوچک مانند اتابکان و جلاریان و مظفریان و آل کرت و دیگران و با حمایت و تشویق بعضی از سلاطین مآخرا مغول و تیموری باقی مانده تنها قسمتی توان شمرد از آنچه با وجود امنیت بلاد و آسایش عباد و مصونیت از مصائب مغول ممکن بود بدست ما رسیده باشد بعضی آثار شری مهم این دوره بر وجه ذیل ذکر میشود:

۱- کتاب‌های تاریخی

قبل از دوره مغول و تیموری تألیفات مشهور و مهم راجع بن تاریخ در ایران شده و بعضی از آنها مانند تاریخ طبری و تاریخ بیہقی و زین الاخبار و راحة الصدور در این کتاب مذکور افتاده است پس در واقع بنای تاریخ نویسی در ایران از دیر باز نهاده شده ولی تألیفات تاریخی در این دوره اخیر نسبتاً زیاده‌تر بود و چند کتاب معروف بنام شاهان مغول و تیموری بوجود آمد که امروز از مأخذهای مهم تاریخ عمومی ایران محسوب است.

تاریخ جهانگشا - از تاریخ‌های مهم این دوره تاریخ جهانگشا تألیف علاءالدین علاءالملک جوینی پسر بهاء الدین محمد است که خود در خدمت امرای مغول خصوصاً هلاکو خان و آقاخان بوده و از طرف آنان حکومت عراق عرب و مأموریت‌های دیگر داشته در این کتاب که مرکب از سه جلد میباشد مؤلف عادات و اخلاق و ظهور مغول و احوال شاهان خاصه چنگیزخان را تا وقایع سل ششصد و پنجاه و پنج شرح داده نیز در آن ضمن تاریخ خوارزمشاهیان و اسماعیلیه را آورده در اهمیت و شهرت این کتاب همان بس که غالب تاریخ نویسان معروف قسمت زیادی از مطالب را از این کتاب اقتباس کرده‌اند.

عطاءالملک ب - سل ششصد و هشتاد و یک در آذربایجان وفات یافته در مقبره سرخاب تبریز مدفون گشت.

طبقات ناصری - طبقات ناصری تاریخ عمومی است از ابتدا تا حدود سال ششصد و پنجاه و هشت هجری و عمده محتویات آن شرح تاریخ سلسله‌های سلاطین

هند است ولی در ضمن وقایع مهمی از تاریخ ایران مانند بعضی حوادث دوره غزنوی و شرح سلطنت مغول و مخصوصاً تفصیل قلع و قمع اسماعیلیه که غالباً مشهور خود مؤلف بوده در این کتاب با انشای متین و روانی بیان شده مؤلف این کتاب ابو عمر عثمان منهای الدین بن محمد سراج الدین از اهل جوزجان بوده که در هند میزیسته و سه بار از هند بر حسب مأموریت سفر ایران نموده و بناً از اتفاقات مهم آن زمان را بر آری المین دیده .

تاریخ یمنی - اصل این کتاب بری بدست ابونصر عتبی از ملازمان دربار سلطان محمود غزنوی در شرح حال این پادشاه و پدرش سبکتگین در اوایل قرن پنجم تألیف یافته و ابوالشرف ناصح گلبیکانی آن را در اواخر قرن هفتم بفارسی خوب و متینی ترجمه کرده .

این کتاب از حیث احتوای جزئیات تاریخ صحیح محمود غزنوی دارای اهمیتی است .

جامع التواریخ - جامع التواریخ یکی از تألیفات مهم و معروف تاریخی و معتوی وقایع تاریخ عالم خاصه شرح تاریخ و سلطنت مغول و تفصیل شاهی غازان میباشد مؤلف کتاب رشیدالدین فضل الله همدانی در نزد سلاطین مغول مانند آباقا و غازان و اولجایتو مقرب بوده و در دربار غازان منصب وزارت و خود و حکومت داشته و تألیف خود را در حدود هفتصد و ده هجری بختام آورده و این کتاب جلدسومی نیز در جغرافی داشته که مفقود است .

این کتاب رامهترین تاریخ مغول توان نامید . خواجه رشیدالدین نه تنها از وزراء بزرگ و رجال سیاسی ایران و مورخ محقق و معروف بوده بلکه در علوم و فنون دیگر نیز بصیرت کافی داشته و تألیفات مهم و مفید در مسائل دینی و ادبی نموده است . این وزیر دانشمند بسال ۷۱۸ بهایب حسودان و دشمنان بامر سلطان ابوسعید در تبریز کشته گردید .

تاریخ و صاف - این تاریخ تألیف ادیب شهاب الدین عبدالله شیرازی ملقب بوصاف الحضرة میباشد که معاصر رشیدالدین فضل الله بود و از طرف وی حمایت دید و بحضور اولجایتو معرفی شد تاریخ و صاف را توان گفت متمم جهانگشاست که از وقایع فتح بغداد بنمست هلاکو تا حوادث سال هفتصد و بیست و هشت یعنی تا زمان

آخرین شاه معروف مغول ابوسعید را حاوی است . کتاب و صاف در تطویل بلاطالع و تعقید عبارات و تصنع و اطناب نمونه سبک قلیل فارسی دوره مغول شمرده میشود ولی تحقیقات و تفصیلات مهم و سودمند را جمع بصیر مؤلف در آن مندرج است .

تاریخ مزید - تاریخ گزیده بعد از جهانگشا و جامع التواریخ و وصاف تألیف یافته بسبک آن ها نوشته شده و در واقع مطالب عمده آن از جامع التواریخ اقتباسی گردیده این کتاب در حدود هفتصد و سی ختم یافته و بدین طریق مطالبی تازه در اواخر آن آمده مؤلف آن حمدالله مستوفی قریشی تاریخ فصل دیگری نیز که مستوفی وقایع از اول اسلام تا دوره مغول میباشد بسیاری شاهنامه در هفتاد و پنج هزار بیت بنظم کشیده و آن را در سال ۵۳۷ بختام آورده و ظفر نامه نام داده . نیز همین مؤلف کتاب جغرافی مهمی در شهر بلاد و راههای ایران باسم زهرة القلوب بتاریخ هفتصد و چهل تألیف نموده . حمدالله ه . توفي بسال ۷۵۰ در قزوین وفات یافت .

زبدة التواریخ - زبدة التواریخ تاریخ عمومیست در چهار جلد ولی جلدهای سوم و چهارم که عمده تاریخ بعد از اسلام ایران بوده است در دسترس نیست و شاید از بین رفته باشد . مؤلف زبدة التواریخ خواجه نورالدین لطف الله معروف بحافظ ابر و اهل هرات و منظور تیمور و پسرش شاهرخ و مخصوصاً طرف توجه بایستقر بوده و کتاب را در ۸۳۰ تألیف نموده .

از تواریخ دیگر این دوره میتوان مجمل فصیحی تألیف فصیحی خوانی را ذکر نمود که تاریخ عمومی مفید و مختصریست از ابتدای اوایل قرن نهم نیز تاریخ مطلع الهدی تألیف عبدالرزاق سمرقندی شایان ذکر است که حوادث بین تولد سلطان ابوسعید ایلخانی و ابوسعید تیموری یعنی وقایع بین ۷۰۴ - ۹۷۲ را معتنوی است . همچنین تاریخ هرات - تألیف مصین الدین اسفزاری در اواخر دوره تیموری بوجود آمده .

ظفر نامه - ظفر نامه تاریخ مفصل تیمور است در دو جلد از ولادت تا وفات آن حکمران (۸۰۷) . مؤلف آن شرف الدین علی یزدی از ادله و شعراى اوایل دوره تیموریانست و همدست شهرت او در زمان شاهرخ (۸۰۷ - ۸۵۰) بود و بسال ۸۵۸ در وطن خود یزد وفات یافت . يك قسمت مطالب ظفر نامه از يك تاریخ دیگر مسمی .

بهین اسم تألیف نظام الدین هاشمی است که معاصر تیمور بود و در ۸۰۴ فرمان تألیف آنرا از خود تیمور یافت چنانکه در مقدمه ظفر نامه نظام شاهی هم مذکور است هر دو ظفر نامه نسبت بکتابی مانند تاریخ و صاف بخاری ساده و خالی از زواید و عبارات متکلف انشاء شده.

روضه الصفا - مهمترین تاریخی است که در دوره تیموریان تألیف یافته و آن در هفت جلد و محتوی تاریخ اسلام و ایران خاصه تیموریان تا اواخر سلطنت ابوالغازی سلطان حسین باقر است که سال ۹۱۶ وفات یافته مؤلف آن محمد بن خاوند شاهی محمود معروف بمیر خواند از نجیب زادگان بلخ و ملتزمین مجلس میر علی شیر نوائی بوده و در ۹۰۳ در هرات وفات یافته و بقیه این تاریخ یعنی محتویات جلد هفتم تا وقایع چند سال بعد از وفات مؤلف گویا از طرف نوه مؤلف خواند میر تکمیل شده است. نیز خواندمیر در ۹۰۵ روضه الصفا را در تألیفی موسوم بخلاصة الاخبار مختصر کرده.

۴ - در تاریخ شعرا و عروض

گذشته از تاریخ عمومی کتابهایی نیز در تاریخ ادبی ایران و علم شعر در عصر مغول و تیموری تألیف یافته که معروف های آنها لبالبالب و تذکره دولتشاه و کتاب المعجم میباشد.

لبابالبالب - لبالبالبالب مهمترین کتاب فارسی است در شرح حال شعرا و ادبای ایران از ابتدای شعر فارسی تا زمان مؤلف و آن بر دو جلد است که جلد اول مخصوص شرح حال و نقل اقوال سخنگویان از سلاطین و امیران و وزیران و علماء و دانشمندان و جلد دوم مخصوص شعر و ادبای دیگر می باشد و اسم و ترجمه ۱۶۹ شاعر در آن آمده لبالبالبالب ظاهرأ در حدود سال ۶۱۸ یعنی اوان استیلای مغول تألیف یافته مؤلف آن محمد عوفی کتابی دیگر نیز موسوم به جوامع الحکایات مشتمل بحکایات ادبی و اشعار و امثله منفرقه تألیف کرده. پدر عوفی از مرو بوده و خودش در بخارا تحصیل نموده و در بلاد خراسان سفر کرده و بهندوستان نیز رفته و لبالبالبالب را در آنجا بنام حسین بن شرف الملک تألیف نموده و او وزیر ناصرالدین قباچه بود که تا ۶۲۵ در قسمت سند هندوستان سلطنت داشت و علمای ایران را که از دست مغول فرار میکردند حمایت مینمود.

تذکره دولتشاه - بعد از لبالبالبالب مهمترین تذکره فارسی تذکره اشعار اعدولتشاه سمرقندی است که در حدود ۸۹۲ یعنی سلطنت تیموریان تألیف گشته و آن شرح حال قریب ۱۰۵ تن از شعرای فارسی زبان را محتویست از ابتدای اوایل قرن نهم. دولتشاه بن علاء الدوله سمرقندی از امیر زادگان و در جل و اعیان و پدرش از ندمای شاه رخ و خودش در هرات از مقربان ابوالغازی سلطان حسین و امیر علی شیر نوائی و معاصر مولانا جامی بوده و اسم و مدح و فضایل هر سه تن را در اواخر این کتاب آورده و این تذکره را بنام علی شیر کرده زیرا تألیف آن به تشویق و پشتیبانی این وزیر دانشمند بوده است. **المعجم** - مهمترین کتاب فارسی در عروض و قوافی و نقد الشعر که بما رسیده المعجم فی معاییر اشعار المعجم تألیف محمد بن قیس رازی میباشد.

این کتاب نه تنها جامع قواعد این سه فن است بلکه امثله و اشعار مفیدی نیز در آن ذکر شده و اسامی بسیاری از شعرای بزرگ و خاصه معاصرین خود مؤلف در آن آمده که این مسئله بس مهم میباشد و مؤلف از اهل ری بوده و در موقع هجوم مغول در خدمت محمد خواورزمشاه از شهری به شهری میرفته سرانجام از هراس مغول به فارس گریخته و در سال ۶۲۳ بخدمت اتابک سعد بن زنگی رسیده و بعد از وفات وی خدمت اتابک ابوبکر را که مدد و حامی سعدی بود التزام نموده است کتاب المعجم را که گویا آنرا قبل از آمدن بخاری بتازی تألیف نموده بوده است در این موقع یعنی حدود ۶۳۰ پاریسی کرده است.

گذشته از آنچه مذکور شد تألیفات متعددی بگرد ترجمه و شرح حال و مرانی ازین دوره باقی مانده و از آن جمله میتوان گفت الانس تألیف جامی و مجالس العناق تألیف سلطان حسین و روضه الشهداء حسین واعظ و رشحات پسر او علی را ذکر نمود روضه الشهداء در ذکر مصائب حضرت امام حسین (ع) و باران اوست و میتوان گفت قدیمترین کتابیست که مدین تفصیل مصیبت ائمه را ذکر کرده مدتها در مجالس عزای آن کتاب نقل میکردند و گویا اصطلاح روضه خوانی از نام همین کتاب آمده باشد.

۴- در اخلاق

تالیفات راجع به علم و اخلاق بهر بی و فارسی در ادوار گذشته زیاد بوده و بعضی از آنها نام برده شده. در دوره مغول و تیموری نیز حکما و دانشمندان در این موضوع تصنیفات نموده اند که از جمله آن اخلاق ناصری و اخلاق جلالی و اخلاق معینی و انوار سبیلی میباشد.

اخلاق ناصری - اخلاق ناصری کتابی است در اصول اخلاق یا حکمت علمی مؤلف آن حکیم مشهور نصیر الدین طوسی است که آنرا بنا به خواهش ناصر الدین عبید الرحیم ابن امی منصور حاکم اسمعیلیه در قهستان از کتاب اخلاقی این مسکویه بنام طهاره الاعراق فی تهذیب الاخلاق ترجمه و خلاصه نموده خود نیز مطالبی بر آن افزوده است تألیف آن در حدود سال ۶۳۳ حصول یافت.

اخلاق جلالی - عمده مطالب این کتاب که موسوم به لوامع الاشراف فی مکارم الاخلاق و در تهذیب اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدن است بتصدیق خود مؤلف از اخلاق ناصری اقتباس شده. مؤلف آن جلال الدین دوانی (متوفی در ۹۰۸) از قریه دوان حوالی کازرون فارس شخصی حکیم و عارف بوده و این کتاب را به خواهش سلطان خلیل مسرحین از شاهان آق قویونلو در نصف ثانی قرن نهم تألیف نموده

اخلاق معینی - اخلاق معینی کتابی است در صفات و مبادی اخلاقی و آن در چهل باب است و بنام ابوالغازی سلطان حسین در تاریخ نهصد تألیف یافته مؤلف آن حسین واعظ کاشفی است.

انوار سبیلی - این کتاب معروف که اصول اخلاق را بطرز حکایت از زبان و خوش بیان مینماید اصلش همان کتاب کلیله و دمنه است. مؤلف آن نیز حسین کاشفی مذکور فوق میباشد که گویا نظرش بر این بوده کلیله ابوالعالی نصر الله را بشیوه بهتر و ساده تری تحریر نماید و اشعار و امثله تازی را ترك کند ولی این مقصود حاصل نگشته و شیوه این کتاب تابع سبک متکلف زمان شده و انوار سبیلی هرگز بتألیف و لطافت کلیله نرسیده است. با اینهمه انوار سبیلی از کتاب های بسیار معروف فارسی است و مخصوصاً در هندوستان مشهور است و حسین واعظ که از فضایل امامی زمان سلطان حسین بوده و تألیفات دیگر نیز کرده در این کتاب رسوخ و تسلط خود را در زبان فارسی بخوبی ابراز نموده.

علماء و عرفاء و حکمای عصر مغول و تیموری

که غالباً بهر بی تألیفات کرده اند

۱- **السلام التقلی و السلام هدی** -

شهاب الدین سهروردی - ابوحنس محمد بن محمد مشهور بشهاب الدین مانند سلف خود شهاب الدین که ذکرش گذشت از قریه سهرورد زنجان است. اقامتش غالباً در بغداد و مورد توجه و احترام خلیفه عباسی یعنی الناصر الدین الله بوده.

نجم الدین رازی - شیخ نجم الدین ابوبکر عبدالله بن محمد رازی نیز از مشایخ عرفای زمان خود بود و در هجوم مغول اول به اردبیل سپس به بلاد روم رفته و در آنجا کتاب موسوم به مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد را که در عقاید و معانی تصوف است به فارسی تألیف نمود. وفات نجم الدین در ۶۶۵ واقع شد.

خواجه نصیر طوسی - ابوجعفر نصیر الدین محمد بن محمد بن حسن طوسی اصلش از توابع قم بوده. بسال ۵۹۷ در طوس تولد یافت و تحصیلات کرد در علوم حکمت و ریاضی و نجوم تجریدی تمام رسانید و در سبک حکمه و علمای درجه اول ایران درآمد. قبل از هجوم مغول خواجه با امرای اسمعیلیه مربوط بود و بعد از مغول از مقرین حضور ملا کوخان و ندیم و مستشار او گردید و در سفرهای مهم بوی رفت و آمد نمود و راهنمایی کرد و امرای مغول از ارشاد او منتفع بودند خصوصاً از ملامتی که خواجه در نجوم داشت او را به تحقیق و رصد واداشتند و علم نجوم بدلات او بشفرت زیاد کرد و در مراغه با مرعلا کوخان و نظارت خواجه رصدخانه بزرگی تأسیس یافت و خواجه زبجی باسم زج ابلغانی ترتیب داد.

تألیفات مهم خواجه در ریاضی و منطق و نجوم میباشد که عبارت است از:

تحریر اقلیدس در هندسه و تحریر مجسطی در هیئت و شرح اشارات ابوعلی در منطق و حکمت که پیش از وی امام فخر رازی همین کار را کرده و در ضمن اعتراضاتی نیز بر او علی وارد ساخته و خواجه در اشارات آن اعتراضات را دفع کرده نیز کتاب تجرید العقاید او کتابی است حکمی در کلام و ادبای عقاید شیعه.

از تألیفات مهم خواجه نصیر فارسی گذشته از اخلاق ناصری که مذکور افتاد اساس الاقباس در منطق و تذکره نصیری در هیئت و رساله اوصاف الاشراف در

عرفاند سی فصل در نجوم و معیار الاشعار در عروض و قافیه است.

نوذ خواجه نصیر در دیبلمنول فایده‌ای بزرگ علوم و ادبیات ایران رسانید زیرا شماره‌ای زیاد از دانشمندان و کتب و مؤلفات را از آفت محو شدن نجات داد. وفات خواجه در ۶۷۲ در بغداد اخلاق افتاد.

۱- قاضی بیضاوی - ابوالخیر ناصرالدین عبدالله بن عمر از اهل یمضای فارس بود و در شیراز قضای قضائی داشت. از فقها و مفسرین بزرگ عالم اسلام بشمار است. از تألیفات معروف او یکی کتاب تفسیر میباشد که موسوم است به انوار التزیل و اسرار التاویل دیسکر طوابع الانوار و مطالع الانظار است در توحید متهاج الوصول است در علم اصول و دیگر کتبی است در خلاصه اخبار تاریخی موسوم به نظام التواریخ که فارسی نوشته. قاضی بیضاوی قسمت اخیر عمر خود را در تبریز صرف کرد و بسال ۶۸۵ در آن شهر وفات یافت.

زکریای قزوینی - عمادالدین زکریای محمود قزوینی در ادب و شعر صاحب قریحه بوده و مخصوصاً به علوم جغرافی آشنائی کامل داشته است از تألیفات معروف او عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات است در عجائب و غرائب حیوانات و کتب آثار البلاد و اخبار المباد است در تاریخ و جغرافی و احوال نوزده تن از شعراى معروف ایران در آن آمده وفات قزوینی در ۶۸۲ بوده.

قطب‌الدین شیرازی - قطب‌الدین محمود بن محمود شیرازی در ششم صدوی و چهار در شیراز تولد یافت از دانشمندان معروف ایران بود و در اغلب علوم عبر مانند طب و نجوم و حکمت و موسیقی اشتهار داشت و ذوق ادبی و قریحه شعری نیز مالک بود. مدتی در آذربایجان زیست و از مجالس درس خواجه نصیرالدین استفاده نمود و در کار رصدخانه مراغه با او شرکت داشت سپس بیلا در روم شناخت در آنجا با مولانا جلال‌الدین ملاقات کرد بعد به تبریز برگشت و در ۷۱۰ در آنجا وفات یافت. شیخ شطرنج خوب می‌باخته و چنگ نیک مینواخته است.

از تألیفات مهم او شرح قانون ابن سینا در طب و شرح حکمت الاشراق شهاب الدین سهروردی در حکمت است. نیز شیخ بفارسی کتب دره التاج را که از تألیفات

برگزیده است که راجع به حکمت در زبان فارسی موجود است تصنیف و التفتة الشاهیه و لهایة الادراک را در نجوم تألیف نمود.

قاضی عضدالدین ایجی - قاضی عبدالرحمن بن احمد از علمای معروف فارس و معاصر و طرف توجه و احترام شیخ ابوالحسن اینجو و مظفریان و همزمان خواجه حافظ بود. از تألیفات مشهور او کتاب مواقف و فوائد غیاثیه و شرح مختصر این حاجب است در علم کلام و فاش بسال ۷۵۶ اخلاق افتاد.

قطب‌الدین رازی - قطب‌الدین محمد بن رازی از شاگردان عضدالدین ایجی و از علمای زمان خود بود و قسمت اخیر عمر خود را در بلاد شام گذراند. در حکمت و منطق تألیفات دارد از آن جمله است شرح الرسالة الشمسیه معروف به شرح شمسیه در منطق که بنام خواجه غیث‌الدین محمد است و در شرح کتاب کاشی قزوینی است نیز کتاب اوامع الاسرار فی شرح مطالع الانوار است از تألیفات مشهور قطب‌الدین یکی نیز کتاب محاکمات است که در آن ضرر رازی و خواجه نصیر طوسی را (بمناسبت اختلاف آن دو استاد در شرح اشارات) محاکمه کرده است.

وفات قطب‌الدین بسال ۷۶۶ در شام واقع شد.

باید دانست که در عصر مفلود و در ادوار سابق بر مفلود و شعرا و سخنگویان و علماء و دانشمندان بمراتب بیشتر از آن بوده اند که در این فصول مندرج است مخصوصاً عرفا و حکما و متجملین و هاشان و خطاطان در عصر مفلود و تیموریان بوده اند و در واقع صنعت کاشی و تذهیب و خوشنویسی در زمان تیموریان ترقی خاصی نموده و مراحل پیموده است و صدراعظم ایران در آن فنون کار کرده اند.

پس نقاشیها و تذهیبها در سیم هائی دوره صفوی و طرح قالی و نقشه کاشی در اساسی قدیم تر بود و در دوره سلجوقی و تیموری ترقی نموده و بعصر صفوی رسیده است.

منابع - تذکره‌های فارسی (رجوع بآخر این کتاب خود) - خلاصه مفید دوره

مفلود ج ۳ تاریخ ادبی براون - تاریخ مفلود تألیف آقای عباس اقبال - راجع به سدی: کتاب پرفسور هانری ماسه (فرانسوی) ایضاً مقدمه گلستان چاپ طهران بقلم آقای میرزا عبدالعظیم خان قریب ایضاً براون و آت - ایضاً سیدی نامه باهتمام وزارت فرهنگ طهران ۱۳۱۶ - دیوان گلشن راز با شرح محمد لاهیجی چاپ سنگی طهران - راجع بجلال‌الدین:

ولدنامه با تصحیح و مقدمه آقای هاشمی چاپ طهران - اینها متعینات دیوان شمس تبریزی
 باهتمام و مقدمه آقای ایرد گنبد اصفهان - اینها مکتوبات مولانا جلال الدین چلباشی
 استانبول با مقدمه آقای ولد چلباشی ۱۳۵۶ قمری اینها شخصیت مولوی تالیف آقای حسین
 شجره - مناقب الماروفین بقلم افلاکی از مریدان و معاصرین مولانا (خطی) - فهرست
 ربوح ۲ - اینها برارون واته و نیکسون - اینها مولانا جلال الدین محمد (شرح حال حقیقی مولانا)
 تالیف آقای مروزانفر طهران ۱۳۱۵ - مصلحتین شرح حال امیر خسرو مهرست ربوح
 ۶ - اینها کلیات امیر خسرو چلباشی و خطی (در کتابخانه مسجد سپهسالار طهران) - شرح
 احوال افضل کاشی بقلم آقای نفیسی چاپ طهران - خواجوی کرمانی : مقدمه و روضه الانوار
 چاپ طهران باهتمام آقای کوهی کرمانی بقلم آقای حسین مسرور - اینها ترجمه خواجوی
 آقای سید نفیسی چاپ طهران - جام جم اوحدی مرافقه چاپ طهران باهتمام آقای وحید
 دستگردی - شرح حال ابن بین بقلم آقای رشید یاسی چاپ طهران - اینها دیوان ابن بین
 (خطی) متعلق به آقای مهدی بیانی - اینها دیوان ابن بین با مقدمه و تصحیح آقای سید
 نفیسی طهران ۱۳۱۸ - شرح حال سلمان ساوجی بقلم آقای یاسی چاپ طهران - جمال الدین
 عبدالرزاق بقلم آقای نفیسی مجله ارمغان سال ۴ - دیوان کامل جمال الدین باهتمام آقای
 وحید دستگردی طهران - شرح حال حافظ : شعر البسم تالیف شبلی نعمانی (بزیان اردو)
 جلد اول (این کتاب بهشت آقای شعر داعی بخاوسی ترجمه و طبع شد و جلد های دیگر
 تهیه میشود) - مقدمه محمد گلندام بر دیوان حافظ - اینها شرح حال حافظ بقلم آقای
 سیف پور فاطمی چاپ اصفهان از نشریات روزنامه اشگر - اینها تحقیقات مستشرقین که
 از کتاب برون واته میتوان پی بآنها برد - اینها مقدمه مرحوم خطابی بر دیوان حافظ
 چاپ خلخال طهران - اینها حافظ تشریح باهتمام آقای مؤید طهران - اینها حافظ چه
 میگوید تالیف آقای محمود هومن - اینها حافظ نامه تالیف مرحوم سید عبدالرحیم خلخالی
 طهران - اینها حافظ شیرین سخن تالیف آقای محمد معین طهران ۱۳۱۹ - آخرین دیوان
 مصحح حافظ با اهتمام آقایان محمد قزوینی و دکتر فنی طهران ۱۳۲۰ نفیسی - اینها احوال
 و آثار حافظ تالیف آقای سید نفیسی طهران ۱۳۲۱ - اینها دل شیدای حافظ (جزوه)
 بقلم آقای مسعود فرزاد راجع به جامی - تقویم تربیت بقلم مرحوم تربیت چاپ تبریز - اینها
 مقدمه آقای یاسی به سلمان و ابسال چاپ طهران اینها ترجمه سلمان و ابسال بفرانسوی
 باهتمام بریگتو باربس ۱۹۱۱ با مقدمه ای مفید در تصوف و عروض و شرح حال حامی
 اینها مقدمه آقای محیط به چاپ بهارستان چاپ طهران اینها شرح مقدمه فهرست ربوح
 ۲ - دیوان کمال خیجندی (خطی) متعلق به آقای مهدی بیانی - دیوان سلمان ساوجی
 نسخه خطی بخط آقای نفیسی .

مقدمه های مفید تاریخ جهانگشا و الحسم و لباب الالباب و دولتشاه چاپ فرانک
 بقلم آقای میرزا محمد خان قزوینی - اینها المعجم چاپ طهران باهتمام آقای مدرس
 رضوی طهران ۱۳۱۴ - نامه دانشوران - دوة التاج تالیف قطب الدین شیرازی بکوشش

و تصحیح آقای جلال سید محمد مشکوة ۱۳۱۸-۱۳۲۰ - منتخب اخلاق ناصری با مقدمه
 و اهتمام جلال هاشمی طهران ۱۳۲۰ - روضات الجنات - مجالس المؤمنین - قصص العلماء -
 تاریخ ادبیات عرب تالیف بروکلمان (آلمانی) اینها تالیف نیکلسن (انگلیسی) اینها
 تالیف هوار (فرانسوی)

۵- دوره صفویه تا آخر قاجاریه

تیمورلنک مؤسس سلطنت تیموریان قویست بود و سر بداران و آل کرت و
 مظفریان و جلایریان را از میان برداشته و سر تاسر ایران را بر فرمان خود در آورد بعد
 از وفات او اولادش در ایران حدود صمد سلطنت کردند ولی سطوت او را نداشتند
 چنانکه بتدریج فتور و نشست در دولت تیموریان رویداد و جلایریان باز جانی گرفتند .
 و سلسله های قره قویلو و آق قویلو ظهور نموده متعاقباً در آذربایجان تسلط پیدا
 کردند در نقاط دیگر ایران نیز علم عسبان بلند شد در این بین جوانی دلیر و نیرومند
 موسوم به اسمعیل از احفاد شیخ صفی الدین اردبیلی که نام سلاله صفوی از دست ظهور
 کرد پدر اسمعیل حیدر ، اول کسی بود ازین سلاله که قوه سیاست را ضمیمه فو
 روحانی خاندان خود نمود و با اوزون حسن آق قویلو جنگید . اسمعیل در نهمد و
 پنج دتبریز به تخت سلطنت جلوس کرد و سلطنت صفویان را تأسیس و در اندک مدتی
 تمام ایران را تسخیر کرد و بدینگونه صفویان قریب دو سده و چهل سال در ایران
 حکمرانی کردند ولی شاهان بعدی این سلسله کفایت پیشینیان را نداشتند بطوریکه
 در روزگار آنان افغانها هجوم بایران آورده اصفهان را که پایتخت بود گرفتند . در
 این حال نادر شاه افشار ظهور کرد و افغانها را از میان برد و سلطنت صفویه را منقرض
 ساخت و در هزار و صد و چهل و هشت جلوس نمود و سلسله افشار را تأسیس کرد و در
 مدت سه سال از بغداد تا دهلی را جزو ممالک ایران قرار داد . افشاریان بنوبه خود
 مقهور کریم خان زند (۱۱۶۳-۱۱۹۳) شدند و قریب زندیان نیز قاجاریان بودند که
 بعد از چندین سال مخاصمت سرانجام آنان را مغلوب کردند . استیلای افغان و سلطنت
 افشاریان و اقتدار زندیان قریب نیم قرن امتداد داشت . آقامحمد خان قاجار در هزار
 و صد و نود و سه جلوس نمود و بار دیگر ایران از کشمکش طوایف خلاص شد و سلاله
 قاجار نزدیک به صد و پنجاه سال در ایران حکومت کرد .

در میان این سلاله ها عمده دوره صفویان و قاجاریان از جهت تاریخ ادبی ایران دارای اهمیت میباشد زیرا، در فاصله افراس صفویان و تأسیس سلطنت قاجاریان که قریب پنجاه سال طول کشیده است با اینکه ایران از اهل علم و فضل خالی نبود ظهور طوائف مختلف و تشتت و مخاصمت چندان مجال سکوت و فرصت به نادر شاه و کریمخان زند نبخشید تا فراغت خاطر از پی ترویج ادبیات بر آیند.

چون صفویان شیعی متعصب بودند تشیع را مذهب رسمی ایران قراردادند از اینرو نظم و شرمذهبی در این عصر ترقی کرد شعرا بجای مدح شاهان به نعت انبیا و اولیا پرداختند و مدح و مرثیه آل رسول را موضوع قراردادند و علمه در جمع اخبار و آثار شیعه و شرح و بسط قه و حدیث کوشیدند و از امتیازات این دوره آنکه مسائل دینی را که سابقاً معمولاً به ربی نوشته میشد بیشتر ب زبان فارسی تألیف کردند و کتبی مانند جامع غبلی شیخ بهائی و حلیۃ المتقین و تألیفات دیگر دینی و اخلاقی مجلسی و ابواب الجنان قزوینی در علوم دینی و احادیث و نظایر اینها بوجود آمد تنها مجلسی که ذکرش بیاید قریب پنجاه کتاب و رساله در مسائل دینی به فارسی نوشت. شاهان صفوی با اینکه غالباً به پیشرفت سیاست مذهبی تعلق داشتند و با طوائف ازبک و افغان و روس و عثمانی در جنگ بودند با این همه به حمایت علم و ادب نیز میپرداختند چنانکه مورخین دربار و علمه و قضا را حمایت و تشویق مینمودند. بعضی سلاطین و شاهزادگان صفوی مانند سلطان ابراهیم و شاه عباس و القاس میرزا و شاه طهماسب و سام میرزا خود ذوق ادبی داشتند و شعر میسرودند و سام میرزا تذکره شعرائی نیز ترتیب داد چنانکه بیاید.

صنایع ظریفه که در عهد تیموریان ترقی داشت در دوره صفوی نیز رونق گرفت از قشاق و خوش نویسان معروف این دوره کمال الدین بهزاد از استادان دربار سلطان حسین باقرا بود و اوایل صفویه را درک کرد بعد از او استادانی مانند میرک و سلطان محمد و میر سید علی ظهور نمودند که جمله در تبریز ملایم دربار شاه طهماسب بودند. همچنین علیرضا عباسی در این فن اشتیاق بزرگ داشت. قالی بافی باوج کمال رسید و کاشی سازی و صنعت معماری نیز مورد تشویق خاص سلاطین صفوی واقع شد چنانکه مساجد اصفهان به تنهایی شاهد زیبای ترقی حیرت بخش این دو هنر تواند بود.

با اینهمه عصر صفوی را میتوان بطور عمومی عصر انحطاط ادبی ایران محسوب داشت در واقع خرابی های دوره مغول و تیموریان تأثیرات عمده خود را در علم و ادب در این قرنهای تالی بخشید. نه تنها این دوره از وجود گویندگان بزرگ خالی بود بلکه موضوع مهم نظم پیشینیان یعنی غزل و شعر عرفانی متروک گردید زیرا شاهان صفوی از هر دو اعتراض داشتند. نظم و شعر فارسی تنزل صریحی نمود و سخن فارسی بقیه لطافت و بساطت قبل از مغول را بساحت و عبارت پردازی و زبور و زینت های زاید لفظی بیشتر استعمال شد و مضامین مبتذل و نازک کلامهای زنده در شعر معمول گردید و در اغلب احوال شاعر و نویسنده، هم خود را به تشبیهات و اجناس و ابهام و استعاره معروف و نظرش را با فکر غریب و معانی عجیب محطوف داشت و صدها شاعر و شاعر نويس و مؤلف در ایران و هندوستان ظهور کرده و پیروی از این سبک که آنرا سبک هندی نام داده اند نمودند و توان گفت سخن پردازان هندی در این طرز بیشتر از گویندگان ایران غلو کردند و بزیئت و طعنه الفاظ و باریکی و پیچیدگی معانی پرداختند.

با اینهمه نباید تصور کرد عصر صفوی از نظم و شعر خوب بکلی محروم بود بلکه در میان شعرای آن عده که عده آنان بسیار بود اشخاصی مانند صائب تبریزی و وحشی و کلیم و عرفی و هاتف اصفهانی و امثال آنان و درین شعرای هند مانند فیضی اشعار نغز و خوش آیند سروده اند و مخصوصاً بعضی از آنان از متقدمین پیروی کرده و احیای طرز قدیم را آزموده اند. بخصوص باید دانست در عین اینکه سبک معروف بسبک هندی (یعنی سبکی که شاعران عصر صفوی که بیشتر دوهند، زیسته اند معمول داشتند) همه اش عبارت از معانی پیچیدگی و خملغم نبود بعضی مضامین بسیار نغز و لطیف که نمونه نظر دقیق و اندیشه باریک گویندگان هنرمند است بوجود آورد و شاهد آن مفرداتیست که در ذکر صائب و عرفی و فیضی مذکور میقتدر واقع این طرز نماینده هنر باریک بینی و دقیقه یابی و لطیفه کاریست که جز فکر های ورزیده و اندیشه های پخته بدان نرسد و این حقیقت را مطالعه اشعار صائب و فیضی و عرفی و کلیم و امثال آنان روشن میسازد. حتی میتوان گفت این سنج مضمون سازی از خواص و لطایف ادبیات ایرانست و در ادبیات مغرب زمین پدید نیست.

از مسائل مهم ادبی عصر صفوی نفوذ و انتشار زبان و ادبیات فارسی در ممالک مجاور خاصه هندوستان چنانکه میدانیم زبان اصلی ایران با زبان قدیم هندوستان که سنسکرت باشد پیوند است و عقاید قدیم و داستانهای باستان دومملکت نیز بهم شبیهند و اغلب از يك منشاء هستند.

زبان فارسی با فتوحات مسلمین در هند و مهاجرت پارسیان در قرون اولیه اسلام و فتوحات سلطان محمود شروع و با سلطنت غزنویان و غوریان در آن دیار انتشار یافت و بعد با تأسیس سلطنت مغول در آن مملکت بلوچ ترقی رسید.

مؤسس سلاله مغولی هند بابر معروف بود که نسبتش به پنج واسطه بشیمور میرسید و بسال ۹۳۲ حمله به پنجاب برده و لاهور را گرفت و تأسیس سلطنتی نمود که بالغ بر سیصد سال در هندوستان دوام یافت.

بابر و پسرش همایون و نوه اش اکبر و پسر او جهانگیر و اعقاب آنان بزرگترین حامیان علوم و ادبیات ایرانی و طرفداران زبان فارسی بودند و تحصیلات عمده آنان بفارسی بود و آثار و اشعار و تصانیف سخنوران ایران را میخواندند. در دیار آنان معمولاً فارسی صحبت میشد و آنجا مجمع شعراء و فضلاء ایرانی و فارسی گوینان هندی بود و خود این شاهان بفارسی شعر میسرودند و در ترویج سخن فارسی بذل مجهود مینمودند.

نه تنها شاهکارهای استادان ایران از شاهنامه فردوسی و گلستان سعدی تا آثار و تصانیف حافظ و جامی و کتب شرعی و ادبی و تواریخ ایرانی کاملاً در هندوستان رواج پیدا کرد و شماره زیادی از فضلا و شعراء ایران به هند آمدند و کمال عزت و حرمت دیدند و به آزادی بسخن سرایی پرداختند بلکه عمده زبانی شعراء و علماء و مورخین و نویسندگان در خود هند ظهور نمودند و بفارسی سخن سرایی و تألیف و تصنیف کردند. حتی بتأثیر زبان فارسی يك لغت محلی که آنرا لغت اردو مینامیم و از السنه هند بشماراست مرکب از کلمات هندی و فارسی و عربی بوجود آمد و سبک و شیوه ایرانی بر نظم وثر آن زبان تطبیق گردید و شعرائی از ایران و هند در آن زبان طبع آزمایی کردند.

بدینگونه گویندگان معروف مانند صاحب تبریزی و فیضی دکنی و عرفی شیرازی

و نظیری و نیشابوری و ظهوری خجندی و امثال آنان در هند شهرت یافتند و بتتبع آثار متقدمین ایران پرداختند و سبکی را که سبک هندی معروفست معمول داشتند و اشعاری که در فوق اشاره بدان شد بوجود آوردند. نیز علماء و مؤلفین و خوشنویسان و نقاشان و متشیان زیاد بدید آمده و تحت نظر تشویق شاهان هند به ترویج صنایع و افکار ایرانی کوشیدند.

شاهان مغول هند مخصوصاً فن تاریخ را ترقی بخشیدند و تألیفات مهم و سودمند در تاریخ عمومی و تاریخ هندوستان بزبان فارسی بوجود آمد که از آن جمله میتوان برای مثال از تصانیف ذیل نامبرد:

تاریخ الهی - تألیف احمد بن نصر الله که تاریخ هزار ساله اسلامی و تا وقایع ۹۹۷ را حاوی است و بامر، اکبر شاه تصنیف یافته.

منتخب التواریخ - تألیف محمد یوسف بن شیخ که تاریخ عمومی و تا وقایع جلوس شاه جهان یعنی سال ۱۰۳۷ را محتویست.

منتخب التواریخ - تألیف عبدالقادر بدایونی در تاریخ عمومی هند که تا وقایع سال ۴۰ سلطنت اکبر شاه یعنی تا سال ۱۰۰۳ را حاویست.

گلشن ابراهیمی - یا تاریخ فرشته تألیف محمد قاسم هند و شاه استرآبادی که تا وقایع سال ۱۰۱۵ را آورده.

اکبر نامه - تاریخ مفصل اکبر شاه و تیموریان هند تألیف شیخ ابوالفضل وزیر دانشمند آن پادشاه در سه جلد و يك جلد چهارم موسوم به آئین اکبری.

هم چنین تواریخ زیاد دیگر مانند روضة الطاهرین و مرآة العالم و مرآة الصفا و طبقات اکبر شاهی و نظایر آنها.

بدیهی است مطالعه این تواریخ از لحاظ تاریخ و ادبیات ایران هم بسی سودمند است.

سلاطین هند به نقل بعضی کتب و داستانهای معروف هندی بفارسی نیز اهتمام نمودند و مؤلفاتی در علوم و قصص و داستان مانند مهابارات و راماین بزبان فارسی ترجمه شد.

بطوریکه در فوق نیز اشارت رفت سبک فارسی هندی عین تقلید سبک ایران است مگر اینکه گاهی تکلف و عبارت پردازی در هند بیشتر بوده نه ایت بتدریج

سخنگویان هند بعضی ترکیبها و مضامین پیچیده تازه بمیان آورده و در مواردی لغات و کلماتی را استعمال خاصی که در ایران معمول نبوده است قائل شده اند.

در این عصر ادبیات با سبای صغیر و معانی عثمانی نیز راه یافته و در آندیار رواج خاصی پیدا نمود نفوذ فارسی در آن دیار با سلطنت سلجوقیان روم (۴۷۰-۷۰۰) شروع کرده و در دوره مغول عده زیادی از مؤلفین و دانشمندان و شعراء و عرفای ایران مانند شهاب الدین سهروردی و نجم الدین رازی و مولانا جلال الدین و دیگران بآن دیار شتافته و موجب انتشار زبان و ادبیات فارسی شدند. سلطان ولد پسر جلال الدین یکی از بانیان ادبیات عثمانیست و مثنوی ولدنامه او مدتها سرمشق اتخاذ شد.

شعرا و نویسندگان عثمانی نه تنها در نظم و نثر ترکی عیناً سبک و شیوه و کلمات و تراکیب و معانی ایرانی را تقلید و اقتباس کرده و استادان ایران را سرمشق اتخاذ نمودند و مخصوصاً از شعرای عرفانی مانند مولوی و حافظ و جامی پیروی کردند بلکه برخی خود بخارسی شعر سرودند و در واقع عده از سخنگویان آندیار مانند فضولی ذواللسانین بودند باید گفت فیضی و عرفی و صائب و جامی در عثمانی نفوذ خاصی داشته اند.

سلاطین عثمانی هم مانند سلطان محمد و بایزید و سلیم اول و احفاد آنان علاقه خاصی بزبان و ادبیات فارسی نشان داده خود در آزمان شعر میسرودند و به سخنگویان ایران ارادت میورزیدند و نویسندگان عثمانی مانند ضیا پاشا تذکره بنام شاعران ایران تألیف میکردند.



ادبیات ایران از اواخر قرن دوازدهم باینطرف نهتنی پیدا کرد و شیوه دوره مغول و سبک هندی روبره زوال نهاد و شعرا و نویسندگانی بتتبع آثار متقدمین مانند منوچهری و عنصری و فرخی و معزی و انوری و خاقانی برخاستند و مضامین تودرتو و مکرر و عبارات مکلف بتدریج کمتر شد و سخنورانی در نظم و نثر فارسی متین و سالمی بوجود آوردند و تشبیهات و استعارات و مضامین دور از ذهن را از نظم و سجع و تکلف و تکرار و الفاظی را از شر دور کردند و سخن پردازانی مانند نشاط و قاضی و قائم مقام و امثالهم اقرا آنان گذشتگان را احیاء نمودند.

پس دوره قاجاریان از جهت ادبی بی اهمیت نبود و بازگشتی بسبک قدیم پدید آمد و فضلا و ادبای بسیار ظهور نمود. کتب تاریخی و علمی زیاد تألیف یافت و آثار بزرگ مانند تکملة روضة الصفا و ناسخ التواریخ و نامه دانشوران و قصص العلماء و مجمع الفصحاء و امثال آنها بوجود آمد. بعضی از شاهان و شاهزادگان قاجار خود شاعر و مؤلف بودند چنانکه فتحعلی شاه دیوان اشعار دارد و ناصر الدین شاه قصاب و غزلیات سروده. عده ای از شاهزادگان قاجار نیز مانند رضوان، سلطان فرخ، فخر و قاجار غیره هم اشعار سروده و قصاب و غزلیات و مثنوی ها گفته آند فرهاد میرزا فرزند عباس میرزا نایب السلطنه گذشته از سرودن اشعار و رساله ای در شرح حال پدرش نوشته و چون زبان انگلیسی میدانست يك نصاب انگلیسی نظم کرده و خلاصة الحساب شیخ بهائی را بخارسی ترجمه نموده و يك جغرافیای عمومی بنام جام جم که بالغالب آنرا از کتاب انگلیسی گرفته بود تألیف نمود. محمود میرزا برادر عباس میرزا نیز نویسنده و بود. خلاصه آنکه دوره قاجار را میتوان از لحاظ سبک فارسی و کثرت شعراء و فضلا و وفور مؤلفات دوره ترقی ادبیات ایران نامید.

روابط زبانی و ادبی بین ایران و فرنگستان عمده در این دوره شروع نمود و کتب و رسائل در علوم و ادبیات و قصص و روایات مانند داستان تلمک از فرانسه بخارسی ترجمه شد. نیز دخول کلمات فرانسه و روسی بزبان فارسی در این عهد آغاز کرد.

شعراي معروف

محتشم کاشانی - از معروفترین شعرای دوره صفوی محتشم کاشانی شاعر دربار شاه طهماسب بود. گرچه این شاعر بروزگار جوانی اشعار ذوقی گفت و غزلرانی نمود حتی بمدیحه گفتن نیز اهتمام کرد ولی سپس بملاحظه تمایب دینی و احساسات تشیع در دربار صفوی موضوع تازمائی پیش آورد یعنی اشعاری مبنی بر تذکر مصائب اهل بیت سرود و در این سبک شهرت یافت و اشعارش معروف گشت بطوریکه میتوان او را معروف ترین شاعر مرثیه گوی ایران دانست گرچه شعرای معدودی قبل از او و شعرای زیادی بعد از او در این سبک سخن سرائی کرده اند. شاید اولین محرك این شاعر در سرودن اشعار اندوهگین مرگ برادرش باشد که

از قراره معلوم او را بهشت بسته آورده و بیاد برادر ایات مؤثر غم انگیز لطیف ساخته .
در میان قطعه ها و غزل های عاشقانه او نیز ایاتی بر مضمون دار توان یافت از
سنگ این دو بیت .

کمند مهر چنان پاره کن که گر روزی شوی ز کرده بشیمان بهم توانی بست
دلی دارم که در تنگی درو جز غم نمیکند غمی دارم ز دل تنگی که در عالم نمیکند
از مرانی معروف محشم یکی آنست که با این ایات آغاز میکند :
باز این چه مشورتش است که در خلق عالمست باز این چه نوحه چه عزا و چه ماتمست
باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین بی فتح صور خسته در عرش اعظمست
گویا طلوع میکند از مغرب آفتاب کاشوب در تمامی ذرات عالمست
گر خوانش قیامت دنیا بید نیست این رستخیز عام که ناهش محرمست
ترجیع بند محشم نیز در مثنوی شهبان کر بلا مشهور است .
وفات او بسال ۹۹۶ اتفاق افتاد .

عرفی شیرازی - جمال الدین محمد عرفی پسر بدرالدین از شعرای معروف
زمان صفویه است که شهرتش عمده در هند بود . تولدش در شیراز اتفاق افتاد و بعد از
تحصیلات ایام جوانی مسافرت هند کرد در آنجا نیز با شعرا و فضایی فارسی زبان
معشرت نمود و نفوذ و نام پیدا کرد و آخر بمجلس اکبر شاه که مجمع شعرا و فضلا بود
بلا یافت . قصاید و غزلیات و قطعات عرفی معروف و مخصوصاً در هند ترکیه مورد تحسین
و تقدیر و تقلید واقع شد . از قصاید معروفش یکی آنست که در نعمت حضرت علی سروده
و مطلعش اینست :

جهان بگشتم و در داکه هیچ شهر و دیار ندیده ام که فروشد بخت در بازار
عرفی بتقلید نظامی بتصنیف خمسه پرداخت و تنها دو مثنوی از آن را نظیره
بر مخزن الاسرار و خسرو شیرین ساخت شیوه شعر عرفی نسبت بمعمول خصوصیتی دارد
که میتوان آن را شیوه فارسی هندوستانی گفت و از این حیث عرفی طرز سخنش
شبهاتی بسبک امیر خسرو و فیض هندی دارد . این طرز بجای خود شیرین و متین
است و شاید بتأثیر همین عذوبت بیان باشد که عرفی صبت سخن خود را شنیده و بخود
بالیده و خوشتن را ستوده و از آن جمله گفته است .

نارنج سمدی بهشت خاک شیراز از چه بود گر نمیدانست باشد مولد و امانی من
عرفی جز دیوان اشعار ترجیع بندی بنام گلشن راز و رساله مشهور صوفیانه باسم
نفسه دارد . وفات عرفی در عهد جوانی یعنی بمن سی و شش در تاریخ ۹۹۹ در لاهور
اتفاق افتاد .

صائب تبریزی - محمد علی صائب پسر میرزا عبدالرحیم اصلش از تبریز بود
چنانکه گوید :

صائب از خاک پاک تبریز است هست سمدی گر از گل شیراز
پندرش در زمان شاه عباس باصفهان مهاجرت نمود و صائب در آنجا حدود سال
هزار و ده هجری تولد یافت و بعد از تحصیلات در اوایل جوانی سفر مکه نمود و بعد
عزیمت هند کرد و مدتی در کابل اقامت ورزید و مورد توجه ظفر خان والی آنجا که خود
قریحه شاعرانه داشت واقع شد . بعد به همراهی ظفر خان بدر بار شاه جهان رفت و در
تزد آب پادشاه تقرب پیدا کرد . اقامتش در کابل و هند شش سال کشید چنانکه
خود گوید :

شش سالی رفت که از اصفهان بهند افتاده است تو سن عزم مرا گذار
مسافرت او بهند در حدود ۱۰۳۶ اتفاق افتاد و یکی از عوامل این مهاجرت
رنجیدگی او از قدر نشناسی هم میهنان خود بود چنانکه از این ایات معلومست :
بلند نام نکردد کسیکه در وطنست ز نقش سلاه بود تا عقیق دریمست
دل ریمده ما شکوه از وطن دارد عقیق ما دل پر خونی از بمن دارد
بعد پندرش او را از هند باصفهان بازخواست . چون صبت سخنش در هند و ایران
بلند بود لاجرم جلب نظر شاه عباس ثانی را نمود و آن پادشاه او را بنواخت و ملک -
الشعرا را خود قرارداد و صائب آن پادشاه را بستود و قهه جنگ او را با شاه جهان که
در ۱۰۵۹ اتفاق افتاد بسلك شعر کشید .

صائب از شاعران معاصر خود و از گذشتگان یاد کرده و نسبت بخواجه حافظ
ارادت بی سزا داشته و سخن او را ، دروی تأثیر عظیم بوده است چنانکه خود گفته :
ز بلبلان خوش الحان این چمن صائب مرید زمزمه حافظ خوش الحان باش
بجز نسبت با استاد سخن سمدی شیرازی توجهی وافر داشته و در استقبال بیت شیخ
که فرموده :

قیامت میکنی سعدی بدین شیرین سخن گفتن مسلم نیست طوطی را در ایامت شکر خانی چنین گوید:

در این ایام شد ختم سخن بر خلمه صائب مسلم بود گرزین پیش بر سعدی شکر خانی
صائب با اینهمه رغبت و مهر و محبت نسبت بشاعران و گویندگان زمان خود،
محسود برخی بدخواهان بوده و از آنان شکایتها نموده است.

با اینکه مرد متدین نیکخواهی بوده از زاهدان دینی نفرت داشته و در آن
روزگاران که عالم نمایان شکم پرور دون بنام دین ماسط شده بودند اشارت لطیف
انتقاد آمیزی نسبت بدان طبقه نموده و از آنجمله اینگونه گفته است:

کار با عیاله و قطر شکم افتاده است خم در این مجلس بزرگها با فلاطون کند

مغور صائب فریب فضل از عیاله زاهد که در گنبد زنی مغزی صدایار میبیدد

عقل و فطنت بجوی نستاند دور دور شکم و دستار است
از خواص سبک صائب مضمون سازی و باریک اندیشی و نازک کاریست که آنهم در
واقع از مشخصات سبک هندوست دیگر بکار بردن صنایع و محسنات شعری نظیر اوسال
المثل و استعمال مجاز و مراعات النظیر و آوردن امثال سایر در ضمن شعر است.
برای نمودن شیوه سخن شاعر چندی از مفردات او نقل میگردد و بطوریکه
مشاهده خواهد شد از خصوصیات اینگونه اشعار باریکی مضمون و معنی بند و آمدن
مثل و تشبیه در یکی از مصراع است.

عشق بی پروا چه میداند زبان و تشو در آ
صدای آب روان خواب را اگر آن سازد
غیر از خدا که هرگز در فکر آن نبودی
کثرت موج ترا در غلط انداخته است
بسا ترک هستی از غم ایام فارغ
شعله یکسکن به شمار دجوب بید و عود را
ز خوش عنانی عمر است خواب غفلت ما
هر چیز کز تو کم شد وقت نماز پیدا است
ورنه در سینه در یا گهر راز یکست
آلوده شد ز سنگ درختی که بلور ریخت

از شیشه بی می می شیشه طلب کن حق راز دل خالی از اندیشه طلب کن
روشه نخل کهنال از جوان افز و تراست بیشتر دلبستگی باشد بدنیای پیر را
از تیر آه مظلوم ظالم امان یابد پیش از نشانه خیزد از دل فغان کمان را
موج از حقیقت گهر بحر غفلت حادث چگونه درک نماید قدیم را
چسود اینکه کنبخانه جهان از تویت نه علم آنچه عمل میکنی همان از تست
گریه شمع از برای ماتم پروانه نیست صبح نزدیکست و در فکر شب تار خودست
آدمی پیر جو شد حرر جوان میگردد خواب در وقت سحر گاه کران میگردد
با سیواخ می یا قدح باده کنند يك كف خاک در این میکده ضایع نشود
از پشیمانی سخن در عهد پیری میزنم لب بدنجان میزنم اکنون که دندانماند
از شعرای دیگر عصر صفوی بابا افغانی شیرازی (متوفی در ۹۲۵) بود که مدتی
در تیریز اقامت داشت و بدر بار سلطان بقوب آن قوینلو منسوب بود و قاصید در مدح
حضرت علی (ع) سرود. دیگر هاهمی خر جردی نوه جامی متوفی در (۹۲۷) که قیام
بنظم خمسه ای بسبک نظامی نمود و لیلی و معجون و شیرین و خسرو و هفت منظر و
تیمورنامه را ساخت و شاهنامه ای هم بنام شاه اسمعیل بنظم کشید دیگر هلالی جغتایی
(متوفی در ۹۳۹) که غزل برای خوبی بود مثنوی شاه و درویش سرود.

دیگر اهلی شیرازی (متوفی در ۹۴۲) که قاصید مرغوب و غزلیات مطلوب سرود.
دیگر وحشی بافقی متولد در قصبه بافق کرمان (متوفی در ۹۹۱) که غزلیاتش
مشهور است و در مصمط نیز دست داشته و مثنوی فرهاد و شیرین نباشته ولی تمام نکرد
و بعد وصال شیرازی آنرا تکمیل نمود.

دیگر زلالی خوالساری (متوفی در ۱۰۲۴) ملك الشعراى شاه عباس کبیر و
مرید و مداح میرداماد بود و هفت مثنوی نظم کرد و شهرتش از آنهاست.
از سخنگویان معروف ایرانی غیر از امیر خسرو و عرفی که در هند شهرت یافته
و بجهاد و مقام یا بلندی و نام رسیدند در عصر صفویان اینان بودند:

نظیری یثا بوری (متوفی در ۱۰۲۱)

ظهوری قرشی (متوفی در ۱۰۲۴)

طالب آملی (متوفی در ۱۰۳۶)

ابو طالب کلیم همدانی (متوفی در ۱۰۶۱) که ملك الشعرای شاه جهان بود و اشعارش در هند شهرت و انتشار داشت و مانند صاحب مفردات نفز و پر معنی سرود و از استادان سبک هندی بشمار است.

شبلی نعمانی از فضایل نامی هند در کتاب معروف خود بنام شعر المعجم که بزبان اردو تألیف کرده کلیم را مبتکر و مضمون آفرین تعریف نموده است. اینک برای مثال چند بیت از مفردات نفز او نقل میشود:

روز گلر اندر کین بخت ماست دزد دایم در پیم خوایده است
دل گمان دارد که بوشیدست راز عشق را شمع را فانوس پندارد که پنهان کرده است
از هنر حل خرابم نشد اصلاح پذیر همچو ویرانه که از کنج خود آباد نشد
و اصل ز حرف چون و چرا بسته است لب چون ره تمام گفت جرس ییزبان شود
ما ز آغاز و ز انجام جهان پیخبریم اول و آخر این کهنه کتاب افتادست
توان گفت معروفترین شعرای فارسی گوی هندوستان همانه امیر خسرو دهلوی و عرفی شیرازی و فیضی دکنی بودند. گرچه فیضی در هندوستان نشست و زندگانی کرده است ولی در سلامت سخن و مناسبت و استحکام شعر بمقامی رسید که او را از شعرای ایران بلستانی توان تمیز داد و نفوذ او در هند و عثمانی سیار بوده است.

فیضی پسر شاه مبارک بسال ۹۵۴ در شهر اگره هندوستان تولد یافت برادرش شیخ ابوالفضل صاحب تذکره اکبر شاه و از فضلاء و مورخین دربار او بود. در سخن فارسی مهارت تام رسانید و ملك الشعرای اکبر شاه گردید. هم در قصیده و هم در غزل بمقام بزرگی رسید و سبک قدما را در مواردی با حسن و جوه تقلید نمود. نه تنها در هند از مسبین بزرگ رواج زبان فارسی بود و از شعرای ایران که بنده میرفتند نگهداری مینمود بلکه در ممالك عثمانی نیز نفوذ او موجب انتشار ادبیات ایران گردید. دیوانش قصاید و مرانی و ترکیب بند و قطعات و غزلیات دارد. این شاعر نیز مانند عده ای از شعرای دیگر بتقلید نظامی برخاست و بزم نظم خمسه افتاد از آنجمله مثنوی در مقابل مخزن الاسرار موسوم به (نلدمن) را بنظم کشید که مضمون آنرا از حکایات هندی گرفته بود. فیضی مطالبی نیز در علوم و ادبیات از کتب هندی

مانند کتاب مهابارات بهارسی ترجمه کرد. از اشعار مؤثر فیضی یکی آنست که در مرک پسر خود سروده و ادبیات ذیل از آنست:

ای روشنی دیده روشن چگونه من می تویرم و روز تو می من چگونه
ماتم سراسر است خانه من در فراق تو تو زیر خاک ساخته مسکن چگونه
بر خاک تو خس که بستر و بالین خواب است ای یاسمین عذار سمن تن چگونه
این سبک مرثیه سخنان جامی را بخاطر می آورد که در مرک پسرش گفته چنانکه گذشت. وفات فیضی بسال ۱۰۰۴ اتفاق افتاد.

در اینموقع می مناسب نیست گفته شود که آخرین شاعر نامی خوش قریحه هند که بالغ بر صد هزار بیت نظم و شراسته عبدالقادر پیدل است پیدل الحق در غزل عرفانی و اشعار ذوقی و مثنوی استادی بکار برده و بهترین نمونه سبک هندی را نشان داده است. گذشته از کلیات مجموعه ای مرکب از بند و حکم منظوم و مثنوی باسم نکات ازو باقی است. وفاتش بسال ۱۱۳۳ در دهلی واقع شد.

هاتف اصفهانی - سید احمد هاتف اصفهانی را میتوان معروفتر شاعر دوره افشاریان و زندیان دانست اصل خاندان او از قصبه اردوباد آذربایجان بود ولی عمرش در مسقط الراس خود اصفهان و مدتی نیز در قم و کاشان گذشت. هاتف تحصیلات علمی کرده و در زبان عربی توانا بود و بموجب روایت در آن زبان اشعاری سروده دیوان هاتف مرکب است از قصاید و غزلیات و مقطعات و رباعیات. در غزل مقتدر بوده و سبک سعدی و حافظ را پیروی نموده و قطعات نفز زیبا سروده است. که در آن میان مرانی مؤثر در مرک بزرگان و دوستان باماده تاریخ ساخته عمده شهرت هاتف بواسطه ترجیع بند عرفانی اوست که الحق در آن هم از حیث حسن ترکیب الفاظ و هم از حیث باریکی معانی داد سخن داده است. هاتف باشعاری زمان خود صابحی و آذر صمیمی بوده و با آنان مشاعره مینموده است. وفات این شاعر بسال ۱۱۹۸ در قم اتفاق افتاد.

بند آخر ترجیع بند هاتف برای نمونه نقل میشود و در آن عقیده عرفانی که جهانرا مظهر حقیقت الویه میداند و اینکه آنرا که یکی بیش نیست دیده معرفت و چشم بصیرت در وراء حجابات و کرات تواند دید بیان شده است:

بیا روی پرده از در و دیوار در تجلی است یا اولی الابرار

شمع جوی و آفتاب بلند
گر ز ظلمات خود ره یی
کوروش قائد و عصا طلعی
چشم بگشا بگلستان و بین
ز آب بیرنگ صد هزاران رنگ
یا براه طلب نه و از عشق
شود آسان ز عشق کاری چند
یار گو با لعدو والاصل
صد رخت لن ترانی ارگوید
تا بجائی رسی که می نرسد
با ریا می بسطی کآنجای
این ره آن زاد راه و آن منزل
ورنه مرد راه چون دگران
هاتف ارباب معرفت که گهی
از می و بزم و ساقی و مطرب
قصه ایشان نهفته اسرار است
بی بری گر بر از شان دانسی

که یکی هست و هیچ نیست جز او
و حده لا اله الا هو

پسر هاتف سید محمد سحاب (متوفی در ۱۲۲۲) نیز شاعر مقتدری بود و در عهد فتحعلیشاه میزیست و قصاید در مدح او می ساخت. گذشته از قصاید تذکره‌ای بنام رشحات بلو نسبت داده اند که گویا بانجام نبرده.
باز گشت بسبک قدیم

بطوریکه در مقدمه این قسمت اشارت رفت بعد از رواج سبک متکلف دوره محول و تیموری و مضمون پردازی ها و نکته سنجی ها جمله بندی های خاص دوره صفوی که آن را سبک هندی نامیده اند نهضتی جدید در ایران برای رجوع با سلوب قدما رو داد. شروع این نهضت در اواخر قرن دوازدهم هجری و عده مرکز آن

اصفهان بود و از اولین طرفداران آن سخنگویانی مانند سید محمد شعله و میر سید علی مشتاق که در غزل ذوقی عالی و قریحه‌ای لطیف داشته و میرزا محمد بصیر اصفهانی عاشق اصفهانی و لطیفی یک آذر یکدلی و سید احمد هاتف و سلیمان یزدگلی متخلص به صبا و امثال ایشان بودند هر یکی از ایشان خود در سخن توانا بود. در نتیجه این نهضت نوین افکار جریانی نو گرفت و شعراء بیشتر بمقدمین مانند فردوسی و عنصری و فرخی و منوچهری و خاقانی و انوری پرداخته و شیوه سخن و طرزینت و سنخ مضامین آن ها را احیاء کردند و بتأثیر این نهضت شمارهای زیاد شعرا و نویسندگان از قصیده گو و غزل سرا که توان گفت صد تن بیشتر بودند در دوره قاجار ظهور کرده و در نظم و نثر شیوه گویندگان قبل از مغلدرای پیروی نمودند و اینک نخبه‌ای از آنان بطریق ذیل نام برده میشود :

مجموعه اصفهانی - سید حسین طباطبائی متخلص به مجمر در اواخر قرن دوازدهم در زاده از حوالی اصفهان تولد یافت. از جوانی تحصیل علوم ادبی نمود و استعداد خاصی نشان داد و سکره شمرانی که بدستگیری نشاط انجمن کرده بودند ملحق شد و با خود نشاط ارتباط خاصی بهم رسانید. مدتی در اصفهان اقامت نمود بعد بهتر آن آمد و با جودت ذهن و صفای قریحه و حسن شهرت که داشت در اندک مدتی بدر بار فتحعلیشاه تهر ب جست و لقب مجتهد الشعراء که قبل از او مخصوص صاحب پسر هاتف بود با داده شد و پس از ملک الشعراء کسی را بر او تقدم نبود نیز سالها ندیم حسنعلی میرزا پسر فتحعلی شاه بود و از پدر و پسر صله و انعام و نوازش میدید.

مجموعه در درجه اول قصیده پرداز بود و در اغلب آن ها شاه و پسرش و اعیان مملکت را مدح کرد و شیوه استادان سابق خاصه انوری و خاقانی و امیر معزی را اقتفاء نمود مثلاً در استقبال قصیده معروف امیر معزی بمطلع :

از دوره های گردون و زمزم های بزدان زیباترین عالم فرخ ترین کیهان
قصیده ای سرود که ایات زبرین از آنست :

در عرصه دو گیتی از آشکار و پنهان زیباترین بدیعی کامد ز فیض بزدان
از عقلیاست اول و ز نفسیاست قدسی از عضو هاست دیده و ز غرق هاست شریان
از یکسک هاست جبریل و زمزمه هاست بشت از اصلا هاست توحید و ز فضل هاست ایمان

از قصاید رندانه و عارفانه مجمر یکی آنست که در نهیت هید رمنان بمطلع
ذیل سروده :

المنه لله که بدل گشت دگر بار سجاده به پیمانه و تسبیح بز ناز

نیز از قصیده ای که در نهیت شکار شاه بمطلع :

گو صبارا که ره قصر ملک برگیرد قدم از آن سوی افلاک فراتر گیرد

ساخته هنر منم و سخن آردایی او پیداست .

این چند بیت در وزن و آهنگ و معانی و استحکام نمونه شبک خراسانی و شیوه
قدح است که مجمر از احیا کنندگان آن بود :

دوش از دیده مردم جو عروس خاور کرد رخسار نهان از پس نیلی مجمر

از بی جلوه در این کاخ زرانند و زروی برده برداشت دو صدمت سیمین بیکر

من از این رشک شدم تا که بخلوت که طبع برده بردارم از روی عروسان فکر

خلوتی دیدم چون در وضو آن و در آن لعناتی به پس برده عصمت اندر

گاه در پرده ولی پیدا چون مردم چشم گاه بی پرده ولی پنهان چون نور بصر

ز آن میان بود یکی شاه و تمامی بنده ز آن میان بود یکی ماه و سراسر اختر

بی مشاطه کیش خواستم آوردن پیش جامه از برگ سمن غالبه از عنبر تر ..

مجمر بشاعران دیگر نیز نظر داشته و قصیده ای در تتبع طرز عبدالواسع جلی
ساخته و با معاصرینش در ارتباط بوده و از جمله نشاط اصفهانی را در قصیده ای بمطلع :

چیت آن غنچه که نشکفته ز باد سحر است غنچه نشکفته کسی کش ز صبا پرده دراست

مدح گفته . اشعار هزل و هجو و غزلها و قطعه هایی در وصف باده گساری نیز از او

باقیت . غزلیات لطیف نیز ساخته . همچنین قطعات و ترکیب بند دارد و يك مثنوی

بسبك تحفة المراقبین خاقانی سروده هم قطعات مثنوی از او مانده که به سیاق گلستان

شیخ سعدی است . مجمر در لغز دست داشته همچنین مفرداتی گفته که صائب را بخاطر

میا آورد ، و فاشش در عهد جوانی بسال ۱۲۲۵ در طهران اتفاق افتاد و در قم بخاکش

سپردند .

نشاط - میرزا عبد الوهاب نشاط اصفهانی ملقب به معتمد الدوله از بزرگان

ادبا و شعراء زمان خود و از سر آمدان رجال سیاست و امرای دولت فتحعلی شاه

ممدود میشد . در ذوق و قریحه عذب المثال و در حکمت و ریاضی و علوم ادبی بکمال
بود . شاعری بود نیک منش و خوش مشرب و نکته سنج و در اقسام خط مخصوصاً خط
شکسته استادی داشت .

نشاط با همتی خاص و عشقی ثابت اصفهان را کانون شعر و ادب قرار داد و
سخنگوین را تشویق کرد و در حلقه مؤسسين نهضت جدید ادبی ایران اندر آمد .
او و یارانش بودند که سنت قدیم ادبیات فارسی را از سر نو احیاء نمودند و بطرز قدما
شعر سرودند . مدتی نیز با اهل طریقت و سلوک معاشرت داشت حتی دارایی خود را صرف
راه صحبت آنان کرد .

در نظم و شرفارسی و عربی دست داشت و مخصوصاً در غزل توانا و شیوا بود گذشته
از غزل قصیده و مثنوی و رباعی نیز ساخته و در قصیده امیر معزی با مطلع .

از دورهای گردون و ز صنع های یزدان زیبا ترین عالم فرخ ترین کیهان
(که مجمر نیز آنرا استقبال کرده) این ابیات را سروده :

از هر چه هست پیدا و ز هر چه هست پنهان زیبا ترین اشیا فرخ ترین اعیان

از فصلها بهار است از نوعهاست انسان از مرغها هزار است از وقتها سحر که

از عهد ها شب است از آبها شراب است از سنگها دل دوست از عیشها غم دوست

از تیغهاست ابرو از دشنهاست مرگان از ریبهاست افسر از طیبهاست عنبر

از انبیا محمد از شهر ها مدینه از شاخهاست ملومی از بنفهاست رضوان

از روحهاست آن تن از علفهاست آنجان از بحر ها است آندل از ابرهاست آنکف

نیز در استقبال از قصیده انوری بمطلع :

شاهها صبح فتح ظفر کن شراب خواه نرد و ندیم و مطرب و چنگ و رباب خواه

این قصیده را ساخته .

شاهها هلال ماه نو از آفتاب خواه ابروی یار بین و ز ساقی شراب خواه

در غزل نیز شاعر طرز گویندگان نامی را سر مشق گرفته و غزلهای عرفانی

هم ساخته است . مثلاً در غزلهای ذیل بظن غالب غزل معروف سعدی را که با مطلع :

مثنو اید دوست که غیر از تو مرا یاری هست ... آغاز میکند (و در ذکر سعدی

در این کتاب هل گفته) در نظر گرفته و اینچنین گفته :

زاهدان ره نهد خانه خماری هست	وجهی از نرسد خرقه و دستاری هست
رفتش بی سببی نیست ازین ره که طیب	گذرد بر سر آن کوچه که بیماری هست
میرسد یار و یاران نکرانست ولی	همه دانند که پنهان بمنش کاری هست
ز رفیقان سلامت ره منزل گیرید	که مرا تا بدر دیر مفان کاری هست
غم گرفته است فرو مجلس میخوارانرا	مگر امر و زود برین میکرده هشیاری هست
گل فردوس نکیرد ز کف جور کسی	که در این بادیه اش قسمتی از خاری هست
شاید ابر سر کوی تو بود جای نشاط	بلبلی هست بهر خانه که گلزاری هست

همچنین در این غزل پیروی از خواجه حافظ نموده :

ای فروغ ماه از شمع شبستان شما	چشمه خور جرعه در بزم مستان شما
و در ایات ذیل شیوه و معانی عارفانه و زندانه حافظ پیدا است :	
عمر یگشت و زمانست جز ایامی چند	به که با یاد کسی صبح شود شامی چند
بحقیقت نبود در همه عالم جز عشق	زهد و نسی و غم و شادی از و نامی چند
ز حمت باد به حجت نبود در ره دوست	خواجه بر خیز و برون آی ز خود گامی چند
طبع خاکی بنه و چاک بر افلاک انداز	مرغ کز دام بر آید چه بود بامی چند
شیخ را باک گر از طعنه خاسان نبود	من چه باکم بود از سرزنش علمی چند
آتش بر سر این کوی بر افروخت نشاط	در نگیرد ولی از شعله او خامی چند

مجموعه اشعار و آثار نشاط بنوان گنجینه معروف است و آن عبارت از پنج درج است و قطعات مشهور نشاط را نیز از مراسلات و منشآت و مناجات و مقالات و دیباچه ها و شکایات حاوی است که در آن انشاء رسمی درباری و طرز ترسل زمان خود را نمایانده است که در واقع نسبت بانهای درباری قرون سابق بخصوص سبک دوره مغول ساده تر ولی نسبت بانهای زمان ما مصنوع و متكلفانه است و میتوان آنرا بطور کلی نمونه ای از سبک شد دیوانی دوره قاجار شمرد زیرا همان طرز کمایش و منشآت متشبان دیگر آن عصر جلوه گراست نهایت بتدریج رو بسادگی نهاده .

وفات نشاط بسال هزار و دو بیست و چهل و چهار واقع شد . منصف قاجار در تاریخ وفات او گفته : از قلب جهان نشاط رفته

صبا - فتحعلی خان صبا از نامیان شعرای قسیده سرای زمان فتحعلی شاه

بود و در اوان جوانی پیش صباخی یدکلی تلمذ میکرد .

از طرف شاه حکومت قم و زادگاه خود کاشان داشت و بعد ملتزم دربار گردید و مورد توجه واقع شد و بلقب ملك الشعرانی مفتخر گردید . اشعار از قسیده و غزل و رباعی و مثنوی زیاد سروده و هنر بزرگش در قسیده بوده است . ترجیع بند نیز خوب ساخته . شماره اشعار دیوان او را میان ده و پانزده هزار نوشته اند . اغلب قساید معروفش در مدح فتحعلی شاه و شاهزادگان و امرای اوست . گذشته از دیوان مثنوی ها و رسالات منظوم سروده مهمترین مثنوی او شاهنشاهنامه است که آنرا در وزن و تقلید شاهنامه بعد از جنگ هزار و دو بیست و هجده بنام فتحعلی شاه سروده هم مثنوی خداوند نامه را بوزن شاهنامه نظم کرده همچنین منظومهای عبرتنامه و گلشن صبا از اوست . وفات صبا را سال ۱۲۳۸ نوشته اند . صبا را هم باید از زنده کنندگان سبک پیشینیان بشمار آورد در قسایدش همان شیوه را از نو بکار برده و در هر شمری طرزی از آن را در نظر داشته مثلا در قسیده توحیدیه با مطلع :

تعالی الله خداوند جهاندار جهان آرا کز و شد آشکارا گل ز خار و گوهر از خارا
شیوه فرخی را بکار برده و درین قسیده که بهار را وصف میکند منوچهری را سر مشق قرار داده :

چو کرد این لاله سوی بره آهنگ	شد آذرگون ز آذر یون لبرنگ
زمینا گون زمینها آهوانرا	ز مرد قام شد سم شبه رنگ
کمان رستم اینک بین که دارد	بروی چرخ چاچی را پر آژنگ
هوا از عکس آن چون بر طلوس	زمین از فیض آن چون پرتو رنگ

صبا بهار و نوروز را بنوع و شوق در یافته و اشعاری مانند آنچه مذکور افتاد گفته نوروزیه های لطیف مانند این قسیده ساخته :

شاهد جان پرور نوروز تن آراسته آفتاب بومه از مشکین پرن آراسته

و در این قسیده در وصف قدرت نشان داده است

وصال شیرازی - میرزا شفیح شیرازی معروف بمیرزا کوچک خان متخلص بوصال از نامیان عصر فتحعلی شاه و محمد شاه بود اشعار زیاد سروده و دیوانش

بالغ بر پانزده هزار بیت دارد. عمده هنر وصال در طرز غزل است و میتوان او را از غزلسرایان خوب عصر خود محسوب داشت. در مثنوی نیز مهارت نشان داده از آن جمله مثنوی موسوم به پروم وصال را نظم کرده که شیوه استاد فردوسی در آن هویداست نیز، وی مثنوی فرهاد و شیرین و حتی را تمام نموده و در نظم آن بخوبی کامیاب شده هو، اطواق الذهب - زمخشری را فارسی کرده وصال از خوشنویسان معروف عصر خود و از آشنایان بنام موسیقی بود. با این مراتب فضل و کمال عجب نیست که شاعر دیگر زمان وصال یعنی علی اکبر شیرازی متخلص به پسرمل وصال را در تذکره خودش که موسوم است به تذکره دلگشا بسیار ستوده و او را میان اهل کمال عبدالمثل دانسته: وفات وصال در ۱۲۶۲ در شیراز واقع شد او را نیز نظر بسبب تقدمین بوده و در قصاید سبک آنانرا پیروی نموده مثلاً قصیده در استقبال لامیه منوچهری ساخته که این چهار بیت در وصف زمین - رزه از آنست:

ز بس کز بومهن این بوم لرزید کست او را ز بکدبگر مفاصل
ز شخهای زمین خیزد بخساری غن چون بوی سحر از چاه بابل
دسوم این دیار از بس تزلزل چنان شد محو چون رسم فضایل
بزر گل همه خورشید رویشان که نتوان گفت مهر اندودن از گل
وصال با معاصرین خود نیز از آنجمله با قافای مشاعره کرده و بزرگانرا از قبیل میرزا ابوالقاسم قلم مقام مدح نموده.

در غزل بیشتر سعدی و حافظ را تتبع کرده مثلاً در غزلی که دو بیت ذیل از آنست غزل نامی سعدی را با مطلع:

خاوتی نکند قدر پادشاهی را گر التفات کند کمترین گدایی را
پیروی کرده و گفته است:

بغیر دیس مهران دل نمیدید جایی را که فرقی مینهند از شهی گدایی را
سلوک وادی خوشخوار عشق یکسانست چه راه گشده را چه راهنمایی را...
در غزل دیگر که این بیت از آنست:

پخته در کبه و بتخانه مجو از من پرس بد در آن سوخته چند و در این خامی چند
مانند معاصر خود نشاط غزل حافظ را تتبع کرده.

این چند بیت که از غزلیات و مفردات وصال برگزیده شده مضمونهای لطیفی دارد:

ز بهار میسازار ز خود هیچ دلی را کز هیچ دلی نیست که راهی بخدا نیست
هر طرف سوخته‌ای از غم او مینالد این چه شمع است که عالم همه پروانه اوست
اشکم ز سر گذشت همان سوزشم بجاست در حیرتم که سوختن من در آب چیست
از کبه و کنشت چو مقصود روی اوست گر ره بکبه نیست مقیم کنشت بش
با هر هنر مقابله کردیم عشق را فضل از محبت است و هنرها همه فنون
بزر برده چون در ماه سحایی سخن بی پرده گویم آفتابی
خانواده وصال خانواده علم و ادب و پسران او یعنی وقار و میرزا محمود حکیم و میرزا ابوالقاسم فرهنگ و داوری و یزدانی جمله اهل کمال و هنرور و ادیب بودند.

میرزا احمد وقار وارث کمالات پدر بود و خوشنویسی را نیز باور برده بود و مخصوصاً در خط نسخ استادی داشت و بسی از کتب و دواوین از آن جمله مثنوی معنوی را با خط زیبا نگاشته و قصاید و ترجیع بند و مسط نیک ساخته.
میرزا محمود حکیم گذشته از علم طبابت قریحه شاعرانه داشته قصاید لطیف ساخته و خط نستعلیق را خوب مینوشت.

میرزا ابوالقاسم فرهنگ و داوری و برادران دیگر نیز اهل هنر بودند. فرهنگ مسافرت فرنک کرده و قصیده‌ای در وصف پاریس گفته که از حیث موضوع تازگی دارد. وی مسط نیک ساخته.

قائم مقام - از رهبران سبک جدید ادبی ایران یکی نیز میرزا ابوالقاسم قائم مقام پسر میرزا عیسی قائم مقام معروف بمیرزا بزرگ بود. میرزا ابوالقاسم قائم مقام در ۱۱۹۳ تولد یافت از رجال مهم دربار فتحعلی شاه و وزیر عیسی میرزا نایب السلطنه و والی آذربایجان بود و با ادباء و شمرای زمان مانند نشاط و دیگران مجالست و معاشرت داشت و در زمان محمد شاه نیز مهم امور مملکتی بدست کفایت او سپرده بود.

قائم مقام در علوم حکمت و ادب سرآمد و در نظم وثر فارسی و عربی استاد

بود و اشعار و منشآت او نمونه فصاحت و بلاغت است و نسبت عبارات مکلف و مضامین بیجده و معانی مبهم و تشبیهات باریک و نازک که مخصوص سبك بعد از غول بود سخن این سخنگوی نامی طراوتی خاص دارد و طرز گفتارش متقدمین بخصوص سعدی را بخاطر می آورد.

قسمت مهم اشعار قائم مقام قصاید و مدایح است ولی قطعات و رباعیات خوب نیز دارد و يك مثنوی هزلی موسوم بجلایر نامه باسم غلام خودش جلایر نظم کرده و در آن اوضاع درباریان و قاجار لشکری و کشوری را نشان داده .
از قطعات مؤثر قائم مقام یکی آنست که در سرودن آن استیلای روس و شکست ایران را در نظر داشته است و تأثیر آن از این چند بیت پیداست .

روزگارت آنکه که عزت دهد که خوار دارد

چرخ باز بگر ازین بازچه ها بسیار دارد

مهر اگر آرد بسی بیجا و بی هنگام آرد

قهر اگر دارد بسی ناساز و ناهنجار دارد

که نظر ببا بلکنیک و کپیشان و افیر (۱)

گاه با سرهنک و با سرتیب و با سردار دارد

لشکر را که بکام گرک مردم بخوار خواهد

کشوری را که بدست مرد مردم مدار دارد

که بتبریز از پطر برک اسپهی خونخوار راند

که بتغلب از خراسان لشکری جرار دارد . .

عجب اینکه وقایع خویین عصر یعنی اواسط قرن ۱۳ هجری که مبین درخطر بزرگی بود بندرت در اشعار شاعران انعکاس یافته و مرحوم قائم مقام در برابر احساسات مبین دوستی نادر بود .

نیز از اشعار لطیف و حزن آور شکوایی او قصیده ایست که پس از عزل خود یعنی پس از تاریخ ۱۲۳۹ ساخته و آیات ذیل از آنست و در آن تأثیر سبك مسعود سعد پیداست :

ای وصل تو گشته اصل حرمانم

ای سخت بدای مصاحب جانم

۱- عناوین نظامی بر زبان روسی

ای بیتونگشته شام بکروزم

ای خرمن عمر از تو بر بادم

هم کوکب سعد از تو منحوسم

نیفت ستاره و تو جلادم

گویی آن مرد بزرگ در این آیات دردناک از طرفی سرگشت وطن خود ایران را دیده و از طرفی هم سرانجام فجیع خویشتن را پیش بینی کرده است . قائم مقام بامر محمدشاه پسال ۱۲۵۱ در طهران بقتل رسید .

قائمی - میرزا حبیب متخلص به قائمی در حدود ۱۲۲۲ یعنی زمان سلطنت فتحعلیشاه در شیراز تولد یافته . پدرش میرزا محمد علی شاعر بود و گلشن تخلص داشت در عهد جوانی سفر خراسان کرد و در آنجا تحصیل علوم و ادبیات نمود و بشعر سرودن آغازید و آنکه تخلص حبیب می کرد بتدریج شهرتی یافت و در نزد حسنعلی میرزا شجاع السلطنه که حکومت آن سامان داشت مقرب شد و بامر او تخلص قائمی گرفت و آن به نسبت اسم پسر شجاع السلطنه یعنی اوکناقا آن بوده . قائمی مدتی در خراسان و کرمان ملتزم حضور او بود و همین شاهزاده و پسر او فتحعلیشاه معرفی نمود . بعد از اقامت در خراسان و شیراز و کرمان بطهران آمد و در آنجا معروفتر شد و در دربار محمد شاه خاصه ناصرالدین شاه تقرب زیاد پیدا کرد .

آنچه از اخبار بدست می آید قائمی اول شاعر ایرانست که بآموختن زبانی فرانسه آغاز نمود .

قائمی را می توان بعد از صاحب معروفترین شاعر ایران در تمام دوره صفوی و قاجار شمرد و شاید در طراز سخن و خوبی وصف و انتخاب کلمات و استعمال لغات و تتبع اشعار قدما کمتر کسی از سخنگویان این دوره با او برابری تواند کرد مخصوصاً هنر او در قصیده است ولی در غزل نیز استادی نشان داده .

در مسقط و ترجیع بند دستنی داشته و مهارت بخرج داده است ولی باید گفت همانطور که جلالت عبارات در اشعار قائمی بیشتر است معانی فلسفی و اخلاقی کم است . در دیوانش قصاید مدحیه که توان گفت شاهکار اوست بسیار است سرشتی او شاعران خراسان است و بخصوص نسبت بمنوچهری علاقه خاصی نشان میدهد مخصوصاً

ناصرالدین شاه را زیاد ستوده و اغلب این قصاید را با وصف شیرینی از طبیعت شروع کرده . از آنجمله مسمطی است که بنداول آن نقل میشود :

بنفشه رسته از زمین بطرف جویبار ها ویا گسته حورعبین ز زلف خویش تارها
ز سنگ اگر ندیده چنان جهد شرارها به برکهای لاله بین میان لاله زارها
که چون شراره میجهد ز سنگ کوهسارها

نیز در مسمط زیرین شوق لطف بهار و عشق روی گلزار و نغمه جویبار نمایانست :

باز بر آمد بکوه رایت ایر بهار سیل فروردیخت سنگ از زیر کوهسار
باز بجوش آمده مرغان از هر کنار فاخته و بوالملیح صاصل و کبک و هزار
طوطی و طادس و بط سیره و سرخاب و سار

هست بنفشه مکر قاصد اردیبهشت کز همه گلها دم دیشترا از طرف کشف
وزفتش جویبار گشته جویبار هشت کوئی با غالیه بر رخس ایزد نوشت
کای گل مشکین غش مرده بر از نو بهار

دیده ترگی بیاب باز پر از خواب شد طره سنبل براغ باز پر از تاب شد
آب فسرده جوسیم باد چوسیماب شد باد بهاری بجهت زهره وی آب شد
نیم شبان بیخبر کرد ز بستان فرار

تغزلهای شاعر که بمناسبت قصایدی در رسیدن نوروز و وصف بهار و مدح شهریار سروده الحق هر يك نمونه ای بدیع از لطف ضمیر و طبع منیر اوست و با اینکه در تمام آنها استادان سابق را پیروی نموده در این پیروی شایسته و هنر آفرین بوده و پیداست او خود در سخن پردازی مراحل پیموده و بی شبهه در سرودن اینگونه اشعار طبع روان فیاضی داشته است در اغلب قصاید استاد استمداد او از فیض نغمه گویندگان پیشین پیداست مثلاً در قصیده :

اگر نظام امور جهان بدست قضاست چرا بهر چه کندها شهریار رضاست ..
استاد انوری در مد نظر شاعرانه او بوده که ناظم قصیده ایست با مطلع زیر :

اگر معول حل جهانیان نه قضاست چرا مجاری احوال برخلاف رضاست
ایضاً در قصیده :

آنچه میبینم به بیداری نیندکس بخواب زانکه در يك حال هم در راحت هم در عذاب

همان استاد را پیروی کرده که گفته بود :

اینکه میبینم به بیداریست یارب یا بخواب خویشتن را در چنین نعمت پس از چندین عذاب
همچنین در قصیده :

غم و شادیست که بایکدیگر آمیخته اند یا مه روزه بنوروز در آمیخته اند
قصیده خاقانی را سرمشق گرفته که گفته :

می و مشکست که باصبح در آمیخته اند یا بهم زلف و لب یار بر آمیخته اند ...
ازین رقم اشعار در دیوان قافیه ای که ارتباط مستقیم با سبک سخن استادان قدیم دارد فراوانست .

در دو قصیده ذیل که شاعر روح طبیعت بهار را در سخنان نغز جلوه گر ساخته تأثیر سبک منوچهری هویداست :

کار طرب و روز می و فصل بهارست جان خرم و دل فارغ و شاهد بکنارست
باد سحر از آتش گل مجمره سوزست خاک چمن از آب روان آینه دارست
تا مینگری کوکبه سوری و سرو است تا میشنوی زمزمه صاصل و سارست
سوری بچه ماند یکی بیضه الماسی کان بیضه الماسی پر از عود قمارست
مانا ز سفره تازه رسیدست بنفشه کش بر خط مشکین اثر کرد و غبارست

بهار آمد که از گلبن همی بانگ هزار آید

بهر ساعت خروش مرغ زار از مرغزار آید
تو گوئی ارغنون بستند بر هر شاخ و هر برگی

ز بس بانگ تذرو و صاصل و دراج و سار آید
بجوشد مغز جان چون بوی گل از گلستان خیزد

به پرد مرغ دل چو بانگ مرغ از شاخسار آید
خروش غنچه لب و صوت سار و ناله قمری

گهی از گل گهی از سر و بن که از چنار آید
یکی گیرد بکف لاله که ترکیب قدح دارد

یکی بر گل کند تحسین کزو بوی نثار آید
یکی بیند چمن را بی تأمل مرحبا گوید

یکی بوید سمن را ملت صنع کردگار آید

یکی بر لاله پاکوبد که هی می رنگ می دارد

یکی از گل بوجد آید که پنج پنج بوی بار آید

یکی بر سبزه میفلطد یکی بر لاله میرقصد

یکی گاهی رود از هشی یکی که هوشیار آید

زهر سومی نوای ارغنون و چنگ و نی آید

زهر سومی صدای بریط و طنبور و تار آید...

از این اشعار زیبا که صفای بهاران را بسخن تصویر میکند نیک پیداست که شاعر لغزگو در جذب سحر طبیعت بوده و آنرا در اثر جوش و خروش حس درونی سروده. قصیده زیرین همان حال ذوقی بهار پرستانه شاعر را مینمایاند که نقش بدیع طبیعت را بقلی فسونگر ترسیم نموده:

راستی را کس نمیداند که در فصل بهار
از کجا گردد بدیدار این همه هفت و نهار
هتلها حیران شود کز خاک تار یک بزند
چون بر آید اینهمه گلهای ناز کامکار
کیست آن صورتگر ماهر که بی تقلید غیر
اینهمه صورت برد می علت و آلت بکار
چون نیرسی کاین تمایل از کجا آمد بدید
چون نجومی کاین تصاویر از کجا شد آشکار
خیری از مهر گمشد زینسان بگلشن زوددوی
لاله از عشق که شد زینسان بستان داغدار
از چه می زنگار سبزه است از ریاحین بوستان
از چه یار عشق که شد از ریاحین بوستان
باد می غنبر چرا شد اینچنین غنبر فشان
ابر می غنبر چرا شد اینچنین غنبر فشان
بر کفاین تسبیح باقوت از چه گیر دارغوان
بر سر این تاج زمرد از که دارد کوکنار
برق از شوق که میخندد بدینسان قاه قاه
ابر از هجر که میگرید بدینسان زار زار
چون مجوسان بلبل از ذوق که دارد زمزمه
چون عروسان گلبن از مهر که بندد گوشوار
ابر غواصی نداند از کجا آورد گهر
با در قاضی نداند از چه در نقد در بهار...
قآنی گذشته از دیوان اشعار نیز تالیفی متشابه دارد بنام پریشان که آنرا بطرز
و اسلوب گلستان سعدی ساخته و عین شیوه استاد شیرازی را بکار برده و امام نثر
و نظم آنرا بدستهای چند بیت خود سروده چنانکه در خاتمه گفته است:

نیست درد عاریت هیچکس
خاص نیست آنچه درو هست و بی
جز دو سه بیتی ز عرب و ز عجم
کامده جاری بزبان قلم
حکایت پریشان مانند گلستان در آداب و سیر و تصایح و سرگذشت و لطائف.

و نظایر آنست قآنی در سال هزار و دویست و هفتاد در طهران وفات یافت.

فروغی بسطامی - میرزا عیسی بسطامی متخلص بفروغی فرزند آقا موسی

در هزار دویست و سیزده در عتبات تولد یافت و بعد از چندی از آنجا بهازندران

آمد و در ساری اقامت جست روزگاری ملتزم رکاب فتحعلیشاه و مداح وی بود.

چندی نیز در کرمان در خدمت حسنعلی میرزا شجاع السلطنه که حامی قآنی نیز

بود قریب داشت و تخلص فروغی را نیز همین شاهزاده بمناسبت لقب فرزند خود

فروغ الدوله باو بخشید. فروغی قسمت بزرگ عمر خود را بر خدمت و درویشی و

اعتزال گذرانید و بمجلس عرفا میگرییده است. استعداد و مهارت فروغی در

غزلسرائی است و در این هنر به معاصرین خود برتری داشت شماره اشعارش را نایست

هزار بیت گفته اند غزلیاتش در میان معاصرین معروف و زمانزد بوده. در طرز

غزل از بزرگان غزل سرا مانند حافظ و سعدی پیروی کرده و خود نیز شیوه مخصوص

و گاهی مضامین نو بکار برده اغلب غزلهاش شیرین و جاد است و مطایفه عارفانه می ماند:

پایه عمر گرانمایه بر آبست بر آب همه جا شاهد این نکته حیاست حباب ..

اندره تو شد وارد کاشانه ام امشب مهمان عزیز آمده در خانه ام امشب ...

یکشب آخر دامن آه سحر خواهم گرفت داد خود را از آنهمه بیدادگر خواهم گرفت

و نظایر آن ذوق را تحریک میکنند. غزل ذیل با روح عرفانی و ذوق آزادگی

ورندانه سروده شده:

خدا خوان تا خدا دان فرق دارد	که حیوان تا پانسان فرق دارد
موحد را بمشرك نسبتی نیست	که واجب تا باممكن فرق دارد
محقق را مقلد کی توان گفت	که دانسا تا بنادان فرق دارد
مناجاتی خراباتی نکردد	که سر جسم تا جان فرق دارد
مخوان آلوده دامن هر کسی را	که داملن تا بداملن فرق دارد
من و ابروی یار و شیخ و محراب	مسلمن تا مسلمان فرق دارد
من و میخانه خضر و راه ظلمات	که می با آب حیوان فرق دارد
مخوان دور فلک را دور تر سا	که دوران تا بدوران فرق دارد
مکن تشبیه زلفش را بسنبلی	پریشان تا پریشان فرق دارد

میر پیش دعایش غنچه را نام که خندان تا بخندان فرق دارد
رخش را مه مگو هرگز فروغی که خور بهامه تابان فرق دارد
وفاتش بسال هزار و دوست و هفتاد و چهار اتفاق افتاد.

سروش اصفهانی - میرزا محمد علی متخلص سروش در سده اصفهان تولد یافت. از جوانی کسب کمال و معرفت نمود و استعداد فطری بروز داد و بساختن اشعار پرداخت. سپس در بلاد ایران مسافرتها کرد و راهش به تبریز افتاد و در آنجا اقامت گزید و نخست نزد قهرمان میرزا پسر نایب السلطنه تقرب جست و بعد حضرت ناصرالدین میرزا ولیعهد را دریافت و چون ولیعهد بشاهی رسید سروش بهمراهی وی بطهران آمد و در اعیاد و مجالس سلطنتی خواندن اشعار تهنیت بعهده او بود. از طرف ناصرالدین شاه صله و انعام دریافت کرد و صاحب جاه و مال گردید و بلقب شمس الشعرائی نائل آمد اشعار بسیار از قصاید و غزل و مثنوی ساخته و سبک قدما را تتبع کرده و فرخی و ناصر خسرو و منوچهری و امیر ممزی نظیره گفته بطوری که توان گفت از این حیث استعداد خاصی نشان داده است.

قصاید در مدح شاه و امر او غزلیات و مثنویات مانند سابق نامی و الهی نامه دارد. مدح حضرت علی و امام مهدی را زیاد گفته و دیوانی از او بنام زینت المدایح جمع شده و انتشار یافته. وفاتش در ۱۲۸۵ رویداد.

اینک چند بیت از قصیده ای که در آن قصیده فرخی را با مطلع: برآمدنیلگون
ابری ز روی نیلگون دریا... که ممزی و دیگران هم آنرا استقبال کرده اند
تتبع نموده:

دوایر بانگزن گشت از دوسوی آسمان پیدا بهم ناگه پیوستند و بر شد از دو سوغوغا
چو پیوستند باهم بانگ هیجا از دوسو بر شد سوی هم ناخن کردند گفتی از پی هیجا
الا ای ابر کوشنده که بی کینی خروشنده چرا یکین خروشی گرنه ای کالیوموشیدا
ز گرد تیره ات خوردشید روشن رخ برون تابید چنان که کرد لشکر شه سوار دلدل شبها
بطور کلی سروش در وصف بهار و تهنیت نوروز سخنجوری ماهر بوده از آن
جمله این شعر را که اسبک منوچهریست سروده:

نوروز نو آیین تو امسال ز بار است ای ترک بده باده که عید است و بهار است
کلبن چوبیکی حور بر کرده حریر است هامون چوبیکی حله بر هفت و نیکار است

از اشعار سروش اشاراتی بوقایع زمان ناصرالدین شاه دید از آن جمله در
نخستین بلایر قرار شدن تلکراف در ایران شاعر اهمیت آنرا اینگونه دریافته و از آن
اختراع بزرگ تمیزی شاعرانه خواسته:

منت ایزد را که آسان کرد بر عشاق کار زین همایون کار که کاندرجهانشد آشکار
عاشقان بی بیگ و نامه در سوال و در جواب بانگابین در میان فرستک اگر باشد هزار
کارها در روزگار شهریار آسان شدست آفرین بر روزگار شهریار کامکار
کرد این فرخنده خدمت اعتضاد السلطنه یافت از شاهنش گیتی نشان افتخار
ادبیات ذیل نیز توانائی او را در هاشی جلوه ها و تصویر زیبایی های طبیعت
مینمایاند:

تا عروس نو بهاری پرده از رخ بر کشید باد چون مشاطه اش در حلیه و زیور کشید
ژاله بر منبیل بدان مانده که رضوان بهشت موی حوران بهشتی در درو گوهر کشید
باقیان در بوستان کوئی همه شب مشک بود دست مشک آلود را بر شاخ سیسنب کشید
محمود خان ملک الشعراء - محمود خان زادگاهش کاشانست ولی خانواده اش
منسوب به آذربایجان بوده و در زمان زندیان به عراق انتقال نموده است پدرش محمد
حسین خان متخلص بهندلیب و جدش فتحعلی خان صبا هر دو شعرای نامی بودند و در
دربار فتحعلیشاه مقام ملک الشعرائی داشتند و عندلیب تازمان ناصرالدین شاه همین لقب
را دارا بود.

محمود خان گذشته از فن شعر که در آن استادی داشت در فنون و علوم و دیوار
نیز از سرامدان عصر خود بود و در حکمت و حدیث و تفسیر و علوم ادبیه و صنایع دستی
مانند حسن خط و نقاشی و منبت کاری نظیر نداشت و در واقع توان گفت این شخص
مظهر ذوق و استعداد ایرانی و نمونه کامل صنایع ظریفه ایران در عصر خود بوده. در
شعر قریحه بلند داشته و مخصوصاً در طرز قصیده استادان قبل از منور را تتبع کامل
نموده و شیوه لطف خاصی پیدا کرده و اشعار نثر بدیعی سروده است میتوان گفت وی
نزدیکترین گویندگان عصر خود بسبب عنصری و فرخی و منوچهری و ممزی و ادیب مابیر
است. در دربار ناصرالدین شاه محل توجه و احترام بود و لقب ملک الشعرائی داشت.
دیوانش قریب دو هزار و پانصد بیت دارد. وفاتش بسال ۱۳۱۱ یعنی دو سال پیش از قتل
ناصرالدین شاه اتفاق افتاد.

قصاید وی بیشتر مربوط بمذایح ناصرالدین شاه و دبایران اوست بسا که در آن فواید تاریخی نیز توان گرفت مانند ذکر جلوس یا سفرها یا رسوم جشن و بزم مثلا در قصیده رحلت محمد شاه و جلوس ناصرالدین شاه این ابیات آمده :

چو تخت ملک نبی ماند از محمد شاه
که نوشه باد روانش بمالم دیگر
بشهر تبریز اندر خبر رسید پشاه
که حل ملک دگر شد ز کینه اختر
از آن خبر بشکویم ملک چه گفت و چه کرد
از آنکه کس بشنیدن نمیکند بلور
همی بکشت درون دو چشم خسرو آب
هم از فراق پدر هم زسوش کشور
ز بهر ساز سفر چون زسولکشه پرداخت
هم از فراق پدر هم زسوش کشور
بخواند پیش پی مصلحت خدیو بزرگ
هم از فراق پدر هم زسوش کشور
چو صف زدند پای سر بر تن در تن
هم از فراق پدر هم زسوش کشور
بگفت کز روش دهر و گردش کردن
هم از فراق پدر هم زسوش کشور
تهی شدست سرگاه کی ز شاه و کنون
هم از فراق پدر هم زسوش کشور
سپاه جمله بپراکنده ملک شوریده
هم از فراق پدر هم زسوش کشور
ابیات ذیل که در حلول نوروز و جلوه بهار سروده شده دلیلی است بر اینکه
استاد چگونه صنعت متقدمین را فرا گرفته و چه ذوق عالی و قریحه سرشار در سخن
فارسی داشته است :

بمهر گاهان قمری چو در آید بسخن
سوی باغ آی نگارینا لغتی با من
من سپیده دم فردا بسوی باغ شوم
که گل سوری از خنده گشودست دهن
یکسوی دست زبورسته بنفشه است کی بود
سوی دیگرش سفید است ز بشکفته من
رعد مینالد و میبالد از آن ناله گیاه
ابر میگردد و میخندد از آن گریه چمن
هر کجا بگذری از لاله خود روی براه
شمعی افروخته بینی زبر سبز لکن
لب هر جوی بر از لاله شد و مرزنگوش
زین سپن خیمه نگارا بلب جوی زن
دست در دامن شادی زن و در نوبت گل
غم یکی میوه تلخ است ازوهیج مغرور
و در دل اندیشه مدار از شب آستن از آنک
نیز این ابیات زنده و بانشاط انس او را با طبیعت و مهر و حیرت او را در برابر
بذایع خلقت نشان میدهد :

از کوه بر شدند خروشان سحابها
غلطان شدند از بر البرز آبها
باد صبا بیامد و بر بوستان گذشت
بگرفت زلف سنبل از آن باد تابها
دوشینه بادهای تراز سوی بوستان
بر روی گل زدند سحر که کلابها
چون صد هزار جام بلورین و ازگون
بر آبدان ز ریزش باران حبابها
خوبان سپیده دم بسوی بوستان شدند
از بهر دیدن رخ گل با شتابها
وقتی خوش است عاشق دلداد مرا کنون
در خانه داشتن نتوان با طنابها
زین فصل و بابها که کتاب زمانه است
تو اختیار فصل طرب کن ز بابها
جز روز زخمی نبود در حساب عمر
ما بر گرفته ایم ز گیتی حسابها

شعرا دیگر - دوره قاجار با وجود شاعران و سخنگویان زیادی ممتاز بوده و گذشته از آنانی که بروجه مثال مذکور افتاد سخن پردازان دیگر وجود داشته و در اقسام سخن مهارت خاص ابراز نموده اند که از آن جمله می توان یغمای جندقی و شهاب کرشیزی و مطلق طهرانی و رضا علی خان هدایت و صبوری مشهدی و فتح الله خان شیبانی - و امثال آنانرا نام برد. همه این سخنگویان در سرودن اشعار محکم و متین دست داشته و هر یک در طرزی قوت طبع و صفای قریحه نشان داده و زنده کردن شیوه قدما استعداد خاصی را مالک بوده اند.

آثار مشهور دوره صفوی و قاجاریان فصل ۹ - تألیفات تاریخی

حبيب السیر - حبيب السیر تاریخ عمومی معروفی است که غیاث الدین بن همام الدین خواندمیر تألیف کرده و وقایع را از ابتدای تاریخ بشر تا وفات شاه اسمعیل صفوی یعنی سال نهصدوسی آورده. این کتاب نسبت بروضة الصفا کوچکتر است و در سه جلد میباشد و بمناسبت احتوای تفصیل او ابل کار و شرح سلطنت شاه اسمعیل که مؤلف معاصر او بوده است دارای اهمیتی است.

خواندمیر بعد از پایان آوردن کتاب سفر هند کرد و بعد تجدید نظر در آن کتاب نمود و در سال نهصد و چهل و یک در هند وفات یافت و در دهلی مدفون گردید. گذشته از حبيب السیر و تکمله روضة الصفا تألیفات دیگر از این مؤلف بوجود آمده از جمله آنها کتاب دستور الوزرا میباشد و آنرا در احوال و وزراء اسلام تا اهرامس سلسله تیموریانست و تألیفش در ۹۱۴ خاتمه یافته.

صفوة الصفا و احسن التواريخ - از ابن دو کتب اولی را ابن بزاز، در اواسط قرن هشتم در شرح حالات و کرامات اجداد صفویه خاصه شیخ صفی الدین نوشته و در اواسط قرن دهم یعنی در سلطنت شاه طهماسب تجدید تألیف شده. دومی **را حنیک** روملو از فضلی آن زمان باز در اواسط قرن دهم تصنیف نموده وقایع سالهای همد تا همدو هشتاد پنج با تفصیل سلطنت شاه طهماسب در آن ثبت است.

تاریخ عالم آرای عباسی - عالم آرا کتابی است در شرح حال و سلطنت شاه عباس اول و اجداد او که اسکندر منشی از مشایخ دربار آن پادشاه تألیف کرده و آنرا با وقایع سال وفات شاه عباسی و جلوس خلف او شاه صفی در سال هزار و سی و هشت پایان آورده.

گذشته از این تواریخ و آنهاییکه در مقدمه این فصل مذکور افتاد تواریخ مهم دیگری در زمان صفویه تألیف یافته که از آن جمله است:

نگارستان و جهان آرا - تألیف قاضی احمد غفاری و **لب التواريخ** تألیف یحیی بن عبداللطیف قزوینی و **تاریخ ایلچی نظام شاه** که مخصوصاً از لحاظ وقایع روزگارشاه طهماسب مهم است.

تاریخ نادری - تاریخ جهانگشای نادری تنها تاریخ معروف دوره سلطنت نادرشاه می باشد که وقایع سلطنت ویرا تا مرگش که در هزار و صد و شصت اشخاص افتاده ذکر کرده. مؤلف این تاریخ میرزا مهدی خان بن محمد نصیر استرآبادی نام داشته که منشی و از نمایندگان نادری بوده و در سفرهای آن پادشاه حضور داشته است: همه تاریخ دیگری بنام آن پادشاه موسوم به **درة نادریه** تألیف نموده که انشای آن نمونه تکلف و عبارت پردازی است.

زبدة التواريخ - محمد مصطفی بن عبدالکریم در وقایع اواخر صفویان و ظهور افغانست و مؤلف خود شاهد آن وقایع بوده.

تاریخ زندیه - تألیف علیرضا بن عبدالکریم شیرازی که مسائل وقایع جانشینان کریمخان زند است.

مجموع التواريخ - تألیف ابوالحسن بن محمد امین گلستانه است که شامل وقایع سی و پنج ساله بعد از نادرشاه است و دوره افشاریه و زندیه را نشان میدهد.

متمم روضة الصفا - غیاث الدین خواندمیر نیریز دختری میرخواند جلد

هفتم تاریخ روضة الصفا را تکمیل کرده و آنرا تا بعد از وفات سلطان حسین باقرا که سال نهم و دوازدهم وفات یافته آورده و فضلی او اواخر سلطنت آن سلطان و اولاد و احفاد او را نیز ذکر کرده بعد در دوره قاجاریان رضاقلیخان هدایت سه جلد دیگر بر آن افزوده و سلسله وقایع را تا زمان سلطنت ناصرالدین شاه رسانیده است پس روضة الصفا با تکمله از ده جلد مرکب است.

راجع به زندیه کتابهای تاریخی دیگر نیز تألیف یافته که از آن جمله میتوان **تاریخ جمعی** - تألیف میرزا محمد نامی را ذکر کرد که دو جلد هم بر آن نوشته شده یکی از طرف میرزا عبدالکریم بن علیرضا و دومی از طرف محمد رضای شیرازی.

ناسخ التواريخ - معروفترین تاریخ عمومی است که در دوره قاجار تألیف یافته و فارسی فصیح نزدیک بطرز متقدمین نوشته شده و آن با ملحقات قریب پانزده جلد بزرگ میشود قسمت اسلام و تاریخ ایران بعد از اسلام مشروح است مؤلف اول آن میرزا تقی متخلص به سپهر مستوفی دربار ناصرالدین شاه و از دانشمندان و فضلی آن زمان بوده که تا جلد یازدهم نوشته و بعد از او عباسقلیخان سپهر که تا کاشته شدن ناصرالدین شاه از مقرین دربار بود چند جلد در شرح حال امه و تفصیل سلطنت ناصرالدین شاه و غیوه بر آن افزوده عباسقلیخان سپهر تألیفات دیگر نیز دارد و کتب وفیات الاعیان ابن خلکان را فارسی ترجمه نموده و در فضل و ادب نمونه بوده.

تاریخ منتظم فاصری - تاریخ منتظم فاصری عمومی است از اول اسلام تا زمان مؤلف در سه جلد. مؤلف آن محمد حسن خان صنیع الدوله وزیر اختیارات دربار ناصرالدین شاه آنرا در سنوات ۱۲۰۸ تا ۱۳۰۰ تألیف کرده. صنیع الدوله تألیفات دیگر داشته و از آن جمله در جغرافیای ایران نیز مرآة البلبان نوشته که چهار جلد آن بطبع رسیده.

تواریخ مخصوص دوره بعضی از سلاطین قاجار نیز تألیف یافته که از آن جمله **مآثر سلطانه** تألیف عبدالرزاق بن نجفقلی و **تاریخ صاحبقرانی** تألیف محمود میرزا و **تاریخ ذوالقرنین** تألیف فضل الله منشی است و هر سه بنام فتحعلی شاه و در زمان خود نوشته شده.

۲- کتب تذکره و تراجم احوال

نصفه سامی - نصفه سامی کتابی است در شرح حال شعراء اول و آخر قرن نهم تا اواسط قرن دهم که اغلب معاصر مؤلف کتاب یعنی سام میرزا پسر شاه اسمعیل صفوی بوده اند. تألیف مزبور در حدود ۹۵۷ ختم یافته و خود سام میرزا بسال ۹۸۳ باعمر شاه اسمعیل نانی گشته شده.

مجالس العالی - اصل این کتاب به زبان ترکی تألیف امیر علیشیر نوائی و در شرح حال شعراء و نویسندگان معاصر آنوزیر دانشمند است و در زمان شاه عباس شاه علی نام آنرا فارسی کرده.

خلاصة الاشعار وزبدة الافکار - تذکره عمومی است در احوال شعراء که در زمان شاه عباس تألیف یافته. مؤلف آن قاضی الدین محمد کاشی است.

مجالس المؤمنین - کتابی است در شرح حال و آثار و اقوال علما و فقها و سلاطین و شعراء و متصوفین شیعه که در عهد صفوی تألیف یافته. مؤلف آن قاضی نورالله ششتی از وطن خود بهند رفته و در لاهور اقامت گزید و از طرف اکبر شاه قاضی آن شهر معین گردید و تألیف مجالس المؤمنین را در حدود نصد و نود و سه در همین شهر شروع نموده و آنرا در ۱۰۱۰ بهتمام آورد شیوه فارسی این کتاب نسبت به برخی از تصانیف مکلف دوره مغول ساده و شیرین است.

هفت اقلیم - تذکره عمومی است که به ترتیب اقالیم شعراء را طبقه بندی کرده مؤلف آن امین احمد رازی است پدرش خواجه احمد از طرف شاه طهماسب صفوی کلاتری ری را داشت امین احمد سفر هندی نیز کرده. دو تألیف هفت اقلیم شش سال صرف نموده و آنرا سال ۱۰۰۲ بیابان آورده و مانده تاریخ ختم این جمله است "تصنیف امین احمد رازی".

آتشکده آذر - آتشکده از تذکرها می معروف این دوره است. مؤلف آن لطفعلی بیگ آذر بیگدلی متخلص به آذر بسال ۱۱۳۴ در اصفهان تولد یافته و تحصیلات خود را در قم کرده و بعد از چهارده سال اقامت در آنجا سفرهای متعدد اجرا نموده است معاصر نادر شاه بود و آنکه که قشون نادر از هند بر میگشت آذر در مشهد اقامت داشت.

آذر در اوایل جوانی بر حسب ذوق طبیعی اشعار میسرود و متقدمین را تتبع

میکرد و مخصوصاً درین معاصرین خود سبک سخن سید علی مشتاق اصفهانی را تتبع مینمود اشعارش جزیل و آبدار است و از آنجمله مثنوی یوسف و زلیخاست.

تذکره آتشکده را در سن چهلیم یعنی بسال ۱۱۷۴ هجری تألیف کرده و شعراء را بر ترتیب اقالیم طبقه بندی نموده و شرح حال ۸۴۲ تن را آورده و نمونه ای از اشعار آنها را ذکر کرده و شرح حال خود را نیز در آخر کتاب درج نموده.

ریاض العارفین و مجمع القصص - مؤلف این دو کتاب که مهمترین تذکره های شعراء فارسی است که در دوره اخیر تألیف شده رضاقلیخان طبرستانی متخلص به هدایت پسر محمد هادیخان میباشد که در سال ۱۲۱۸ یعنی زمان سلطنت فتحعلی شاه در طهران تولد یافته و بعد از رشد و نمو تحصیل کمالات بدربار محمدشاه ناصرالدین شاه مناصب عالی یافته و مخصوصاً امر تربیت عهد جوانی ناصرالدین شاه بدو مفوض بوده است ریاض العارفین محتوی شرح حال شعراء متصوف و عرفا میباشد. منتخبات از اشعار و آثار آنها و همچنین منتخباتی در این کتاب از مثنویهای خود مؤلف مندرج است. مجمع القصصاء بر دو جلد است و بالغ بر ۷۰۰ تن از شعراء سلاطین و شاهزادگان و امرا و شعراء معروف و متوسط و متأخر ایران را در آن نام برده و منتخبات از اشعار آنها را ذکر کرده است. خود مرحوم رضاقلیخان قریحه شاعرانه داشته و تخلصش هدایت بوده و بتصریح خودش زیاده برسی هزار بیت سروده و نمونه هایی در مجمع القصصاء از قصاید و غزلیات خود ثبت نموده در همین تألیف مجمعی از شرح حال خود را ذکر کرده و از تالیفات دیگر خود مانند تکملة روضة الصفا و لغت انجمن آراء نام برده. وفات هدایت سال ۱۲۸۸ روی داد.

نامه دانشوران - از کتاب های مشروح و مهم تراجم احوال علماء و ادباء در زبان فارسی نامه دانشوران است که هم در زمان ناصرالدین شاه باهتمام عده ای از فضلا تألیف شده و هفت جلد آن انتشار یافته. مؤلفین نامه دانشوران حاج میرزا ابوالفضل ساه ای و میرزا حسن طالقانی و میرزا عبدالوهاب قزوینی و مخصوصاً شمس العلماء عبدالرب آبادی است که وی بعد از فوت بعضی از مؤلفین مذکور فوق بمعاضرت ادیبی دیگر موسوم بغیاث ادیب تألیف این کتاب را تعهد نموده و تا جلد هفتم منتشر ساخته

از جمله تذکرها می متعدد دیگر که در دوره صفوی و قاجار تألیف یافته

یکی تذکره بزم آرا تألیف سیدعلی است (قرن دهم) دیگر تذکره میخانه تألیف لطف الله رازی است (قرن دهم) دیگر ریاض الشعراء تألیف علیقلی خان واله (قرن دوازدهم) دیگر خزانه عامره تألیف آراد حسینی (قرن دوازدهم) دیگر خلاصه الافکار تألیف ابوطالب تبریزی (قرن دوازدهم) و نظایر و امثال آنهاست که بعضی آنها در هند و برخی در ایران تألیف یافته.

نجوم السماء - کتابی است در شرح حال قهای شیعه در عصر صفوی تا اوایل قاجاریه و آن در اواخر قرن سیزدهم یعنی زمان سلطنت ناصرالدین شاه باهتمام محمد صادق ابن مهدی تألیف یافته.

در این مورد ذکر کتابی دیگر در همین موضوع موسوم به **قصص العلماء خالی** از اهمیت نیست که مؤلف آن محمد بن سلیمان تنکابنی است و ترجمه ۱۵۳ تن از علمای شیعه در آن آمده.

۳ - کتب دینی و حکمی

جامع عباسی - کتابی است در احکام فقه تألیف شیخ محمد بن حسین عاملی ملقب به بهاءالدین مشهور بشیخ بهائی که از علمای بنام دوره صفوی و از محترمین و مقریین مجلس شاه عباس بوده. مسقط الرأس او جبل عامل بود و در ۹۵۳ در بعلبک بدنیا آمد پدرش عزالدین حسین در ۹۶۶ بایران مهاجرت کرد پس شیخ بهائی در حدود ۱۳ سالگی بایران آمده است. عمرش در ایران گذشت و تحصیلات نمود و بزبان فارسی و عربی تصانیف بوجود آورد که مجموع آنها به ۸۸ کتاب و رساله میرسد از آن جمله است متنوی های، فان و حلوا و شیر و شکر. نیز خلاصه الحجاب و تفریح الافلاک و کتاب اربعین همچنین کتابی مرکب از نوادر حکایات و علوم و اخبار و امثله و اشعار عربی و فارسی جمع و تألیف کرده و اسم آنرا کشکول نهاده اشعار فارسی و عربی هم سروده.

وفات شیخ بهائی بسال ۱۰۳۱ در اصفهان اتفاق افتاد و جنازه او را بشهد انتقال دادند و بنا بر وصیت خود در باینجا بدرجائی که هنگام توقف در مشهد درس میگفت چنانکه سپردند.

کتب دیگر - در مسائل دینی کتابهای متعددی دیگر بفارسی در زمان صفویان تألیف یافت و تنها محمد باقر مجلسی چندین تألیف نمود که از آنها جمله است:

کتاب عین الحیات و مشکوة الانوار و حلیة المتقین و معراج المؤمنین و حق البیقین و حیات القلوب و جلاء العیون و امثال آنها که الحق جمله بفارسی روانی تألیف یافته. از تألیفات دیگر دینی کنایست بنام تنبیه الغافلین که در واقع ترجمه از نهج البلاغه حضرت علی (ع) است و مترجم آن فتح الله کاشانی نام دارد همچنین **معادن الادب** تألیف نصیرالدین استرآبادی است در اخلاق ایضاً زبدة التصانیف حیدر خوانساری و **هجرة الهیة** حیدر رفیع الدین.

دیگر کتوابع و ربالی و متصل صفات تألیف سید احمد بن زین العابدین اصفهانی است در افتاد عقاید نصاری و حجة الیهند ابن عمر معراجی است در نقد عقاید هندی.

از کتابهای مهم اخلاقی و دینی بفارسی در دوره صفویان و قاجاریان **ابواب الجنان** تألیف رفیع الدین محمد واعظ قزوینی متوفی در ۱۱۰۵ و **معراج السعاده** تألیف احمد بن مهدی نراقی است که آنرا بامیر فتحعلیشاه از کتاب عربی موسوم به جامع السعاده پدرش ترجمه نمود. نراقی ذوق شعر و ادب هم داشته.

مهر مراد - کتابی است در مسائل حکمت و کلام تألیف عبدالرزاق بن علی بن حسین لاهیجی که ذکرش باز بیاید تألیف ابن کتاب حکمی فارسی در زمان شاه عباس بعمل آمده.

اسرار الحکم - کنایست در حکمت الهی تألیف حاج ملا هادی سبزواری که نظرش بیشتر بابیات توحید و اصول عقاید دینی معطوف بوده و ظاهراً تصنیف این کتاب بر حسب تمایل ناصرالدین شاه بعمل آمد.

۴ - کتب لغت

در ادوار گذشته فرهنگهای وجود داشته و چندی از آن در این کتاب مذکور گشته است ولی توانست در این دوره اخیر بخصوص عصر صفوی فرهنگ فارسی متعدد بوجود آمده که از معروفهای آنها نام برده میشود:

فرهنگ جهانگیری - مؤلف آن جمال الدین حسین انجو که منتسب بدربار اکبر شاه و پسر خلفش جهانگیر بوده و از هر دو حکمران حمایت و صله دیده و لغت خود را بحکم اکبر شاه شروع نمود و بسال هزار و هفده هجری تألیف آن را انجام داده و آنرا بنام جهانگیر شاه نموده و فرهنگ جهانگیری نام داده است. از مزایای این فرهنگ آنکه برای هر لغتی شمری بر سیل مثال از شعر آورده.

مجمع الفرس - مجمع الفرس نیز از لغت های مشهور فارسی است مصنف محمد قاسم کاشانی معروف به سروری است که آن را در زمان سلطنت شاه عباس اول بتاریخ هزار و هشت بنام همان سلطان تألیف نموده .

برهان قاطع - این کتاب بر خلاف دو فرهنگ مذکور فوق گذشته از لغات فارسی عده ای از لغات عربی و یونانی و دیگر لغات اجنبی مستعمل در فارسی نیز دارد و مصنف محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان در تألیف آن از فرهنگ های سروری و جهانگیری نیز استفاده کرده و آنرا در هزار و شصت و دو بنام عبدالله قطب شاه از سلاطین هند نموده . صحت و دقت در این کتاب کمتر بکار رفته و اصل و فصل بعضی لغات معلوم نیست با اینهمه مفصل و مفید است .

فرهنگ رشیدی - فرهنگ رشیدی تألیف عبدالرشید است که در هند توانا یافته و بدرابر او رنگ زیبای تسلط داشت افش چون بدقت و اهتاد مقابله فرهنگهای سروری و جهانگیری نوشته شده از بعضی جهات بر آن دو فرهنگ ترجیح دارد تاریخ تألیف سال ۱۰۶۴ بوده .

غیاث اللغات - غیاث اللغات تألیف محمد غیاث الدین از فارسی شناسان هند است و آن جامع لغات مهم فارسی و عربی و ترکی است که در قرائت اشعار و آثار فارسی تصادف میشود تألیف این لغت در سال هزار و دویست و چهل و دو بعمل آمده .

انجمن آرای - فرهنگ انجمن آرای ناصری تازه ترین لغت مشهور فارسی است و آخرین تألیف معروف رضاقلیخان هدایت مؤلف مجمع الفصحاست که ذکرش گذشت این فرهنگ منحصر بلفات فارسی است و اغلب در توضیح لغات امثله از اشعار فارسی ذکر شده و مقدمه ای در تاریخ و ساختمان زبان و لایحه ای در بعضی امثال و ضروب فارسی دارد استاد مؤلف عده فرهنگ جهانگیری بوده .

حکما و دانشمندان این دوره که غالباً بهری نوشته اند

عصر صفوی و قاجار از وجود علماء و دانشمندان خالی نبوده و گذشته از قهاری بزرگ علمای سامی نیز ظهور کرده و مبنای فلسفه اسلامی را بدرجای رفیع رساند . و تحقیقاتی ژرف و مطالعاتی عمیق نموده و تصانیف سودمند از خود یادگار گذاشته اند .

می توان گفت بزرگترین حکیم این عصر صدرالدین شیرازی بوده که در مقامات فکر و اصابت نظرو تحقیق و ابتکار تالی ارسطو و ابوعلی سینا بوده و در مطالب دقیق حکمت ذوق و قریحه خاصی داشته است .

از قهاری و محدثین معروف عصر صفوی و قاجار احمد بن محمد مشهور بلقب مقدس اردبیلی معاصر شاه عباس کبیر و ملا محمد باقر مجلسی فرزند ملا محمد تقی مجلسی است .

مجلسی - بطوریکه اشارت رفت کتب و رسالات زیادی راجع به عقاید و اخبار شیعه بزبان فارسی منتشر ساخته ولی بزرگترین تألیف او در این موضوع کتاب بحار الانوار است که بهری و در ۲۴ جلد است .

اینک از حکمای مشهور این دوره بترتیب ذیل ذکر می رود :

میر داماد - میر محمد باقر بن محمد استرآبادی از مشاهیر فلاسفه و دانشمندان معروف عصر صفوی است . لقب داماد از پدرش مانده که وی داماد محقق ثانی بود .

منشأ استرآباد و محل تحصیلش مشهد و اقامتگاهش اصفهان بود در نزد معاصرین خود بسی محترم و مجالس درس او در نظر اهل علم بسیار مقتضی و از جمله مستمعین بیانات او صدرالدین شیرازی بود که بعد در حکمت اشتهار بزرگی پیدا کرد . میر داماد تألیفات متعدد فلسفی و دینی دارد که جمله بزبان عربی است و از آن جمله کتاب صراط المستقیم و قیاسات در مسائل حکمت است و کشف الحقایق که حکمی و دینی است . میر داماد به تخلص اشراق اشعار فارسی گفته و یک معنوی سروده باسم مشرق الانوار .

ملا صدرا - صدرالدین محمد اصلش از شیراز بود و پدرش ابراهیم نام داشت قسمتی از تحصیلات فلسفی خود را نزد میر داماد بجای آورد . او را می توان معروفترین فیلسوف دوره اخیر ایران شمرد افکار فلسفی دقیق داشته و در آرشته دارای مقام و مشرب بوده فکر مشائی را با ذوق اشراقی بک تألیف فرموده . تألیفاتش در حکمت مرجع و ماخذ اهل علم میباشد و نخبه آنها اسفار و شواهد ربوبیه و مشاعر و کتاب المبدأ و المعاد است نیز رسائل متعدد دیگر در مسائل مختلف علمی ازو بقیست هم قسمتی از کتاب اصول کافی شیخ کلینی را شرح و چند سوره از قرآن

کریم را تفسیر کرده. شیخ صدرالدین در بازگشت از سفر مکه بسال هزار و پنجاه در بصره وفات یافت.

ملا محسن فیض - محمد بن مرتضی معروف به ملا محسن فیض کاشانی از فقها و حکمای معروف عصر صفوی و از شاگردان ملا صدرا بود و تحصیلات خود را در شیراز تکمیل نمود از تألیفات زیادی که با او نسبت داده اند اصول المعارف و کلمات مکتونه میباشد و در حکمت و در تفسیر و صافی وافی در حدیث ملا محسن نیز اشعار فارسی سروده و گویا دیوانش شش و هفت هزار بیت دارد.

لاهیجی - نیز از معروفین علما و حکمای عصر صفوی و از شاگردان ملا صدرا است. گذشته از تألیفات مهم کلامی و فلسفی بفارسی مانند سحر مراد ببری نیز تألیفات مهم نموده و از آن جمله شوارق الالهام در شرح تجرید خواجه نصیر طوسی است نیز از پیشروان حکمای عصر صفوی ابوالقاسم میر فندرسکی است که منسوب به فندرسک از اعمال استرپاد است در ریاضی و حکمت استاد بود و تألیفاتی سودمند در حکمت فرمود در شعر فارسی هم دست داشت و قصیده‌ای شیوای حکمی با مطلع:

چرخ بالین اختران نفز و خوش زیباستی
سورتنی در زیر دارد هر چه بر بالاستی

بطور مقدمین ساخته.

حاج ملاهادی - مولانا حاج ملا هادی سبزواری پسر حاج محمد سبزواری است. پدرش از علما بود و خودش نیز نعمت در مشهد سپس در اصفهان علوم حکمت و فقه و اصول و کلام تحصیل نمود و بپیر که دانشمندان درجه اول دوره قاجار در آمد. معروفترین تألیف او منظومه ایست بتازی در منطق و حکمت با شرحش در دو قسمت که اولی اثالی المنتظمه و دومی فردا القرائد نام دارد و هر دو در یکجا بنام شرح منظومه مشهور است.

شیخ بفارسی نیز امر الوالحکم نوشته که در حکمت الهی است و مذکور افتاد همچنین بتخلص «اسرار» غزلیات حکمی و مایل بتصوف سروده. وفات شیخ بسال هزار و دو بیست و هشتاد و نه اتفاق افتاد.

مأخذها - تاریخ گیتی گشا یا تصحیح آقای غیبی طهران ۱۳۱۷ - دستورالوزراء یا تصحیح آقای غیبی طهران ۱۳۱۷ - شرح حال شیخ بهائی علم آقای غیبی طهران ۱۳۱۶ - مجمل التواریخ بوسی و اهتمام آقای مدرس رضوی طهران ۱۳۲۰ - تذکره های فارسی - خلاصه مفید دوره صفوی در تواریخ ادبی ایران تألیف براون ج ۴ - تحفه سامی تألیف سام میرزا پسر

شاه اسماعیل طبع مجله ارمغان ۱۳۱۴ - کتاب مفید تاریخ زبان و ادبیات ایران در دریای مغول در سه جلد (انگلیسی) تألیف محمد عبدالغنی آقایی هند ۱۹۳۰ - ۱۹۲۹ راجع بشعرا هندوستان و نفوذ ایران در آنجا - ایضا کتاب شعر السجیم شبلی لسان - مقدمه آقای کمالی پسر منتضیات اشعار صاحب چاپ طهران - اشعار پسر گزیده صاحب با مقدمه مبسوط با اهتمام آقای زین العابدین مؤتمن طهران ۱۳۲۰ - مقدمه دیوان هاتف از نشریات مجله ارمغان طهران - مقالات آقای محیط در «ارمغان» سال ۱۳ راجع بشهادت تیریزی - مقدمه دکتر رضازاده شفق به لیلی و مجنون مکتبی چاپ طهران با اهتمام آقای کوهی - مقدمه آقای بهار به کلیات غرام مکتبی چاپ تهران با اهتمام آقای کوهی - مقاله آقای تلیسی راجع به محمود خان ملک الشعرا شماره ۱۱ سال اول مجله مهر - در شرح حال شعرا دوره قاجار مخصوصاً جمیع النصوص و براون ج ۴ دیوان خود شعرا - دیوان مشتاق با اهتمام آقای حسین مکی با مقدمه طهران - دیوان فردوسی بطناسی از طرف آقای علی غفاری طهران ۱۳۲۰ - دیوان فآلی چاپ طهران - دیوان مجیر چاپ طهران - خلاصه از دیوان جامی توسط آقای یزمان - دیوان جامی چاپ هند متشویبات جامی نسخه خطی در کتابخانه مسجد سببالار طهران - دیوان مجیر چاپ طهران - دیوان فآلی چاپ طهران - مقدمه آقای عبدالوهاب فراهانی بدیوان قائم مقام چاپ طهران - راجع از نشریات مجله ارمغان - «قائم مقام» تألیف آقای باقر قائم مقامی چاپ طهران - راجع بملاه و حکماء و محدثین : فامه دانشوران - روضات الجنات (بربری) تألیف محمد باقر خوانساری - قصص الملایه تألیف محمد بن سلیمان تنکابنی - مجالس المؤمنین تألیف قاضی نورالله شوشتری - برای شرح حال دانشندان و سخنویان از بعضی کتابهای تاریخ عمومی و خصوصی هم مانند راحة الصدور و تواریخ کوبیده و حبیب السیر و تاریخ فرشته و روضة الصفا و ناسخ التواریخ استفاده توان کرد.

ملاحظات راجع به ادبیات در دوره مشروطیت

ظهور مشروطیت که فرمان آن در سال ۱۳۲۴ هجری قمری صادر شد نتیجه یک سلسله مقدمات سیاسی و علمی و ادبی بود که شرح و بسط آنرا کتبی جداگانه باید. اجمالاً توان گفت که در این دوره ادبیات ایران گذشته از دوام در موضوعات و طرزهای قدیم تازگی هایی نیز پیدا کرد و ممکن است آنها را بطریق ذیل تلخیص نمود:

۱ - زبانهای بیگانه خاصه زبان فرانسوی در ایران که از اوایل دوره قاجار شروع باتشعار نموده بود رواج یافت و راه آمد و شد بین ایران و فرانکستان بیشتر از سابق باز شد و تصانیف ادبی آنسرزمین از نظم و نثر و داستان و رمان در این دیار معروف گردید در تأثیر این اختلاط نه تنها عده ای از کتب فرنگی بفارسی ترجمه و مقداری لغات فرنگی داخل زبان فارسی شد بلکه برخی نویسندگان جدید

در معانی و الفاظ تاحدی سبک و روش و طرز فکر مغرب زمین را اقتباس کرده و گاهی در این خط دورتر رفته از شیوه زبان فارسی خارج شدند.

۲- از موضوعات تازه ای که داخل ادبیات گردید افکار آزادی خواهانه و عقاید اجتماعی و سیاسی و فکر تساوی حقوق سیاسی و مسئله آزادی افکار و حریت مطبوعات و احساسات وطن پرستانه است که الحق در نظم و نثر جلوه خاصی نموده و شعرای توانای خوش قریحه و نویسندگان قابل ظهور کرده و با بهترین الفاظ به تصویر این سنخ افکار پرداختند حتی اینگونه افکار با لطف قریحه شاعرانی مانند عارف قزوینی بشکل تصنیف ملی در میان عامه انتشار پیدا کرد. از شاعران این دوره میتوان برای نمونه از میان گذشتگان ادیب الممالک فراهانی و ادیب پشاور و را نام برد و از عالم بانوان پروین اعتصامی را ذکر کرد و از زندگان آقای محمد قلی بهار (ملک الشعراء) را نامید که در طرز قسیده و تنبلیات تاریخی و ادبی استاد است.

در واقع شاعران و گویندگان و نویسندگان سخنور ادب پرور زیادی در عصر ما ظهور کرده اند که الحق نظم و نثر فارسی را زنده نگه داشته و آنرا گویا تر و شیوا تر نموده و معانی تازه در آن دمیده و خود را اخلاف صدق بزرگان قدیم نشان داده اند. و کتابهایی در شرح احوال و اشعار و آثار آنان بقلم مؤلفاتی مانند آقایان اسحق هندی و اسدالله ایزدکشی و برادران انکیلی و پژمان و جهانپای و دبشاه «ایرانی» ورشید یاسمی و حسین مکی و سعادت نوری و دیگران بوجود آمده و میتواند مورد استفاده جوانان دانش آموز قرار گیرد.

۳- نظم و نثر فارسی از مقام شادخ ادبی قدیم که معمولاً از حیات مردم دور و از ذوق و احتیاجات عامه مهجور بود کمی پایین آمده و بدین و زندگانی توده نزدیک شده و بر حسب احتیاجات جامعه در مضامین تازه کی پیدا کرده و بمطالاب اجتماعی گرویده است و نویسندگان در ادای این موضوعات بیشتر از زبنت الفاظ و استعمال جمله های دور و دراز متوجه بادای مطلب و بیان مقصود شده اند.

۴- احداث مدارس جدید و روزنامه ها و مجلات به توسیع و تعمیم معارف خدمت بزرگی کرده و ادبیات نسبت به عامه بیشتر مانوس و در دسترس واقع گشته و توجه به علم و ادب زیادت گرفته

۵- تمایل در مردم و طبقه دانشمندان و مؤلفات نسبت به تألیفات علمی و ادبی محققان ایران پدید آمده نیز از طرف وزارت فرهنگ توجیبی نسبت بتألیف کتابهای درسی و ترجمه تألیفات علمی مغرب زمین پیدا شده و بخصوص تصحیح و طبع مؤلفات گذشتگان ایرانی در نظم و نثر مورد نظر خاص واقع گشته و مقدار مهمی از نوا در آثار و تصانیف گذشته باهتمام دانشمندان بطرز صحیح جدیدی بحلیه طبع در آمده و احیا گردیده است.

۶- درج مطالب علمی و تاریخی بطرز حقیقی و انتقادی و رجوع باسول و اسناد از روی نظام فکری و تتبع کامل ترقی شایانی کرده و در واقع شیوه بعضی مؤلفان بزرگ اسلامی که در قدیم نسبت بزمان آنان معمول بود احیا گردیده و در این امر از روش انتقادی دانشمندان مغرب زمین نیز استفاده کامل شده است و در حقیقت تألیفات و تحقیقات خاور شناسان مغرب زمین ازین حیث در نهضت جدید ادبی ایران تأثیر خاص داشته و در میل و رغبت ایرانیان نسبت باحیای آثار گذشتگان نیز در سابقه و راه و رسم پژوهش مطالب علمی عاملی مهم بوده است و توان گفت در میان دانشمندان ایران پیشرو عمده در این فن آقای محمد قزوینی بوده است.

۷- نهضتی برضد عبارت پردازیهای بی لزوم و مبالغه ها و مضامین و تشبیهات غیر طبیعی و پیچیده قسمتی از ادبیات قدیم شروع کرده و در این مورد برخی ترك اغلب مضامین و تشبیهات و اسلوب و معانی قدیم را میخواهند و موضوع های تازه پیدا میکنند و اوزان و اشکال نو بسکار میبرند و در نثر مخالف جمله بندی تازه میث و استعمال کلمات زیاد عربی هستند و باحیاء شیوه ایرانی و استعمال لغات فارسی اهتمام دارند حتی بعضی دورتر رفته باستعمال جمله های فارسی خالص میکوشند.

در ضمن توان گفت این دوره از يك لحاظ یعنی بیشتر از لحاظ موضوع و هدف و طرز تمیزات ادبی دوره تحول و انقلاب است. موازین قدیم تاحدی متزلزل شده و اصول جدید هم سر و صورتی کامل پیدا نکرده و ادبیات بطور کلی یکسیر تکاملی مینماید در هر صورت برخی گویندگان جدید آثار زیبای دلربایی که نویسنده عالیتری را میدهد بوجود آورده اند.

اجمالی در سبک

زبان فارسی یکی از السنه مهم عالم و از شاخه های قدیم زبان اصلی هند و اروپایی و دارای ادبیات است که تاریخ آن دست کم بدو هزار و پانصد سال میرسد.

بحکم اخبار قدیم یونانی و صنف یهود در روایات کتب اوستایی و تواریخ هری ایران در عصر مادها و هخامنشی ها دارای کتب و ادبیات و قوانین و احکام اخلاقی بوده گرچه جز کتیبه های هخامنشی از آن عصر بما نرسیده.

زبان ایران قدیم دولت معروف داشته یکی اوستایی که اوستا بدان نوشته شده است دیگر پارسی باستان که زبان رسمی دوره هخامنشی بوده و سنگنبشته ها بدان زبانست. جمله های پارسی باستان و اوستا بطور کلی ساده و مفید معنی و بی تکلف است تنها در اوستا چنانکه رسم کتب دینی است مکررات زیاد آمده. از ادبیات اوستایی یا ادبیات مزدی نیا جز اوستا آثار دیگر هم در دست است و نمونه های کمی از نظم و نثر از آنچه در طی قرون ازین رفته است باقیست.

پارسی باستان بمروور زمان به تحولانی برخورد و از حیث قواعد و تلفظ ساده تر گردید و این زبانست که در عصر اشکانیان و ساسانیان معمول گشت و پهلوی نامیده شد و آن دارای کتب و ادبیات و اشعار بوده و گذشته از کتیبه ها ساسانی بالغ بر صد کتب پهلوی از اواخر ساسانی و اوایل اسلام تا به امروز رسیده است.

اشعار قدیم ایران جمله بروزن هجایی بوده و از اخبار چنین مستفاد میگردد که سرود خوانان در ایام جشن رسمی منظومه ها بدربار شاهان میخوانده اند یعنی کلام منظوم شیوع و رواج داشته است.

زبان پهلوی بزبان فارسی امروز نزدیکست تنها از حیث ترکیب کلمات و قواعد و اصوات به تغییرات برخورد از آنچه القبه و عده زیادی از لغات و شیوه عربی را اقتباس کرده است.

از کتابهای معدودی که به قیامانده پیداست که نظم و نثر پهلوی بطور کلی ساده و روان بوده و جمله ها موافق مقصود ادا میشده و تنقید و طول و تقصیل و استعاره و مجاز نداشته پاکم داشته.

بعد از دویست سال استیلای عرب در اوایل قرن سوم نهضت ادبی توانم با نهضت سیاسی در ایران شروع نمود و شعرای نامی فارسی زبان اشعاری که اغلب بسوزن

عروض است سرورند و بتألیفاتی به شرفارسی پرداختند. در مدت استیلای عرب نیز زبان فارسی ازین نرفته بود حتی اشعاری بوزن هجایی در قاطی از ایران سروده میشد چنانکه اخباری و آثاری از آنها در کتب تواریخ اسلامی توان یافت.

زبان نظم و نثر بعد از اسلام در دوره سامانیان وسعت یافت و در عصر غزنویان و سلجوقیان باوج ترقی خود رسید و صد هاشاعر و نویسند و دانشمند بزرگت و نامی ظهور کردند.

گرچه در این دوره لغت و اسلوب عرب در ادبیات فارسی بشدت موثر واقع گردید ولی زبان را از حال طبیعی خارج نکرد و نظم و نثر این عصر متعفن است بسادگی و روانی یعنی عبارت پردازی و تکرار مکررات و جمله های تودرتو و مضامین تلماعوس در تألیفات آن زمان کمتر دیده میشود.

موضوعهای ادبی عبارت بود از قصاید که عمده در مدح شاهان و بزرگان و بیان حال و وعظ و عبرت و معمولا مشحون به تشبیب و تغزل بود. همچنین قطعات علمی و اخلاقی و بند و نصیحت و حماسه و داستان و مطالب دینی و تاریخی سروده میشده و از قرن پنجم باینطرف مطالب حکمی و علمی و عرفانی نیز بر آن افزوده گشت در اقسام شعر گذشته از قصاید و قطعات غزلیات و رباعیات و مثنوی و مسدط نیز ساختند. اشعار شعرای این دوره از رودکی و عنصری و فرخی و منوچهری و دقیقی و فردوسی و ناصر خسرو و قطران و سنایی و انوری و معزی و خیام و خاقانی و ادیب صابر و نظامی بدین طرزها بوده و معانی فوق را بخوبی می رسانند.

در ثریز تألیفات ابتدای این عصر مانند ترجمه تاریخ طبری و الفهیم ابوزیجان بیرونی و دانشنامه ابوعلی سینا و ذین الاخبار گردیزی و تاریخ بیهقی و قابوسنامه و چهار مقاله و کلیله و دمنه بطور کلی متانت و سادگی و صراحت و آزادی از حشو و زوائد و مکررات و کنایات را نشان میدهد.

از اواخر عصر سلجوقی باینطرف سبک سخن فارسی تغییر پذیرفت و استعمال الفاظ غلطی و لغات غامض عربی و کلمات و ترکیبهای سخت و اداخل اصطلاحات علمی و مذهبی در نظم و نثر کم معمول شد حتی آثار آن در نظم شعرای معروف قرن ششم مانند انوری و خاقانی پیدا گشت.

بعض شعرای این دوره و ادوار تالی گویی شعر را برای مطلق گویی و فضل

فروشی وقایع پردازی و نکته‌سازی و گنج‌آیدن دقایق علوم و لغز و مبهوت ساختن نظم میکرده اند.

در عبارت مرکب و مسلسل و جمله‌های دراز پیدا آمد و افراط در استعمال مترادفات یبجا و جمله‌های عربی و سجع و جناس شروع کرد که میتوان مرزبان نامه سعد وروانی و راحه‌الصدور راوندی و مقامات حمیدی و ترجمه تاریخ یمنی و امثال آنرا بوجه مثال نشان داد. اقسام شعر از قصاید و فزلیات و قطعات و مثنوی و رباعیات و ترجیع بند در کار بود و موضوعات عبارت بود از مدح و وصف و بیان و حال و درج احسانات و مرای و پند و مطالب دینی و مسائل عرفانی و علمی و نشان دادن قواعد و محسنات عروضی.

در عصر مغول و تیموری قتل عام و تخریب و بنای آثار علم و ادب را از سواهی شمالی ایران مخصوصاً خراسان از بین برد و کتابخانه‌ها ویران و عرصه تاراج گردید و شعرا و دانشمندان مقتول و یا فرادی گشتند پس مدتی در ادبیات وقفه رویداد و بر خلاف گویندگان قرن ششم که بسیار بودند عده شعراء در این عصر کم بود. با اینهمه بعد از آنکه مغول و تیموریان به تمدن ایران گردیدند و از قتل و هدم دست برداشتند گویندگان و نویسندگان متعدد ظهور کردند و مخصوصاً در فن تاریخ تألیفات مهم نمودند و علم نجوم و نقاشی و حسن خط بخصوص در زمان تیموریان ترقی کرد.

در عصر مغول و تیموری انحطاط سبک فارسی خاصه در شعر بیشتر روی داد و تصنع و تکلف زیاده‌تر گردید و جمله‌های بلند و بالا و ترکیب‌های مفلک و استعاره‌های بارد و سجع‌های یبجا و متکلف که بتقلید عربی معمول شده بود با افراط استعمال گشت ادخل جمله‌های عربی و کثرت جمله مفرغه و وفور استعاره و تشبیه و ابهام و فاصله دادن بین مبتداء و خبر و ترك موضوع و مبالغه در مطالب فرعی خاصه افراط و اغراق در مدح از خواص سبک این دوره است که مخصوصاً از تألیفاتی مانند تاریخ و صاف و تاریخ معجم تا برسد بتاریخ نادری و دره نادر مخصوص است ولی باید دانست که در عین حال چنانکه طبعی است سبک ساده سابق هم تاحدی در نظم و شرمندی و محافظت یا انشای تاریخ جهانکشا و طبقات ناصری توام با اسلوب مبهم و متصنع زبان مداومت داشت یا بوجود می‌آمد.

در این عصر گذشته از سبک‌هایی که بهمان ترتیب سابق بود غزل اهمیت پیدا کرد و قصیده مقام اولی خود را باخت و استادانی مانند سعدی و حافظ این فن را بلاج کمال رسانیدند. قصاید مدحیه نیز کارش بافراط رسید و شاعر ممدوح یا معشوق را بیشتر از اندازه ستود و در تملق‌گویی و تحقیر نفس مبالغه کرد. شعر عرفانی هم ترقی نمود و نمونه‌های کامل پیدا کرد و بهترین گویندگان این فن مانند جلال‌الدین و حافظ و جامی در این دوره ظهور کردند.

سبک غیر طبعی دوره مغول در زمان صفویه بنهایت انحطاط رسید استعمال ترکیب‌های غریب و کلمات نامأنوس و جناس‌های تو در تو و نکته‌گویی‌های مزجج و نازک‌کاری و مضمون آفرینی و معانی پیچیده باریک بیشتر رایج گشت مخصوصاً شعرای معین هند در این طرز افراط کردند و در نتیجه سبک متکلف مضمون پرست مصنوعی بمیان آمد که آن را برخی سبک هندی مینامند ولی سبک هندی در مقابل این افراط هنر نمایی هم کرد و اگر مضامین پیچیده مصنوعی مبالغه دار مانند یمنی که در ذیل می‌آید ایجاد نمود مضامین لطیف دلنوازی هم نظیر مثالهایی که در ذکر صائب و معاصرش درین کتاب آورده شد بوجود آورد. مثلاً در این بیت که نمونه‌ایست از سبک مذکور:

شمع را بر سر نمیدانم هوای روی کیست بوی گل می‌آید از دود بر پروانه ام
محبوب بقدری گل اندام است که تنها هوای او در سر شمع آنرا بطوری معطر
میکند که از دود بر پروانه‌ای که در آتش آن شمع سوخته بوی گل می‌آید انصافاً
در این بیت با وجود اینکه مضمون لطیفست در نازک‌کاری و باریک اندیشی اغراق و مبالغه بیش از حد بکار رفته. با اینحال چنانکه اشارت رفت لطافت و هنر نمایی شاعران نای این سبک را نباید از نظر دور داشت زیرا مضمون خوب و دقیق بسیار مشکل است و توان گفت در ادبیات جهان مایه امتیاز خاص ادبیات ایرانست و هیچ قومی بدین پایه نکته پردازی و لطیفه سازی نتوانسته. پس نباید فراموش نمود که در برابر بیت فوق و نظایر آن ای-اتی نظیر آنکه از صائب و دیگران نقل شده و امثال این چند بیت زیرین هم پیدا میشود که نماینده لطف ضمیر گویندگان متأخر و معاصر ایرانست:

نمیخواهم که گردد ناخن من بند درجانی مگر گاهی که خار بر ابر آرم از کف پائی
 بهوش باشی دلی را بسو نغزاشی بناختی که توانی گره گشائی کرد
 شیشه زردبکتر از سنگ ندارد خوبشی هر شکستی که بهر کسی برسد از خویشست
 شمع این حوصله را بر همه کسی روشن کرد که توان تا بهر گریه بی شبون کرد
 گرید و سوزد و افروزد و خاموش شود هر که چون شمع بخندد بشب تارگی
 گل سر سبد همسر چشم بیدارست بر غم دیده کلچین روزگار محسب
 بوی گل خود بچمن راهنا شد ورنه مرع مسکین چه خبر داشت که گلزاری هست
 از دوری تو جانان دانی چه ماند در دل از کاروان چه ماند جز آتشی بمنزل
 در یخبری از تو صد مرحله من پیشم تو یخبری از من من یخبر از خویشم
 من عاشقم دلیل من این قلب چاک چاک دردست من جز این سند پاره پاره نیست
 بطوریکه از ایات فوق هم بدست میآید قطعات و مفردات پندآمیز و تمثیلی
 مخصوصاً در اشعار شعرائی مانند صائب و فیضی زیاد استعمال شده چنانکه نمونه‌ای
 چند مذکور افتاد. در شر گذشته از کتب تاریخی تألیفات دینی مربوط به آئین شیعه
 در زمان صفویه کثرت پیدا کرد بطور کلی توان گفت در عصر صفویان علوم و حکمت
 و عرفان از نظم و شر ایران تاحدی مفارقت کرد و جای آنرا مرانی و مسائل مذهبی
 و فقه و مناجات ائمه و ذکر عقاید شیعه گرفت.

از اوایل زندیان باینطرف يك نهضت ادبی روی داد و گویندگان مانند هانف
 و مشتاق و نشاط و صبا و سروش و قاتانی ظهور نموده طرز قضا را از نو گرفتند و
 بدینواسطه سبك مفلول و صفوی بتدریج از بین رفت و سبك و شیوه ساده تر و فصیح
 تری بمیان آمد شر فارسی هم بدست امثال نشاط و قائم مقام و سپهر و هدایت روبه
 شر قدیم سیر کرد و حشو و زواید و مترادفات و جمله بیجا بیج متروك گردید.

در ادوار سابق بر مفلول مرکز عمده سبك و نهضت ادبی ایران خراسان و تا
 حدی آذربایجان بود. بعد فارس اهمیت پیدا کرد و در دوره بعد از صفوی عراق
 منشأ سبك جدید گردید.

در اینصورت اخیر قصیده و غزل هر دو همدمی ترقی کرد و یکی را بر دیگری
 برتری حاصل نشد گو اینکه چون سبك متقدمین را میزبان گرفته بودند بالطبع قصیده
 بیشتر مورد توجه بود تا غزل.

هم در ایندوره فن تاریخ و تراجم احوال ترقی خاصی نمود و تواریخ عمومی
 مانند روضة الصفا و ناسخ التواریخ و تذکره ها مانند آتشکده و مجمع الفصحان درین
 گردید همچنین کتب متعدد مذهبی دولفت فارسی تألیف یافت.

آغاز دورم مشروطیت و انقلابات سیاسی تغییری اساسی در ادبیات داد یعنی
 اشعار و مقالات و تألیفات زیاد متوجه به مطالب و مسائل اجتماعی شد و این هدف
 عملی و روشن بالطبع لفظ را نیز روشن ساخت و عبارت پردازیهای منشیانه و صنایع
 لفظی جای خود را به عبارتها و جمله های فصیح و ساده و متوجه بمقصود داد.

باید دانست که در تمام مدت سیر ادبیات ایران زبان علمی و دینی بطور کلی
 زبان عربی بود و از بدو اسلام تا زمان حاضر دانشمندان ایرانی از بوعلی سینا و
 ابو ریحان و فخر رازی و خواجه نصیر طوسی تا ملا صدرا و حاج ملا هادی تألیفات
 مهم خود را در حکمت و اقسام علوم مانند نجوم و طب و ریاضی و طبیعی و امثال
 اینموضوعات بزبان عربی نوشته و فارسی کمتر توجه نمودند و نظر آنان تنها
 معطوف بمعانی و متوجه شرح و بسط حقایق علمی بود و این توجه ناچار در نظم
 و شر حتی در مراسلات عادی و مکالمات خواص موزون واقع شد و بسا که به رخی
 اصطلاحات و تعبیرات یلزوم عربی که احتراز از آنها ممکن نبود متداول گشت و
 زبان فارسی را تاحدی از موزونی بدر آورد از طرفی دیگر اصلاحاتی جدید که
 نیز از عربی گرفته شده بود از راه مصر و ترکیه وارد زبان ما شد و کلماتی مانند
 بلدی و عدلیه و نظمیه و ارکان حزب و تغییراتی مانند عرض اندام و قطعه نظر و
 نظایر آن که برخی غلط هم بود بظهور رسید و آهنگ زبان فارسی را بیشتر
 مختل نمود از سوی دیگر هم شیوع علوم و فنون عصر پیدا شدن اصطلاحات نوین
 را ایجاد نموده و مترجمان و مصلحان را بفکر انداخت پس در نتیجه اینگونه پیش
 آمد ها از حدود پانزده سال پیش نهضتی در میان نویسندگان بمقصود پیرایش زبان
 فارسی از کلمات یلزوم و زیادی و ناهنجار خارجی و آرایش آن بالغات فصیح و
 صحیح فارسی پیدا گردید و این نهضت منجر به تأسیس فرهنگستان ایران شد که

چند سالست منعقد است و دفتری بنام واژه های نو ترتیب و انتشار داده است.

افسوس تا این اواخر موضوع سبک مورد نظر دانشندان ایران واقع نشده بود و تحقیقاتی تا زکی آغاز شده اینک ماخذ های معهود و مستصر که در نظر است و از آنها استفاده شده بترتیب تاریخ ذکر میشود:

ملاحظات در مقدمه مجمع المصنعا تألیف مرحوم هدایت - شعرالحج تألیف شبلی همان که اجرائی از آن توسط آقای معر داعی از اردو فارسی ترجمه و طبع شده - ملاحظات برخی خاورشناسان راجع سبک نظم و شعر فارسی بخصوص اته و براون - سلسله مقالات آقای ملک الشیراز بهار مجله ارمغان سال ۱۳ و در مجله مهر سال ۵ - تاریخ ادبیات ایران تألیف آقای همامی ج ۲ از ۲۶۱ به بعد - مقدمه دیوان هاتف چاپ طهران بقلم آقای عباس اقبال مقدمه های سودمند گلستان و کلیله و دمنه بقلم آقای عبدالعظیم قریب چاپ جدید طهران - ملاحظات راجع به سبک شعر در کتاب سخن و سخنوران ج ۲ تألیف آقای فروزانفر - مقدمه دیوان مشتاق چاپ طهران بقلم آقای حسین مکی - مقدمه اشعار برگزیده صاحب چاپ طهران بقلم آقای مؤتمن - قائم مقام تألیف آقای باقر قائمقلی بخش سوم سخن سنجی تألیف آقای دکتر لطفعلی صورتگر طهران.

اهمیت و ارزش ادبیات ایران

اگر تاریخ ادبیات ایران را از زمان هخامنشی حساب کنیم حدود دو هزار و پانصد سال است که وطن ما دارای آثار ادبی از نظم و نثر میباشد. اینک اهمیت و ارزش آنرا بطور خلاصه بوجه ذیل متذکر میشویم:

۱ - ادبیات ایرانهم از جهت عبارت و هم از لحاظ معانی دلیل باهر، بک نمدن عالی است. بزرگان و سخنگویان ایران معانی نفی لطیف فلسفی و اجتماعی و اخلاقی را از قدیمترین زمان در سبک بهترین سخنان فارسی بیان کردهاند حتی در قصاید درازی که بقصد خوش آمد امیران و جلب نظر وزیران سروده شده و معمولاً برای کسب شئون ظاهری بوده است باز چندان سخنان ظریف و معانی لطیف بکار رفته که جای دارد از این حیث آن سنج شعرم نمونه استمداد و دقت فکر و وسعت خیال ملت ایران شمرده شود.

در واقع بسیاری از قصاید فارسی با وجود معایبی که از لحاظ اخلاقی و طول کلام و عبارت بازی و قافیه سازی دارد محسنات اساسی نیز نشان میدهد که از آنجمله اینهاست:

(۱) قصیده سرایان بر حسب حس بر تری جستن بهم و جلب نظر سلاطین و

کسب آفرین مردم کوشش ها کردند و بهترین کلمات و ترکیبات فارسی را جستند و آنها را زنده کردند و از اینراه خدمتی شایان نسبت ببقای زبان بجای آوردند.

(۲) باوجود مذموم دانستن تملق گوئی از مضمونهای بکر و باریک و تشبیهات ماهرانه و قیاس های استادانه که در طی مدحیه آمده بهیچوجه نتوان گذشت که جمله آثار فکر تیز و هوش و قریحه لطیف ملت ایران است و هر ملتی را معانی لطیف گفتن مقصور نباشد.

(۳) در قصاید فارسی پند و معانی اخلاقی سودمند عالی آمده.

(۴) مطالب تاریخی نیز از وقایع و عادات و حکایات در ضمن قصایدی آمده که برای شناسائی گذشته بس مهم تواند بود.

(۵) امثال و حکم ایرانی در آنها گرد آمده و محفوظ مانده.

(۶) تغزلات بی نظیری که دلیل لطف احساسات و قدرت وصف استادان ایرانست در آغاز قصاید سروده شده.

(۷) تأثیر پندهای که در ضمن مدح و ستایش به حکمرانان داده شده و آن سخنان نرم اخلاق خشن پادشاهانی مانند سلاطین مفلول را تغییر داده بس قابل تأمل و تقدیر است.

(۸) قصایدی که سرساز دینی و اخلاقی است و از تملق و مدافعه دورتر است یا بمطالب علمی و حکمی یا شرح حال و افکار خود شاعر پرداخته نیاید فراموش نمود.

۲ - ادبیات ایران اعم از قصیده و قطعه و نثر بموجب اشعار و جمله ها و داستانهای حکمی و اخلاقی بسیار سودمند لطیفی که از قدیم بزبان فصیح دلنوازی گفته شده ناچار در زندگی عامه مؤثر واقع گردیده و در هدایت افکار تأثیر بسزا داشته است و اگر بعضی سخنگویان گاهی از راه فنن اشعاری مغالط اخلاق و غفتم سروده اند آنگونه گفته ها نسبت باشعار جدی خوب بمشابه هیچ است.

۳ - ادبیات ایران قیمت تاریخی نیز دارد زیرا مجموعه ایست از اخلاق و افکار و آداب و احساسات و ضایح و پند های شماره زیادی از با هوش ترین افراد ایرانیان که از سدها سال باینطرف محفوظ مانده و آینه وار در برابر چشم ما که اخلاف آنها هستیم قرار گرفته است.

۴- زیادی قصیده های مدحی و ستایش در فارسی نیاستی موجب اشتباه گردد و برده بروی دیده کشد و ما را از اقسام دیگر ظم و شرغفل نماید. شاعرانی که با استقلال نظر، ملکی و هدفی داشته و برای مقصودهای عالی سخن گوئی کردند مانند ناصر خسرو و در عقاید مذهبی و شیخ عطار و شیخ شبستری و جلال الدین و حافظ و امثال آنان در مطالب عرفانی و مسمود سعد و خاقانی در بیان تأفات روحی و سرگذشت و عمر خیام در شرح نظر فلسفی و سمدی در پند آزمایی و امثال این بزرگان زیاده کم سخن نداشتند و بی شبهه گفته و آثاری گران بها بیادگار نهاده اند.

۵- گذشته از آثار ادبی بمعنی خاص تصانیف فراوان علمی و فنی و دینی از قدیم زمان تا عصر ما بزبان فارسی بوجود آمده که هر يك بجای خود از لحاظ هر عصر حاضر اهمیتی بسزا است.

۶- ادبیات ایران بزرگترین سند و بهترین ضامن زبان ملی ما فارسی است میزان سبك و شیوه هر زبان نوشته های سخن گوین بزرگ است و امروز این تصانیف و آثار گران بها که ما داریم از طرفی نگهبانان زبان و از طرفی هم سرمشق برای ما و آیندگان است. گذشته از اینکه شیوه ما، بدست یاری سخن شناسان بزرگ ایران از خطر فساد مصون مانده لغات یشماری هم از فارسی بدینوسیله از آفت زوال محفوظ گردیده و اگر شاهنامه یا قصاید و غزلیات دیگر شعرا و تألیفات زیاد متصور که در این کتاب تنها بخش کوچکی از آن ذکر شده در میان نبود بسالغات و ترکیبات فارسی که از میان رفته و جز يك زبان عامیانه باقی نمانده بود.

۷- ادبیات ایران ارزش بزرگ بدینی هم دارد یعنی بزرگان ایران معانی لطیف علمی و اجتماعی را که در لایه عبارات زیبا و خوش آیند ادا کرده اند. همانطور که روح بدینی و ذوق و صنعت و حس جمال دوستی ایرانی در ساختمانهای استخر فارس و مسجد شاه اصفهان بشکل تناسب و عظمت و در کاشیهای اصفهان و مشهد و اردبیل بطرز رنگ آمیزی و کلتنگری و آهنگ جلوه میکند در اشعار زیبای فارسی هم همان روح بصورت سخنان دلربا و پیوند و نظم و انسجام و وزن و تناسب ظهور مینماید و اینهمه میگزاف شاهد توان روان و دلیل سحر بیان سخن گوین ایران است.

پایان

مآخذهای کلی

الف- صورت تذکره های معروف فارسی از چاپی و خطی

۱- باب الالباب - تذکره عمومی در دو جلد تألیف محمد عوفی، در اوایل قرن هفتم هجری (چاپ لندن ۱۳۲۱-۱۳۲۴ قمری)

۲- تذکره الشعراء - تذکره عمومی تألیف دولتشاه بسال ۸۹۲ هجری (چاپ لندن ۱۳۱۸ هجری قمری)

۳- مجالس الثانی - تذکره شعرای معاصر مؤلف بنی امیر علیشیر نوائی (۸۹۶) که اصلش بشرکی بوده و در ۹۲۷ بتوسط فخری بن امیری بنام لطیفنامه بخارسی ترجمه شده.

۴- جواهر العجایب یا تذکره النساء - تذکره شاعران معروف تألیف فخری امیری فوق.

۵- تحفه سامی - تذکره ایست حاوی ترجمه شعرا بعد از قرن نهم تا سال ۹۵۷ و آن در واقع تكملة دولتشاه است. مؤلف آن سام میرزا پسر شاه اسمعیل صفویست چاپ طهران توسط آقای وحید دستگردی

۶- مذکر الاحیاء - ترجمه شعرای زمان میرعلیشیر نوائی تا سال ۹۴۷ تألیف شاری بخارانی.

۷- قایم المآثر - ترجمه شعرای ایرانی هند عصر اکبر شاه و اسلاف او تألیف میرزا علاء الدین قزوینی در (۹۷۳-۹۸۲).

۸- خلاصة الاعصار و زبدة الافکار - تذکره عمومی معروفی است تألیف حق الدین کاشی در ۹۸۵ که بعداً تکمیل شده.

۹- هفت اقلیم - تذکره شعرا با اطلاعات مفید جغرافیائی، تألیف امین احمد وازی. انجام تألیف در ۱۰۰۴

۱۰- منتخب التواریخ - تاریخ عمومی هندوستان از فتح آن مملکت بدست سلاطین تا سال چهارم سلطنت اکبر شاه بالاخره ای دو تذکره شعرا (چاپ کلکته)

۱۱- آئین اکبری - جلد سوم تاریخ اکبر شاه موسوم به اکبر نامه که ضمیمی در ترجمه شعرای هند معاصر اکبر شاه دارد، تألیف ابوالفضل علائی در ۱۰۰۶ (چاپ هند)

۱۲- مجالس المؤمنین - شرح حال مشاهیر شیعه و شعرای معروف ایران از زمان قدیم تا عصر صفویه، تألیف قاضی نورالله شوشتری در سالهای ۱۰۱۰ - ۹۹۳ (چاپ طهران)

- ۱۳ - خزینه گنج - شرح احوال شمرای قرن هشتم و نهم و دهم تألیف الهی حسینی - مؤلف میان سالهای ۱۰۱۵ - ۱۰۱۰ در شیراز بوده .
- ۱۴ - پنهانخانه - تذکره عمومی است با منته و منتخبات که تألیف آنرا معبد صوفی و حسن بیک در قرن یازدهم شروع کردند و ده سال بعد عبداللطیف بن عبدالحق کجراتی آنرا تکمیل نمود (نسخه منحصر بفرد در بودلین) .
- ۱۵ - مجمع الشعراء جهانگیری - قسمی است از تذکره بزرگمی تألیف قاطع نامی که شرح احوال مدح گوینان دربار جهانگیر شاه را حاوی است (نسخه منحصر بفرد در بودلین) .
- ۱۶ - طبقات شاه جهانی - شرح احوال شمرات دربار تیموریان شاه جهان تألیف معبد صادق (قرن یازدهم) (نسخه منحصر بفرد در بریتیش میوزیوم) .
- ۱۷ - مرآة العالم - که تاریخ عمومی است تا اواخر قرن یازدهم و لاحقه ای در تاریخ شمرای دارد تألیف معبد بقا .
- ۱۸ - جامع مفیدی - کتابیست در تاریخ و شرح حال فضلا و شمرای بزرگ تألیف معبد مفید مستوفی بزدی (قرن یازدهم نسخه منحصر بفرد در بریتیش میوزیوم)
- ۱۹ - تذکره نصر آبادی - شرح حال شمرای زمان مؤلف معبد طاهر نصر آبادی که در سالهای ۱۰۹۲ - ۱۰۸۳ تألیف یافت . (چاپ طهران) .
- ۲۰ - مرآة جهان نما - تکمله مرآة العالم (نمره ۱۷) بواسطه مؤلف همان کتاب
- ۲۱ - مرآة الغیال - تذکره عمومی بالاحقه ای در ترجمه شاعرهای معروف تألیف شیرخان لودی (قرن دوازدهم ، چاپ کلکت)
- ۲۲ - کلمات الشعراء - ترجمه شمرای ایرانی دربار جهانگیر و شاه جهان و عالم گیر تألیف و تکمیل معبد افضل سرخوش (قرن یازدهم) .
- ۲۳ - همیشه بهار - ترجمه حال شمرای ایرانی دربار جهانگیر تاجلوس معبد شاه هند (۱۱۳۱) (قرن دوازدهم) .
- سبته خوشگو - تذکره عمومی در سه جلد تألیف در (اواسط قرن دوازدهم) .
- ۲۵ - تذکره ندوت - تذکره عمومی بترتیب قرون ، تألیف علی نظرت متخلص به ندوت (نسخه فرد در ایندیا افس لندن) .
- ۲۶ - ریاض الشعراء - تذکره عمومی تألیف علیقلی خان والہ داغستانی (قرن ۱۲)
- ۲۷ - منتخب الاشعار - تذکره و منتخبات تألیف معبد طبغان مبتلای مشهدی (قرن ۱۲) .
- ۲۸ - تذکره حسینی - تذکره عمومی میرحسین دوست منبلی (قرن ۱۲) .
- ۲۹ - مجمع الفانس - تذکره عمومی تألیف سراج الدین طبغان آرزو (قرن ۱۲) .

- ۳۰ - تذکره المعاصرین - شرح حال معاصرین مؤلف شیخ علی حوزین (قرن ۱۲)
- ۳۱ - سرو آرا - ترجمه قسمی از شمرای هند ، تألیف میر غلام علی آزاد بلگرامی (قرن ۱۲) .
- ۳۲ - مطابق الاشعار - منتخبانی از نمونه های بدیع نظم و نثر فارسی تألیف میر عبدالوهاب (قرن ۱۲) (نسخه فرد در بودلین) .
- ۳۳ - مقالات الشعراء - ترجمه حال و نغبه ای از شمرای ایران در هند ، تألیف میر علی شیر قانع (قرن ۱۲) - نسخه فرد در بریتیش میوزیوم .
- ۳۴ - مقالات الشعراء - ترجمه حال شمرای زمان عالمگیر اول تا مرک عالمگیر دوم هند (قرن ۱۲) .
- ۳۵ - حقیقة الصفا - تاریخ عمومی بالاحقه ای در شرح احوال شمرای ایران تألیف یوسف علی ابن غلامطغان (قرن ۱۲) .
- ۳۶ - خزانه عامره - تذکره عمومی تألیف غلامعلی آزاد (تاریخ تألیف قرن ۱۲)
- ۳۷ - مرآة الصفا - تاریخ عمومی با تذکره شمرای ایران تألیف معبد علی بن معبد صادق (قرن ۱۲) .
- ۳۸ - آتشکده - تذکره عمومی تألیف لطفعلی بیک آذربیکدلی اصفهانی متخلص به آذر (قرن ۱۲) (چاپ کلکت و بمبئی) .
- ۳۹ - لب لباب - منتخب از ریاض الشعراء (نمره ۲۶) ، تألیف قوام الدین علی (نسخه فرد در ایندیا افس) .
- ۴۰ - ایسی الاحبا - ترجمه شمرای زمان مؤلف موسوم به انیس در قرن ۱۲ و تکمیل آن در قرن ۱۳ .
- ۴۱ - خلاصة الکلام - تعریف ۷۸ مثنوی فارسی از داستانی و حاسی و هرفانی تألیف علی ابراهیم خان خلیل قرن ۱۲ (نسخه فرد در بودلین) .
- ۴۲ - عقد ثریا - ترجمه شمرای ایران در هند از زمان معبد شاه تازمان شاه عالم تألیف غلام همدانی مصحفی (قرن ۱۲) .
- ۴۳ - صحیف ابراهیم - تذکره عمومی معنوی شرح حال ۳۲۷۸ شاعر ایرانی تألیف علی ابراهیم خان مؤلف خلاصة الکلام (نمره ۴۱) (اوایل قرن ۱۳ - نسخه فرد کتابخانه برلین) .
- ۴۴ - خلاصة الافکار - تذکره عمومی تألیف ابوطالب تبریزی اصفهانی (اوایل قرن ۱۳) .
- ۴۵ - مخزن الغرایب - تذکره عمومی معنوی شرح حال ۳۱۴۷ شاعر تألیف علی احمد خان هاشمی (قرن ۱۳) .

- ۴۶- تذکره احمد آخر - شرح حال شعراى زمان قاجار (قرن ۱۳) -
 نسخه فرد دورلين .
 ۴۷- رياض الوفاق - شرح حال شعراى ايرانى زمان مولف ذوالفقار على مست
 در كلكت (نسخه فرد دورلين).
 ۴۸- تذکره دلگشا - ترجمه شعراى دوره قاجار تاليف على اکبر شيرازى
 (قرن ۱۳) .
 ۴۹- صبح وطن - تذکره فستى از شعراى ايران دهه تاليف معبد فوج خان
 اعظم (قرن ۱۳- چاپ مدرس) .
 ۵۰- مجمع القصائد - آخرين تذکره عمومى معروف تاليف رضا قليخان هدايت در
 دو جلد که تذکره رياض العارفين - هم از دست (اواخر قرن ۱۳ ، چاپ طهران) .
 ب - معروفترين تألیفات فرنگى در تاريخ ادبيات ايران
 ۱- تاريخ ادبى ايران - دو چهار جلد از قدیم تا زمان حاضر تاليف ادوارد براون
 ۱۹۰۲- ۱۹۲۴

Aliterary History of Persia by E. G. Browne 4 vol
 (1902-1924)

۲- تاريخ ادبيات ايران تاليف هرمان اء ديك جلد

Neupersische Litteratur
 von
 Hermann Ethé

که در ضمن کتاب سه اللغة ايران ینى :

« Grunprins der iranischen Philologie »

طبع اشتراسبرك ، آلمان ۱۸۹۶- ۱۹۰۴ و هم جدا گانه انتشار یافته .
 ۳- فهرست نسخ خطى فارسى در (موزه بریتانى) دوسه جلد و يك متمم .

A Catalogue of Persian Man .
 in

The British Museum 4 vol by Rieu
 London, 1879 - 1895

گذشته از این سه تألیف مفید معروف کتاب ادبیات ايران ایتالو پیزى Italo pizzi
 مهم است ، همچنین دانشمندان فرنگ رسالات سودمند گوناگون در شرح حال افراد شعرا
 تألیف کرده اند مانند مقدمه و ملاحظات گازیمیر سکی راجع به منوچهرى و تحقیقات ژو گو و سکی
 راجع به انورى و تبجانات همین دانشمندان گریستن منوچهرى و مطالبات خانی کوف
 در خصوص خاقانى و تحقیقات باخر درباره نظامى و کتاب سودمند هاسه در حق سمدى و نظایر

ایشها ، یکی از مفید ترین این نسخ تبجانات کتاب مفید استاد فلک که موسوم به حساسه على ايران
 دوباره فردوسى و شاهنامه است بعنوان ذیل .

Das Iranische Nationalepos
 von
 Th. Noeldke

نیمه - راجع به منابع و مآخذ زبانى و اسلامى و فرنگى ادبیات ايران و متون
 ديوانها و تألیفات دیگر در درجه اول تاريخ و ادبیات و هرتانى تاريخ ادبى براون که در فوق
 مذکور شده و استفاده بزرگى است .

اسماءالرجال نامهای گسان

حرفی (الف)

آباقرآن : ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲
۲۳۰
آبالش : ۲۸
آبش خاتون : ۲۵۲
ابراهیم صفوی : ۳۴۰
ابراهیم بن مسعود غزنوی : ۱۴۶، ۱۶۲
۱۹۷، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۵۲، ۱۴۷
این ایی اصیبه : ۱۰۴، ۲۴۳
این اثیر : ۲۴۳
این بابویه : ۲۳۸، ۵۹، ۵۸
این خلکان : ۱۰۴، ۱۰۶، ۲۴۳
این عمر محرابی : ۳۷۵
این قتیبه همدانی : ۵۸، ۵۹
این فارض : ۳۲۷
این قتیبه : ۵۸، ۶۱
این التمیم : ۶۱، ۲۴۳
این یمن : ۲۹۹، ۱۰۳، ۱۰۴، ۲۰۳، ۳۰۳
۳۰۳
ابو ابراهیم متصر : ۴۶، ۴۷
ابو اسحق اینجو : ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۰۸
۳۲۷
ابو ایوب انصاری : ۱۱۳
ابوبکر بن سعد بن زنگی : ۲۴۷، ۳۳۳
ابوبکر جرجانی : ۲۴۱
ابوبکر خوارزمی : ۹۹
ابو حامد : ۲۸۶

ابو حنیف سعدی : ۲۴۹، ۲۴۰، ۲۴۰
ابوحنیفه نمان ثابت : ۳۶
ابوالحسن علی خرقانی : ۱۱۳، ۱۱۰
ابوالحسن علی لشکری : ۱۴۴
ابوالحسن غزنوی : ۲۳۳
ابوالحسن حسام الدین علی : ۲۳۷
ابوالغبار خمار : ۱۰۳
ابودلف حکمران اران : ۱۳۵، ۱۴۴
ابومعید معبدین منصور : ۱۶۴
ابومعید هروی : ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۷۹
ابومعید ابوالغیر : ۸، ۱۰، ۱۱۰
۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۲۳۳
ابومعید تیموری : ۲۴۴، ۲۶۳، ۳۲۱، ۳۳۱
ابومعید ایلخانی : ۳۳۱
ابومعید چنگیزی : ۲۸۶
ابوالفتح : ۱۱۷
ابومسلیک کرگانی : ۴۳
ابوسهل مسیحی : ۱۰۳
ابوشکور بلخی : ۴۴، ۴۵، ۹۸، ۱۵۸
ابوطالب طغرل بیک : ۱۶۷
ابوطالب تبریزی : ۳۷۴
ابوهداه العسری : ۱۱۰
ابو عبدالرحمن سلمی : ۱۱۱
ابوالعباس احمد قصاب : ۱۱۰
ابوالعباس فضل بن احمد : ۸۶، ۸۷
ابوعلی بلخی : ۸۵
ابوعلی سینا : ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳

ابونصر معتمد بن وهسودان : ۱۴۴، ۱۴۵
ابونواس : ۳۷
ایب ذر حیلی : ۳۲۸
انزخوارزمشاه : ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹
۱۸۰، ۲۳۷
ا : ۴، ۱۰۴، ۲۴۳، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۸۸
انابک ایلدگر : ۲۱۳
انابک سعد زنگی : ۲۵۹، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴
انیرالدین اخسیکتی : ۲۱۳، ۲۱۵
احمد بن محمد اوردیلی : ۳۷۷
احمد آرام : ۲۴۳
احمدی : ۹۸
احمد امین : ۶۰
احمد تبریزی : ۹۸
احمد حسن میمند : ۸۳
احمد زین المابدین اصفهانی : ۳۷۵
احمد بن سامان خدات : ۴۳
احمد بن شیخ ادویس بن حسن : ۳۱۰
احمد بن هیداه خجستانی : ۴۲
احمد بن محمد بن ابی بکر : ۸۲
این محمد سبیلی : ۱۰۳
احمد بن منوچهر شصت گله : ۷۳
احمد بن موسی بن هاکر : ۳۷
احمد بن نصرالله : ۲۴۳
احمد بن مهدی نراقی : ۳۷۵
اخلیس : ۸۴
اختان بن منوچهر : ۱۹۹
ادیب اسماعیل : ۱۷۶
ادیب المالك فراغانی : ۳۸۰
ادیب صابر : ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸
۳۸۳
ادیب نیشابوری : ۲۴۳، ۳۸۰
آذر بیگدلی : ۳۷۲
آذر : ۳۵۲

۱۰۴، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۳۱، ۱۶۱
۱۹۶، ۱۹۷، ۲۴۰، ۲۴۳، ۳۲۵، ۳۲۷
۳۸۲، ۳۸۳
ابوعلی حسن موفق : ۹۶
ابواللی کنجوی : ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۱۴
ابوعلی مسکوی : ۹۹، ۱۰۰، ۲۳۴
ابوالفتح مسعود : ۲۲۳
ابوالفتح بستی : ۱۰۴
ابوالفتح مظفر نیشابوری : ۱۶۷، ۱۶۸
ابوالفرج : ۳۵
ابوالفرج بن جوزی : ۲۴۹
ابوالفرج رونی : ۳۵، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۷۱
۱۸۷، ۱۸۸، ۲۴۴
ابوالفضل میدانی : ۲۴۰
ابوالفضل بیهقی : ۱۰۳، ۲۳۴، ۲۳۵
ابوالفضل حسن سرخسی : ۱۱۰
ابوالفضل سارهای : ۳۷۳
ابوالقاسم حسن : ۶۳
ابوالقاسم خاص : ۱۵۳
ابوالقاسم قشیری : ۱۱۱
ابوالزید بلخی : ۴۵، ۸۵، ۹۷، ۹۸
۱۰۴، ۱۳۴
ابوالمالی نصرالله : ۲۵۷، ۳۳۴
ابومسلم خراسانی : ۳۴
ابومشتر بلخی : ۵۸، ۶۰
ابوالمظفر احمد بن محمد چغانی : ۶۸
ابوالمظفر اخستانی : ۲۲۴
ابومنصور محمد بن عبدالرزاق : ۵۶، ۵۷
ابومنصور : ۸۵
ابومنصور موفق هروی : ۱۳۸
ابو نصر پارسی : ۱۵۲
ابو نصر هراقی : ۱۰۳
ابوریحان بیرونی : ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۳۸۴، ۳۸۷
ابو احمد محمد : ۶۹

ارجماسب : ۸۶،۸۵،۸۴،۳۰
 اردشیر : ۸۴،۳۰،۲۹،۲۸،۲۳،۲۰
 ارسلان بن طغرل : ۱۱۳، ۱۸۲
 ارسلان بن محمود : ۱۷۸
 ارسلطو : ۳۷۷
 ارشامه : ۲۴، ۲۳
 اربارامته : ۲۴
 آزاد حسینی : ۳۷۴
 اردوان : ۲۹
 ازیبک بن محمد : ۲۳۸
 ازرقی : ۱۷۵، ۱۷۶
 اسحاق موصلی : ۶۰، ۵۹، ۵۸
 اسحاق هندی : ۳۸۰
 اسدی طوسی : ۱۳۷، ۱۳۵، ۱۳۴، ۵۳
 اسفندیار : ۸۴
 اسکندر : ۹۰، ۸۹، ۸۴
 اسکندر رومی : ۲۹، ۲۵، ۲۱
 اسماعیل بن احمد سامانی : ۴۳
 اسماعیل بن احمد صاحب قشیر ترکی
 مننوی : ۲۷۳
 اسماعیل بن جعفر : ۱۳۸
 اسماعیل ثانی (صفوی) : ۳۴۹، ۳۳۹، ۱
 ۳۷۹، ۳۷۲، ۳۶۹
 اسماعیل وراق : ۱۷۵
 اشیبککل : ۳۷
 اشرط : ۱۳۶
 اشرف چوبانی : ۳۰۸
 اعتضاد السلطه : ۳۶۷
 افراسیاب : ۸۸، ۸۳
 افضل الدین کاشانی : ۳۳۸
 افضل الدین بوالفضل : ۱۹۸
 اخلاطون : ۹
 افلاکی : ۳۳۸
 اقلیدس : ۳۳۵

اقبال (عباس) : ۲۴۳، ۲۴۲، ۶۱، ۶۰
 ۳۸۸، ۳۳۷
 اقبال محمد : ۲۴۳
 اکبر شاه : ۳۵۰، ۳۴۵، ۳۴۳، ۳۴۲
 ۳۷۶، ۳۷۲
 الب ارسلان سلجوقی : ۱۱۳، ۱۱۲
 ۱۷۵، ۲۲۲، ۲۳۵
 البقنی : ۱۹۶، ۲۰۰
 الب ارسلان حاکم خراسان : ۱۷۵
 البتکین : ۶۱
 البایتو : ۲۴۴، ۲۶۲، ۲۳۰
 الخ بیک : ۲۴۴، ۲۴۶
 القاس میرزا : ۲۴
 التوکل : ۳۵
 آل زیار : ۷۳
 اناس بن سامان خدات : ۲۴۳
 امام الحرمین : ۲۳۸
 امام مظفر اسفرازی : ۱۶۱
 امره القیس : ۷۴
 امیر خسرو دهلوی : ۲۱۵، ۲۴۷، ۲۵۲
 ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۲۲، ۳۴۶، ۳۴۹
 ۳۵۰
 امیر النهر یعسوب الدین : ۲۰۴
 امیر بوسند جره : ۱۶۱
 امیر علی فرامرزی : ۱۶۲
 امیر نصر : ۶۳
 امیر یوسف : ۶۳، ۶۹
 امیر خلف : ۶۷
 امیر نظام الدین بونصر یارسی : ۱۴۹
 امین : ۴۱
 امین احمد رازی : ۶۰، ۳۷۲
 امین الدین : ۳۰۸
 انکیانو : ۲۵۴، ۲۵۳
 انوری : ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۰۵
 ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹

۱۹۴، ۱۸۷، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱
 ۲۲۲، ۳۰۴، ۳۰۳، ۲۷۳، ۲۵۵، ۲۴۲
 ۲۸۳، ۳۶۲، ۳۵۵، ۳۵۳، ۳۴۴، ۳۲۳
 انوشکین : ۲۳۸
 انوشیروان : ۲۶۰، ۹۰
 انوشیروان خالدهن محمد کاشانی : ۲۴۱
 اوجده الدین کرمانی : ۲۸۶
 اوجده مراغه ای : ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۳۸
 اورنگ زیب : ۳۷۶
 اوزون حسن : ۲۳۹
 ازیبک بن محمد : ۳۳۸
 اعلی شیرازی : ۳۴۹
 ایردگشپ : ۳۳۸، ۳۸۰
 اردوان سردار : ۲۹
 حرف (ب)
 باباطاهر : ۱۰۸، ۹۰، ۱۰۹، ۲۴۲
 باباضانی : ۳۴۹
 بابرتیموری : ۲۴۷، ۳۲۸، ۳۴۲
 بانو خلف : ۶۷
 باخر آلمانی : ۲۴۳
 باخرزی : ۱۰۵، ۲۴۱
 بایرون : ۱۵۲
 بایزید : ۳۴۴
 بایزید ثانی : ۳۲۸
 بایستقر : ۲۴۱، ۳۳۱
 باقر (سلطان حسین) : ۳۲۱، ۳۲۳
 ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۷۱
 بغناورخانی : ۹۸
 بختیاری : ۱۰۴، ۹۸، ۹۷
 بدیع الزمان فروزان فر : ۱۰۴، ۲۴۳
 ۳۳۸
 بدیع الزمان هدانی : ۹۹، ۱۰۰، ۲۳۷
 ۳۸۸
 برهان الدین ترمذی : ۲۶۹
 براون : ۱۰۴، ۲۴۳، ۳۳۷، ۳۷۸

۲۸۸، ۳۸۰
 بروکلان : ۱۰۴، ۶۰، ۲۴۳، ۲۳۹
 بریکتو : ۳۳۸
 بزرگ مهر : ۹۱، ۹۰
 بسمل شیرازی : ۳۵۸
 بشارین برد : ۳۷
 بلعی (ابوالفضل) : ۴۴
 بلعی (بوعلی) : ۴۴، ۵۶
 بندار رازی : ۱۰۴
 بنداری (قوام الدین فتح بن علی اصفهانی) :
 ۱۹۸
 بوسند جره : ۱۶۱
 بوطاهر خسروانی : ۹۸، ۹۷
 بوعلی بلعی : ۹۸
 بونصر یارسی : ۱۴۹
 بهاء الدین شیرازی : ۳۰۷
 بهاء الدوله دیلمی : ۷، ۸۲، ۸۶، ۹۶
 ۱۰۴
 بهاء الدین خدای : ۲۳۲
 بهاء الدین محمد بن حسین الخطیبی : ۲۶۸
 ۲۶۹
 بهاء الدین محمد (بدر عظام ملک جوینی) :
 ۳۲۹
 بهاء الدین محمود (وزیر مبارز الدین
 محمد) : ۲۹۹
 بهاء الدین ملتانی : ۲۶۴
 بهاء الدین قشبنده : ۳۲۱
 بهائی (شیخ) : ۳۴۰، ۳۴۵، ۳۷۴
 بهار (ملک الشراء) : ۶۰، ۴۰، ۱۰۴، ۲۵۷
 ۳۸۸، ۳۸۰، ۳۷۹
 بهار مست : ۱۰۴
 بهرام شاه غزنوی : ۶۲، ۱۱۹، ۱۲۱
 ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۷۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱
 ۲۳۶
 بهرام کور : ۴۰، ۹۳

بهرامی ۱۴۷
بهراد: ۲۴۰۲۴۷
بهمنیار (احمد): ۲۴۱، ۱۰۴
بهمنیارین مرزبان: ۱۹۶
بیانی (مهدی): ۲۳۸
بیدگلی: ۲۵۶، ۲۵۳
بیدل عبدالقادر: ۲۵۱
بیژن: ۹۵، ۹۳، ۸۸
بیضاوی: ۳۰۷
بابک مرزبان: ۲۹
باقر قائم مقامی: ۳۸۸، ۳۷۹
حرف (پ)
پاریس: ۸۴
پریاموس: ۸۴
پروین اعصابی: ۲۸۰
پژمان بختیاری: ۳۸۰، ۳۷۹
پلوتارخ: ۹
پور داود: ۳۲
پتیزی: ۹۸
پیرحسین: ۳۰۸
حرف (ت)
تا بنده گنابادی: ۲۴۲
تاج‌الدین احمد هراتی: ۲۹۵، ۲۹۴
تربیت (محمد علی): ۲۳۸
ترکان خانن: ۲۵۳
تقی‌زاده: ۲۴۲
تقی‌الدین کاشانی: ۲۷۲، ۲۱۷، ۱۲۱
تنکابی: ۲۷۴، ۲۴۲
توفیق (دکتر رضا): ۲۴۲
تیمور ابوالنازی: ۲۴۶، ۲۴۴
تکلی: ۱۷۸
حرف (ج)
جاسط: ۳۵

جاکمن (ویلیام): ۲۲۰، ۶۰
جامی (احمد): ۳۲۰
جامی (عبدالرحمن): ۱۴۵، ۱۱۳، ۵۰
۲۲۲، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۵۲، ۲۴۷، ۲۴۶
۲۴۹، ۲۴۴، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۳
۳۵۱
جرجانی (عبدالقادر): ۲۳۲، ۲۲۸
جرجی زیدان: ۱۰۴، ۶۱
جریر: ۱۱۶
جفرصادق: ۱۳۸
جلالی هجویری: ۲۳۳
جلال‌الدین خوانی: ۲۳۴
جلال‌الدین فیروزشاه: ۲۹۰
جشید: ۲۳۱، ۶
جم: ۳۰۶، ۹۰، ۸۴
جلال‌الدین اشهری: ۲۱۳
جلال‌الدین اصفهانی (وزیر صاحب
موصل): ۲۰۰
جلایر: ۳۶۰
جلال‌الدین حسین انجور: ۳۷۶
جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی: ۶۸۱
۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲
۲۴۳، ۲۴۲، ۲۱۵، ۲۱۴
جمال‌الدین محمد بن ناصر: ۱۸۹
جوزجانی: ۱۰۲
جولوغ: ۶۷
جیبانی: ۴۴
جهانگیر: ۲۷۷، ۲۴۲، ۲۶۹
جهانشاه قراقوبلو: ۳۲۱
جهانبانی: ۲۸۰
جهان پهلوان: ۲۲۱، ۲۱۳
حرف (ج)
چنری بیگ: ۱۰۵
چنگیز: ۳۲۹، ۲۴۴
چیشیش: ۲۴۰

حرف (ح)

حافظ: ۲۴۶، ۱۲۶، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲
۳۰۷، ۳۰۵، ۲۹۴، ۲۹۳، ۲۷۳، ۲۵۲
۳۱۳، ۳۱۲، ۳۱۱، ۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۸
۳۱۳، ۳۱۲، ۳۱۱، ۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۸
۳۵۸، ۳۵۶، ۳۵۱، ۳۴۷، ۳۴۴، ۳۴۲
۳۶۵
حافظ ابرو: ۳۳۱
حجاج بن یوسف: ۳۵
حسام‌الدوله اردشیر: ۱۸۱
حسام‌الدین حسن بن محمدحسن: ۲۷۰
۲۷۴، ۲۷۲، ۲۷۱
حسام‌الدین علی قوری: ۲۳۷
حسن بیگ روملو: ۳۷۰
حسن بزوک (شیخ): ۳۰۷
حسن طالقانی: ۳۷۳
حسنعلی میرزا: ۳۶۵، ۳۶۱، ۳۵۳
حسن قزوی (سید): ۱۸۸، ۱۸۲، ۱۵۶
۱۹۰
حسن بن موسی بن شاکر خوارزمی
۳۷
حسین خوارزمی: ۱۰۲
حسین بن شرف‌الملک: ۳۳۲
حسین بن علی: ۳۳۳، ۳۴۰
حسین سلطان: ۳۰۴
حسین مکنی: ۳۸۸، ۳۸۰، ۳۷۹
حسین هروی: ۲۶۴
حسین واعظ: ۳۳۴، ۳۳۳، ۲۴۷
حفاقی: ۱۹۶
حکمت (علی اصغر): ۲۴۳
حکیم (میرزا محمود): ۲۵۹
حیدرالله مستوفی: ۳۳۱، ۹۸
حیره اصفهانی: ۵۸
حیدرالدین ابوبکر بن عمر بن محمود
۲۲۷

حنظله بادغیسی: ۴۲۰
حیدر خوانساری: ۲۷۵
حیدر رفیع‌الدین: ۲۷۵
حیدر صفوی: ۳۳۹
حسین کورت: ۳۰۰
حسین یقظان: ۱۰۱
حسین بودلف: ۸۷
حسین یحیی قتیب: ۸۷، ۸۶
حرف (خ)
خاقانی: ۱۸۱، ۱۷۷، ۱۷۳، ۱۷۱، ۱۵۰
۱۹۵، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۴، ۱۸۲، ۱۸۳
۲۰۲، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶
۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۵، ۲۰۳
۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۱
۳۲۲، ۲۹۱، ۲۹۰، ۲۸۹، ۲۴۳، ۲۳۱
۳۸۳، ۳۶۳، ۳۵۴، ۳۵۳، ۳۴۴، ۳۲۳
خانیکوف: ۲۴۳
خسروی: ۱۰۴
خشارباشا: ۲۳
خضر: ۲۹۳
خضرخان: ۱۹۳
خضرخان بن علاء‌الدین محمد: ۲۹۲
خطیب تبریزی (محمد بن عیداف)
۲۴۱ و ۱۹۶
خطیب تبریزی (یحیی بن علی): ۲۶۰
خلفائی: ۳۳۸
خورشید: ۳۰۶
خلف بانو: ۱۰۵ و ۶۸
خسرو: ۳۴۹ و ۳۲۲ و ۲۹۴ و ۲۹۳
خلف بن احمد: ۱۰۰
خاقان اکبر: ۱۹۹ و ۱۹۶
خواجه احمد رازی: ۳۷۲
خلیل‌آن فوینلو (سلطان): ۳۳۴
خواجوی کرمانی: ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴

و ۲۹۵ و ۳۱۲
خواننده: ۲۴۸ و ۳۶۹
خوانساری: ۲۴۳
خیام نیشابوری: ۱۵۷ و ۱۳۴ و ۱۰۵
۱۵۸ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۷۳ و ۲۳۷ و ۲۴۲
۲۷۳ و ۳۲۲ و ۳۸۳
خسرو انوشیروان: ۲۹
خسرو قباد: ۳۰
حرف (د)
دافویه: ۳۶
دارا: ۹۲ و ۹۰
داربوش: ۱۶ و ۲۳ و ۲۴
دانش حیف: ۲۴۲
داوری: ۳۵۹
دقاق: ۱۰۹
دقیقی: ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۸۷
و ۸۸ و ۹۸ و ۳۸۳
دلتادخاتون: ۳۰۴
دولتشاه سمرقندی: ۳۲۸ و ۳۳۲
۲۴۷
دمخدا: ۶۰
دیاکو: ۲
دین شاه ایرانی: ۲۸ و ۳۲ و ۲۶
دینوری: ۵۸
حرف (ر)
راوندی: ۷۲ و ۱۰۵ و ۲۳۵ و ۳۸۳
۲۴۲
ربیع الدین هارون: ۲۳۸
رستم زابلی: ۸۴ و ۸۸ و ۹۰ و ۹۴ و ۹۵
و ۹۶ و ۱۳۵
رستم فرخزاد: ۹۶
رشید الدین (پسر خاقانی): ۲۱۴
رشید الدین بن فضل الله: ۲۴۵ و ۲۴۶ و
۲۸۶ و ۳۳۰
رضاقلی هدایت: ۳۶۹ و ۳۷۱ و ۳۷۳ و

سپهر (جاسقلی): ۳۷۱
شهاب خان: ۳۰۲ و ۳۰۳
سبحان: ۲۰۷
سروش اصفهانی: ۳۶۵
سعد بن ابوبکر بن سعد زنگی: ۲۵۳
سعد زنگی: ۳۳۲
سعد بن سلمان: ۱۴۶
سعد الدین محمد کاشغری: ۳۲۰
سعد الدین واویش: ۲۳۸ و ۲۳۹
سلطان محمود: ۶۶ و ۷۶ و ۶۳ و ۶۲
۷۳ و ۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۳۸ و ۱۴۹ و ۱۵۲
۱۹۲ و ۲۴۴
سعدی شیرازی: ۱۲۳ و ۱۳۴ و ۱۷۴ و
۲۴۶ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و
۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۶۳ و ۲۷۳ و
۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۳ و ۳۰۳ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و
۳۱۲ و ۳۱۷ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۴۷ و
۳۴۸ و ۳۵۱ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۸ و ۳۶۴ و
۳۶۵
سید عیسی: ۵۰ و ۱۰۴ و ۲۴۲ و ۲۴۳
۳۳۸ و ۳۷۸
سلجوق: ۱۰۵
سلجوق شاه بن سلف شاه بن سعد زنگی:
۲۵۳ و ۲۵۴
سلطان محمود: ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۸
۷۰ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۸۱ و ۸۳ و ۱۰۱
۱۰۲ و ۱۳۸ و ۱۹۲ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۴۲
سلطان ولد: ۲۶۸ و ۲۷۱ و ۲۷۳ و
سلمان: ۱۴۶
سلمان ساوجی: ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶
۳۰۷ و ۳۱۰ و ۳۱۲ و ۳۱۳
سلمان فارسی: ۲۰۴
سليم هشاني: ۳۴۴
سليمان: ۱۱۸
سلطان ملك شاه سلجوقی: ۹۷ و ۱۰۵
۲۳۹

سلطان ابراهيم: ۱۴۷ و ۱۴۸
سلطان ارسلان بن طغرل: ۲۱۴ و ۲۱۵
سلطان یعقوب آق قویونلو: ۳۲۱
سلطان ابوسعید بیادر: ۲۸۶ و ۲۹۳
۲۹۹ و ۲۹۴ و ۳۰۴ و ۳۰۳ و ۳۲۱ و ۳۲۲
سنائی: ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۸ و ۱۱۵
۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و
۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۶ و ۱۵۶ و ۱۶۷ و
۱۷۷ و ۱۸۳ و ۲۴۲ و ۲۵۵ و ۲۷۲ و
۲۷۳ و ۲۸۰ و ۲۸۶ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و
۲۹۳ و ۳۰۵ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۸۳
سلطان حسین ابوالغازی: ۳۲۵ و ۳۲۶
سلطان ادیس: ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶
۳۱۰
سلطان حسین: ۳۰۴ و ۳۳۲
سید احمد اصفهانی: ۳۷۵
سکاکی: ۳۰۷
سلطان احمد (خواج): ۳۱۰
سلدوق: ۱۰۵
سنجر: ۵۵ و ۱۶۷ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۳ و
۱۷۶ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴
سوزنی: ۵۰ و ۱۹۰ و ۱۹۱
سهراب: ۸۸ و ۹۰
سهروردی (شهاب الدین ابو خضر محمد
بن محمد): ۳۳۵
سهروردی (شهاب الدین عیسی بن
حبش بن امیرک شیخ اشراق): ۲۴۰
۲۴۹ و ۲۶۴ و ۳۳۶ و ۳۴۲
سهیلی خوانساری: ۲۴۲
سیاوش: ۸۸
سیویه: ۵۰
سیف الدین ارسلان: ۲۱۳
سیف الدین محمود دهلوی: ۲۸۹
سیف پور قاضی: ۳۳۸
سعادت نوری: ۳۸۰

حرف (ش)

شاپور : ۸۴
 شاه جهان : ۳۴۷ ، ۳۵۰
 شاه رخ : ۲۴۴ و ۲۳۱
 شاه شجاع : ۲۴۷ و ۲۰۴ و ۳۰۹
 شاه مبارک : ۳۵۰
 شستری : ۱۲۳ و ۱۳۳ و ۱۶۶ و ۲۶۴
 ۲۶۵ و ۲۷۸
 شبلی نعمانی : ۳۱۰ و ۳۳۸ و ۳۵۰ و ۳۷۹
 ۳۸۸
 شجره : ۳۴۸
 شرف الدین علی یزدی : ۳۳۱
 شرف الدین هارون : ۲۸۵
 شطه (سید محمد) : ۳۵۳
 شفر : ۲۴۲
 شفق (دکتر و ضاذه) : ۱۰۴ و ۶۰
 ۳۷۹
 شیرزاد ابراهیم : ۱۵۲
 شمس تبریزی : ۲۷۰ و ۲۷۲ و ۲۸۰
 شمس الدوله دیلمی : ۱۰۱ و ۱۰۳
 شمس الدوله طغانشاه : ۱۷۵
 شمس الدین دشتی : ۲۲۰
 شمس الدین محمد جوینی : ۲۴۱ و ۲۴۵
 ۲۵۳
 شمس الدین محمود صابین : ۲۹۳ و ۲۹۵
 شمس طبسی : ۱۹۰
 شمس العلماء عبدالرب آبادی : ۳۷۳
 شمس الملك نصر ابو الحسن : ۱۹۳
 شهاب ترشزی : ۳۶۹
 شهاب الدین عبداله شیرازی
 (وصاف الضربه) : ۳۳۰
 شهاب الدین قاضی : ۲۹۲
 شهرستانی (محمد) : ۲۴۰
 شهریار بن شروین : ۸۲

شهید بلخی : ۴۶ و ۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۸
 شیانی فتح الله : ۳۶۹
 شاه عالم : ۹۸
 شمس الدین ابو جعفر : ۲۲۱
 شاه مظفر : ۲۴۸
 شیرین : ۲۹۴ و ۳۲۵ و ۳۴۶ و ۳۴۹
 ۳۵۸
 شاه محمود : ۳۰۹
 شاه منصور : ۳۰۹
 شیخ ابو الفضل (مؤلف اکبرنامه) : ۳۴۳ و ۳۵۰
 شهاب تبریزی : ۳۷۹
 حرف (ص)
 صدرالدین قونیوی : ۳۲۷
 صفا (ذبیح الله) : ۲۴۳
 صفی (شاه) : ۳۷۰
 صدرالدین شرازی : ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۸۷
 صفی الدین اودیلمی (شیخ) : ۳۷۰
 صفی الدین بن عبدالرحمن جامی : ۳۲۶
 صلاح الدین ابوی : ۲۴۰ و ۲۴۶
 صاحب دیوان : ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۳
 ۲۵۴ و ۲۸۵
 صلاح الدین فریدون زرکوب : ۷۰
 صنیع الدوله (محمد حسن خان) : ۳۷۱
 صورتگر (لطف علی) : ۳۸۸
 صاحب بن عباد : ۳۶ و ۶۱ و ۱۰۰ و ۱۰۴
 صاحب تبریزی : ۳۴۰ و ۳۴۲ و ۳۴۴
 ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۵۰ و ۳۵۴
 صدرالدین قونیوی : ۳۲۷
 صبا : ۳۵۴ و ۳۵۶ و ۳۶۷
 صباحی : ۳۵۱
 صبوری مشیدی : ۳۶۹
 حرف (ض)
 ضحاک : ۸۸
 ضیاباشا : ۳۴۴

حرف (ط)

طالب آملی : ۳۵۰
 طاهر ذوالیقینین : ۳۸ و ۴۱
 طبرسی (ابوعلی فضل بن حسن) : ۲۳۹
 طفا تیمور : ۳۰۰
 طغانشاه : بن ارسلان ۹۷ و ۱۷۵
 ۱۷۶ و ۱۸۲
 طغرالی اصفهانی : ۲۴۲
 طغرل : ۱۰۵ و ۱۰۸ و ۱۸۲
 طغرل بن ارسلان : ۱۷۰ و ۲۲۱
 طغرل تکین (محمد) : ۱۹۱ و ۲۲۳
 طغلق : ۹۸
 طوسی (شیخ) : ۲۳۸ و ۲۴۳
 طهماسب صفوی (شاه) : ۳۴۰ و ۳۴۵
 ۳۷۰ و ۳۷۲
 طغرالی بین الدین : ۲۹۹
 حرف (ظ)
 ظفر خان : ۳۴۷
 ظهوری ترشیزی : ۳۴۹
 ظهوری خجندی : ۳۴۳
 ظهیر الدین فارابی : ۱۷۱ و ۱۸۰ و ۱۸۱
 و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۳۰۴ و ۳۰۵
 حرف (ع)
 عاشق اصفهانی : ۳۵۳
 عارف قزوینی : ۳۸۰
 عباس کبیر شاه : ۳۴۰ و ۳۴۷ و ۳۴۹
 و ۳۷۰ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۶
 عباس میرزا : ۳۴۵ و ۳۵۹
 عباس مروزی : ۴۱۵
 عبدالرحمن سلمی : ۱۱۳
 عبدالرحمن یزدادی : ۱۰۰
 عبدالرزاق بن نجفلی : ۳۷۲
 عبدالرزاق سمرقندی : ۳۳۱
 عبدالرسولی : ۱۰۴ و ۲۴۳
 عبدالرشید محمود غروی : ۲۲۴

عبدالمظیم قرب : ۱۰۴ و ۲۴۲ و ۲۴۳
 و ۳۳۷ و ۳۸۸
 عبدالقادر بغدادی : ۹۸
 عبدالله انصاری : ۱۰۸ و ۱۱۳ و ۱۶۱
 و ۲۴۲ و ۳۲۷
 عبدالوهاب فرهانی : ۳۷۹
 عبدالملك برهانی : ۱۶۲
 عبدالملك بن روح : ۵۶
 عبدالواسع جلیلی : ۱۹۱ و ۳۵۴
 عبدالوهاب قزوینی : ۲۷۳
 عبید زاکانی : ۳۱۰
 عتبی : ۳۳۰
 عرفی شیرازی : ۲۴۷ و ۳۴۰ و ۳۴۲
 ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۹ و ۳۵۰
 عزالدوله دیلمی : ۱۰۴
 عزالدین ابوالفتح مسعود بن نورالدین
 صاحب موصل : ۲۲۳
 شاه ارسلان : ۲۲۳
 عسجدی : ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۲۷۱
 عضدالدوله دیلمی : ۱۰۰ و ۱۰۴
 عضدالدوله شیرزاد : ۱۴۹
 و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷
 و ۱۲۹ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۳
 و ۲۵۷ و ۲۶۰ و ۲۶۴ و ۲۶۸ و ۲۷۲
 و ۲۸۰ و ۲۸۶ و ۲۹۳ و ۲۹۹
 و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۲۴
 مظالمک جوینی : ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۵۱
 و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۹
 علاءالدوله سنائی : ۱۲۳ و ۲۹۳
 علاء لدوله کاکوب : ۱۰۱
 علاء الدین (پسر مولوی) : ۲۷۰
 علاء الدین خوارزمشاه : ۲۴۴
 علاء الدین کریم ارسلان : ۲۲۲
 علاء الدین کیقباد : ۲۶۸

علاءالدین محمد (پسر سلمان ساوجی) : ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۹ و ۳۰۰
علاءالدین محمد (وزیر ابوسعید بهادر) : ۲۹۸ و ۲۹۹
علی (سید) مؤلف تذکره بزم آرا : ۲۸۴
علی (شاه) : ۳۷۲
علی بن ابی طالب : ۱۴۸ و ۳۰۴ و ۳۴۹
۳۴۶ و ۳۶۶ و ۳۷۵
علی حسین واعظ : ۳۳۳
علی بن زید بیہقی : ۲۳۵
علی غفاری : ۲۷۹
علی خاص : ۱۴۷ و ۱۵۲
علی دہلوی : ۸۶ و ۸۷
طبرضا عباس : ۳۴۰
طبرضا بن عبدالکریم شیرازی : ۳۷۰
علی سرقتی : ۱۷۶ و ۱۶۱ و ۱۰۱ و ۱۷۷
۱۷۷ و ۲۳۶ و ۲۴۲ و ۳۲۰
علیشیرتوانی : ۲۴۷ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۷
۳۲۸ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۷۲
علی فرامرزی : ۱۶۲
علی مشہدی : ۲۴۷
عباد قبیہ : ۳۱۲ و ۳۱۳
عباسہ مروزی : ۴۶ و ۴۷
عمر (خواجہ) : ۲۲۰
عبداللہ بن ایجو : ۳۳۷
عمرولیت : ۴۲
عمق بخارانی : ۱۷۱ و ۱۹۰ و ۱۹۳
۱۹۴ و ۲۴۳
حمید اسعد : ۶۸
عبداللہ جہتیدی : ۱۶۴
عبداللہ ابوالقاسم خاص : ۱۴۸
عبداللہ کنیری : ۱۰۵
عتدلیب (محمد حسین خان) : ۳۶۷
عنصری : ۵۰ و ۵۳ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۶

۶۷ و ۶۹ و ۷۰ و ۸۲ و ۱۲۵ و ۱۲۹ و ۱۴۲
۱۵۰ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۷۰ و ۱۷۷
۲۰۱ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۳ و ۲۱۳
۲۴۴ و ۳۵۳ و ۳۶۷ و ۳۸۳
عیسی قائم مقام : ۳۵۹
عمر بن کلثوم : ۷۴
علاءالدولہ دہلی : ۱۰۴
علی نجار : ۱۹۶ و ۱۹۷
عوفی : ۳۳۲
عمر بن عثمان : ۱۹۸
عبدالقادر مدائنی : ۳۴۳
عبدالفتی اللہ آبادی : ۳۷۹
علی قلی خان والہ مؤلف ریاض الشجر : ۳۷۴
عزالدین حسین : ۳۷۴
عبدالرزاق بن حسین لامہی : ۳۷۵
عبدالله قطب شاہ ہندی : ۳۷۶
عبدالرشید ہندی : ۳۷۶
غازان : ۲۴۴ و ۳۳۰
غزالی (احمد) : ۱۰۵ و ۲۳۶ و ۲۳۹
غزالی (محمد) : ۱۵۷ و ۲۳۸
غضائری رازی : ۶۷
غنی (دکتر) : ۱۰۴ و ۲۳۸
غنی زادہ : ۲۴۲
غیاث الدین بلیان : ۲۹۰
غیاث الدین بن اسکندر : ۳۱۰
غیاث الدین تہلق : ۲۹۰
غیاث الدین خواجہ شامی : ۲۵۰
غیاث الدین محمود بن محمد : ۱۸۹
غیاث الدین محمد بن رشید الدین فضل اللہ : ۲۸۶ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۳۰۰ و ۳۰۴
۳۳۷
غیاث الدین مندو : ۳۷۶
غیاث الدین خواجہ تمبیر : ۳۷۱

حرف (ف)

فارابی : ۱۰۰
فتحعلیشاہ : ۳۵۰ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴
۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۹ و ۳۶۱ و ۳۶۶ و ۳۷۳
۳۷۵
فخر : ۳۴۵
فخرالدولہ دہلی : ۱۰۱ و ۱۰۴
فردوسی : ۸۱ و ۸۲ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰
۸۳ و ۸۵ و ۸۷ و ۹۳ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸
۹۹ و ۱۰۴ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۶۸ و ۱۷۵
۲۲۲ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۷۳
۳۰۳ و ۳۲۲ و ۳۴۲ و ۳۵۳ و ۳۵۸ و ۳۵۹
فخرالدولہ اسدگرگانی : ۱۶۷ و ۱۶۸
۱۶۹ و ۲۴۲
فخرالدین بہرامشاہ بن داود : ۲۲۱
فخرالدین عراقی : ۳۲۷
فخرالملک بن خواجہ نظام الملک : ۱۶۳
فخر داعی : ۳۳۸ و ۳۸۸
فخررازی : ۲۳۹ و ۲۴۳ و ۳۳۵ و ۳۳۷
۳۸۷
فرخ : ۳۴۵
فرخی : (سیستانی) : ۶۲ و ۵۴ و ۶۴
۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۱۰۴
۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۸۷ و ۲۳۷ و ۳۴۴ و ۳۵۳
۳۵۷ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۸۳
فرخ زادین محمود قرنوی : ۲۳۴
فروغی بظامی : ۳۶۵ و ۳۷۹
فرہاد میرزا : ۳۴۵
فرہنگ (میرزا ابوالقاسم) : ۳۵۹
فرہبون : ۷۹ و ۸۴ و ۹۰
فضیحی خوانی : ۳۳۱
فضل اللہ منشی : ۳۷۲
فضلون : ۱۴۴
فضولی : ۳۴۴
فلکی شیروانی : ۱۹۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷

فیروز مشرقی : ۴۲
فیضی دکنی : ۲۴۷ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۴
۳۴۶ و ۳۵۰ و ۳۵۱
فخرالدین آل کرت : ۲۴۷
فرہاد : ۳۴۹ و ۳۵۸
فتح اللہ کاشانی : ۳۷۵
حرف (ق)
قاجانی : ۲۰۲ و ۳۴۴ و ۳۵۸ و ۳۶۱
۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵
قائم مقام : (ابوالقاسم) : ۳۴۴ و ۳۵۸
۳۵۹ و ۳۶۱
قائم مقام (میرزا بزرگ) : ۳۸۶
قابوس و شکیر : ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۲۳۵
۲۳۵
قاجار : ۳۴۵
قاضی احمد غفاری : ۳۷۰
قاضی بیضاوی : ۳۳۶
قاضی زادہ رومی : ۳۲۱
قاضی عبداللہ بن ایجو : ۳۰۸
قاضی نور اللہ شوشتری : ۲۴۳ و ۳۷۲
۳۷۹
قرل ارسلان : ۱۸۱ و ۲۱۳ و ۲۱۵ و ۲۲۰
۲۲۱
قرزینی (محمد) : ۶۰ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۲۴۱
۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۸ و ۳۸۱
قشیری : ۱۰۵
قطب الدین رازی : ۳۰۷ و ۳۳۷
قطب الدین شیرازی : ۳۳۶
قطب الدین مبارک شاہ : ۲۹۰
قطب الدین محمد خواجہ شامی : ۲۳۸
قطران تبریزی : ۵۴ و ۱۰۵ و ۱۴۳
۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۹۶ و ۲۴۲
۳۸۳
قطعی : ۱۰۴ و ۲۴۳
قلج ارسلان : ۲۲۱

قوام (حاجی) : ۳۰۸ و ۳۱۴ و ۳۱۵
قوام‌الدین (خواجه) : ۱۸۳ و ۱۸۴
قوام‌الدین عبدالله : ۳۰۷
قهرمان میرزا : ۳۶۶
قاسمی : ۹۸
قدسی : ۹۸
قزوینی (مؤلف ابواب الجنان) : ۳۴۰
حرف (ک)
کاتبی قزوینی : ۱۰۴
کازمیرسکی : ۱۰۴
کافی‌الدین حسین عثمان : ۱۹۸
کاوه : ۸۴
کتابون : ۹۵
کتر یاس : ۳۲
کرومرقن : ۶۰
کریستن سن : ۲۴۲ و ۶۰
گریستان زند : ۳۳۹ و ۳۷۰
کسانی مروزی : ۵۰
کسروی تبریزی : ۲۴۲
کلیم : ۳۴۰ و ۹۸
کلیم کاشانی : ۳۴۱
کلیم هدائی : ۳۵۰
کلینی : ۲۳۸
کمال اسماعیل : ۱۸۷ و ۲۸۲ و ۲۸۴
۲۸۵ و ۳۰۴ و ۳۰۵
کمال‌الدین حسین خوارزمی : ۲۷۳
کمال خجندی : ۳۳۸
کوروش : ۱۲ و ۳۲
کوهی کرمانی : ۳۳۸ و ۳۷۹
کیضرو : ۸۸ و ۹۰ و ۱۷۹
کیضروین تلج ارطلان : ۱۳۵
کیدمندی : ۹۲
کیکلاس : ۸۴ و ۸۸ و ۹۳ و ۹۵
۱۰۳ و ۲۳۶
کیکلاس ن اسکندرین قابوس : ۱۰۳

کیومرث : ۸۸ و ۸۹
کمالی : ۳۷۹
حرف (گ)
گردیزی ابوسعید عبدالعزیز بن ضحاک : ۲۳۴ و ۲۸۳
گرشاسب : ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶
۱۳۷
گرنیاوم : ۱۰۴
گزنون : ۳ و ۳۲
گشتاسب : ۱۶ و ۲۳ و ۲۴ و ۳۰ و ۸۴
۸۶ و ۸۸ و ۹۵
گلدزهر : ۶۰
گلستانه (ابوالحسن بن محمد امین) : ۳۷۰
گلشن (میرزا محمد علی) : ۳۶۱
گودوز : ۹۰
گیلان‌شاه کیکلاس بن اسکندر
بن قاموس : ۲۳۵
گرهرشاد : ۲۴۶
حرف (ل)
لاهیجی (محمد) : ۲۴۱ و ۳۳۷
لاهیجی (ملا عبدالرزاق) : ۲۴۱
لبیبی : ۱۵۰
لطف‌الله رازی (مؤلف تذکره میخانه) : ۳۷۴
لیلی : ۲۹۱ و ۳۲۵ و ۳۴۹
لطمعلی بیگ آذر بیگدلی : ۳۵۳
حرف (م)
مأمون : ۳۷ و ۳۸ و ۴۱ و ۴۳ و ۶۰
مأمون بن مأمون خوارزمشاه : ۹۰ و ۱۰۲ و ۱۰۳
مانی : ۳۲
مبارزالدین محمد مظفر : ۲۹۳
منتشی : ۵۴
مجدالدوله دیلمی : ۱۰۱

مجدالدین ابوالقاسم علی بن جعفر : ۱۷۸
مجدالدین اسماعیل : ۳۰۸
مجدالدین رومی : ۲۵۳
مجد خوانش : ۲۵۲
مجد همکر : ۱۷۱ و ۲۵۱
مجلسی : ۳۷۵ و ۳۷۷
مجیر اصفهانی : ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵
مجنون : ۲۹۱ و ۳۲۵ و ۳۴۹
مجیر یلفانی : ۱۸۲ و ۱۹۶ و ۱۹۵
۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۳۰۳
محمد باقر خوانساری : ۳۷۹
محمدشم کاشانی : ۳۴۵ و ۳۴۶
محقق نرمانی : ۲۶۹
محمد سلطان : ۳۴۰
محمد بن ابوبکر بن سعد بن زنگی : ۲۵۳
محمد بن اسماعیل بن جعفر صادق : ۱۳۸
محمد بن الیاس بن یوسف نظامی : ۲۱۹
محمد بن ایلدگز : ۱۸۱ و ۱۸۲
محمد بن جریر طبری : ۵۷ و ۵۸
محمد بن حسن طوسی (شیخ ابو جعفر) : ۲۳۸
محمد بن حسین سلمی : ۳۲۷
محمد مظفر : ۲۹۹
محمد بن سلمان تنکابنی : ۳۷۹
محمد بن مبارزالدین : ۲۹۳ و ۲۹۹
۳۰۹
محمد بن قیس رازی : ۳۳۳
محمد بن محمود غزنوی : ۶۹
محمد ناجی : ۳۷۱
محمد بن منور : ۱۱۱

محمد مصنف : ۳۷۰
محمد بن وصف : ۴۲ و ۴۳
محمد هادی : ۳۷۳
محمد بن یحیی کلبی : ۵۸ و ۹۰
محمد بن یوسف بن شیخ : ۳۴۳
محمد خان قاجار (شاه) : ۳۳۹
محمد خوارزمشاه : ۳۳۳
محمد رضای شیرازی : ۳۷۱
محمد تقی مجلسی : ۳۷۷
محمد زکریای رازی : ۳۵ و ۵۸ و ۵۹
۶۰ و ۳۳۵
محمد سلجوقی : ۲۰۰
محمد شاه قاجار : ۳۰۹ و ۳۵۸ و ۳۵۹
۳۶۱ و ۳۶۸ و ۳۷۳
محمد قاسم شاه هندو (مؤلف تاریخ فرشته) : ۳۴۳
محمد صادق بن مهدی : ۳۷۴
محمد عثمانی (سلطان) : ۳۴۴
محمد فاتح (سلطان) : ۳۲۱ و ۳۲۸
۳۴۴
محمد گلندام : ۳۰۷ و ۳۳۸
محمد نصیر اصفهانی : ۳۵۳
محمد حسین برهان : ۳۷۶
محمد بن عبدالله : ۳۲۷ و ۳۵۵
محمد چینی (امام) : ۲۱۲
محمود بن ابراهیم بن محمود غزنوی : ۱۴۶ و ۱۸۷
محمود بن محمد بن ملک‌شاه : ۲۴۱
محمود خان ملک‌الشرا : ۳۶۷ و ۳۷۹
محمود شاه ایتابک : ۲۵۳
محمود شاه آل مظفر : ۳۰۹
محمود شاه اینجو : ۲۵۳ و ۳۰۸
محمود شاه بن حسن : ۳۱۰
محمود غزنوی (سلطان) : ۶۶ و ۶۷
محمود هومن : ۳۳۸

۳۷۲ و ۳۴۵ : محمود میرزا
 معی الدین عربی : ۳۲۷
 محیط طباطبائی : ۳۷۹ و ۳۳۸
 مختار تفتی : ۱۵۲ و ۳۴
 مختار غزنوی : ۱۹۳ و ۱۹۲ و ۱۹۱
 مدرس رضوی : ۲۷۸ و ۲۳۸ و ۲۴۲
 مرادی ابوالحسن : ۲۸۰
 مرزبان بن رستم بن شروین : ۲۳۸
 مریم : ۳۰۳ و ۱۰۱
 مسرور حسن : ۳۳۸
 مسعود بن ابراهیم غزنوی : ۱۸۷ و ۱۴۸
 ۱۹۲
 مسعود بن محمد بن ملک شاه : ۲۴۱
 مسعود علاء الدین : ۲۹۱
 مسعودی مروزی : ۸۵
 مسعود سعد : ۱۱۷ و ۱۱۶ و ۱۰۶ و ۵۰
 ۱۵۲ و ۱۴۷ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲
 ۱۸۸ و ۱۸۷ و ۱۷۷ و ۱۵۷ و ۱۵۶ و ۱۵۵
 ۳۶۰ و ۲۴۲ و ۲۱۷ و ۱۹۲ و ۱۹۰
 مسیح : ۳۰۵
 مشتاق : ۳۷۳
 مشکوة (سید محمد) : ۳۳۸
 مطرزی : ۳۰۷
 مظفر اسفزاری : ۱۶۱
 مظفر شاه : ۲۴۷
 ملک محمد مسعود : ۶۹
 ملک شاه سلجوقی : ۱۶۲ و ۱۵۷ و ۱۵۶
 ۲۵۳ و ۱۶۷ و ۱۶۵ و ۱۶۱
 مروفی بلخی : ۴۹
 مهراالدین حسین کرک : ۳۰۰
 مهراالدین کیتباد : ۲۹۰
 ۱۶۴ و ۱۶۳ و ۱۵۷ و ۱۵۶ و ۱۶۲ و ۱۶۱
 ۳۳۷ و ۱۷۷ و ۱۷۱ و ۱۶۷ و ۱۶۶
 ۳۵۰ و ۳۵۳ و ۳۴۴ و ۳۴۳ و ۳۴۲ و ۳۴۱ و ۳۴۰ و ۳۳۹ و ۳۳۸ و ۳۳۷ و ۳۳۶ و ۳۳۵ و ۳۳۴ و ۳۳۳ و ۳۳۲ و ۳۳۱ و ۳۳۰ و ۳۲۹ و ۳۲۸ و ۳۲۷ و ۳۲۶ و ۳۲۵ و ۳۲۴ و ۳۲۳ و ۳۲۲ و ۳۲۱ و ۳۲۰ و ۳۱۹ و ۳۱۸ و ۳۱۷ و ۳۱۶ و ۳۱۵ و ۳۱۴ و ۳۱۳ و ۳۱۲ و ۳۱۱ و ۳۱۰ و ۳۰۹ و ۳۰۸ و ۳۰۷ و ۳۰۶ و ۳۰۵ و ۳۰۴ و ۳۰۳ و ۳۰۲ و ۳۰۱ و ۳۰۰ و ۲۹۹ و ۲۹۸ و ۲۹۷ و ۲۹۶ و ۲۹۵ و ۲۹۴ و ۲۹۳ و ۲۹۲ و ۲۹۱ و ۲۹۰ و ۲۸۹ و ۲۸۸ و ۲۸۷ و ۲۸۶ و ۲۸۵ و ۲۸۴ و ۲۸۳ و ۲۸۲ و ۲۸۱ و ۲۸۰ و ۲۷۹ و ۲۷۸ و ۲۷۷ و ۲۷۶ و ۲۷۵ و ۲۷۴ و ۲۷۳ و ۲۷۲ و ۲۷۱ و ۲۷۰ و ۲۶۹ و ۲۶۸ و ۲۶۷ و ۲۶۶ و ۲۶۵ و ۲۶۴ و ۲۶۳ و ۲۶۲ و ۲۶۱ و ۲۶۰ و ۲۵۹ و ۲۵۸ و ۲۵۷ و ۲۵۶ و ۲۵۵ و ۲۵۴ و ۲۵۳ و ۲۵۲ و ۲۵۱ و ۲۵۰ و ۲۴۹ و ۲۴۸ و ۲۴۷ و ۲۴۶ و ۲۴۵ و ۲۴۴ و ۲۴۳ و ۲۴۲ و ۲۴۱ و ۲۴۰ و ۲۳۹ و ۲۳۸ و ۲۳۷ و ۲۳۶ و ۲۳۵ و ۲۳۴ و ۲۳۳ و ۲۳۲ و ۲۳۱ و ۲۳۰ و ۲۲۹ و ۲۲۸ و ۲۲۷ و ۲۲۶ و ۲۲۵ و ۲۲۴ و ۲۲۳ و ۲۲۲ و ۲۲۱ و ۲۲۰ و ۲۱۹ و ۲۱۸ و ۲۱۷ و ۲۱۶ و ۲۱۵ و ۲۱۴ و ۲۱۳ و ۲۱۲ و ۲۱۱ و ۲۱۰ و ۲۰۹ و ۲۰۸ و ۲۰۷ و ۲۰۶ و ۲۰۵ و ۲۰۴ و ۲۰۳ و ۲۰۲ و ۲۰۱ و ۲۰۰ و ۱۹۹ و ۱۹۸ و ۱۹۷ و ۱۹۶ و ۱۹۵ و ۱۹۴ و ۱۹۳ و ۱۹۲ و ۱۹۱ و ۱۹۰ و ۱۸۹ و ۱۸۸ و ۱۸۷ و ۱۸۶ و ۱۸۵ و ۱۸۴ و ۱۸۳ و ۱۸۲ و ۱۸۱ و ۱۸۰ و ۱۷۹ و ۱۷۸ و ۱۷۷ و ۱۷۶ و ۱۷۵ و ۱۷۴ و ۱۷۳ و ۱۷۲ و ۱۷۱ و ۱۷۰ و ۱۶۹ و ۱۶۸ و ۱۶۷ و ۱۶۶ و ۱۶۵ و ۱۶۴ و ۱۶۳ و ۱۶۲ و ۱۶۱ و ۱۶۰ و ۱۵۹ و ۱۵۸ و ۱۵۷ و ۱۵۶ و ۱۵۵ و ۱۵۴ و ۱۵۳ و ۱۵۲ و ۱۵۱ و ۱۵۰ و ۱۴۹ و ۱۴۸ و ۱۴۷ و ۱۴۶ و ۱۴۵ و ۱۴۴ و ۱۴۳ و ۱۴۲ و ۱۴۱ و ۱۴۰ و ۱۳۹ و ۱۳۸ و ۱۳۷ و ۱۳۶ و ۱۳۵ و ۱۳۴ و ۱۳۳ و ۱۳۲ و ۱۳۱ و ۱۳۰ و ۱۲۹ و ۱۲۸ و ۱۲۷ و ۱۲۶ و ۱۲۵ و ۱۲۴ و ۱۲۳ و ۱۲۲ و ۱۲۱ و ۱۲۰ و ۱۱۹ و ۱۱۸ و ۱۱۷ و ۱۱۶ و ۱۱۵ و ۱۱۴ و ۱۱۳ و ۱۱۲ و ۱۱۱ و ۱۱۰ و ۱۰۹ و ۱۰۸ و ۱۰۷ و ۱۰۶ و ۱۰۵ و ۱۰۴ و ۱۰۳ و ۱۰۲ و ۱۰۱ و ۱۰۰ و ۹۹ و ۹۸ و ۹۷ و ۹۶ و ۹۵ و ۹۴ و ۹۳ و ۹۲ و ۹۱ و ۹۰ و ۸۹ و ۸۸ و ۸۷ و ۸۶ و ۸۵ و ۸۴ و ۸۳ و ۸۲ و ۸۱ و ۸۰ و ۷۹ و ۷۸ و ۷۷ و ۷۶ و ۷۵ و ۷۴ و ۷۳ و ۷۲ و ۷۱ و ۷۰ و ۶۹ و ۶۸ و ۶۷ و ۶۶ و ۶۵ و ۶۴ و ۶۳ و ۶۲ و ۶۱ و ۶۰ و ۵۹ و ۵۸ و ۵۷ و ۵۶ و ۵۵ و ۵۴ و ۵۳ و ۵۲ و ۵۱ و ۵۰ و ۴۹ و ۴۸ و ۴۷ و ۴۶ و ۴۵ و ۴۴ و ۴۳ و ۴۲ و ۴۱ و ۴۰ و ۳۹ و ۳۸ و ۳۷ و ۳۶ و ۳۵ و ۳۴ و ۳۳ و ۳۲ و ۳۱ و ۳۰ و ۲۹ و ۲۸ و ۲۷ و ۲۶ و ۲۵ و ۲۴ و ۲۳ و ۲۲ و ۲۱ و ۲۰ و ۱۹ و ۱۸ و ۱۷ و ۱۶ و ۱۵ و ۱۴ و ۱۳ و ۱۲ و ۱۱ و ۱۰ و ۹ و ۸ و ۷ و ۶ و ۵ و ۴ و ۳ و ۲ و ۱ و ۰

۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۸۰ و ۲۹۹ و ۳۰۵ و ۳۱۱
 ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵
 مهران : ۹۲
 مهریار : ۲۴۱
 میرخوند : ۳۲۲
 محسن قزق : ۳۷۸
 میرزا مهدی منشی : ۳۷۰
 میر سیدعلی : ۳۰۳ و ۳۴۰
 میرک : ۳۴۰
 مینوی مجتبی : ۲۴۲
 منوچهر خاقان : ۱۹۹
 محمد بن ملک شاه : ۲۱۳
 محمد بن الرزاق : ۲۸۳
 منصور بن محمد غازی : ۳۰۹
 میر داماد : ۳۷۷ و ۳۴۹
 میرزا عبدالکریم : ۳۷۱
 نادری : ۹۸
 ملک ارسلان : ۱۵۲ و ۱۹۹
 ملاهادی سبزواری : ۲۷۳ و ۳۷۵
 ۳۸۷ و ۳۷۸
 میر قندوسکی : ۳۷۸
 حرفی (ن)
 نادرشاه : ۳۳۹ و ۳۷۰
 ناصح کلیایکانی : ۳۳۰
 ناصر خسرو : ۱۲۵ و ۱۰۵ و ۴۸ و ۴۷
 ۱۴۳ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳
 ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷
 ناصرالدین ابراهیم : ۱۹۶
 ناصرالدین شاه : ۳۶۲ و ۳۶۱ و ۳۴۵
 ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۷۲ و ۳۷۳
 ۳۷۴
 ناصرالدین عبدالرحمن بن ابی منصور
 ۳۳۴
 ناصرالدین عیدالله (خواجہ احرار)
 ۳۲۴

نوح بن نصر : ۴۴
نظام عام : ۳۷
نیکلسن : ۳۳۹ و ۳۳۸ و ۱۰۴ و ۱۰۵
حرف (و)
ولف : ۹۹
وحید دستگردی : ۳۳۸ و ۲۴۳
وقار احمد : ۳۵۹
وجه‌الدین شاه یوسف : ۲۸۶
وجه‌الدین محمود : ۳۰۰
ولد چلی : ۳۳۸
وحشی باقی : ۳۴۹ و ۳۴۰
وصال شیرازی : ۳۵۸ و ۳۵۷ و ۳۴۹
۳۵۹
وقار : ۳۵۹
حرف (ه)
هرکلیس یونانی : ۸۴
همام تبریزی : ۲۸۵ و ۲۸۰
هو شنک : ۹۰
هزیر عبدالصین (مرحوم) : ۳۳۸
هرمز : ۲۶۰ و ۲۶۰
همای (سلطان) : ۳۰۶

همای جلال : ۳۳۹ و ۳۳۷ و ۲۴۳ و ۱۰۴
۳۸۸
هانری ماسه : ۳۳۷
هوار : ۳۳۹ و ۱۰۴
هدایت : ۳۸۸ و ۳۸۵
همایون : ۳۴۲
هاتف : ۳۳۱ و ۲۸۷ و ۲۴۰ و ۳۵۱
۳۸۸ و ۳۵۲ و ۳۵۳
هلاکو : ۲۴۴ و ۲۴۶ و ۲۵۳ و ۲۵۴
۲۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۰
هاتفی خرمجودی : ۳۴۹
هلالی چغتایی : ۳۴۹
هرودوت : ۲۲
حروف (ی)
پردگرد : ۸۹ و ۸۸
پافوت حموی : ۱۰۴ و ۱۴۳
آق قویونلو : ۳۴۹ و ۳۲۴
یوسف : ۳۲۵ و ۳۲۳
یوسف خیاب‌الدین : ۳۲۷
یزدانی : ۳۵۹
یضائی چندقی : ۳۶۹
یحیی بن عبداللطیف قزوینی : ۳۷۰

فهرست نامهای کتاب

حرف (الف)
آمین اکبری : ۴۳
آینه اسکندری : ۲۹۲
آتشکده آذر : ۳۷۲
آثار الباقیه : ۱۰۲
آثار البلاد : ۳۳۶
آداب اللغة الاسلامیه : ۱۰۴ و ۱۰۵
آخرین نامه : ۴۴
ابواب الجنان : ۳۷۵ و ۳۴۰
احوال و اشیاء رودکی (طبع کتاب
فروغی ادب) : ۶۰
احیاء العلوم : ۲۳۶ و ۲۳۹
اخبار الحکماء قطبی : ۲۴۳
اخبار الطوال : ۵۸
اخبار نظامی : ۲۴۳
اخلاق ایران باستان : ۳۲
اخلاق جلای
اخلاق محسنی : ۳۳۴
اخلاق ناصری : ۳۳۴ و ۳۳۵
ادب الکاتب : ۵۸
اساس الاقتباس : ۳۳۵
اساس البلاغه : ۲۴۰
استبصار : ۲۳۸
اسر : ۱۱۱
اسرار التوحید : ۱۱۱ و ۲۳۲ و ۲۴۱
اسرار نامه قطار : ۱۲۳
اسکندر نامه : ۲۲۴ و ۲۲۵
اسرار الحكم : ۳۷۵ و ۳۷۸
اسفار : ۳۷۷
اشارات : ۱۰۱
اشعة السمات : ۳۲۷
اطواق الذهب : ۳۵۸
اغانی : ۹
اقبالنامه : ۲۲۳
اوبین : ۳۷۴ و ۳۷۸
اصول کافی : ۳۷۷
اصول المعارف : ۳۷۸
اشار برگزیده صاحب : ۳۷۹
اهور : ۲۹
البلدان : ۵۹
اصول تعالیم اخلاقی : ۲۳۶
السامی فی الاسامی : ۲۴۰
لخلاق ابن مسکویه : ۳۳۴
اکبرنامه : ۳۴۳
الهی نامه (قطار) : ۱۲۳
الهی نامه (خواجہ عبدالقادر انصاری) :
۱۱۳
الادب الصغیر : ۳۲
الادب الکبیر : ۱۰
الایته عن حقایق الادویه : ۱۳۸
النبیان : ۲۳۸
التوسل الی التوسل : ۲۳۲
الرجال : ۲۳۸
الشعر والشعراء : ۵۸

المده فی اصول الفقه : ۲۳۸
 الفیه : ۲۳۸
 الفقه الاکبر : ۳۶
 الکتاب : ۳۶
 المعائن والاحشاد : ۳۲
 المعائن والساوی : ۳۲
 المعجم فی معایر اشعار المعجم : ۴۰
 ۳۳۲ و ۳۳۴ و ۳۳۸
 امثال وحکم : ۶۰
 اناسترانتسف : ۶۰
 انجمن آوا : ۳۷۶
 انوار سبیلی : ۳۳۴
 انوار التنزیل و اصرار التوکیل : ۳۴۰
 اوستا : ۱۷۰۹ و ۱۷۱۰ و ۱۷۱۱ و ۱۷۱۲ و ۱۷۱۳ و ۱۷۱۴ و ۱۷۱۵ و ۱۷۱۶ و ۱۷۱۷ و ۱۷۱۸ و ۱۷۱۹ و ۱۷۲۰ و ۱۷۲۱ و ۱۷۲۲ و ۱۷۲۳ و ۱۷۲۴ و ۱۷۲۵ و ۱۷۲۶ و ۱۷۲۷ و ۱۷۲۸ و ۱۷۲۹ و ۱۷۳۰ و ۱۷۳۱ و ۱۷۳۲ و ۱۷۳۳ و ۱۷۳۴ و ۱۷۳۵ و ۱۷۳۶ و ۱۷۳۷ و ۱۷۳۸ و ۱۷۳۹ و ۱۷۴۰ و ۱۷۴۱ و ۱۷۴۲ و ۱۷۴۳ و ۱۷۴۴ و ۱۷۴۵ و ۱۷۴۶ و ۱۷۴۷ و ۱۷۴۸ و ۱۷۴۹ و ۱۷۵۰ و ۱۷۵۱ و ۱۷۵۲ و ۱۷۵۳ و ۱۷۵۴ و ۱۷۵۵ و ۱۷۵۶ و ۱۷۵۷ و ۱۷۵۸ و ۱۷۵۹ و ۱۷۶۰ و ۱۷۶۱ و ۱۷۶۲ و ۱۷۶۳ و ۱۷۶۴ و ۱۷۶۵ و ۱۷۶۶ و ۱۷۶۷ و ۱۷۶۸ و ۱۷۶۹ و ۱۷۷۰ و ۱۷۷۱ و ۱۷۷۲ و ۱۷۷۳ و ۱۷۷۴ و ۱۷۷۵ و ۱۷۷۶ و ۱۷۷۷ و ۱۷۷۸ و ۱۷۷۹ و ۱۷۸۰ و ۱۷۸۱ و ۱۷۸۲ و ۱۷۸۳ و ۱۷۸۴ و ۱۷۸۵ و ۱۷۸۶ و ۱۷۸۷ و ۱۷۸۸ و ۱۷۸۹ و ۱۷۹۰ و ۱۷۹۱ و ۱۷۹۲ و ۱۷۹۳ و ۱۷۹۴ و ۱۷۹۵ و ۱۷۹۶ و ۱۷۹۷ و ۱۷۹۸ و ۱۷۹۹ و ۱۸۰۰ و ۱۸۰۱ و ۱۸۰۲ و ۱۸۰۳ و ۱۸۰۴ و ۱۸۰۵ و ۱۸۰۶ و ۱۸۰۷ و ۱۸۰۸ و ۱۸۰۹ و ۱۸۱۰ و ۱۸۱۱ و ۱۸۱۲ و ۱۸۱۳ و ۱۸۱۴ و ۱۸۱۵ و ۱۸۱۶ و ۱۸۱۷ و ۱۸۱۸ و ۱۸۱۹ و ۱۸۲۰ و ۱۸۲۱ و ۱۸۲۲ و ۱۸۲۳ و ۱۸۲۴ و ۱۸۲۵ و ۱۸۲۶ و ۱۸۲۷ و ۱۸۲۸ و ۱۸۲۹ و ۱۸۳۰ و ۱۸۳۱ و ۱۸۳۲ و ۱۸۳۳ و ۱۸۳۴ و ۱۸۳۵ و ۱۸۳۶ و ۱۸۳۷ و ۱۸۳۸ و ۱۸۳۹ و ۱۸۴۰ و ۱۸۴۱ و ۱۸۴۲ و ۱۸۴۳ و ۱۸۴۴ و ۱۸۴۵ و ۱۸۴۶ و ۱۸۴۷ و ۱۸۴۸ و ۱۸۴۹ و ۱۸۵۰ و ۱۸۵۱ و ۱۸۵۲ و ۱۸۵۳ و ۱۸۵۴ و ۱۸۵۵ و ۱۸۵۶ و ۱۸۵۷ و ۱۸۵۸ و ۱۸۵۹ و ۱۸۶۰ و ۱۸۶۱ و ۱۸۶۲ و ۱۸۶۳ و ۱۸۶۴ و ۱۸۶۵ و ۱۸۶۶ و ۱۸۶۷ و ۱۸۶۸ و ۱۸۶۹ و ۱۸۷۰ و ۱۸۷۱ و ۱۸۷۲ و ۱۸۷۳ و ۱۸۷۴ و ۱۸۷۵ و ۱۸۷۶ و ۱۸۷۷ و ۱۸۷۸ و ۱۸۷۹ و ۱۸۸۰ و ۱۸۸۱ و ۱۸۸۲ و ۱۸۸۳ و ۱۸۸۴ و ۱۸۸۵ و ۱۸۸۶ و ۱۸۸۷ و ۱۸۸۸ و ۱۸۸۹ و ۱۸۹۰ و ۱۸۹۱ و ۱۸۹۲ و ۱۸۹۳ و ۱۸۹۴ و ۱۸۹۵ و ۱۸۹۶ و ۱۸۹۷ و ۱۸۹۸ و ۱۸۹۹ و ۱۹۰۰ و ۱۹۰۱ و ۱۹۰۲ و ۱۹۰۳ و ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵ و ۱۹۰۶ و ۱۹۰۷ و ۱۹۰۸ و ۱۹۰۹ و ۱۹۱۰ و ۱۹۱۱ و ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳ و ۱۹۱۴ و ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ و ۱۹۱۷ و ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ و ۱۹۲۳ و ۱۹۲۴ و ۱۹۲۵ و ۱۹۲۶ و ۱۹۲۷ و ۱۹۲۸ و ۱۹۲۹ و ۱۹۳۰ و ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ و ۱۹۳۳ و ۱۹۳۴ و ۱۹۳۵ و ۱۹۳۶ و ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ و ۱۹۳۹ و ۱۹۴۰ و ۱۹۴۱ و ۱۹۴۲ و ۱۹۴۳ و ۱۹۴۴ و ۱۹۴۵ و ۱۹۴۶ و ۱۹۴۷ و ۱۹۴۸ و ۱۹۴۹ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۱ و ۱۹۵۲ و ۱۹۵۳ و ۱۹۵۴ و ۱۹۵۵ و ۱۹۵۶ و ۱۹۵۷ و ۱۹۵۸ و ۱۹۵۹ و ۱۹۶۰ و ۱۹۶۱ و ۱۹۶۲ و ۱۹۶۳ و ۱۹۶۴ و ۱۹۶۵ و ۱۹۶۶ و ۱۹۶۷ و ۱۹۶۸ و ۱۹۶۹ و ۱۹۷۰ و ۱۹۷۱ و ۱۹۷۲ و ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ و ۱۹۷۶ و ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹ و ۱۹۸۰ و ۱۹۸۱ و ۱۹۸۲ و ۱۹۸۳ و ۱۹۸۴ و ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶ و ۱۹۸۷ و ۱۹۸۸ و ۱۹۸۹ و ۱۹۹۰ و ۱۹۹۱ و ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴ و ۱۹۹۵ و ۱۹۹۶ و ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸ و ۱۹۹۹ و ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ و ۲۰۱۳ و ۲۰۱۴ و ۲۰۱۵ و ۲۰۱۶ و ۲۰۱۷ و ۲۰۱۸ و ۲۰۱۹ و ۲۰۲۰ و ۲۰۲۱ و ۲۰۲۲ و ۲۰۲۳ و ۲۰۲۴ و ۲۰۲۵ و ۲۰۲۶ و ۲۰۲۷ و ۲۰۲۸ و ۲۰۲۹ و ۲۰۳۰ و ۲۰۳۱ و ۲۰۳۲ و ۲۰۳۳ و ۲۰۳۴ و ۲۰۳۵ و ۲۰۳۶ و ۲۰۳۷ و ۲۰۳۸ و ۲۰۳۹ و ۲۰۴۰ و ۲۰۴۱ و ۲۰۴۲ و ۲۰۴۳ و ۲۰۴۴ و ۲۰۴۵ و ۲۰۴۶ و ۲۰۴۷ و ۲۰۴۸ و ۲۰۴۹ و ۲۰۵۰ و ۲۰۵۱ و ۲۰۵۲ و ۲۰۵۳ و ۲۰۵۴ و ۲۰۵۵ و ۲۰۵۶ و ۲۰۵۷ و ۲۰۵۸ و ۲۰۵۹ و ۲۰۶۰ و ۲۰۶۱ و ۲۰۶۲ و ۲۰۶۳ و ۲۰۶۴ و ۲۰۶۵ و ۲۰۶۶ و ۲۰۶۷ و ۲۰۶۸ و ۲۰۶۹ و ۲۰۷۰ و ۲۰۷۱ و ۲۰۷۲ و ۲۰۷۳ و ۲۰۷۴ و ۲۰۷۵ و ۲۰۷۶ و ۲۰۷۷ و ۲۰۷۸ و ۲۰۷۹ و ۲۰۸۰ و ۲۰۸۱ و ۲۰۸۲ و ۲۰۸۳ و ۲۰۸۴ و ۲۰۸۵ و ۲۰۸۶ و ۲۰۸۷ و ۲۰۸۸ و ۲۰۸۹ و ۲۰۹۰ و ۲۰۹۱ و ۲۰۹۲ و ۲۰۹۳ و ۲۰۹۴ و ۲

تاریخ منظوم ناصری: ۲۷۱
تاریخ ادبی: ۲۷۰
تاریخ وصال: ۲۴۷ و ۲۳۱ و ۲۳۲
تاریخ هردوت: ۲۲
تاریخ یمنی: ۲۳۰
تاریخ صوفیان: ۲۲۸
تاریخ مرات: ۲۳۱
تاریخ نظام الدین: ۲۳۲
تنوعات اسلامی: ۶۰
نتیجہ تبتیہ: ۱۰۲
تجارب الامم: ۱۰۰
تجربہ العقاید: ۲۳۵
تحریر افلکس: ۲۳۵
تحریر مجسطی: ۲۳۵
تحفة الاحرار: ۲۲۴
تحفة سامی: ۲۷۸ و ۲۷۷
تحفة الشاہیہ: ۲۳۷
تحفة الصغر: ۲۹۰
تحفة المراقین: ۳۵۴
تحقیقات ژو کوسکی درباره انوری: ۲۴۲
تحفة الملوک: ۶۰ و ۶۰
تحقیقات خانیکوف درباره خاقانی: ۲۴۳
تحقیق مالہند: ۱۰۲
تجسس الغط: ۲۲۸
تذکرۃ الاولیاء: ۱۷۳ و ۱۳۲ و ۱۳۳
۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳
تذکرہ برم آرا: ۲۷۴
تذکرہ تقی الدین کاشانی: ۲۱۷
تذکرہ دلگشا: ۳۴۹
تذکرہ دولتشاہ سمرقندی: ۲۳۲ و ۲۳۳
۲۳۸
تذکرہ میقاتہ: ۲۷۴

حرف (ج)

چهارمقاله نظامی عروضی: ۵۴
۷۹ و ۱۰۴ و ۲۷۲ و ۲۳۶ و ۲۴۳

حرف (ح)

حافظ تشریح: ۳۳۸
حافظ چمبیکوید: ۳۳۸
حافظ شیرین سخن: ۳۳۸
حافظنامه: ۳۳۸
حای: ۵۹
حافظ (فروغی): ۳۳۸
حیات القلوب: ۳۷۵
حجة اللین: ۳۷۵
حافظ (مید نفیسی): ۳۳۸
حبیب السیر: ۲۴۲ و ۳۶۹ و ۳۷۹
حدائق السحر: ۶۶ و ۲۳۷ و ۲۴۳
حدیقه سنائی: ۱۱۹
حق الیقین: ۲۶۴ و ۳۷۵
حکمة الاشراف: ۲۴۰ و ۳۳۶
حلیة النقیص: ۳۴۰ و ۳۷۵
حسانه ملی ایران: ۱۰۴
حیل بنی موسی: ۳۷
حصارونای (چاپ سهیلی خوانساری):
۲۴۲

حرف (خ)

خاندان نوبختی: ۲۴۳
خداینامه: ۸۵ و ۸۲ و ۳۶
خردنامه اسکندری: ۳۲۵
خزائن الفتوح: ۲۹۲
خوانه عامره: ۳۷۴
خسرو و شیرین (نظامی): ۱۶۷ و ۲۲۵
۲۲۹ و ۲۹۱ و ۳۲۵ و ۳۴۶
خسرونامه: ۱۲۱
خلاصة الاخبار: ۳۳۲
خرده اوستا: ۲۵
خودعید پشت: ۲۹

خواجوا (ظلم سید نفیسی): ۳۳۸
خسرو و شیرین (فردوسی): ۲۲۳
خاتمة الحیات: ۳۳۲
خلاصة الاخبار: ۲۷۲
خلاصة الانکار: ۳۷۴
خلاصة الصواب: ۳۷۴ و ۳۴۵
خسبه (امیر خسرو دهلوی): ۲۹۱
خسبه (خواجوی کرمانی): ۲۹۴
خسبه نظامی: ۲۱۸ و ۲۴۳ و ۲۹۲
خسبه الشعیرین: ۳۲۱
خوان اخوان: ۱۴۰

حرف (د)

داستان خسرو گوانان: ۳۰
دانشنامه ملائی: ۱۰۴ و ۱۰۱
درة التاج: ۳۳۶ و ۳۳۸
دوه نامره: ۳۷۰
دستورالوزراء: ۳۶۹ و ۳۷۸
دل شیدای حافظ: ۳۳۸
دلیل الشعیرین: ۱۴۰
دمیة القصر: ۲۴۱
دیوان ابن بیین: ۲۹۹ و ۳۳۸
دیوان امیر خسرو دهلوی: ۲۸۹ و ۳۵۰
دیوان امیر معزی: ۱۶۲ و ۲۴۲
دیوان جامی: ۳۲۰ و ۳۷۹
دیوان جامی: ۳۲۰ و ۷۹
دیوان خاقانی: ۱۹۶ و ۲۴۳
دیوان سلمان ساوجی: ۳۰۴ و ۳۳۸
دیوان سنائی: ۱۱۵ و ۲۴۲
دیوان شمس تبریزی: ۲۸۹ و ۲۷۲ و
۲۸۰
دیوان عنصری: ۶۲
دیوان بابا طاهر: ۱۰۸ و ۲۴۲
دیوان طاهر: ۱۱۱ و ۲۴۲
دیوان فرخی: ۶۷ و ۱۰۴
دیوان کمال خجندی: ۳۳۸

دیوان مسعود سعد (چاپ کتابخوشی
ادب): ۲۴۲ و ۲۴۶
دیوان منوچهری: ۱۰۴ و ۷۳
دیوان ناصر خسرو: ۱۳۸ و ۲۴۲
دیوان هاتف: ۲۳۱ و ۲۸۷ و ۳۵۱
دیوان قطران: ۱۴۳
دیوان آنوری: ۱۶۹ و ۲۴۲
دیوان ازرقی: ۱۷۵
دیوان ادیب صابر: ۱۷۶
دیوان رشید وطواط: ۱۷۸
دیوان ظهیر قاریایی: ۱۸۰
دیوان جمال الدین (تصحیح ادیب نیشابوری)

۱۸۱ و ۲۴۲

دیوان ابوالفرج رونی: ۱۸۸ و ۲۴۳
دیوان سید حسن غزنوی: ۱۸۹
دیوان سوزنی سمرقندی: ۱۹۰
دیوان عبدالواسع جلی: ۱۹۱
دیوان مفتاز غزنوی: ۱۹۲
دیوان حمق بخارایی: ۱۹۳ و ۲۴۳
دیوان مجیر الدین یلقانی: ۲۱۳
دیوان قلکی شروانی: ۲۱۶
دیوان جمال الدین (تصحیح
وحید دستگردی): ۲۴۳ و ۳۳۸

دیوان کمال الدین اسمعیل: ۲۸۴
دیوان ممام تبریزی: ۲۸۵
دیوان اوسدی مراغه‌ای: ۲۸۶
دیوان حافظ: ۳۰۷
دیوان عیدزاکانی: ۳۱۰
دیوان محتشم کاشانی: ۳۴۵
دیوان عرفی: ۳۴۶ و ۳۵۰
دیوان صائب: ۳۴۷
دیوان بابا قاضی شیرازی: ۳۴۹
دیوان هاتفی (خرجندی): ۳۴۹
دیوان ملائی جغتائی: ۳۴۹
دیوان اهلی شیرازی: ۳۴۹

دیوان وحشی بافقی: ۳۴۹

دیوان وصال شیرازی: ۳۴۹ و ۳۵۷

دیوان دلایلی خوانساری: ۳۴۹

دیوان طبری یت پوری: ۳۴۹

دیوان طه‌پوری ترشیزی: ۳۴۹

دیوان طالب آملی: ۳۵۰

دیوان ابوطالب کلیم: ۳۵۰

دیوان فیضی دکئی: ۳۵۰

دیوان عبدالقادر بیگل: ۳۵۱

دیوان سید محمد صواب: ۳۵۲

دیوان مشتاق: ۳۵۲ و ۳۷۹

دیوان عاشق اصفهانی: ۳۵۳

دیوان محمد نصیر اصفهانی: ۳۵۳

دیوان مجهر اصفهانی: ۳۵۳ و ۳۷۹

دیوان صبا: ۳۵۶

دیوان قائمقام: ۳۵۹ و ۳۷۹

دیوان قاضی: ۳۶۱ و ۳۷۹

دیوان فروغی بظامی: ۳۶۵ و ۳۷۹

دیوان سروش اصفهانی: ۳۶۶

دیوان فتدلیب: ۳۶۷

دیوان ادیب الممالک فراهانی: ۳۸۰

دیوان ادیب پیشادوری: ۳۸۰

دیوان پروین اعتصامی: ۳۸۰

حرف (ذ)

ذخیره خوارزمشاهی: ۲۳۸ و ۲۴۳

ذم الکلام: ۱۱۳

(حرف ر)

راحة الصدور: ۱۰۴ و ۱۶۶ و ۱۸۹

۲۱۴ و ۲۳۲ و ۲۳۵ و ۲۴۱ و ۲۴۳

۳۲۹ و ۳۷۹

راماین: ۳۴۳

رباعیات خیام حسین دانش (ترکی):

۲۴۲

رباعیات خیام: ۱۵۷ و ۲۴۲

رباعیات خیام کریمین سن: ۲۴۲

وسائل اعجاز : ۲۹۲

رساله خواجہ عبداله انصاری : ۲۴۷

رساله الکلبادیس : ۳۲

رساله جبر و هندسه : ۱۶۱

رساله دکتر شفق بزبان آلمانی : ۲۴۱

رساله دل و جای : ۱۱۳

رساله مقولات : ۱۱۴ و ۱۱۳

رساله نفیسه (عرفی) : ۲۴۷

رساله واردات : ۳۱۱

رساله ابن سینا : ۱۰۴

رساله وجود : ۱۶۰

رساله تعلیلیه : ۳۲۸

رساله موسیقی : ۳۲۸

رساله قوافی : ۳۲۸

رشحات : ۳۵۳ و ۳۳۳

روشانی نامه : ۱۴۰

روحات الجنات : ۲۴۳ و ۳۲۹ و ۳۷۹

روضة الانوار : ۲۳۸ و ۲۹۵

روضة خلد : ۲۵۱

روضة الشهدا : ۳۳۳

روضة السفا : ۳۳۲ و ۳۴۵ و ۳۶۹

روضة الطاهرین : ۳۴۳

رباعی الشمر : ۳۷۴ و ۳۷۹

رباعی المارین : ۳۷۳

حرف (ز)

زاد المارین : ۱۱۳

زاد السافرن : ۱۳۹

زبدة التواریخ معدن حسن عبدالکرم

۳۲۱ و ۳۲۰

زبدة التواریخ (حافظ ابرو) : ۳۳۱

زین الاخبار (کردیزی) : ۲۳۴ و ۲۲۹

زینت الدایع : ۳۶۶

زبدة التصانیف : ۳۷۵

حرف (س)

ساقی نامه : ۳۶۶

سبعة الابرار جامی : ۳۲۴

سفن و سفنوران : ۲۴۳ و ۱۰۴

سعدت نامه : ۲۶۴ و ۱۴۰

سعدی (هانری نامه) : ۳۲۷ و ۳۲۸

سعدی نامه : ۳۲۷ و ۳۲۸

سفر نامه ناصر خسرو : ۲۱۲۸

سلامان و ابسال : ۲۲۸ و ۲۲۸

سلسلة الذهب : ۳۲۳

سند بادنامه : ۱۷۵

سیاست نامه : ۲۴۳ و ۲۴۰

سیر الیاد : ۲۴۷

سیر الملوك : ۲۳۵

سی فضل : ۳۲۵

سنی ملوک العجم : ۵۸

حرف (ش)

شاهنامه فردوسی : ۳۰ و ۵۴ و ۵۶

۹۸

شاهنامه (ابوطی بلخی) : ۸۵ و ۹۸

شاهنامه (ابومنصوری) : ۵۷ و ۸۵

شاهنامه (احمدی) : ۹۸

شاهنامه (بخارا و خانی) : ۹۸

شاهنامه (دقیقی) : ۵۴ و ۶۱ و ۸۵

۹۸

شاهنامه (شاه عالم) : ۹۸

شاهنامه (طغلق) : ۹۸

شاهنامه (قنسی) : ۹۸

شاهنامه (کلیم) : ۹۸

شاهنامه (مؤیدی) : ۹۸ و ۴۵

شاهنامه (مسودی مروزی) : ۸۵

شاهنامه (نادری) : ۹۸

شاهنامه (هانفی) : ۳۴۹

شاهنامه (سبا) : ۳۵۶ و ۹۸

شاهنامه (شاهدرویش) : ۳۴۹

شرح حال معتمد زکریا وازی : ۶۰

شاهنامه بختیار : ۹۸

شواهد الربوبیه : ۳۷۲

(حرف ص)

صحبته نامه : ۲۸۵

صفوة الصفا : ۳۷۰

صراط المستقیم : ۳۷۷

حرف (ض)

ضعی الاسلام : ۶۰

حرف (ط)

طب البصوری : ۵۹

طبقات اکبر شامی : ۲۴۳

طبقات الاطباء ابن ابی اصمیه : ۱۰۴

و ۲۴۳

طبقات الاضافیه : ۲۴۳

طبقات الشعراء ابن قتیبة : ۶۱

طبقات الصوفیه : ۱۱۳ و ۳۲۷

طبقات ناصری : ۳۲۹

طریق التحقيق : ۱۱۹

طواطم الانوار و مطالع الاضطرار

۳۳۶ و ۳۰۷

حرف (ظ)

ظفرنامه تیموری (شرف الدین علی

یزدی) : ۳۳۱

ظفرنامه نظام الدین شامی : ۳۳۲

ظفرنامه حیدر الله مستوفی : ۹۸

حرف (ع)

عالم آرای عباسی : ۳۷۰

عبرت نامه : ۳۵۶

عیان السلاطین : ۳۳۶

عشق نامه : ۱۱۹

عقرونه : ۱۱۹

عقل نامه : ۱۱۹

عوارف المعارف : ۲۴۰ و ۲۳۵

عوامل : ۲۴۱

هایت و ناشایست : ۳۲

شخصیت مولوی : ۳۳۸

شرح اشعار : ۳۳۵ و ۳۴۰

شرح حال ابن مقفع : ۶۰

که حال افضل الدین کاشانی : ۳۳۸

حال حافظ : ۳۳۸

حال سلمان ساوجی : ۳۳۸

شرح حال مسعود سعد (قزوینی) :

۲۴۲

شرح حال مولانا : ۳۳۸

شرح شبیه : ۳۲۷

شرح قانون ابن سینا : ۳۳۶

شرح القلب : ۱۲۳

شرح گلشن راز : ۲۴۱ و ۳۲۷

شرح مختصر ابن حاجب : ۳۰۸

شرح مطالع : ۳۰۷

شرفنامه : ۲۲۳

شمرای قبل از رودکی (طبع کتاب

فروشی ادب) : ۶۰

شمر العجم : ۳۱۰ و ۳۰۹ و ۳۷۹

شفا : ۱۰۱

شواهد النبوه : ۳۲۷

شهریاران گمراه : ۲۴۲

شهریار نامه : ۱۹۲

شاهنامه احمد تبریزی : ۹۸

شاهنامه قاسمی : ۹۸

شیرین و خسرو : ۲۹۱

شیر و شکر : ۳۷۴

شرح حال بلواتارک (دکتر شفق) : ۳۲

شرح نهج البلاغه (فتح الله کاشانی) :

۳۷۵

شرح منظومه سبزواری : ۳۷۸

شجره الب : ۳۲۵

شوارق الالهام : ۳۷۸

شرح حال شیخ بهائی : ۳۷۸

۵۸ : و ن الاخبار :

۳۲۶ : ملرا :

۳۷۴ : من العبات :

حرف (غ)

غرة الکمال : ۲۹۰

غرة الکمال (امیر خسرو) : ۲۱۵

غریب نامه : ۱۱۹

غزالی نامه : ۲۴۳

غیاث القات : ۳۷۶

غرر الغراند : ۳۷۸

حرف (ف)

فجر الاسلام : ۶۰

فراقنامه : ۳۰۶

فردوسی نامه مهر : ۱۰۴

فرماندهی فردوسی : ۱۰۴

فرهاد و شیرین (وحشی) : ۳۵۸

فرهاد و شیرین (وصال) : ۳۴۹

فرهنگ اسدی : ۲۴۲ و ۳۲۷ و ۳۵۳

فرهنگ جهانگیری : ۳۷۵

فرهنگ رشیدی : ۳۷۶

فرهنگ سروزی : ۳۷۶

فرهنگ شاهنامه (ولف) : ۹۹

فقه و علم قرآن : ۲۳۹

فانحه الباب : ۳۱۲

فصوص الحکم : ۳۱۷

فقه الله ایران (آلبانی) : ۶۰ و ۳۲

۱۰۴

فوائد الضیایه : ۳۲۸

فوائد غیایه : ۳۳۷

فهرست ابن ندیم : ۱۴۳ و ۱۶۱

فهرست شیخ طوسی : ۲۴۳

فهرست کتب الشیبه : ۲۳۸

فهرست نسخ خطی دیو : ۱۰۴ و ۲۴۳

۳۳۸

فهرست نسخ فارسی بریتیش میوزیوم :

۱۰۴

فیه مافیہ : ۲۷۲ و ۲۷۳

حرف (ق)

قابوسنامه : ۲۴۳ و ۲۳۵

قانون : ۱۰۱

قانون مسودی : ۱۰۲

قرآن مجید : ۳۶ و ۹۶ و ۲۴۶ و ۲۷۳

۳۰۸ و ۳۰۷

قرآن السعیدین : ۲۹۲

قصه حی بن یقظان : ۱۰۲

قصص العلماء : ۲۴۳ و ۳۳۹ و ۳۴۵

۳۷۴ و ۳۷۹

قنبرنامه : ۱۱۳

قوسنامه (منسوب بطهران) : ۱۴۶

قیسات : ۳۷۷

قصیده لایه : ۲۴۱

حرف (ک)

کارنامه : ۲۸ و ۲۱

کارنامه اردشیر بابکان : ۲۱ و ۲۸ و ۲۹

و ۸۴ و ۳۰

کافی : ۵۹

کشاف زمخشری : ۲۴۰ و ۳۰۷

کشف المحجوب : ۲۳۳ و ۲۴۱ و ۲۴۳

کلیله و دمنه : ۳۶ و ۲۳۷ و ۲۴۳

۲۴۴ و ۲۵۷

کارنامه (سنائی) : ۱۱۹

کلیله ابن مقفع : ۳۶ و ۲۳۶

کلیله و دمنه رودکی : ۵۳ و ۱۳۸

۲۳۶

کمال البلاغه : ۱۰۰

کمال نامه : ۲۹۵

کنز السالکین : ۱۱۳

کنوز الرموز : ۱۱۹

کیبای سعادت : ۲۳۶ و ۲۴۴

کشکول : ۳۷۴

کشف الحقایق : ۳۷۷

کلمات مکنونه : ۳۸۸

کلیات چایی و حلی امیر خسرو (مسجد

سپهسالار) : ۳۳۸

کلمات علیه هوا : ۳۷۹

حرف (س)

کاتبا : ۲۶ و ۳۲

کجستک ابالش : ۲۸

کرساسپ نامه : ۱۲۴

گلستان سعدی : ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰

۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۹۰

۳۲۷

گلشن ابراهیمی : ۳۴۳

گلشن راز شیرازی : ۱۳۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵

و ۲۶۸

گلشن راز (عرفی) : ۳۴۷

گلشن (صبا) : ۳۵۶

گل و نوروز : ۲۹۲ و ۲۹۴

گنجینه نشاط : ۳۵۶

گوهر نامه : ۲۹۹

کرهر مراد : ۲۴۱ و ۳۷۵ و ۳۷۸

حرف (ل)

لیال الالباب : ۴۳ و ۴۵ و ۵۳ و ۹۷

۳۳۲ و ۳۳۸ و ۳۷۰

لب التواریخ : ۱۷۰

لغت نامه شاهنامه عبدالقادر بغدادی

۹۸

لغات : ۳۲۷

لوامع : ۳۲۷

لوامع الاسرار : ۳۳۷

لوامع الاشراق فی مکارم الاخلاق

۲۳۴

لوايح : ۳۲۷

لیلی و مجنون (جامی) : ۳۲۵

لیلی و مجنون (نظامی) : ۲۲۹ و ۲۹۱

۳۲۵

لیلی و مجنون (هاشمی خرمجری) :

۳۴۹

لوامع ربانی : ۳۷۵

لثالی التلظه : ۳۷۸

حرف (م)

مباحث الشرقيه : ۲۴۰

مثنوی مولوی : ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲

۲۸۰ و ۲۸۳

مجالس المشاق : ۳۳۳

مجالس المؤمنین : ۱۲۳ و ۳۳۹ و ۳۴۳

و ۳۷۲ و ۳۷۹

مجالس النقایس : ۳۷۲

مجله ارمغان : ۶۰ و ۳۳۸ و ۲۴۳

۳۷۹

مجله آموزش و پرورش : ۱۰۴

مجله انجمن آسیائی آلمان : ۱۰۴

مجله باختر : ۱۰۴

مجله شرق : ۱۰۴

مجله کاره : ۱۰۴

مجله مهر : ۱۰۴ و ۲۴۳ و ۳۷۹

مجمع الامثال : ۲۴۰

مجمع البیان : ۲۳۹

مجمع المصنوع : ۱۷۹ و ۳۴۵ و ۳۷۳

مجلد التواریخ والقصص : ۱۲۴ و ۳۷۸

مجلد التواریخ (گلستانه) : ۳۷۰

مجلد فضیعی : ۳۳۱

مجنون و لیلی : ۲۹۱

مقالات (بهار) : ۳۲

مثنوی وامق و عذرا : ۶۶

مقبل نامه : ۲۲۳

مقدمه ناصر خسرو (غنی زاده) :

۲۴۲

مقدمه گلندام : ۳۳۸

معراج المؤمنین : ۳۷۵
معاصر الآداب : ۳۷۵
معراج السعاده : ۳۷۵
معجم الفرس : ۳۷۶
مشرق الانوار : ۳۷۷
مشار ۳۷۷
مبداه المباد : ۳۷۷
منتخب کمالی : ۳۷۹
ماه یشت : ۲۹
ماه نیایش : ۲۹
مناسک حج : ۳۲۸
منشآت ومعینات : ۳۲۸
منتخبات شمس تبریزی (ایزدگشپ) : ۳۳۸
مقدمه بهارستان (معیط) : ۳۳۸
مقدمه گلستان (عبدالمظیم قریب) : ۳۳۸
مآثر سلطانه : ۳۷۱
متنوی زلالی خوانساری : ۳۴۹
متنوی شاه درویش : ۳۴۹
معاکبات : ۳۳۷
معیت نامه : ۱۱۳
محصول : ۲۴۰
مجمول : ۲۴۰
مختار نامه : ۱۲۳
مغزین الاسرار : ۲۲۵ و ۲۳۱ و ۲۹۱
۲۹۵ و ۳۲۴ و ۳۴۶ و ۳۵۰
مرآت البلدان : ۳۷۱
مرآت العالم : ۳۴۳
مرآت الصفا : ۳۴۳
مرزبان نامه : ۳۳۸ و ۲۴۳
مرصاد المباد : ۳۳۵
مصباح مطرزی : ۳۰۷
مصیبت نامه : ۱۲۳
معجم الادبیاء : ۲۴۳ و ۱۰۴

مطلع الانوار : ۲۹۱
مطلع السعیدین : ۳۳۱
میار الاشعار : ۳۳۵
میار العلوم : ۲۳۰
مفتاح العلوم : ۳۰۷
مفتاح الفتوح :
مفضل زمخشیری : ۲۴۰
مقامات بدیع الزمان همدانی : ۹۹
۲۳۷
مقامات حریری : ۲۳۷
مقامات حمیدی : ۲۳۷ و ۲۴۳
مشکوة الانوار : ۳۷۴
مقاصد الفلاسفة : ۲۳۹
مقایسه لیلی ومجنون و روموژولیت : ۲۴۳
مقدمه الادب : ۳۴۰
مقدمه حافظ خفغالی : ۳۳۸
مکاتیب مولانا : ۳۳۸
ملل و نحل : ۲۴۰
مناجات نامه : ۱۱۳
منازل السائرين : ۱۱۳
مناقب الماروفین : ۳۳۸
منتخب اخلاق ناصری : ۳۳۹
منتخب الاشعار : ۲۹۷
منتخب التواریخ (بدایونی) : ۳۴۳
منتخب التواریخ (محمد بن سیف) : ۳۴۳
۳۴۳
منتخبات فارسی (شمر) : ۲۴۲
منطق المشاق : ۲۸۶
منطق الطیر : ۱۲۳
مقدمین الضلال : ۲۳۹
من لایحضره الفقیه : ۱۹۵
مواقف : ۳۰۸ و ۳۳۷
مهایر مهابرات : ۳۴۳
منهاج الوصول : ۳۳۶

حرف (ن)

ناسخ التواریخ : ۳۴۵ و ۳۷۱ و ۳۷۹
نامه دانشوران : ۳۳۸ و ۳۴۵ و ۳۷۳ و ۳۷۹
نجوم السماء : ۳۷۴
نزهة القلوب : ۳۳۱
نظام التواریخ : ۳۳۶
نخعات الانس : ۱۱۳ و ۲۴۱ و ۳۲۷
۳۳۳
قد النصوص فی شرح نقش النصوص : ۲۲۷ و ۲۴۱
نقش النصوص : ۳۲۷
نکات بیدل : ۳۰۱
نگارستان (جوینی) : ۲۵۱ و ۳۷۰
نلدمن : ۳۵۰
نهاية الادراك : ۳۲۷
نهاية القول : ۲۴۰
نهاية الکمال : ۲۹۰
نه سپهر : ۲۹۲
نان وحلوا : ۳۷۴
نظامی و زمان او : ۲۴۳
حرف (و)
وجه دین : ۱۳۹

وسط الحیوة : ۲۹۰
وفیات الامیان : ۶۱ و ۱۰۴ و ۲۴۳
۳۷۱
ولدنامه : ۳۳۸
ویس و رامین : ۱۶۷ و ۲۴۲
واسط الفقد : ۳۲۲
حرف (ه)
هشت بهشت : ۲۹۲
هفت اقلیم : ۱۹۷ و ۳۷۲
هفت اورنگ : ۳۲۲ و ۳۲۳
هفت پیکر : ۲۹۲ و ۲۹۵
هفت حصار : ۱۱۳
هفت منظر : ۳۴۹
همای و همایون : ۲۹۴
حرف (ی)
یادگار زویران : ۸۴ و ۳۰
بثمة الدهر تماللی : ۱۰۲ و ۶۰
یوسف و زلیخای فردوسی : ۸۲ و ۹۶
۱۰۴
یوسف و زلیخای جامی : ۳۲۵
یوسف و زلیخای (آذریکدلی) : ۳۷۳
یوسف و زلیخای (مؤیدی) : ۴۵
۹۷

July 1st
1891
July 2nd
July 3rd
July 4th
July 5th
July 6th
July 7th
July 8th
July 9th
July 10th
July 11th
July 12th
July 13th
July 14th
July 15th
July 16th
July 17th
July 18th
July 19th
July 20th
July 21st
July 22nd
July 23rd
July 24th
July 25th
July 26th
July 27th
July 28th
July 29th
July 30th
July 31st

July 1st
July 2nd
July 3rd
July 4th
July 5th
July 6th
July 7th
July 8th
July 9th
July 10th
July 11th
July 12th
July 13th
July 14th
July 15th
July 16th
July 17th
July 18th
July 19th
July 20th
July 21st
July 22nd
July 23rd
July 24th
July 25th
July 26th
July 27th
July 28th
July 29th
July 30th
July 31st

